ت ص
175

بَرَكاتِ اَحْمَدِيَّه

612

نام دگر

زُبْدَةُ الْمَقَامَات

تألیف

علامه مشتاق احمد

محمد هاشم کشمی

وفات ۱۰۵٤

در مطبع نامی منشی نول کشور واقع کان پور مزین طبع شد
۱۳۰۷

قد اعتنی بطبعه طبعة جديدة بالأوفست
حسين حلمی بن سعيد استانبولی

يطلب من المكتبة ايشيق بشارع دار الشفقة بفاتح ۷۲
استانبول - تركيه
۱۳۹۷ هجری ۱۹۷۷ میلادی

Marfat.com

Marfat.com

612

بَرَكَاتِ اَحْمَدِيَّه

نام دگر خلیل احمد

زُبْدَةُ الْمَقَامَات

تألیف

محمد هاشم کشمی

وفات ۱۰۵٤

در مطبع نامی منشی نول کشور واقع کان پور مزین طبع شد

۱۳۰۷

قد اعتنی بطبعه طبعة جدیدة بالأوفست

حسین حلمی بن سعید استانبولی

یطلب من المکتبة ایشیق بشارع دار الشفقة بفاتح ۷۲

استانبول - ترکیه

۱۳۹۷ هجری ۱۹۷۷ میلادی

Marfat.com

53300

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

الحمد للہ الباقی بالبقاء الابدی والدوام السرمدی والصلی علی النور الاتم الاحدی اعنی حضرت المحمدی وعلی آلہ واصحابہ وسائر ابنائہ الی یوم القیامۃ کلہم اہل الرحمۃ والولایۃ والکرامۃ بر نقشبندان صحائف علم وعرفان وتوانگران دفاین دکنوز پنہان وخواجگان مائدہ تمکین وادب ودیوانگان حلقہ سلسلۃ الذہب مخفی نماند کہ این بندہ از کار ماندہ واز خود شرمندہ را با آنکہ آبا واجدا داز منتسبان سلسلہ عالیہ کبرویہ بودند وحقیر نیز در آوان طفولیت بہ صحبت بعضی خلفاے آن خانوادہ متبرکہ رسیدہ لیکن بمناسبت فطری ورابطۂ جبلی ہم در عنفوان شباب از اشارت ہای نہانی وبشارت ہای یزدانی دل را بسلسلۂ ذہبیۂ خواجگان نقشبندیہ بستگی دادند ودیدہ امید را چون باب رحمت ایشان بباب رحمت ایشان کشادند اما نمیدانست کہ کدام راہبر از راہ نمایان این شاہراہ دست این بر خاک افتادہ برگیرد وکدام یک از مقبلان این سلسلہ عالیشان

Marfat.com

وی را با همه ناقابلی کرم در پذیرد و در آوان کشاکش این اندیشه ویرا رنجورے
فرا پیش آمد که در غلبات آن مقام بر زبانش همی رفتی که هان بر مرکب زین نهند
که مرا به هندوستان باید شد للمولوی المعنوی قدس سره زانکه پیلم دید
هندوستان بخواب + از خراج امید هر دو شد خراب + بعد از شفا از آن رنج و نیش
از آن حرف های جنون سنج تقریبی چنان در میان آمد که ناچار سر از پا نشناخته
به مملکت هندوستان آمد پس از سالی دران کشور شبی در محفلی حدیث حالات
عجیبه و تصرفات غریبه گذشتگان مشائخ رحمهم الله ذکر یافت ویرا بر دل رفت
و دانم که بر زبان نیز بگذشت که این گروه حقیقت شکوه همانا مخصوص روزگار پیشین
بودند و امروز کیسه ایام ازین جواهر خالی ست یا خود بعهد ما نیز موجودند اما از دیده
ادراک ما ناقابلان مستور و مفقود اند ؎ خاطر خوبان بصید اهل دل مائل نماند
یا بشهر عشقبازان مرد صاحبدل نماند + قریب بدین ایام شبی در منام دید که
صاحبدلی در رسید و گفت برخیز که فلان بزرگ دین در موضعی چنان و چنین
با جمعی از ارباب صفا و یقین بنشسته و ترا می طلبد مصحوب آینده آنجا شد
بزرگی دید بحلیه کذا و کذا بر صفه که دران خانه بود جالس و مراقب و اصحاب او
بزیر آن صفه سر پیش افگنده و خاموش آن آینده مر این بنده را پیش برد
آن بزرگ سر از گریبان برکشید و دست خود برکشاد و دست من گرفت و گفت
برخوان بسم الله الرحمن الرحیم اذا جاء نصر الله والفتح تا آخر سوره و من میخواندم و اشک
میراندم چون بیدار شدم از مضمون این سوره و هیبت نزول آن پی بردم بسوی
آنچه اندیشیده بودم یعنی وقتیکه فتح و نصرت الهی در رسد مشاهده نمائی که جمعی در
جادهٔ طریقت و شه راه حقیقت فوج فوج داخل شوند پس تسبیح گوی و راه استغفار
پوی که او سبحانه تواب ست و چون خاتمه کلام ملک العلام تواب بود از انجا راه اشاره

بتوبه گرفتم بعد ازین رویا بکمتر از شهری در شهر برهان پور که بلده ایست از بلاد مشهوره
هندوستان همسایه سواحل بحر عمان و ممر و رهگذار حج روان و به یمن و انتساب نام
قطب الانام رنج دلهای اسیران را طبیب شیخ برهان الدین غریب رحمه الله آرامگاه
غریبان و بحکم رویای یکی از اکابر ذو العلم والعمل والعرفان هذا نسبتی بخیر البلدان
صانها الله جمیع بلاد المسلمین عن آفات الزمان بخدمت نتیجه سادات کبار زبده
مرشدان بلند مقدار سرچشمه ذوق و وجدان مردم دیده مردمان میر محمد نعمان سلمه الله
المنان که دران بلده از خلفای این سلسله شریفه در مسند ارشاد بودند و از کاشفات
و جذبات دلهای طلاب میر بودند شتافتم و آن عزیز آینده که مرا نزد بزرگی برده بود
مر ایشان را یافتم ذکر و مراقبه اکابر آن سلسله عالیه از ایشان برداشتم و در خدمت
ایشان تخم محبت آن بزرگ دیگر را که ایشان مرا بخدمت او رسانیده بودند در
مزرعه جان کاشتم تا آنکه بتاریخ سنه احدی و ثلثین بعد الالف بامر و طلب
آن بزرگوار عالی منقبت و رخصت این خلاصه دودمان سیادت باستان آن
قدوه خداپرستان یعنی حضرت ایشان رسیدم و نزدیک دو سال چه در سفر چه در
حضر متشبث دامان فتراک ایشان گردیدم فوائدیکه این غریب دران مدت
قلیله از فوائد کثیره آن حضرت یافته و انواریکه ازان آفتاب عالمتاب بر روزنه
دل این شکسته خاطر تافته شرح و بیان را بر نتابد شعر لو ان فی کل منبت شعری
لسانا ینبت الشکر کنت مقصرا جزاه الله عنی و عن سائر الطالبین خیر الجزاء هر چند
که وفور ادب تصریح نام نامی ایشان را بر نتابد لیکن بی آن زبان کلک بیان
شکر حلاوتی نیابد و جمال این مقال زینتی نه پذیرد و دل دیوانه این سلسله
آرامی نگیرد اوست یعنی مصطفی بالاسم الذی یشیر به عیسی لقبش بدر الدین
کنیتش ابو البرکات و مذهبش مذهب امام الائمه نعمان بن ثابت و شیوه اش

Marfat.com

تمکین وثبات ولنبش فاروقی ونظرش تریاق فاروق زهر متعصب ومشربش
نقشبندی وکرمش ماحی نقوش غیر از قلوب ارباب ارادت منشاراش کابل و
غزنه مشهور ومولد وموطنش سرهند دارالحضور ومرقدش دران بلده در محل نور
ساطع واستانش مزار ارباب علم وعمل وعرفان راجامع قدس الله سره افاض
علی العالمین برده دران شهور وایام که درجوار وسایه دیوار ایشان میگذرانند
فرزندان کبار آن غوث روزگار که جامع علوم واسرارند وهریک خلف رشید
آن بزرگوار واحوال ایشان درین کتاب گذارش یافته مدظلهم العالی این
کهترین راا شاره فرمودند برانکه ترا باید که بعضی فوائد تازه ومعارف بلند آوازه
که درخلال مجلس خلوات وجلوات برزبان دُرفشان حضرت ایشان موافق
وقت وزمان حال ومال مستفیدان ومستعدان میگذرد وداخل مکتوبات
معارف الفتوحات نمیگردد باشمه از چگونگی اوضاع اطوار وانوار وبرکات وخارق
عادات ایشان نگاری وایضاً احوال عالیه پیرزرگوار ایشان قطب زمانه دریگانه
شاهباز بلند آشیانه وحید العصر فرید الوقت منور البواطن معدن المیامن سراج
العارفین رضی الملة والدین مخدومنا خواجه محمد الباقی الاویسی النقشبندی قدس
الله سره دران کتاب بقلم آری تا محبان این دو بزرگ را عوده وتقی احوال و
کردار بود واز تو ایشان را یادگار باوجود قلت بضاعت خبر امتثال در اطاعت چاره
ندید چون اندکی ازین مقوله تحریر رسید درین اثنا راز مقتضیات تقدیر وقضای این
حقیر را دوری ضروری ازان سدهٔ سنیه روی نمود دران دوری جهة تسکین بلالت
مجبوری بیش از پیش تحریر بنیقه مذکوره ماموره پرداخت هنوز دوری چند از سواد مداد
سیاه نگردیده بود که واقعهٔ هائله انتقال حضرت ایشان در دلریشان را
سیاه پوش ساخت پس از ارتحال آنحضرت خود لازم تر گشت بتسلی حسبتن بذکر احوال و

Marfat.com

اقوال ایشان زیرا کہ مولفہ ماہی کان گشت محروم از فرات + از کف آبی ہمی جوید
حیات + چون شد از دست یکی نور نظر + از عصا بر کف نہد جزع بصر + چون نماند مرضعہ
پستان طلب + بہند از انگشت خود پستان بلب + چونکہ شد ساقی وصافیہای خم +
قوت مخموران چہ باشد لای خم + چون برون شد ز انجمن شمع چگل + بوی او پروانہ
جست از تاب دل + از انجا کہ این نسخہ تبیین برکات علیہ آن ابوالبرکات شیخ احمد
نام بود و مقدمہ آن بیان حالات پیر بزرگوار آن قطب الانام قدس اللہ سرہما از
بہ برکات الاحمدیہ الباقیہ نامور گردانید و ہر جا کہ کلامی از کلمات و نکتہ از نکات
این دو بزرگ عالی درجات بقلم آمد عنوان آنرا بلفظ برکت موشح داشت و نشان آنرا
بای مفردہ بگذاشت و چون از سرودش غیب تاریخ آن ہوز بدۃ المقامات بگوش
ہوش می آید اگر این نسخہ زبدۃ المقامات نیز نامندے شاید بعد از اتمام این نمیقہ
امید میدارد کہ احوال دیگر متاخرین این سلسلہ علیہ بر نگاشتہ آمد و آن بحقیقت
دفتر اول این کتاب گردد بعنایۃ اللہ الصمد و این کتاب مشتمل ست بر دو مقصد
و ہر مقصد متضمن فصولی چند **مقصد اول** در بیان احوال پیر بزرگوار حضرت
ایشان اعنی خواجہ عالی شان سراج العارفین رضی الملۃ والدین خواجہ محمد الباقی
قدس اللہ تعالی سرہ العزیز و فرزندان و خلفای آن حضرت و این مقصد مشتمل
است بر چہار فصل **فصل اول** در بیان احوال بدایت و نہایت آن حضرت
تا ایام سکونت ایشان بہ فیروز آباد دہلی و توجہ ایشان بارشاد ہدایت طالبان
معنوی والد بزرگوار حضرت خواجہ ما قاضی عبد السلام ست کہ از ارباب فضل و صفا
بود و از نرمی دل ہموارہ مصداق فلیبکوا کثیرا اولادت حضرت خواجہ ما قدس سرہ در
بلدہ کابل بظہور پیوستہ فی حدود سنہ احدی او اثنی و سبعین و تسعمایہ در روزگار صبی
سیمای بزرگی از جبہہ اطوار ایشان پیدا بودہ و جمال آثار ہمت ارجمند و تفرید بلند از آئینہ

Marfat.com

کاروبار ایشان هویدا گاه دران ایام روز تمام در گوشه خزیده سر بگریبان خموشی میکشیده اند
در تحصیل علوم رسمی شاگردی مجمع علوم و دانائی مولانای صادق حلوای که از علمای
اعلام آن ایام بود اختیار نموده برفاقت مولانا از کابل بماوراء النهر شده اند و باندک
روزگار از سمو فطرت بدرس آن علامه ایشان را بین الاقران امتیازی پدیدار آمده و
فضائل بهره تمام روزی گشته اگرچه از تحصیل علوم صوری بقیه مانده بود که بسلوک
راه در آمده اند لیکن از ذکای فطرت و صفای نسبت دانش ایشان پایه بلند
داشته چنانکه یکی از صافی دلان صادق القول گفت روزی خادمان حضرت خواجه
در بدایت ترک تحصیل علوم رسمیه و آغاز هجوم جذبات الهیه بمحفل یکی از افاضل در آمدند
تقریبی را آن فاضل گفت اگر خدمت خواجه روزی چند دیگر بر سر مطالعه علوم بودندی
تا مولویت ایشان بکمال و اکمال رسیدی چه زیبا بودی حضرت خواجه فرمودند مراد
از کمال مولویت آنست که کتب متداوله مشکله را چنانکه حق آن باشد توان مطالعه و
افاده نمود بلا دعوی گفته می آید که هر کتابی که حل آن حدید البصر دانند در میان آرند
امید که تشفی تمام حاصل آید فاضلی از تلامذه مولانا صادق باین فقیر گفت چون
بسمع ما آشنایان رسید که خواجه از تحصیل علوم بدرویشی رغبت نموده اند باهم میگفتیم که ما ازین
جوان فطرتی و همتی دیده ایم که نتواند بود که او بکاری قدیم نهد و آنرا بانجام نرساند آخر
چنان شد که گمان برده بودیم بالجمله حضرت خواجه را هم در اوقات تحصیل علوم که روزگار
برنائی بود جوش مناسبت این راه گاه بصحبت باریافتگان محفل لی مع الله میرسانید
تا آنکه در بلاد ماوراء النهر که معدن این طائفه عزیز الوجود است بسیاری از کبار مشائخ
آن عهد را دریافته نزد بعضی بعروس توبه و انابت نیز هم آغوش گردیدند کما سیجیئ بیانه منقولا
عن کلامه الشریف همدران وقت در زمان گذر ایشان بهندوستان افتاد بعض اقران
ایشان را که دران دیار اصحاب جاه بودند خیرخواهی صوری بران داشت که ایشان

Marfat.com

نیز در زمرهٔ ارباب عسکر بوده و از امتعهٔ دنیاویه توانگر باشند اما از انجا که روزی ایشان دولت
دین و توانگری متاع یقین بود سعی آنان بجای نرسید سلطان جذبات الٰهیه در کنف خلت
خویش بگرفت تا برو بجای که برد و چون جلوهٔ تقدیر همیخواست که نخست تعلقات کشیده
ایشان را هر یک تعلق باز آرد و از قنطرهٔ آن یک تعلق مجاز ببام حقیقت برآورد نخ
دل نازنین ایشان را بیکی از دلبران صوری گرفتاری فرا پیش آمد و پس از رو
میان ایشان و آن محبوب ایشان دوری ضروری بوقوع پیوست ع کان خال
دانهٔ این دام نه بود + و هم مقارن آن اوقات آلام مفارقت بعض کتب ارباب محبت
و معرفت بنظر ایشان در آمد بتائید آن بشکر الٰهی شوق حصول احوال این طائفه گریبان
دل ایشان بگرفت درویشی باین دل ریش گفت از زبان دُرفشان ایشان که فرمودند
بر سر مطالعه کتابی از کتب اکابر بودم که بر ما تجلی نمودند و ما را از ما بربودند کششهای روحانیت
متبرکه حضرت خواجه بزرگ بهاء الحق والملة والدین قدس سره به تلقین ذکر و القاء جذبات
بنواخت آستین همت بر همه افشانده تشمیر دامان طلب نموده بهمگی در سراغ ارباب
اینمعنی در آمدند درویشی از مصاحبان ایشان که از حاضران وقت بود گفت چندان
از فرط طلب این راه در جست و جوی سالکان و مجذوبان تگاپو فرمودندی که زیاده
بران از قوت بشری متصور نباشد در بلدهٔ لاهور در ایام برشکال که از غلبه لای و گل
طی کوچه از ان پس مشکل می بود با همه نازکی تن چندین گذرها و کوه ها و خرابها و گورستانها
و بیابانها و سربستانها را بقصد دریافت صاحبدلان قطع میفرمودند ناقل گفت
من نیز روزی برعایت آشنائیها خواستم دران سیر و تردد رفیق ایشان باشم هر چند
بمنع کوشیدند باز نماندم چون کوچه چند در قدم ایشان پیموده آمد از بسیاری گل
و لای مرا ماندگی و درد پای دریافت حیا و ادب را یارای عرض نداشتم ایشان برین
معنی آگاه گردیده مرا باز گردانیدند پس دانستم که ایشان بقوت پای دیگر درین پویش اند

Marfat.com

ع قطع این راه بخرپای جنون نتوان کرد + دیگری از آشنایان ایشان گفت دران
اوقات در حوالی یکی از بوستانها و گورستانهای بلدهٔ مذکوره مجذوبی بود خداوند احوال
شگرف حضرت خواجه از کار او آگاهی یافته همواره پیرامون او می شدند و او هرگاه خضرت
خواجه را دیدی جز بدشنام نپرداختی و گاه بودی که بر ایشان سنگها بینداختی و گاه
از ایشان گران نموده جای دیگر شتافتی اما آنحضرت از روی طلب با این همه تنفر
و توحش او روی برنتافتندی ع سنگها دیدو دل از ریشه نمی روی نتافت و
تا روزی عرق مهربانی آن دیوانه بحقیقت فرزانه در اهتزاز آمده ایشان را نزد خویش
بخواند و نظرها و دعاها در حصول مراد ایشان بظهور رسانیده و از نظر و دعای او
ایشان را فوائد نصیب روزگار آمد بدین تقریب بر زبان مبارک رانده اند اگرچه ما
ریاضات شاقه چنانکه بعضی اهل الله کشیده نکشیده ایم لیکن انتظارها و قلقهائی
عظیم دیده ایم که ریاضتهای و سختیهای شگرف را متضمن بود و نیز فرمودند دران ایام
حضرت والده ماجده چون کثرت بیقراری و بیداری و غلبهٔ ناتوانی و بیزاری مارا
میدید و بغایت شکسته دل و آزرده خاطر گردیده روی عجز و نیاز بدرگاه بی نیاز
آورده بگریه و نالهٔ تمام میگفتند خداوندا مراد فرزند مرا که در طلب تو از همه بگشته و از لذات
جوانی دست شسته بر آورده گردان یا مرا زنده مگذار که طاقت مشاهده این ناکامی و
بی آرامی و ندارم و بسا بودی که در میان شبها و سحرها مناجاتی چنین بحضرت برآورده
حاجات همیگردند از ان دعا و التماس ایشان مرا کشایشها روزی گردید جزاها الله عنها
خیر الجزاء مخفی نماند که والده ماجده آنحضرت از دودمان سیادت بود و ارقامات بسیار
و همواره بدین درگاه تمام نیاز و شکستگی و التجا و همیشه مشغوف خدمت و تفقد فقرا بعضی
از ثقات اصحاب خواجه ما قدس سره نقل کردند که با وجود تعدد کنیزان خدمات در و ایشان
آستان ایشان را والده آنحضرت خود میکردند تا بجائی که هم خود نان تنوری می بستند و بر میگرفتند

Marfat.com

ودیگ برمیگذاشتند وفرودمی آوردند وبسیار بوده که طعام راتمام تقسیم فرموده خود بلقمه ازنان خشک قناعت می نمودند واکثر برحصیر پاره اضطجاع میفرمودند روزی حضرت خواجه قدس سره بملاحظه ضعف وناتوانی ایشان فرموده باشید که تشکفل امرطبخ دیگری گردد ام الفقرازین معنی چندگاه بگریه وزاری درآمده میفرموده اند دائم ازمن کدام جریمه بوجود آمد که حق سبحانه تعالی مرا ازین خدمت محروم گردانید زیراکه کاری که ازین فقیره می آمد این بود که برای حضرت ایشان وخادمان ایشان طعامی می پخت آن راهم ازمن بازگرفتند وازغایت انکسار ورعایت ادب باظهار این معنی هم نپاردند تاآنکه این اضطراب ایشان بحضرت خواجه قدس سره رسید ایشان آن امررا همچنانکه بود بآن ولیه زمان بازگذاشتند رحمهما الله تعالی باجمله حضرت خواجه ما درجست وجوی سالکان ومجذوبان سعیها بظهور رسانیدند وبسیاری کدلان را دربلاد یافته بهرها گرفتند درسیاحت بصحبت یکی ازعظمای مشایخ سلسله رسیده خواسته اند که اخذ طریقت وی نمایند وتفضل سلوک فرمایند استخاره نموده آند حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره العزیز ظاهر شده فرموده اند حاصل سلوک بتفضل آنست که تهذیب اخلاق حاصل گردد چون این دولت میسر آمده تفضل سلوک نمودن تحصیل حاصل ست وانحضرت قدس سره خود ازبدایت حال خویش چنین بازنگاشته اند که ابتدای توبه ازمعاصی درملازمت خدمت خواجه عبید کرده شد لیکن خیال رجوع وعزم ترک درباطن بود التماس فاتحه درظاهر ایشان ازخلفای مولانا لطف الله بودند ومولانا لطف الله خلیفه مولانا خواجگی وهیدی علیه الرحمة چون توفیق استقامت نیافت بار دیگر توبه درملازمت بندگان افتخار شیخ که درسمرقند تشریف داشتند وازکبار خانواده حضرت خواجه احمد یسوی بودند کرده شد اگرچه جناب رضا نداشتند میفرمودند که شما

Marfat.com

جوان اید لیکن چون عزیمت فقیر مصمم بود بضرورت فاتحه خواندند و فرمودند خدا
استقامت بدهد موافق تفرس آن بزرگواران عزیمت برهم خورد و خرابی عجیب رو داد
دیگر بے صنع و اختیار فقیر در بندگے حضرت امیر عبدالله بلخی مدظله تجدید توبه بظهور
رسید مقرون بمصافحه آن نعمتی بود غیر مترقب امید که برکات آن مواهب الی
قیام بماند القصه چندگاه دیگر در مقام نگاهداشت حدود بود باز تاثیر اسم المضل
سد راه شکست عاقبت بهدایت صمدیت در خواب بشرف ملازمت خواجه بزرگ
خواجه بهاؤالحق والدین صورت توبه منعقد شد و میل طریقه اهل الله بظهور رسید بحکم
الغریق یتعلق بکل حشیش بهر طرف دستی می انداخت عاقبت بعضے از مخادیم فرمودند
ذکری که مغنی بآن حضرت رسالت میرسد نتیجه مندست تعطش بران داشت که
از همان عزیز طریق ذکر و مراقبه اخذ کرده شود مدت دو سال بران ذکر و مراقبه و
اوراد سلسله آن عزیز مداومت نموده شد شنیده شده بود تا سالک مدتی قریب
بچهل سال میدان لا اله قطع نکند بمنزل الا الله نخواهد رسید ساده لوحیها بران
میداشت که مرور زمان را در ذکر غنیمت شمارد و بهمان صورت عبادت قناعت
نماید هر چند درین بیان اشارات غیبیه در سلوک طریقه دیگر ظهور میکرد قدم استوار
را از جا بر نمیداشت و در زمین کرم بزرگواران این طبقه تخم وقتها ما تشتهی الانفس
میکاشت انشاء الله العزیز عاقبت دست کرم آن تخم را از جویبار ما لا عین رأت
ولا اذن سمعت سیراب گرداند بالآخره بکشمیر رسیده شد و بملازمت حضرت شیخ
بابای والی قدس الله سره العالی اتفاق افتاد و از برکات نظرش بهره مند
شد و الحمد لله والمنة که آن نظرات نیز فتح باب قبول آمد چون حضرت شیخ از
سلسله علیه نقشبندیه پیر مجاز بودند و استعداد طالب متوجه آستان آن بزرگوار
نفحات ربانیه از دریچه همان خانواده اقبال فرمودند بعد از انتقال آنحضرت بدار القرار

Marfat.com

غیبت معهودهٔ حضرات خواجهها جلوه گر شده و ارواح طیبات ایشان در مبشرات نمودن
گرفتند و تلقینات فرمودند و به یمن توجه ایشان آن نسبت را قوتی پیدا شد و دائره
غیبت وسعتی پیدا کرده و راه روشن شده فی الجمله جمعیتی دست داد تا آن که بی
عنایت ایشان بخدمت مخدومی حقایق پناهی ارشاد دستگاهی حضرت
خواجگی امکنگی قدس الله سره العزیز رسیده شد و بطوع و رغبت خود بیعت و م
بدست آورد و طریقه خواجگان اخذ کرده شد و بطفیل ملازمت آنحضرت واردا
خواجه نقشبند و خلفای ایشان در سلک افتادگان آن راه و نیازمندان این
درگاه درآمده شد اللهم اخیی مسکینا و امتنی مسکینا و احشرنی فی زمرة المساکین و
السلام علی من اتبع الهدی انتهی کلامه الشریف از فحوای این نبذه در افشان
و از اثنای بدایت احوال ایشان که ماندگی از ان لب کشودیم و کذلک از مضمون این
ابیات شریفه ایشان که ؎ شنیدم کاشف راز نهانی + ابوالقاسم چراغ کبرکانی +
که بودی ورد جان نام او لیشش + که باشد شربتی از جام او لیشش + کنیم من کین هوس
گیرد دماغم + نیابد بو ازین سودا چراغم + زبانم زین تلفظ گرچه بند ست + سرم بنجواست
همه این کمند ست + چنان مستفاد گردیده که حضرت خواجه ما اویسی بودند و بربست
از روحانیت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم و حضرت خواجه بزرگ بهاء الحق
والدین و خلفای ایشان رضی الله عنهم یافته و بنظرات عنایات آن بزرگواران
کار را بانجام رسانیده بعد از حصول کمال چون از پیر ظاهر نیز چاره نیست بماوراء
رفته از خدمت مولانا خواجگی مجاز گشته اند یکی از صاحبدلان صادق القول
که آن وقت حاضر بوده باین حقیر گفت روزی پیش از انکه حضرت خواجه ا
هندوستان بماوراء النهر شوند در لاهور بمسجد برای أدای نماز فرض از فرایض
خمسه درآمدند در اثنای نماز ناگاه از سینه سکینه ایشان آوازی مهیب ظاهر ش

Marfat.com

چنانکه اہل صف نماز را ازان حیرتها روی داد بعد از ادای تسلیمتین حضرت خواجه بتعجیل
هرچه تمام تر از مسجد بیرون رفتند ازان پس دو سه تن از نزدیکان را فراهم آورده در
[illegible] خود ادای جماعه میفرمودند و ایضاً عزیزی حکایت کرد که من نیز ازان مقتدیان
[illegible]ص آن مقتدای امام بودم روزی در میان نماز دیدم که حضرت خواجه را رو
[illegible] قبله است بسوی ما نیز و بر ما مے نگرند از مشاهده این حالت بر من رعشه افتاد
[illegible]رزش و پیچش تمام نماز را تا آخر رسانیدم و آنچه دیده بودم معروض داشتم تبسم
[illegible]ودند و از افشای آن مرا منع فرمودند راقم این حروف عفی الله عنه گوید این
دو معامله مذکوره دو شاهد عدل اند بکمال مناسبت و تبعیت ایشان بحضرت
خواجه عالم صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم چه از آنحضرت علیه الصلوٰة والتحیة مرویست
که در نماز جوش سینه انورش تا بمیلی رفتی و نیز از خصائص آنحضرت ست که همواره
از قفا چنان می دیده اند که از پیش لیکن حضرت سید الانبیا را همه وقت وفور این معنی
حاصل بوده این بزرگ امت او را از غایت اتباع آن سرور اگر در نماز که معراج
مومن ست وقتی از اوقات این دولت روی داده محال نبود که بزرگان گفته اند
تابع کامل را از همه چیز متبوع پرتوی و نصیبی ست با وجود حصول این حالات و کمالات
و رجوع طلاب بآستان ایشان حضرت خواجه از یمن همت عالی و تفرید والا بر سر
مشیخت و تعلیم طریقت نیامدند و بسیر ماوراء النهر و بلخ و بدخشان شدند تا عزیزان را
که ازین سلسله بزرگ و دیگر سلاسل دران دیار بر مسند ارشاد و اکمل بودند دریافته
نیز زائد فوائد مستفیض گردیده تصحیح احوال حاصله فرمایند دران سیر بصحبت مولانا
مولانا سپر عالی قدس سره نیز رسیده برخے از احوالات حاصله را بسمع ایشان
رسانیده از مولانا بخشیشها دیده اند چنانکه در بیان مولانا تفصیل آن کتاب
نسمات القدس ذکر خواهد یافت و ازان جا متوجه سمرقند شدند از راه بسوے

Marfat.com

بعض دوستان بهندوستان مکتوبی بنگاشته اند که در مکتوبات شریفه ایشان مسطور است
و اولش این بیت ست ؎ من از محیط محبت نشان همی دیدم + که استخوان عزیزان
بساحل افتاد ست. در اثنای آنکه متوجه بلدی از بلاد ماوراء النهر بوده اند حضرت
مولانای اعظم خواجگی امکنگی در واقعه بر ایشان ظاهر شده اند فرموده ای فرزند
بر راه شماست حضرت خواجه را وقت بغایت خوش گشته و این بیت خود
فرمودند یا آنجا بر زبان رانده ؎ میگذشتم ز غم آسوده که ناگه ز کمین. عـ
آشوب نگاهی سر راهم بگرفت. چه حضرت مولانای متبرک بزرگی در آن وقت و دهم
از کبار مشائخ این علیه نقشبندیه بوده اند و معمر و بر طریقه خاصه خواجه بزرگ چون کوه
مستقیم و نسب ایشان بدو واسطه بحضرت خواجه احرار میرسید و چه ارادت ایشان
بوالد ماجد ایشان مولانا درویش محمد امکنگی بوده و ایشان را ارادت بخال
ذو الاحوال خود مولانا محمد زاهد وخشواری و ایشان را بحضرت قطب الاخیار خواجه
احرار رحمهم الله و چون امید ست که عنقریب احوال این اکابر و خلفای آنها در
کتاب نسمات القدس بعون الله تعالی به تفصیل مرقوم گردد تا این جا بهمین مقدار
اکتفا نموده اند بالجمله چون حضرت خواجه ما قدس سره بخدمت مولانای مذکور
رسیده اند نهایت عنایات و رعایات دیده اند حضرت مولانا بعد از استماع
احوال بلند ایشان سه شبانه روز لیلاً و نهاراً در خلوت با ایشان صحبت داشته اند
و بر بعض زوائد فوائد اطلاع داده فرموده اند که کار شما بعنایت الله سبحانه و
به تربیت روحانیت اکابر این سلسله علیه بانجام رسیده شما را باید باز بهندوستان
شد که این سلسله علیه را آنجا از شما رونقی تمام پدیدار آید و مستفیدان عالیمقدار
آنجا از یمن تربیت شما بروی کار آیند خواجه ما هر چند از راه انکسار و دید قصور
احوال عذرها در میان نهاده اند حضرت مولانا از الحاح باز نمانده اند و راه

Marfat.com

استخارہ نیز موافق فرمودۂ حضرت مولانا کشودہ غزنیی از اقربای حضرت مولانا
کہ از حاضران آن وقت بودہ گفت چون بعض یاران قدیم الخدمت صاحب النسبت
حضرت مولانا شنودند کہ حضرت مولانا خواجہ را درین چند روزہ صحبت خلافت و اجازت
کاملہ دادہ رخصت کشور ہندوستان فرمودند از غیرت بشوریدند و چون خبر شورش
آنان بحضرت مولانا رسید فرمودند کہ یاران ندانستہ اند کہ کار این جوان را تمام
کردہ نزد شما فرستادند جز این نہ بود کہ نزد ما تصحیح احوال خود نمود لاجرم ہر کہ چنان آید
چنین رود پس حضرت خواجہ ما زلال آسا بطالع لب تشنگان بیابان ہندوستان
متوجہ آن کشادہ بوستان گردیدند و زمانہ بزبان حال مضمون این مقال را
مترنم گشت ؎ شکر شکن شوند ہمہ طوطیان ہند + زین قند پارسی کہ بہ بنگالہ میرود
چون بہند رسیدند سالی در بلدۂ لاہور بماندند و بسا علما و فضلای آن بلدہ
شیفتہ محبت ایشان شدند لیکن از انجا کہ شہر دہلی بقعہ ایست دار الاولیا
و بیت الفقرا آنجا آمدہ در قلعہ فیروزی کہ سرمنزلی ست بغایت دلکشا و مشرف
بر دریا و مشتمل بر مسجدی در نہایت عظمت و برکت و صفا سکونت اختیار نمودند
و تا زمان ارتحال ازین دار الملال بجای دیگر انتقال نفرمودند **فصل دوم**
در بیان مجملات احوال شریفہ آن حضرت از مغشوع و افتقار و تصرفات و افاضات
و تحمل و تفرید و تبتل و غیرہا من الصفات الملکیہ و الاطوار المرضیہ با بیان
قضیہ انتقال ایشان ازین دار ملال شیوہ مرضیہ حضرت خواجہ ما قدس
اللہ سرہ ہمگی ستر احوال و اخفا و خمول و انزوا بود و از غایت انکسار ہمیشہ دید
قصور احوال و متہم داشتن نیات نصب عین ایشان و خبر ای استمالت
زائر و جواب سائل آن ہم بقدر ضرورت تکلم کمے فرمودند مگر آنکہ مسئلہ از
مسائل غامضہ این طائفہ کسے معروض میداشت انگاہ ناچار در تنقیح آن

چنانکه طالب را تشفی تمام حاصل آید سخن میگردند و آنهم از وفور شفقت بود که
مبادا آن را کج فهمیده کج رود با همه خرن با آیندگان در کمال بشاشت تلقی میفرمودند
و در انجاح حاجات مباحه مسلمین خود را از هر وجه معاف نمیداشتند در تعظیم سادات
و علما مبالغه مے نمودند و در جزوے و کلے عملیات بفقهای متورع رجوع میفرمودند
چون طالبی بآستان ایشان میرسید از غایت انکسار خود را ورازین کار
عظیم وا نمود و عذرهاے فرمودند اگر آن آینده صادق بود واز خوان نوال
ایشان روزی مند می شد از انکسار ایشان بیشتر بعلو منزلت و کار ایشان
پے مے برد و خود را بخدمت آن آستان می سپرد و بزبان حال میگفت لمؤلفه
ازین در نداریم رو می گذر + اگرچه از دو عالم گذر کرده ایم + بیان نمک هاے این
میگسار + حواله بر تشنگی جگر کرده ایم + چون آن حضرت رسوخ طلب آن طالب
میدیدند در آغوش عنایت و کنف تربیتش می کشیدند گویند جوان خراسانی
مدتها مجاور مزار فائض الانوار خواجه قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره
بود واز روحانیه حضرت خواجه طلب پیر تکمیلے مے نمود که در قید حیات این جهانی باشد
بعد از رسیدن حضرت خواجه نا بدهلی آن جوان را در واقعه نمودند که بزرگی از طریقه
نقشبندیه اکنون بشهر رسیده خدمت او را لازم گیر حسب الامر بخدمت ایشان رسیده
واقعه معروض داشته التماس قبول نمود فرمودند این مسکین خود را شایان آن نمی بیند
دیگرے خواهد بود چون از وفور انکسار عذر بسیار فرمودند آن برنا بزاویه خود باز گشت
شب دیگر دیرا گفتند آن بزرگ همانست که دی بخدمتش رسیدی و انکسار او
دیدی فرداش آن جوان چنان آمد که دیگر باز نگشت و بعز قبول رسید و دید آنچه
دیده بسا بودی که آن حضرت از غایت انکسار بعضی طلبه صادق العقیده ذوالاحوال
ملزم صحبت و خدمت خود را نیز مے فرمودند که این بجا صل شایان آنچه گمان برده اید
نیست

Marfat.com

بجاهای دیگر تردد نمائید واگر راهنمای بیابند پس این حقیر را نیز اعلام فرمائید تا ما نیز
خدمت او شتابیم باشد که زخم خود را مرهمی یابیم این فقیر از زبان شریف خواجه
حسام الدین احمد سلمه الله علی رؤس المحبین شنودم که فرمود مرا نیز آن حضرت
تمام چنین فرمودند چون الحاح ایشان بسیار شد توقف را دور از ادب دانسته
به اگره شدم بعد از رسیدن بآن شهر حیران و سراسیمه بودم که چه چاره سازم و
میگفتم بآستان ایشان رفته معروض دارم که امتثال امر نمودم چنان
کسی که می فرمودند نیافتم درین حین براهی میگذشتم که از سرایی سرودی دلربا
بگوش هوش رسید چون نیک استماع نمودم قوالان را این بیت شیخ سعید
سعدی شیرازی رحمة الله بر زبان بود ؎ تو خواهی آستین افشان و خواهی
دامن اندر کش + مگس هرگز نخواهد رفت از دکان حلوائی + سماع این بیت
دامان بر اخگرم زد سر از پا ساخته بخدمت ایشان رسیدم و گفتم آنچه دیدم و شنیدم
وقتی دیگر فقیری از لاهور ایشان را در واقعه دیده که ابلق سوار میگذرند و خلایق
بسیار در دنبال ایشان و میگویند این قطب وقت ست بعد ازین رؤیا آن
فقیر بعتبهٔ والا رسیده التماس قبول کرد همان عذر مذکور سراپا نور در میان
آوردند آن بیچاره بمسجد آمده بگریه و افغان و خاطر پریشان در مجمع درویشان
در دل بنهاد کرد و گفت ای یاران این چه ناز و گداز ست که خود را بمن نموده است
و دلم را ربوده اکنون که ناشاد و خانه برباد آمده ام این می گویند و میرانند من
بیچاره چه کار کنم و کجا روم بنوعی این ماجرا بر زبان آورد که بسیاری از حاضران
را استیلای گریه و اندوه از هوش برد و شوری عجیب برخاست تا بگوش
حضرت خواجه رسید پرسیدند که چه شور ست معروض داشتند ؎ گر لب
شیرین تو شوریست در هر خانه + تبسم نمودند و آن درویش را طلبیده بتلقین

Marfat.com

ذکر و جذبهٔ الٰهی نواختند ؎ تا نگرید طفل کے جوشد لبن + تا نگرید ابر کے خندد چمن +
طریق آن حضرت قدس الله سره العزیز آن بود که هر کرا می پذیرفتند نخست
توبه اش میدادند و اگر عشق و محبت آن طالب را بخود بسیار میدیدند بطریق
رابطهٔ و نگاهداشت صورت خود بحقیقت جامعه اش امر میکردند و بسیار کشش
وی را ازین احضار و نگاهداشت صورت شریف پدیدار میگشت خواجه
برهان نام از خواجه های دهنیدی که از اکابر خود نسبتها و اجازتها یافت
بخدمت ایشان رسید و طلب افاده و افاضه نموده ایشان وے را
به نگاهداشت صورت خود دلالت نمودند و وے در تعجب رفت و با محرمان خود
گفت این شغل مناسب حال جمعی ست که اول قدم درین راه نهاده باشند
مرا ایشان کرم نموده بمراقبه عالی تر ازان اشاره نمایند دوستانش گفتند امتثال
امر باید نمود و از فضول احتراز فرمود چون عقیدتش درست بود ناچار به نگاهداشت
صورت مبارک پرداخت دو روزی رفته بود که آن صورت او را فرو گرفت و
نسبت عظیم بروی استیلا نمود تا غلبه سکرش بجای رسید که با وجود تمکین و کبر
سن مقدار دو ذراع از زمین می جست و هر سوی خود را بدیوار و اشجار میزد تا آنکه
چند تن که از جوانان وی را گرفته بودند قوت شان به نگاهداشت او وفا نمی کرد
تا دید آنچه دید اما بیشتر مر طالبان را ذکر دل بطریقی که مقرر اکابر این سلسله است
دلالت می نمودند جمعی را بذکر نفی و اثبات و برخی را بذکر اثبات صرف یعنی ذکر
ذات عز شانه و از غایت سریان نسبت آنحضرت قدس سره بسیاران بمجرد
دیدن ایشان مجذوب و مغلوب میشدند گویند یکبار خطیب بر منبر بوده که نظر
بجمال ایشان کشوده زعقه زده از منبر بزیر افتاده شبی از شبهای ماه رمضان
حضرت ایشان ما قدس سره بدست خادمی به آنحضرت فالوده فرستاده اند

Marfat.com

چون آن خادم از کوهیان ساده لوح بود بدروازهٔ خاص رسیده حلقهٔ در زده
حضرت خواجه دیگری را بیدار نکرده خود برآمده اند ظرف فالوده را از دست او
بگرفته فرموده اند نام تو چیست معروض داشته که بابا فرموده اند چون خادم شیخ احمد
روائی بابائی بمجرد مراجعت آن خادم ویرا جذبهٔ سکر و نسبت فرد گرفته و فرمادکنان
دفتان و خیزان خود را بحضرت ایشان مارسانیده آنحضرت پرسیده اند که حال
چیست بشورش و مستی تمام میگفته که همه جا چه در حجر و چه در شجر و چه در زمین و چه
در آسمان نوری بیرنگ بیغایت و نهایت می بینم که بیان آن نمیتوانم نمود حضرت
ایشان ما فرموده اند البته حضرت خواجه مقابل این بیچاره شده اند که از مقابلهٔ
آن آفتاب پرتوی برین ذره افتاده فرداش بخدمت خواجه رسانیده اند تبسم
فرموده اند که بروز حشر شهیدان چو خونبها طلبند + تبسمی کن و خاموش کن زبان
همه + گویند روزی عسکری بملازمت ایشان آمد ایشان به تقریب طهارت از
مسجد برون رفتند خادم این سپاهی برون و رعنان اسپ گرفته ایستاده بود
حین تمخم و استبرا بکرات نظر کیمیا اثر ایشان بران خادم افتاده بوده چون مسجد
درآمده اند خبر رسیده که خادم آن عسکری را جذبه و بیخودی بر خاک افگنده است
و میان اسپان چون گوی هر سوی غلطان ست و از قبیل شام تا پاسی از شب
همچنان در اضطراب بوده بناگاه بشوریده و روی ببازار نهاده و همچنان در صحرا
برون رفته دیگر هیچکس از وخبری نیافت سیدی مرشدی میر محمد نعمان سلمه الله
فرمودند صبیهٔ ما مرضعه داشت بکرات آن مرضعه را دلالت بمردی حضرت خواجه
کردیم دی ابا نمود تا روزی آن صبیه را بتقریبی مصحوب آن مرضعه بملازمت حضرت
خواجه فرستادیم ایشان آن طفل شیرخواره را در کنار مبارک گرفته شفقتها نمودند آن
طفل دستی بجاسن شریف ایشان برده موی از لحیهٔ مبارک بدست او بماند فرمودند

Marfat.com

طفلک سیر از ما یادگاری میگیرد و در حدود همان ایام انتقال فرمودند و آن موی
مبارک تا امروز به تبرک و یادگار بماند ؎ مرا از زلف تو موی پسندست ، فضولی
میکنم بوی پسندست ، چون آن مرضعه بخانه مراجعت نمود ساعتی نرفته بود که آثار مستی و
جذبات بر وی پیچیدن گرفت و وی خود را بران نمیداشت تا آنکه فریادی سخت برآمد
و بیهوش بیفتاد و از پهلوی چپ او حرکت قلبی چنان غلبه برداشت که همه یاران مدد
می نمودند بعد از مدتی بهوش آمد پرسیده شد که چه بود و چه دیدی گفت ساعت بساعت
حضرت خواجه بصورت مهیب عجیب نمودار نظر من میشد تا آنکه امری مرا از جان ربوده
دیگر نمیدانم که چه شد جز آنکه دل خود را الله کو می یابم سیدی گفتند بحضرت خواجه قدس
سره حال او را عرض کرده شد تبسم نمودند و تعلیم ذکرش فرمودند و آن صالحه امروز
در فیروزآباد از نساء صاحب احوال ست و آن صبیه سیدی که در خانه راقم ست نیز
از یمن آن نظر خداوند عفت و حضور چنانکه حضرت ایشان ما او را بسر حلقگی بعض نساء
ذاکرات مامور گردانیده اند و آئین نازنین حضرت خواجه از غایت مخلص پروری و
شفقت گستری آن بود که هر کرا تعلیم ذکر میفرمودند همدران اثناء تعلیم ذکر همت و توجه
شریف شامل مال و حال او میداشتند و راه نقوش کونیه بر ادراک حقیقت جامعه او
می بستند گویا سرچشمهٔ نقشبندی را بظهور می آوردند لمحه زبان دلش بذکر گویا میشد
و حضور و جذبه وی را در آغوش میگرفت بعضی چون مرغ بسمل بر خاک می غلطیدند
و برخی از خود غائب شده بحیرت میرفتند و بعضی را همدران کیفیت عوالم مثال
با ارواح یا معانی منکشف میگردید و بروزها می کشید تا هم نظر بترتیب ایشان
بصحو و افاقتش می آورد و مصداق الشیخ یحیی و یمیت بظهور می پیوست و این
عنایت ایشان بر سبیل تعمیم بود حضرت ایشان ما قدسنا بسره الاقدس روزی
بتقریبی فرمودند شمول و عموم این نعمت یعنی گویا شدن دل بذکر و حصول جذبه در

Marfat.com

بدایت تعلیم مر طالبان این طریقہ را از الحاقات لازم البرکات حضرت خواجہ ما است
قدس سرہٗ بندہ معروض داشت کہ مگر سابقا معمول این اکابر نبود فرمودند کہ بود اما
بدین تعمیم در بدایت نبود و نیز فرمودند کہ چون سر اختیار این شمول و عموم را از حضرت
خواجہ خود دیر سیدم فرمودند ازان روزگار تا حال در طلب و همت اہل ارادت
نقصان و فتور بسیار رفتہ و حوصلہ ہای طلاب راہ تقلیل گرفتہ و فور شفقت بران
داشت کہ بی مجاہدہ و سعی و تردد ایشان شربتی رسانیدہ شود تا پیادگان بادیہ طلب
را مرکبی باشد و برودت شان بحرارت مبدل گردد چون حضرت ایشان این حکایت
باخر رسانیدند آہی برکشیدند و این دعا بر زبان راندند کہ جزاہ اللہ عن الطالبین خیر
الجزاء و ہم حضرت ایشان طاب ثراہ بتقریب قوت کاملہ پیر بزرگوار خود در افاضہ
این نسبت کرامی فرمودند روزی یکی از مخلصان قریب ایشان این خواست در
خدمت ایشان یکی از رسایل شریفہ ایشان را بہ نیت حصول حضور بگذراند حضرت
خواجہ دو روزی آن رسالہ را بوی درس گفتہ درین اثنا فرمودند ای فلان نسبت
ازان نزدیکتر ست کہ آنرا از رسائل توان اخذ نمود و صفت شفقت و ترحم حضرت
خواجہ ما قدس سرہٗ تا غایتی بود کہ وقتی در لاہور قحط و عسرت افتادہ بود دران
عسرت حضرت خواجہ دران شہر بودند تا چند روز نخوردند ہر گاہ طعام نزد ایشان
حاضر میگردند میگفتہ اند از انصاف نباشد کہ یکے در کوچہ از گرسنگی جان میدادہ باشد
و ما طعام بخوریم و انچہ حاضر مے بودہ ہمہ را بر گرسنگان میفرستادہ اند و خود بقوت
روحانی کہ میراث انبیت عندربی ست میگذرانندہ چون از لاہور متوجہ دہلی
شدہ اند بسیاری بودہ کہ ہنوز فرسخی بل میلی طے ننمودہ بودہ اند کہ عاجزے
در نظر ایشان می درآمدہ کہ پیادہ میرفتہ ایشان از مرکب فرود آمدہ ویرا
سوار میکردہ خود تا منزل پیادہ می آمدہ اند و دثار بر سر میکشیدہ کہ آشنائے

Marfat.com

براین عمل خیر ایشان اطلاع نیابد وچون نزدیک بمنزل میرسیده اند بنیت اخفا باز
بران مرکب سوار میشده اند واین شفقت ایشان شامل حال حیوانات نیز می بوده
تا گویند شبی ایشان بتعجد برخاسته بوذ مگر به بر لحاف ایشان آمده خفته بوده حضرت
تا روز همچنان از سر ما محنت سخت کشیده اند وبه بیداری آن گربه راضی نشده
واگر خارقی هم از ایشان بظهور رسیده ازو فور شفقت بر خلق الله بوده مثلا
جمله خوارق ایشان این سه خارق ست که برنگاشته می آید چون ملاحظه نموده می آید
موجب ظهور آن باوجود استبعاد ایشان از نمودن خوارق غلبه شفقت بوده
خارق اول آنکه یکی از فضلای دهلی که بکری بعقد در آورده بود سالها رفته اورا
فتحی روی نداده از دعیه داود یه اثر ندیده چون وصف ایشان شنیده روی
که ایشان بجای سواره میرفته اند در عنان در آمده به نیاز تمام قصه را معروض
داشته التماس زوال عنینت نموده حضرت خواجه را دل بر شفقت کشوده از
مرکب فرود آمده اورا در کنار شریف کشیده معانقه سخت نموده اند وفرموده اند
که رفته متوجه شوید که فتح ست وی همان لحظه در خود قوت غریب دیده رفته
وبسهولت تمام همان لحظه فتح نموده خارق دوم آنکه ضعیفه را طفلی سه چهار ساله
از سر دیوار حصار فیروز آباد که زیر دیوار فرش سنگین ست وارتفاعش قریب
بسی ذراع بزیر افتاده چنانکه از سوراخهای گوش آن طفل خون برآمده ونفسش
منقطع شده مادر آن طفل بگریه وزاری وبی آرامی وبیقراری چاره جز آن ندیده
که سر در قدم محترم حضرت خواجه نهاده التماس زندگی او نموده حضرت خواجه
چنانکه عادت شریف ایشان بوده که توجه وتصرف خود را در پرده بسی پنهان
میکرده اند کتاب طب طلبیده اند وفرموده اند چنان معلوم میشود که این طفل
نخواهد مرد حاضران تعجب میکرده اند که کدام کتاب مبین این معنی ست آنگاه

Marfat.com

لحظه خاموش شده اند آن طفل مختصر بحال خود آمده حاضران را حیرت تمام روی
نموده وقت دیگر عسکری دور از شیوهٔ مروت وصلاح به بعض همسایها ستمی نموده
ایشان از مشاهده آن ظلم او بی آرام شده آن سپاهی را نصیحت فرموده اند اما او
از غایت ادبار نخجت اقبال ننموده حضرت خواجه از غایت ترحم بحال آن مظلوم متغیر
شده بآن ظالم فرموده اند اینها در جوار فقرای خواجگان بزرگوار می باشند که
بسیار غیور اند خبردار باش دران دو سه روز آن ظالم را تهمت دزد افشاری
برفته بقتل رسانیدند و حکایات که از تحمل و بردباری ایشان از اصحاب ایشان
شنوده ام بدفترها نگنجد جوانی از همسایهای ایشان که مرتکب منکرات می بوده و
انواع شرور ازوی بظهور می آمده ایشان آزاری شنوده اند و متحمل بوده اند روزی
آن شریر را شحنه باشارت خواجه حسام الدین سلمه الله در قید و حبس کشیده این
خبر بحضرت خواجه رسید خواجه حسام الدین را طلبیده عتاب فرموده اند خواجه
بعرض رسانیده که بس فاسق و شریر است چنانکه شرارت او متعدی و متجاوز است
حضرت خواجه آه سرد از دل پر درد کشیده فرموده اند اری چون شما خود را صالح
باصفا و خیر یافته اید او در نظر شما طالح و کدیر و شریر می در آید ما که بهیچ وجه خود را
از و ممتاز ندانیم چگونه بر زبان زبان او را نیم این فرموده اند و وی را از حبس
خلاصی داده اند و وی ببرکت شفقت ایشان از صلی شده و این نسبت بسیار
دید قصور احوال بر ایشان چنان مستولی بوده که اگر از طالبی ناگاه جریمه صادر
میشده و بایشان میرسید میفرموده اند اینها اثر بد صفتی ماست هرگاه در مابدی
باشد ناچار بر ما منعکس میگردد این فقیران چکنند و اگر از کسی مکروه شرعی
میدیدند تصریح و شدت امر معروف نمیکردند بل به لینت و کنایه و تمثیل میفرمودند
چنانکه ناچار دلنشین آنکس میشد و سبب بر تصریح نا کردن امر معروف بیشتر آن بود

53300

Marfat.com

که خود را از سائر ناس ممتاز نمیدانستند و هرگز غیبت و قدح کسی بر زبان ایشان
و در مجلس ایشان نمیگذشت و اگر کسی را ارادهٔ تخفیف مسلمانی در حضور ایشان بخاطر
میگذشت ایشان بتوصیف آن مسلمان شروع می نمودند راقم حرف گوید روزے
در زاویهٔ مسجدی از مساجد تنها نشسته بودم فقیری با فقیر دیگر حکایت از شتا
اولیا میکرد و درین ضمن گفت من درین مدت زندگانی حکایت خود یکمرد
دانم که چون او بے نفسے و بردباری درین زمانه نخواهد بود نام مبارک خواجه م
گرفت و گفت بر مزار شریف خواجه قطب الدّین بودم ناگاه خبر رسید که حضرت خو
محمد باقی قدس اللّٰه سرّهٗ الاقدس تشریف می آرند خادم مزار در جائیکه قریب بر
مزار بود برای ایشان سریری نهاد و بران فرشی و ساده بگستر و پیش از درآمدن
حضرت خواجه یکی از فقرای بی قید درآمد نظرش بران سریر و فرش افتاد و گفت
این چیست و برای کیست گفتند برای فلان غریب آن بی قید بخشونت و درشتی
تمام زبان بمذمت و دشنام ایشان کشوده درین اثنا حضرت خواجه درآمدند و
آن بے قید پیش از پیش بحضور ایشان بهرزه گوئی پرداخت و گفت ای فلان
توچه لائق آنی که اینجا برای تو فرش بگذارند جمع کثیر از درویشان خواجه که حاضر
بودند بی آرام شده میخواستند و را تنبیه و تعزیر نمایند حضرت خواجه همه را
بنگاه خشم آلود از ان اراده باز داشتند و خود نزدیک آن دشنام رفته بزمی تمام
عذر درمیان آوردند و گفتند چنانستی که شما میفرمائید من چنین و چنان چه لائق
آنم این کار بی اشارت و تعلیم من شده بخشید و بشومی من مغز خود را خالی مکنید
و بر آستین مبارک عرق او را از جبین او می چیدند و تواضع می نمودند آن گاه
در می چند طلبیده بوی میدادند را وی گفت من هیچ تغیر و تذبذب در حال
و گفتار خواجه ندیدم آن زمان مرا یقین شد که نفس ملکی که میگفتند درین عالم بوده است

چون

وبسیار بودی که بعضی از امرای مخلص ایشان بخدمت آنحضرت میرسیدند و زر میفرستادند که
به صواب دید ایشان بفقرا منقسم گردد آنحضرت با وجود تفرید و آزادگی شفقةً علی
خلق الله خود متوجه شده بمستحقان قسمت میکردند و در ضمن آن مبلغی از سرکار خود
میرسیدند مع ذلک بعض محتاجان دور از کار زبان طعن میکشودند اصحاب ایشان
خواستند بمنع آنها بکوشند آنحضرت آئینی راه انکسار می پیمودند که یاران را غضب
از سر میرفت و بجای آن نرمی و شکستگی می نشست و یاران را قولاً و فعلاً بر متی و کم
دیدن خویش و بردباری دلالت مینمودند و آنرا دلیل راه عرفان میفرمودند و
اگر از اصحاب ایشان خلاف این امر ظاهر میشد بعتاب بسیار نصیحت می نمودند
چنانکه از مکتوبی که بشیخ تاج درین باب تحریر فرموده اند واضح خواهد شد انشاء الله
سبحانه وزهد و استغنای ایشان از متعه دنیویه تا بحدی بود که سخن امور دنیوی هر
مذکور مجلس شریف نمیشد مگر بتقریب سفارش حاجتمندی و هرگز تدبیری درین
امور برای خود و درویش نمیکردند و در حق مریدان رشید جز بفقر و مسکنت و فاقه
و قناعت نمی خواستند و میفرمودند هر که امداد مالی از ما بظهور آید یقین داند که ما را
بوی در محبت دینی نقصانی هست بعضی تونگران که از اهل ارادت بودند التماس
آن می نمودند که کفافی برای فقرای آستان ایشان معین نمایند ایشان در جمع
جمعی که بنسبت معنوی با آنحضرت درست کرده بودند رضا نمیدادند و بما دون ایشان
را مجوز نمیداشتند و از غایت تنفر که ایشان از قبول امتعه دنیویه بود وقتیکه عزم
جزم سفر حجاز کرده بودند عبد الرحیم خان المشتهر بخانخانان نام که از مخلصان این
طائفه بود و خصوصاً بحضرت خواجه با عقیدت و ارادت تمام داشته چون آن
خبر بشنود صد هزار روپیه که بزبان هندی لک نامند بخرج زاد و راحله ایشان و درویشان
مرسل داشته عرض نمود که بقبول آن بر من منت نهند چون حضرت خواجه آن بشنود

Marfat.com

روی در هم کشید فرمودند بیچ رفتن چون مائی کرای آن نمیکند که انیمه سیم زر
مسلمان را صرف خود کنیم و ضایع سازیم نپذیرفتند و باز گردانیدند و لی تقیدی
ایشان در ملبوس و ماکول و مسکن تا بحدی بود که اگر چندین روز یک طعام غیر مرغوب
و مطبوع نزد ایشان می آوردند هرگز نمی گفتند که غیر این میارند و کذلک اگر چندین
جامه در بدن شریف مانده شوخگین میشد نمیفرمودند که دیگر حاضر سازند و نیز چندین
خانه تنگ و تیره می بودند تا آن مسکن شکسته شدی یا از خاک و خاشاک پر گشتی از انجا
که غرق بحر تسلیم و رضا بودند اظهار تعمیر و تنظیف و تنویر آن هرگز نمیکردند با وجود این
همه تسلیم و فنا در تنگیها و ضعف بدن که همیشه ایشان را بود در دوام وضو و تمکین
طاعت تشغف تمام داشتند بعد از ادای نماز عشا که بحجره تشریف می بردند قدری
مراقب می نشستند چون ضعف بر اعضا غلبه میکرد برخاسته تجدید وضو نموده
دو گانه گذارده باز میگشتند باز چون اعضا بضعف و درد می آمد چنان میکردند
اکثر شب چنین میگذشت و احتیاط در لقمه تا بحدی میفرمودند که هدیه که میرسید
اگرچه آنرا بحکم حدیث صحیح نحن لا نرد الهدیة رد نمیکردند اما آنرا بخصوصه خرج هم نمیکردند
بل از محل اطیب قرض حسنه میگرفتند و در بدل آن آنرا میدادند که بحکم فقها آن
در جه دیگر در حلت پیدا میکند و تاکید تمام میفرمودند که زنده طعام بوضو بود بل از
ارباب حضور و صفا باشد و هنگام طبخ بحرف دنیاوی نپردازد و میفرمودند از
لقمه که بی حضور و احتیاط خورده شود دودی میخیزد که مجاری فیض را می بندد و
ارواح طیبه که وسیله فیض اند مقابل قلب نشوند و همه مریدان را برین احتیاط
ترغیب میفرمودند و جمعی که فی الجمله مسامحت دران جائز میداشتند ضرر آن را
در احوال آنان معائنه می نمودند روزی یکی از درویشان صاحب حال و کشف
آمده معروض داشت که در کار خود بستگی می بینم و در باطن کدورت می یابم ندانم

Marfat.com

چه تقصیر از من سرزده آنحضرت متوجه شده فرمودند در لقمه بی احتیاطی رفته است او
معروض داشت که لقمه همان لقمه هر روزه است ایشان فرمودند رفته نیک تفحص
نمائی که غیر ازین معلوم نمیشود البته در جزوی از اجزا آن فتوری رفته چون نیک
تفحش نمود معلوم شد که دو سه چوبی برای سوختن که نه ازان چوبهائی احتیاطے
داخل کرده بودند و کذلک در همه امور عمل ایشان بر عزیمت و اولی بوده
آنجا که در کتب احادیث در قرأت فاتحه خلف امام مرویات کثیره صحیحه آمده
چند روز بران هم آمده بودند که فاتحه خلف امام قرأت نمایند درین اثنا امام
الائمه سراج الأمة امام ابو حنیفه را رضی الله عنه در معامله دیده اند که قصیده
در مدح خود میخوانده اند که ازان این مضمون مستفاد میگردیده که چندین اولیاء
کبار در مذهب من بوده اند بعد ازین واقعه ترک قرأت خلف امام نموده اند و این
احتیاطها که در لقمه گفته شد از نزاکت و صفای نسبت لطیف شریف ایشان
نیز بود چنانکه آئینه از غایت صفا تاب نفس هم ندارد ازینجا بوده که در صف جماعه در
جانب خود از خلص اصحاب خویش را ایستاده میگردانده که اگر بیگانه مے بوده
فی الحال غفلت و نقصان او یا خطرات او در آئینه ایشان منعکس مے شده
روزی یکی از درویشان که محتاج لحاف بوده و در خاطرش التماس طلب آن
عبور مینموده با ایشان نماز کرده آن خطره او بر ایشان ظاهر شده بعد از ادای
نماز فرموده که بفلان در سر که احتیاج لحاف دارد بدهند آن درویش میگفته که همیشه
ازان روز ترسان می بود که مبادا خطره که موجب ملالت ایشان باشد بر من
بگذرد و تفرید ایشان را آن پایه بود که از بدایت تا نهایت بهیچ یک از احوال بلند
و مکاشفات ارجمند سر همت ایشان فرو نمی آمد در عین بحر یافت دم از نایافت زده
خشک لب بود و این رباعیه شریفه نیز دلالت برین حال ایشان می نماید رباعی

Marfat.com

در راه خدا جمله ادب باید بود + تا جان باقیست در طلب باید بود + دریا دریا اگر بکامت
ریزند + گم باید کرد و خشک لب باید بود + روزی عزیزی یکی از مخلصان ایشان
کتاب نوشته بود ایشان بر ظهر آن کتابت رقم نمودند که دریغ این عاجز گرفتار را
قوت کار نماند و اگر نه بتوفیق الله تعالی درین دو روزهٔ عمر دیوانه وار ماتم بازما
خود میداشت و در جست جوی کیمیای مقصود تک و دوی می نمود و زندگی
فدای این راه میکرد حق تعالی درین افتادگی نیز دردی و آشوبی کرامت فر
که کار دو جهانی خود را در قبضهٔ اختیار و اقتدار او نهاده از مجموع گرفتاریها فراغی بیا
آمین یا رب العالمین امید از آن برادر آنست که روی بر خاک بنهد و از برای
حصول این آرزوی فقیر از خدای عز و جل بخواهد که دُعَاءُ الْغَائِبِ لِلْغَائِبِ اَسْرَعُ
اِجَابَةً آمده و الدعا از خدمت شیخ تاج الدین سلمه الله شنودم که گفت روزی حضرت
خواجهٔ ما را وقتی رو داد که همچنین بندهای قبا گشاده با سینهٔ عریان و دستار
پریشان متوجه ساحل دریا شدند آثار شکستگی بسیار و قلق فراوان و اندوه عظیم
از ایشان ظاهر بود من در قفای ایشان میرفتم بعد از مدتی ایشان از آمدن
من اطلاع یافته بآه و درد تمام فرمودند که ای فلان آنقدر واردات و احوال
و فیوضات و انوار و اسرار میریزند که اگر این دریا سیاهی شود از نوشتن آن
کوتاهی کند اما مرا ازینها چه که مطلوب من از دید و دانش دور است له قدس سره
طلب بیچون و مطلب هیچگونه + نه آنرا شبهه دنی این را نمونه + و هم شیخ تاج الدین
حکایت کردند که روزی در صف جماعت نماز در پهلوی ایشان بودم در میان
نماز آثار استیلای گریه و اضمحلال از ایشان احساس نمودم بعد از ادای
نماز همچنان حیران و گریان بحجره شریف رفتند من نیز بر اثر ایشان در آمدم و
همچنان ایشان را گریان و کثیر الاحزان یافتم بعد از ساعتی گستاخی نموده پرسیدم

Marfat.com

که سبب این گریه بے اختیار و اندوه و آشفتگی بسیار چه باشد گفتند ازین بگذر و ما را
بدین درد بگذار از انجا که بعنایت ایشان بس دلیر بودم الحاح نمودم فرمودند در
همین نماز که معراج مومن ست روح من در طلب مطلب وراء الوراء عروج نموده
است و جوی آن چندانکه مقدور داشت این مرغ پر و بال زد بدستش هیچ نیامد
در حیران و گریان خود را در قفس قالب انداخت این گریه او ازین حسرت بود
هم شیخ تاج الدین فرمودند روزی در حجرهٔ خاص ایشان در آمدم ایشان را
بغایت مغلوب و مستهلک دیدم در حکایت شدم اما آثار شعور بکلام خود در ایشان
نیافتم بیشتر گفت و گو و سوال در میان آوردم تا بعد ساعتی چند بتکلم آمدند و ساعت
بساعت آثار صحو ظاهر شدن گرفت بعد ازان فرمودند فلان کس امروز عجب رسیدی
و کلمنی یا حمیرای ما شدی که در حیرت و دهشت و نیستی عجب رفته بودیم هم ازین غلبه
تفرید ایشان بود که سری بمشیخت و صحبت داشتن ایشان را اصلا نبود و ایام توجه
ایشان بتربیت درویشان بدو سه سالی نکشید چون حضرت ایشان ما قدس سره
از یمن انظار و الطاف ایشان بکمال و اکمال رسیدند آنحضرت خود را از صحبت
و تعلیم ارباب ارادت باز کشیدند و یاران را چه بتعریف و چه بتکلیف بایشان حواله
نمودند چنانکه تفصیل آن در احوال حضرت ایشان بیاید انشاء الله سبحانه و خود
انزوا گزیدند و بشیوهٔ قطب آفاق بو علی دقاق قدس الله سره بدرد و اندوه عظیم
سر بگریبان نیستی در کشیدند و جز بنماز جماعت بمسجد جامع نمیشدند و هر که ایشان را میدید
ناچار از حدیث مَنْ اَرَادَ اَنْ یَنْظُرَ اِلٰی مَیِّتٍ یَمْشِیْ فِیْ وَجْهِ الْاَرْضِ فَلْیَنْظُرْ اِلٰی
اِبْنِ اَبِیْ قُحَافَةَ یاد میکرد مع ذلک از هیبت و دهشت دیدار ایشان که هر کجا میبود
نقش دیوار میشد و غافلان را بمجرد دیدن ایشان بمصداق خبر اذا رؤا ذکر الله
بظهور میرسید تا بجائیکه روزی عبور ایشان بیکی از قرای که سکنه آن مزارعان

Marfat.com

هنود بوده بوقوع انجامیده بمجردی که نظر آنجماعه برایشان افتاده باهمدیگر میگفته اند
که این عجب مردیست که از دیدن او خدا بیاد ما آید و از عظمت صحبت بل رویت
ایشان چه آشنا را و چه بیگانه را سخن بر لب و مدعا در دل می پیچید و با این همه
انکسار ایشان از دهشت ایشان بسیار مردم دانا از جا میرفتند عزیزی
اعلام فضلای معمر گفت روزی رسیدم بصف جماعت نماز که برپا شده بود
صف حضرت خواجه نیز بودند در صف پیش جای نه بود مگر پهلوی حضرت خ
که از ادب ایشان درویشان فرجه گذاشته بودند مرا چون بخواجه اعتقادی چندان
نبود و ایشان را طفل دیده بودم و الحال قیاس بخود خردسال یافته رعایت
ادب بخاطر نیامد و آمده خود را فرجه درج کردم ساعتی نرفته بود که دید شکوه و عظمت
خواجه بر دلم حمله آورد چندانکه خود را از آن میکشیدم فائده نمیداد تا بحدی رسید
که بی اختیار در عین نماز اندک اندک خود را بر قفا میکشیدم و تا بجای رسیدم
که اگر قدم عقب بگذارم از صفه بیفتم خبردار گشتم و از مشاهده این معامله از مخلصان
حقیقی آن عارف بزرگوار شدم و با این همه ابهت گاه از جوش قلق و سقوط دید
خلق تنها در کوچه و بازار میگذشتند و در زیر سایه دیواری بر خاک می نشستند
با این همه مستیها و فرو رفتگیها و حیرت سر موی در امور شرعیه و التزام عزیمت
فتوری نمیرفت و سماع و رقص را آنجا بار نبود و وجد را آنجا مجال نه تا بحدی
که روزی در حضور ایشان یکی از درویشان بجهر گفت الله ایشان فرمودند باو
بگویند که آداب مجلس ما را داشته بمجلس ما بیاید و اگر از مریدان ترک ادبی بظهور
میرسید بظاهر ویرا خشونت نمی نمودند و نمیراندند تقریب ظاهری خود کجا اما
باطن خود را از و میکشیدند یا او بستگی در احوال خود میدید یا در خواب و واقعه
بوی امری می نمودند متنبه میشد ؎ ای تو مجموعه خوبی ز کدامت گویم + شاهد

Marfat.com

عظیم بر علو رتبهٔ ایشان همین بس که دو سه سال بر مسند مشیخت بوذند درین مدّت قلیله چه مردم که از خوان دولت ایشان روزی مند گردیدند و چه برکات و آثار که در کشور وسیع هندوستان از ایشان انبساط گرفت و این سلسله طریقه نقشبندیه درین دیار غریب بود ترویج تمام یافت با آنکه بسیار از مشایخ این سلسله ده سالهای بسیار دران دیار مانده بوذند اما برکات این دو سه ساله دران سالها کجا بود کما لا یخفی فاضلی باین حقیر گفت بعضی شیخان بزرگ صاحب حال وقال درین روزگار شصت هفتاد سال در هند شیخی کردند معلوم ست کار ایشان که ماند شاهد بزرگی خواجهٔ شما همین بس که بچهل سالگی رفتند و دو سه سالی هدایت نمودند و عالمی را بهره ور گردانیدند و این فقیر از زبان شیخ بلند مکان نجبهٔ فقر و نیاز و عرفان ارشاد بنیاد شیخ محمّد بن فضل الله رحمهما الله شنود که تقریبی را در حق حضرت خواجه ما فرمود نشان بزرگی این عزیز همین بس که سه چهار سال بیش بهدایت نپرداخت و تا امروز آثار و برکات آن روز افزونست گویند دران چند روزهٔ ارشاد ایشان بسا شیخانی که آنحضرت در ایام تردّدات طلب به صحبت آنها رسیده بوذند و فاتحه و دعا و تلقین ذکر از ایشان گرفته اینها نیز منجذب شده آمده از مریدان شدند و گویند بعد از قدوم هدایت لزوم ایشان بشهر معظّم دهلی بعض مشائخ بزرگ آن بلده از ظهور ایشان غیرت بردند و توجهات گماشتند آخر فائده ندیده جز ضرر خود ناچار از مخلصان حقیقی شدند بعض طلاب از جاهای دور رو در بخدمت علیه میرسیدند و برخی در راه عزم بوذند که خبر انتقال ایشان شنوذ مقرر شدی میر محمد نعمان سلمه الله گفتند جوانی را از اهل خراسان در آگره بدار الشفای حکیمی بیمار دیدم از حالش پرسیدم گفت مرد چنین و چنان بودم در دکن حضرت خواجه باقی را در خواب دیدم و بعشق ایشان اینجا رسیدم

Marfat.com

چون خبر انتقال ایشان شنیدم ازین اندوه ملول شدم واکنون بمیرم وباین حال خراب از عشق آن بزرگوارم این گفت وزار بگریست اکنون چون حرف انتقال ایشان رسید زبان شکسته خامه را بران قصه باید آورد چون سال عمر شریف حضرت خواجه بابچهل رسید که تکمیل تام طبیعی انسانی دران است وتکمیل معنوی را نیز دران اثری لاجرم حضرت خواجه را بعد ازین اربعین از تنگنای این جهان پُر ملال هوس انتقال شد اگر درین ایام خبر رحلت کسی می شنودیم آه سرد از دل سراپا درد برآورده میفرمودند خوش خلاص شدم مراد آنحضرت باین خلاصی تعرّی از لباس هستی موهوم بود ومجرد شدن مشهود از خیال که لازم زندگانی این جهانی ست چنانکه عارف رومی قدس الله سرّه الاقدس بزبان انتقال ترجمه این مقال بود وقتی من شوم عریان زتن او از خیال تا خرامم در نهایات الوصال دران ایام واقعه نسبت بخود دیدند که آخر آن این عبارت بود فبقیت وحیدا طریدا فریدا ونیز درین روزها بیکی از ازواج الطاهرة خود فرمودند که چون عمر من بچهل سالگی رسد مرا واقعه عظیم بیشتر آید وبرای تفهیم او به طیبت آمده گفتند مبارک گشوده نمودند وفرمودند این خطیکه بر کف منست نشانه آنست که گفته شد هم درین ایام گویند روزی آئینه بردست گرفته یکی از ازواج خود را طلبیده فرمودند بیا تا با هم درین آئینه نظر کنیم آن عفیفه میفرموده در آئینه ایشان را پیر سفید محاسن دیدم ترسیدم وگفتم من این چیا مینمایند که من زهره مشاهده آن ندارم تبسّم فرموده خود را بصورت اصلیه خود که محاسن عنبرین بود وانمودند همدرین ایام چنانچه عادت شریف ایشان بوده که مکشوف خود را خواب گفته مذکور میکرده اند روزی بر زبان شریف رانده اند که در بعضی خوابها چنان معلوم میشود که درین نزدیک کس کلانی از سلسله علیه نقشبندیه فوت خواهد شد آنگاه

Marfat.com

فرموده اند که جائی در کنار شهر دهلی باید اختیار نمود و ترک اختلاط خلق کرد و همان جا مدفن شد درین باب بعض خلص اصحاب خود را استخاره فرموده اند چون اجازت معلوم نشده ترک آن اراده نموده اند باز روزی فرموده اند که دیده شد که میگویند ای غرضیکه ترا آورده بودند تمام شد اکنون سفر باید کرد مرتبه دیگر فرموده اند دیده شد میگویند قطب زمان درگذشت درین حین من قصیدهٔ غرا در مرثیه خود میخوانم تعریفات عالیه دران مندرجست چون بواسطه شهر جمادی الثانی سنه هزار و دوازده رسیده امراض بر الیشان غلبه کرده درین ایام فرموده اند حضرت خواجه احرار رضی الله عنه را بخواب دیدم که فرمودند پیراهن بپوشید بعد از نقل این خواب حضرت خواجه تاملی نموده بر زبان رانده اند اگر زنده مانیم چنان کنیم والا کفن هم پیراهنی ست و همچنین یکی از مخلصان که درین ایام ارادهٔ سفری داشت فرموده اند چند روز کسی جائی نرویدکه آخرهای بازار ماست بعض مخلصان رشید درین ضعف غوامض علوم تحقیق می نموده اند و آنحضرت تحقیقات عالیه میفرموده درین میان تبی ضعیف غلبه نموده چنانکه گویا حالت نزع بظهور رسیده بعد از مدتی بحال آمده فرموده اند اگر مردن عبارت ازین ست چه نعمتی بوده است که ازان حال برآمدن خوش نمی آید روز شنبه بست و پنجم ماه مذکور آثار اختصار ظاهر شدن گرفته بنظر هائی که متضمن وداع یاران باشد می نگریسته اند و اصحاب میگریسته اند و الیشان تبسمی و تعجبی مینموده اند گویا افادهٔ آن میکرده اند که عجب از شما که در دلیشانید و از دائرهٔ رضا بقضا بیرون آمده جزع می نمائید درین اثنا بر زبان درویشی کلمهٔ متبرکهٔ یا آله العالمین رفته بسرعت تمام بجانب وی دیده روی مبارک بجانب او گردانیده یکی از حاضران گفته این توجه و تحرک از یشان از شوق استماع نام محبوب بوده ازین سخن آب در چشم مبارک جمع شده پاسی از روز مذکور مانده بود که جهت اندکی اسم ذات مشغول

Marfat.com

شده اند و همچنان الله گویان جان بجانان سپرده رضی الله تعالی عنه بعد از
انتقال موضعیکه خاطر خلص اصحاب ایشان بران قرار گرفته برای قبر حفر نموده
چون جنازه را درویشان دلریشان برداشته اند از دیوانگی که حاملانرا بوده
بآنجا که حفر قبر نموده بوده اند تابوت را نبرده اند بل بزمین دیگر برده فرود آورده
بعد از فرود آوردن دران زمین چه بینند که این زمین مکانی بوده است که روزی
حضرت خواجه تقریبی را با یاران بآن موضع رسیده آنجا را خوش کرده وضو
ساخته دوگانه گذارده بودند و خاکی ازان موضع پاک بدامن مبارک ایشان
چسپیده بوده بر زبان شریف رانده اند که خاک این موضع دامنگیر ما شد لاجرم
در همان مکان که جوار قدمگاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم است
و نزدیک شاهراه آن شاه اقلیم ارشاد را گنج وار بخاک سپردند و امروز به یمن سعی
خدمت خواجه حسام الدین احمد سلمه الله تعالی حوالی آن مزار از آبشار و اشجار
و ازهار بهشتی شده بیزار و یتبرک و ینفع ؎ شمع مزار او همه نور غفور باد + دلهای
زایران درش غرق نور باد + فضلا و عرفا مرثیها با تواریخ انتقال رقم زده اند اینجا
بایراد تاریخ منظومه که راقم را روی داده اکتفا میرود ؎ ذاتی که بدوست بود باقی +
از خود همه فانی الصفت بود + بر خالق خویش جملگی عشق + بر خلق تمام عاطفت
بود + وی تشنه دلم بسال فوتش + خوش گفت که بحر معرفت بود + فصل سوم
در کلمات لطیفه و انفاس شریفه ایشان مخفی نماند که حضرت خواجه ما را
قدس سره رسائل دقیقه زیباست و مکاتیب بدیعه دلربا و کذلک منظومات
خجسته دارند بعضی مکاتیب ایشان بتقریبات محرر گشته و نیز برخی در احوال
اصحاب ایشان بتحریر خواهد رسید انشاء الله سبحانه از بعض رسائل شریفه و نیز
از ملفوظات متبرک که یکی از مخلصان جمع نموده اینجا بایراد برکات چهلگانه

Marfat.com

که موافق سن عمر گرامی ایشان ست زبان قلم را شیرین میسازد و لعون الله و
توفیقه **باب** بتقریب بیان معنی استعاذه نگارش فرموده اند که شک نیست که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در وقت تکلم بکلمه تعوذ باعلی مرتبه معنی آن متحقق بوده اند لیس
لی حق متابعت آنست که بمجرد گفتن این کلمه اکتفانه نمایند و سخت باطن خود را
ز محض شناخته در دفع وساوس شیطانیه التجا بقادر مطلق میارند تا قرات
کلام او سبحانه خالی از کدورت اندیشهای پراگنده شیطانیه دست دهد این قسم
تعوذ از مقوله توکل ست یعنی خدایرا سبحانه وکیل خود اخذ کردنست و قدرت روی
آورده خود را بگوشه گذاشتن این توکل از فروع ایمانست چه هر که ایمان آورد
بآنکه آفریدگار جزو و کل الله ست دانست آنرا که هر فعلی و صفتی که از و و از غیر او
بظهور می آید همه بمحض قدرت آفریدگار ست وحده لاشریک له نه آنکه در خزانه
هستی او امر لیست موجود یا البته موجود خواهد شد که بآن دفع ضرری یا جلب
منفعتی نماید حضرت حق سبحانه بعد ازانکه پیغمبر خود را امر بتعوذ کرده میگوید که انه لیس له
سلطان علی الذین آمنوا و علی ربهم یتوکلون یعنی پناه بخدا گیر از شر شیطان رجیم
که نیست تصرفی و سلطنتی شیطان را بر آنهاکه ایمان آورده اند و بمقتضای
ایمان پروردگار خود را وکیل خود اخذ کرده اند اینک شاهد صادق بر انچه بیان
نمودیم انشاء الله العزیز مارا نیز نصیب کامل ازین برسد و در آخر این معرفت
فرموده اند که اگر هنگام تعوذ و اراده تلاوت بحقیقت ایمانی که مورث این قسم تعوذ
شده کاملی متحقق شود بقرب فرائض مشرف خواهد شد چنانچه فاجره حتی یسمع کلام
الله را اکابر تحقیق درین مقام داشته اند در ان وقت زبان قاری حکم تجربه
موسی خواهد داشت **باب** ایضاً در تحقیق استعاذه فرموده اند حضرت حق سبحانه
پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم فرموده فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان

Marfat.com

الرجیم این امر متضمن امر ففروا الی اللہ و تقرب الیہ ست چہ استعاذہ التجا بکسے بردن
و در جوار او رفتن ست پس سنی متابع را سزاوار است کہ بعد از دید عجز خود در پناہ
حق بگریزد و حق را در دفع وساوس بوکالت اخذ کند یعنی بتمام مستغرق انوار او شود
و در ادای کلمات و تدبر معانی او توجہ پراگندہ نکند کہ او حافظ و وکیل است چہ
میباید بظہور می آرد حضرت امام ہمام حسن بن علی رضی اللہ تعالی عنہما میفرماید
حق سبحانہ مثل را یعنی خاطر غیری را ہنگام نماز در مانیا فرید انمایرید اللہ لیذہب
عنکم الرجس اہل البیت و یطہرکم تطہیر او در فقرات احراریہ مسطور ست کہ نسبت
با تحقیقت نسبت اہل بیت ست و از انچہ ایشان نسبت خود را شرح داده اند دریافتہ
میشود کہ معنی سخن حضرت امام آنست کہ ہنگام نماز در سر ما نشانی از ملک و ملکوت
نیست نہ آنکہ ایشان ہستند لیکن لباس غیریت از دو برکشیده اند چنانچہ در قرب نوافل
با ما وجود لباس غیریت نسبت غیریت از ایشان برافتاده چنانچہ ارباب توحید
صوری را میباشد این قسم تعوذ منتہی را دست میدہد و نزدیک باین کسے را کہ
نہایتش در بدایہ مندرج باشد لیکن جماعتی را کہ بہ یقین ایمانی مشرف اند مرتبہ
اخیر احسان را باید کہ از دست ندہند الاحسان ان تعبد اللہ کانک تراہ فان لم تکن
تراہ فانہ یراک ﷺ در تفسیر سورہ فاتحہ رقم فرمودہ اند تواند بود کہ مراد از عبادت
در کریمہ ایاک نعبد عبادت اضطراری باشد و عبادت اضطراری بودن بندہ است
بر وفق ارادہ الٰہی و مضطر بودن در زیر قضا و قدر و در ینصورت ایاک نعبد بحسب
معنے مثل مالک یوم الدین میشود یعنے مالک جمیع احوال و اوقات توئی و ایاک
نستعین تا آخر داخل دعاست یعنے از تو یاری میجوییم کہ صراط مستقیم را نمای تا
سلوک بران صراط نمایم و عبادت اختیاری ما بر وفق رضای تو شود و در صورتے
کہ ایاک نعبد بر عبادت اختیاری محمول باشد مقصود ازان اظہار انقیاد خود است

Marfat.com

ومقصود از ایاک نستعین یا ہمان معنی کہ مذکور شد یا اظہار آنکہ این انقیاد را ہمہ خلق و توفیق
تو میدانیم یا طلب ثبات در انقیاد ب برنگاشتہ اند کہ مراد از صراط مستقیم در کریمہ
اہدنا الصراط المستقیم باجماع صدیقان و محققان صراط اہل سنت و جماعتست
انچہ در الہیات و ثواب و عقاب آخرت گفتہ اند صاحب فتوحات مکیہ رضی اللہ
نہ کہ عقیدہ چند بر عقاید ظاہر علما افزودہ بے آنکہ نفی عقیدہ از عقاید آنان کند
بہ خلاف عقاید سلف صالح جز ضلالت و خرابی ہیچ نیست و بحمد اللہ کہ اعتقاد ما
برین تقریر تمکین گرفتہ و امید واریم کہ برین بمیریم و برین محشور شویم یکے از ان عقاید
آن بزرگ اینست کہ میگوید نبای ما راصراط انبیا و صدیقان نہ صراط آنہا کہ ہمہ
خلق بینند و از مبدء رجعے ندارند خواہ خلق صرف بینند چنانچہ دہریہ و طبعیہ کہ
ایشان مغضوب علیہم اند و خواہ بعنوان حقانیت می بینند چنانچہ بعضے از صوفیہ
کہ در توحید صوری معطل و محبوس اند کہ اضلہ اللہ علی علم در حق ایشان درست
است تمام بخود و امثال بخود گرفتار زند و روی توجہ از مبدء گردانیدہ اند ایشایان
ضال و مضل اند و نہ راہ آنہا کہ ہمہ را حق می بینند و بس عالم را خیال محض و
شعبدۂ صرف انگارند ایشان نیز از راہ برآمدہ اند پہلو بر سو فسطائیہ میرفتند و نہ
راہ آنہا کہ با وجود دید حق و خلق خلق را وجود علیحدہ اثبات می کنند چہ راہ
ایشان بر شاہراہ انبیا نیست انتہی نقل کلام صاحب الفتوحات المکیۃ اینجا
حضرت خواجہ ما قدس سرہ میفرمایند این سخن صاحب فتوحات کہ راہ ایشان
شاہراہ انبیا نیست نہ باین معنی ست کہ معرفت اینہا خلافت معرفت انبیا
ست حاشا چہ ایشان برگزیدگان اند بل مراد شیخ آنست کہ معرفت ایشان
آن وسعت ندارد کہ معرفت انبیا علیہم السلام پس صراط مستقیم در معرفت
باعتقاد این صدیق کامل دید حق و خلق کست لیکن خلق را وجود علیحدہ ۴۰

Marfat.com

نے بل چون وجود صورت در مرآت کہ می نماید کہ ہست و بحقیقت نیست و این
نمود بقدرت کاملہ حق و خلق عالم عبارت ازین اظہارست و عالم در علم حق ثابت
است نہ آن اثبات کہ علمائے متکلم در صور علمیہ نسبت باذہان میگویند بل ثبات
از جنس ثبات خارجی یعنی موجود خارجی بحسب شیون و صفات در علم تنزل نمود
و حقائق عالم ظاہر گشتہ و این حقایق بعد از عود باصل و ظہور در وجود چو
ظہور صورت در مرآت مخلوق و ممکن شدہ و آثار و افعال ظاہرہ ممکن از اصل
چون ممکن پردہ دار شدہ بحکم لون الماء لون انائہ محجوبان را در تصور می آید کہ فعل
و اثر از ممکن ست و الحکم آلہ واحد لا آلہ الا ہو الرحمن الرحیم ۵ در تحقیق کریمہ وہو معکم
اینما کنتم تنمیق فرمودہ اند کہ سر معیت غیب ہویۃ حق سبحانہ تعالیٰ با شیاء در غایت خفا
و بطون ست حقیقت این دریافت موقوف ست بر پے بردن بر تنزیہ مطلق و اطلاق
صرف آنحضرت و تنزلات او بصور علمیہ و بودن آن صور برازخ بین الموجود و المعدوم
ای الجامع بین الوجود و العدم فانہ من خواص منزل العلم ۵ از توای ہر رنگ
ما چندین صور + ہم مشبہ ہم منزہ خیرہ سر + و ہمچنین موقوف ست بر شناخت
آنکہ آن صور علمیہ را یک نسبت مجہول الکیفیتی بحضرت ظاہر پیدا شدہ کہ
آن حضرت در کسوت آن صور بر آمدہ و آن صور آئینۂ اسما و صفات او شدہ
و اسما و صفات او عین اوست فہو معکم فی العلم و العین روحا کان او مثالاً
او جسماً لیکن معیت خانہ معیت اعمال ست با صور خانیہ از اشجار و قصور برمذہب
محققین کہ قصور و اشجار آن موطن را بالذات با عمل یکے میگویند پس چنانکہ
عمل در موطنے عرض ست و در موطنے جوہر آن ذات متعالیہ در مرتبہ منزہ است
از تعین و تمیز و اشارت و عبارت و در مرتبۂ قابل این امور و معیت خانہ
عین ہمچون معیت نقطۂ جوالہ است با دائرۂ موہومہ فی الخارج پس چنانچہ نقطہ را

Marfat.com

با دائره یکے نسبتے واقع ست که واسطه ظهور دائره در خارج و نمود نقطه در کسوت
دائره شده همچنین ذات حق و غیب مطلق او را بقدرت کامله اش یک نسبتی به تنزلات
علمیه واقع شده که سبب ظهور آن تنزلات در خارج و نمود آن ذات بحسب اسما و
صفات در کسوت آن تنزلات شده ب ۶ وهم بتقریب معیت مفهومه من آلاته
المذکوره رقم فرموده اند حضرت واجب جلشانه بی توهم حلول و اثنینیت و بی شائبه
چونے و چگونگے در همه جا با همه است سخن ساقی کوثر امیر المومنین علی ست رضی
الله عنه که هو مع کل شیٔ لا المقارنة و غیر کل شیٔ لا بمزاملة اگر اثنینیت می بود لابد مقارنت
مے بود غریب صورت نمے بست و اگر وهم محض مے بود چنانچه حکماے جسمانیه میگویند
معیت راست نمی آید و هر آینه روے مے نمود آوازه العجز عن درک الادراک
ادراک درین مقام ست مریدان وجه مطلق و مشتاقان غیب هویة میگویند که
هر چه دیده شد و دانسته شد همه غیر ست بکلمه لا نفے آن مے باید کرد یکے از عارف
رومے قدس سره پرسید که حق چیست و عقل کیست فرمود حق آنکه بهیچ وجه
مدرک نشود و عقل آنکه بهیچ وجه جز یاد آرام نگیرد ع قلقے ست بے نهایت دردیست
بے دوا + ب ۷ بتقریب بیان کریمه فاینما تولوا فثم وجه الله فرموده اگر خواهی حقیقت
این معنی پرتو افگند جوهرے فرض کن که هر چه بر صفات آینه مترتب میشود از صقالت
و تدویر و غیره بر ذات او مترتب میشود و ذات او مثلا موجب نمایندگی صور میشود
بے زیادتے صقالت پس ذات او در خارج عین این صفات آمد و همچنین فرض
کن که هر یک ازین صفات را در خیال تو صورتی ست چون شیر که صورت علم
ست در مثال و بعد ازین فرض کن که صورت خیالی و منعکس شده اند در آن
جوهر یعنے یک نسبت مجهول الکیفیتے بآن جواهر پیدا کرده اند که سبب نمایندگے
این صورت شده پس بهر صورتی ازین صور که رو آری در آنجا جوهر نیست و

Marfat.com

بحقیقت بهمان جوهر رو آورده آن جوهر باین صورتست هر کجا این صورست ولیکن
آن جوهر منزه ازین صورست در خارج بوی از وجود خارجی بمشام اینصور نرسیده
بیش ازین نیست که بقدر این صور صفات آن جوهر مشاهده می افتد و بهر چه روی
می آری بهمان صفات بل بصاحب آن صفات رو آورده میشود اگر هزار سال
پرواز کنی و هزار اربعین برآری تا جذبه از جذبات الوهیت روی بتو نیارد و صد
اشباح و ارواح را از نظر تو ناچیز نگرداند و محبت ذاتی که مکمون سریست در جلوه
نیاید و نسبت مجهول الکیفیتی که مقوم ادراک و مقتدای آن محبت ست و تعبیر از آن
جز بادراک بسیط نمیتوان کرد پیدا نشود مرید وجه الله نخواهی شد شناسای
آن خود کجا ۸ در عنوان تحقیق معنی کریمتین مذکورتین این چند فقره نمکین
نازنین دلنشین تحریر نموده اند قدس الله سر قائلها پاک ست خداوندیکه بفیض
اقدس خود اشیا را در عرصه ظهور آورده و صفات و شیون خود را در پرده آن
ظهور از تنگنای خفا و بطون برآورده و خود را در مرآت آن اعتبارات در نظر
خود جلوه گر کرده در تنگنای وحدت او نشان اثنینیت نیست مطلق ایست از
دائره اطلاق بیرون نه چگونه اش میتوان گفت نه چون قادری که بیک کلمه
کن خفتگان خواب عدم را بیدار کرد سراسیمه شوق برجستند آئینه وجود برابر
شان داشت از ساده لوحی عکس خود را دیدند پندار وجود در سر آوردند ناگاه
صدای وهو معکم اینما کنتم بگوش شان رسید دریافتند که معیت جز بدوگانگی
صورت نه بندد حیرتی در کار آمد جمال عکس بشارت وجود میدهد و نوای
معیت اشاره بعدم میکند وجود و عدم را درهم آمیختند وجود را فراموش کردند
و در مقصود را بر خود بستند کریم مطلق جلشانه بشارت اینما تولوا فثم وجه الله
درمیان آورده گفت و فی انفسکم افلا تبصرون تیز گوشان شناختند که حجاب

Marfat.com

خود خودیم خود را از میان مے باید برداشت هنگام این دست برد انگشت ارادت
بر دامن مقصود رسید نسیمی از راه عروق در وزید و نکهت دوست را در
تجاویف قلبیه افگند بیچاره از پاے در افتاد کرشمه معشوقی در کار آمد و حجاب
ب از میان برداشت و طنطنه لمن الملک الیوم در گرفت چون نیازے
یان بود روی در احتجاب آورد و صداے فاستقم کما امرت بگوش جانش
انید مخمور صبوحی سر برداشت و غلغله من عرف نفسه فقد عرف ربه در میان
آورد لیکن معنی والله من ورائهم محیط قلقے در حالش آورد از یکسو دع نفسک
وتعال و از یکسو فول وجهک شطر المسجد الحرام اضطراری در کار نهاد عنایت من
یجیب المضطر اذا دعاه پرده حجاب را که لازم وجود ست عینکے ساخت و پیش
چشمش نهاد صورت قاب قوسین بظهور رسید این سخن آخرے ندارد ب
بتقریب حصول محبت ذاتے که در تحقیق کریمه سابقا ذکر یافت رقم زده اند که بر تو
باد که ملازمت خدمت درویشی کنے که از خود فانی و باین محبت ذاتی باقی
شده باشد در عرصه وجودش جز محبوب و محبت و مشاهده محبوب هیچ نمانده
و بحقیقت فناے فی الله تعالی رسیده دیدارش بحکم اذا رؤا ذکر الله فائده
ذکر دهد صحبتش بموجب هم جلساء الله نتیجه صحبت مذکور این درویش مظهر اسم الحکیم
شده هر چه فرماید بے حکمتے نخواهد بود هر چند که حکمت آن بر تو ظاهر نباشد بجان
در متابعت فرمان او سعی نمائی باشد که قبول الهی از دریچه باطنش سر زند
سعادت ابدیه حاصل کنے اگر اسم الرحیم یا الکریم مقدمه اسم القدیر شود
تصرفے در کار تو کند سلطان غیبت و بے شعورے خلل در کارخانه هستے تو
بیفگند دران غیبت روشناس نور هدایت شوے و باشد که بحسب استعداد
معنے الله نور السموات والارض در همان یک غیبت چشم بصیرت ترا فرو گیرد

Marfat.com

واگر بناگاه غلظتے در پوست استعداد تو باشد طریقه وقوف عدوی ازان بر رخ
دانا بدست آری و تقویت آن نور هدایت نمائی و در متابعت شریعت و رعایت
آداب طریقت از اکل حلال و صدق مقال و اجتناب از صحبت اضداد
اساس کار خود را محکم کنے و آن غیبت نسبت بصفت آگاهی و تجلی ذاتی
شناسی که بناگاهی نزدیک بقرص آفتاب بیفتی و در شعشعه او بصر و بصیرت
تو منطمس و ناچیز گردند و چون فی الجمله باطن ترا بجهت تکرار ظهورات حالت
پیدا شود اگرچه نور بصر تو منطمس شود نور بصیرت بحال خود ماند بشناسی که آن
غلبه نور خورشید است اما ندانی که از کدام طرف آمده و ترا با و نسبت قربی هست
یا نه و چون رطوبات عنصریه خشک میشوند و حرارت طبیعت درهم شکند قوت
آن پیدا کنے که چشم بصیرت را نیک بکشای و قرب خود را بقرص خورشید بیابی
لیکن در سطوت آن نور خود را از هوش ندهی و اگر در همین مقام ماندے محبے
مشاهد و اگر خواهند که ترا عارف موحد گردانند در سطوت آن نور بیهوش شوی
نور خورشید حمله آرد و از دریچه بصیرت تو سر برآرد بینائی یابی آسمانی خورشید
شناس و تو قطعا در میان نه ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل
العظیم ۱۰ و نیز نوشته اند که اگر لطیف الاستعداد باشی ولیکن بحکم وقت
با حجاب لطیفے در غیبت اول راه بر تو روشن نشد لیکن توجهے بدست آمد که
بے تکلف دل نگران غیبت ذات میدارے باید که تا توانے این توجه را
نگاهداری و به فراغ خاطر و جمعیت دل و طهارت کامل شب و روز تقویت
و تربیت آن توجه میکرده باشی بطریقے که اکابر این سلسله علیه در مصنفات
خود آورده و اگر ترا محبے بآن درویش پیدا شده که در غیبت او صورتش متخیله
ترا مشرف میسازد و طریق رابطه بدست آمد نور علی نور ورزش طریق رابطه

Marfat.com

اختیار کنی لیکن بہوش باشی کہ امرے واقع نشود کہ کراہتے از تو در خاطر مبارک
او بفتد و نیز مے باید کہ مراد خود را از میان بردارے و جز مراد او مرادے نداشتہ باشی
تا بمنتہاے مقصد برسے بالجملہ مدار این طریق بر ارتباط جانبین ست دل ہر کدام
مصورت کہ ہے گرفت در فیض بستہ شد مثل باطن تو و آن درویش مثل آئینہ
مقابلست ہمچنانکہ آئینہ عند التقابل حرارت آفتاب میگیرد و باطن تو عند
ارتباط حرارت آگاہی حق کسب میکند و عجب نقوش و صور در سوختن وی اند
واز راہ برزخیتش چشم سر توجہ علو او را مے یابد آتش محبت شعلہ میزند و خرمن
ہستی در گرفتن آغاز میکند اکنون مثل تو و مثل آن درویش مثل منبہ و آئینہ
آفتاب نماست این طریقہ بحقیقت طریقہ حضرت صدیق اکبرست چہ ایشانرا
کمال نسبت حبی بحضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم بود و فیض ہمان راہ میگرفتند
چنانچہ نزد اہل تحقیق مقررست و صاحب رشحات از خواجہ ناصر الدین عبید اللہ
قدس اللہ سرہ این معنی را بتفصیل نقل میکند و میگوید میفرمودند کہ طریقہ
خواجگان قدس اللہ تعالیٰ ارواحہم کہ بصدیق اکبر منسوبست از حیثیت این
نسبت حبی ست چہ طریقہ ایشان بحقیقت نگاہداشت این نسبت حبی ست
والسلام علی من اتبع الہدیٰ

باب ۱۱ در بیان کریمہ والشمس وضحٰہا والقمر اذا تلٰیہا

بتقریب سر قسم بشمس و قمر و امثالہما بر نگاشتہ اند کہ اکابر بتحقیق تعظیم مظاہر و
مخلوق را از ادب مقام معرفت دانستہ اند چہ انہا مجالی جمال مطلق اند و
مظہر تہ انسان مر مطلق را نہ بآن معنی ست کہ ایشان عین مطلق اند تعالی اللہ
عن ذلک علوا کبیرا بل بآن معنی ست کہ صفات و افعال مطلق از پردہ انہا
بحکم لون الماء لون انائہ و ہم برنگ انہا ظہور کردہ و ارباب مشاہدہ را در این
اجتماع و کثرت بصیرت کاملہ جز بر نور ذات نمے افتد نہ باین معنی کہ ذات و را در

Marfat.com

ایشان می آید بل هستی او را بر نعت ذوق و محبت و استهلاک و اضمحلال می یابند
مثلاً آئینه فرض کنیم که از غایت صفا بے آنکه صورتی بر و او فتد هستی او را نمیتوان
یافت اگر یکے عاشق آئینه باشد در پرده صورت چشم بصیرتش شعاع آئینه را
دریابد و از سلطنت محبت و شوق مستغرق هستی او شود تواند گفت که جز ذات
آئینه نمے یابم خصوصاً که باین سر مطلع شود که صورت ظاهره بر روے آئینه
در میان موجود نیست بل نمودیست بی بود موجود همان آئینه است و بس
در تحقیق کریمه والنهار اذا جلیها نوشته اند مخفی نماند که روزیکه آفتاب را ظاهر
گرداند لیالی ایام بیض ست بخلاف روزهاے دیگر که آفتاب آن روزها را ظاهر
میگرداند این چون از اثر بموثر ست و آن از موثر باثر آن طریقه علماست و این
طریقه عرفا و تعظیم لیل وقتیکه بپوشاند نور آفتاب را بجهت آنست که محل
فراغ عابدان و آرامگاه ذاکران و خلوتخانه محبان ست مخفی نماند که پوشانیدن
شب نور آفتاب را عبارت از آنست که نور آفتاب درینوقت منصبغ برنگ عدم
شده چه سایه نوریست که برنگ ظلمت برآمده و ظلمت اثر اختفاے بعضے اشیا
ظاهرة فے الیوم این مقال سخت نیکوست در ظهور عالم که واجب تعالی و تقدس
همچنان در مقر بطون ست لیکن احکام و آثار او که اسما و صفات اویند ظهور
نموده اند و همچنین ممکن در تنگناے عدم متمکن نشسته لیکن حکم و اثر او برآمده باحکام
و آثار واجب امتزاج گرفته و حجاب مقصود شده ازین بیان بدریاب که واللیل
اذا یغشیها را بلیالی ایام بیض از وجه دیگر نیز میتوان حمل کرد چه دران اوقات
آئینه ماه مقابل آفتابست و آفتاب درو بتمام ظاهر لیکن چون ظهوری ست
منصبغ برنگ آئینه از نظر عامه مخفی شده ب ۱۳ در تفسیر کریمه قد خاب من دسیها
تحریر نموده اند گم کردن نفس عبارت از گم کردن روحیست که بعد از تسویه و تعدیل

Marfat.com

ارکان او در و نفخ کردہ شد و از اثر آن نفخ کانہ ہی شدہ و لہذا بسیاری از علما
جز نفس و ہیکل محسوس اُمر دیگر اثبات نمیکنند و حالا عامۂ دمیان درین منزل اند
گم کردن روح گم کردن خواص روحانیہ است و در مرتبہ انعام زندگانی کردن
مثل کالانعام بلہم اضل یعنی خیبہ و نا امیدی مخصوص کفار باشد انہ لا ییاس
من روح اللہ الا القوم الکافرون چہ ہر کہ ایمان آورد بخدا و رسولؐ در آنوقت
تقید نفس تمام حبت و بصفت خاصۂ روحانیہ مشرف شد بل بخلقی از اخلاق
الٰہیہ متحقق گشت و لہذا در کتب حنفیہ مذکور ست کہ الایمان غیر مخلوق یعنی
گروہ مؤمنان شادی کنید + ہمچو سرو و سوسن آزادی کنید + بسیاری از محققین
مشائخ برینند کہ ہر کہ ایمان آورد بخدا و رسولؐ ایمان تحقیقی بعد ازان ہرگز زد
ایمان او نمے شود ہر کہ بعد از ایمان مردود شدہ مجرد تقلید داشتہ و آنکہ شافیہ
انا مومن انشاء اللہ میگویند بعضے بر ہمین معنے حمل کردہ اند یعنے انا مومن تحقیقی
انشاء اللہ تعالیٰ در بیان معنے سورۂ اخلاص فرمودہ اند این سورہ را
سورۂ اخلاص ازان گویند کہ از استماع آن اعتقاد بندہ با فریدگار از غبار شرک
جلی و خفی خالص میگردد و فی الجملہ اخلاص در عمل او دست میدہد اما اخلاص
اعتقاد از شرک خفی آنست کہ در الوہیت اعتقاد بذاتے بندد کہ در عرصۂ امکان
ہیچ گونہ مثلے او را نباشد و الا آن معتقد او ممکن خواہد بود از انست کہ اکابر فرمودہ اند
کہ التوحید افراد القدم عن الحدث و ہم ازینجاست کہ ابو علے دقاق رحمۃ اللہ در
توحید حالے فرمودہ کہ التوحید غریم لا یقطنے دینہ حیہ الضمحلال رسوم آثار بشریت
بالکلیہ گاہے دست میدہد و آنہم کالبرق الخاطف میگذرد بلکہ ازین سورہ
صاحب دولتے را کہ صفاے قلبے باشد توحید در پردۂ اعتقاد بدست مے آید
کہ حال او ہیچ مخلوقے را میسر نیست سخن باب مدینۃ العلم ست کرم اللہ تعالیٰ وجہہ

Marfat.com

کہ الاخلاص نفی الصفات شک نیست کہ توحید درین درجہ تعلق باحدیت ذات
دارد و تجلی در مقام احدیت قطعاً نمیباشد اگرچہ نعت احدیت باشد فہم من فہم
۱۵ در تفسیر من شر ما خلق فرمودہ اند تواند بود کہ مراد از ما خلق آوان صبح باشد
و شر صبح عبارت از شری بود کہ در بیداری بجہت لوازم بشریت روی میدہد
سرورا نیکہ در صبح شر را صریحا اضافہ نکرد چنانچہ در غاسق کہ شب ست تصریح
اضافہ نمود لعظم شان صبح ست کہ آوان ظہور انوار ست این معنی مثل آنست
بعض فلق را عبارت از خلق داشتہ اند مراد اعوذ برب الخلق من شر الخلق و انسان
در آوردن شر بعبارت ما خلق اشارتست بآنکہ شر او بخلق حق ست لیکن تصریح نشدہ
بلکہ ظاہرا مضاف بمخلوق شدہ تا راہ بندہ بین الجبر والقدر باشد قدر ظاہر
و جبر باطن و من شر غاسق اضافت شر بشب تواند بود بجہت مناسبتے باشد کہ
میان شب و شر است و این مناسبت آنکہ شب بجہت عدمے بظہور می آید یعنے
چون شعاع آفتاب فرو میرود شب می آید ہمچنین شر پیش اہل تحقیق بجہت انعدام
امر یست نہ بجہت وجود امرے وجود خیر محض ست و ایضا اشارت تواند بود تا آنکہ
ادبا فرمودہ اند ادب آنست کہ ذمائم را بظاہر نسبت ندہند بل بمظاہر مرتبط دارند
و از سیاہ کلیمے او بشمرند چنانچہ در معاصے بندہ از استعداد و کسب خود دانستہ
ربنا ظلمنا بگوید نہ آنکہ نسبت بوجود دہد و گوید من مظہرے بیش نیستم ہر چہ در منست
از جاے دیگرست تا گوید من چہ کنم ہمہ بخلق و تقدیر اوست مخفی نیست کہ از صبح و
شب حضور و غفلت ارادہ میتوان کرد و ہمچنین از غاسق خلق ارادہ میتوان کرد
چہ در اصل لغت غاسق ممتلے و سیر را میگویند خلق اینچنین ست کہ پرست از قیوم
خود اگر نور وجود از یک ذرہ او دور شود ہمان لحظہ آن ذرہ بعدم رود و ایضا
غاسق سائل را نیز گویند خلق نیز سائل ست کہ الاعراض لا یبقے زمانین و پناہ گرفتن

Marfat.com

از شر خلق آنست که در خلوتخانهٔ شر نیاید و حجاب مقصود نگردد ب ۱۶ در تحقیق الذی
یوسوس فی صدور الناس نگارش نموده اند که وسوسه که شیطان از جانب جن و
انس مے اندازد در دلهای آدمیان تواند بود بجهت دید قدرت و فعل ایشان باشد
و وسوسه سه قسم ست یکے مجرد خواطر و خیالات ست و این نسبت بکسے ست
بتوفیق الله تعالی ایمان دارد با آنکه خالق افعال عباد حق ست سبحانه لیکن بظاهر
عقل و حس مشاهده میکند که افعال عباد مربوط باختیار ایشان ست دوم آنکه
خالق افعال عباد عباد را دانند چنانچه معتزله نسبت بهمه آدمیان و جنیان
میگویند و بدتر ازین ست عمل عامه نسبت بیکدیگر چه معتزله فعل بنده را باقدار حق
میگوید یعنے حق تعالے او را همچنین آفریده که هرچه خواهد میکند و عامه در معاملات
ازین هم ذهول دارند سوم آنکه بنده را بالوهیت اخذ کند چنانکه فرعون و شداد
را کردند دفع وسوسه اول آنست که از خلق حق را جدا نداند و فعل و صفت خلق
را سایهٔ فعل و صفت حق بداند و ربوبیت را عبارت از ظهور رب بصورت مربوب
اعتقاد نماید ازینجاست آنچه شیخ اوحدے فرموده ؎ تا جنبش دست هست
مادام + سایه متحرک ست ناکام + پس استعاذه برب الناس مناسب اینست ازین
معنے وسوسه دوم نیز مرتفع مے شود لیکن استعاذه بملک الناس لائق بآنست
که عجز ایشان ظاهر شود بدانکه شبیه بوسوسهٔ دوم ست آنکه ظهور قدرت را
در وجود تام اعتقاد نماید تا میان او و معتزله جز بظاهر و مظهر فرقے نماند علاج
پناه بردن بملک الناس ست که مرتبه جمع ست تا ظاهر شود که مدار بمشیة ازلیة
است انک لا تهدے من احببت ولکن الله یهدے من یشاء چون سید و
ولد آدم را این حال ست دیگر را چه رسد و ایضاً ظاهر شود که هرچند فعل و
قدرت در مظهر اوست خلق و تاثیر در مظهر او نیست عالم در هر آن بعدم میرود

مثل آن بظہورے آید و خلق و تاثیر بتمام از مرتبہ الوہیت ست باین سخن وسوسۂ
سوم نیز مرتفع شود بلکہ ہمان تفرقہ ظاہر و مظہر دفع شدہ بود کہ صورت فرعون
و شداد را بالوہیت گرفتہ بودند نہ حقیقت ایشان را لیکن استعاذہ بآلہ الناس
در دفع او مناسب ست ب ا ایضاً در تحقیق کریمہ مذکور رقم فرمودہ اند و س
خناس از سہ قسم بیرون نیست یا بمعصیۃ مے اندازد یا دل بندہ را در تصرف
آوردہ مملکت خواطر و خیالات میکند بے آنکہ ظہور معصیتے شود یا بکفرے انجا
نعوذ باللہ من شرہ از قسم اول التجا بربوبیت مناسب ست چہ معصیت واسطہ
موت مے شود چنانکہ بعض اکابر کشف و تحقیق فرمودہ اند کہ عصاۃ در دوزخ
مے میرند نہ کفار صفت ایشان لا یموت فیہا و لا یحیی ست و ربوبیت واسطہ وجود
و حیات و در قسم دوم ست کہ مملکہ و مسخرہ شیطان ست التجا بملک بودن مناسبت
و در قسم سوم التجا بالہ بودن سزاوار ب ا در تحقیق حدیث کان اللہ ولم یکن معہ
شئ رقم فرمودہ اند کہ این کلام کہ از مشکوۃ نبوت علی صاحبہا من الصلوۃ افضلہا
بظہور رسیدہ اشارہ بمرتبہ اطلاق ست و تقدم آن بر سائر مراتب تقدمیست
ذاتی و الان کما کان کہ با قتباس از انوار آن مشکوۃ بزبان بعض اکابر صوفیہ جریان
یافتہ عبارتست از انکہ او ہمچنان بر صرافت اطلاق خود ست ظہور مقیدات
جلوہ اطلاق را بر نینداختہ دران حضرت ازل و ابد ظاہر و باطن در یک نقطہ
جمع ست جمیع ذرات عالم ورود آن متعاقب موہوم الاتصال بنفس رحمت و
قہر مے آیند و میروند و میان ہر دو آن دریاے لامنتہاے اطلاق مہیاست
و از کوتاہی ظہور مقیدات نسبت باین ہمہ اطلاق بے انتہا نزدیک است
کہ نظر عارف کل شئ ہالک الا وجہہ را مستمر بیند و آنکہ میگویند حفظ ما بین النفسین
نیز عارف را لابد ست انیست کہ خود را بفنا و نیستی بردہد کہ آن نفسین این دو

Marfat.com

نفس رحمانیت ولہذا گفتہ اند نسبت بعارف اصلاح بین از حفظ بین النفسین
بہتر ست والّا عارف را چہ احتیاج ست بحفظ بین النفسین کہ او از وے منفک
نیست چہ در اصلاح وچہ در غیر آن یا گویم الان کما کان عبارتست از انکہ اشیا
موجود نیست بے بود بوی از وجود خارجی بمشام او نرسیدہ وہمچنان در علم آمیدہ
یا گوئیم واللہ تعالیٰ اعلم کان اللہ بعد از ظہور وقتی بودہ باشد کہ لی مع اللہ
وقت بکین آنست والاّن کما کان ہمچنان یا آنکہ الان کما کان باین معنے
صحیح ست واگرچہ کان اللہ بمعنے اول باشد یعنے در نظر شہود من ہمچنان بود
ب۱۹ در تحقیق معنی حدیث قدسی من قتلہ محبتی فانا دیتہ فرمودند کہ حق سبحانہ
بیان طریق مراقبہ فرمودہ است کہ ہر گاہ محبت ذاتی بمرتبہ افنا وا ماتت برسد
محبت بذوق یافت و تجلی ذات فائز گردد اینجا دیت ہمین ذوق یافت ست
کہ بعد از فنا در محبت ذاتی بظہور میرسد یعنی طریقہ مراقبہ مذکورہ کہ عبارت از
ظہور محبت ذوقیہ است البتہ موصل بمقصود ست وباین تقریب فرمودند کہ مدار
طریقہ باین سہ چیز ست رسوخ بر عقاید اہل سنت وجماعت ودوام آگاہی ودوام
عبادت ب۲۰ در تحقیق معنے حدیث قدسی انا عند ظن عبدی بے ان ذکرنی
فی نفسہ ذکرتہ فی نفسی وان ذکرنی فی ملاء ذکرتہ فی ملاء خیر منہ یعنی فی
ملاء الملائکہ فرمودند بخدائے عزوجل نیکو گمان باید بود و بنفس خود بد گمان و
مخالف مشائخ را اختلاف ست در آنکہ غالب حال بندۂ مومن رجا باید
یا خوف بعضے گفتہ اند در پیرے رجا و در جوانی خوف وتحقیق آنست کہ ہمیشہ
باید کہ رجا غالب باشد وخیریت ملاء در صورتے کہ ذکر بندہ مر حق را در ملاء
آن سرور صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم باشد نہ باعتبار آنست کہ رسل ملک افضل
باشد از رسل بشر ہل باعتبار آنست کہ وجود روحانی آنسرور صلے اللہ علیہ وسلم

Marfat.com

که در ملاء اعلی است ذکر حق سبحانہ بندہ را در ان ملا باشد یا خیریت ملا باعتبار
آن باشد کہ جماعتی از فرشتگان اند کہ آن را مہیمین گویند و آنہا افضل اند
از سایل بشر ذکر بندہ در ان ملا باشد ب ۲۱ حقیقت مراقبہ انتظار ست وصف
انتظار در طلب مقصود ست در حالتی کہ طالب از حول و قوت خود بر ون
آمدہ باشد و مشتاق لقای مقصود و مستغرق بحر ہوائے او باشد جل ذکرہ
و ید حول و قوۃ غبار کوشش ست و انتظار آستانہ کشش این قسم مراقبہ جز بمنتہی
و قریب الانتہا را دست نمید ہد و لہذا ابو الجناب نجم الکبریٰ قدس اللہ سرہ
در بیان دو ہل کہ موت بالارادہ را بران داشتہ این مراقبہ را اصل نہم ساختہ
لیکن مبتدی عاشق را تقلید منتہی باید کرد و خود را از حول و قوت خود بر آوردہ
انتظار محض باید بود اما سائر مراقبات کہ مطلوب را مقید بمیند بشکل و مثال و علم
و خیال کردہ در عرصہ تعقل آرند فرد و انیست و معلول ؎ ہر چہ پیش تو میش
ازان رہ نیست ۔ غایت فہم تست اللہ نیست ۔ ب ۲۲ نگارش نمودہ اند نماز را
حقیقت ست و صوری ظہور حقیقت او موقوف ست بمشرف شدن بہ موت
اختیاری و طلوع این شرف از راہ سلوک متنے بردہ اصل مشہور ست و طالب
صلوٰۃ حقیقی اگر مستعد نزول جذب الٰہی باشد و قابلیت تقدم جذبہ بر سلوک
داشتہ باشد وظیفہ او آنکہ بعد از طہارت باطن متوجہ بصوب و خالی کردن دل
از آرزو ہائے نفسانی کہ مضر راہ ر و النست توجہ بحضرت حق سبحانہ نماید توجہ
مجمل ہیولانی الوصف پاک از اعتقادات مستحسن و مستنکر و کلمہ انی وجہت
وجہی للذی فطر السموات والارض حنیفا را شعار باطن خود سازد و یکمن کہ
غیب در رسد و او را از و بستاند و مغنی و ما انا من المشرکین پے آورد و جلوہ گر شود
تعاقش قوت گیرد حقیقت مراقبہ کہ انتظار حصول مقصود ست بظہور آید و طہارتش

Marfat.com

راصفاے دیگر پیدا شود پرتو تجلے ذاتی بزبان حال با او بے علتے و بے نیازے
مطلب را در میان نهد معنے توکل را که برون آمدن از رؤیت اسبابست دریابد
اگر لطف حق مدد نماید ببیند که توجه نیز از دست خود را ازین صفت خالی شناسد
[illegible] اکبر من ان یتوجه الیه غیره روے نماید این زمان توجه دیگر پیشش آید و ما
انا من المشرکین را بزبان دیگر بخواند حواس و قوایش بتمام از عمل معزول شوند
بصفت عزلت متحقق شود بوراثت قبول خطاب فتهجد به نافلة لک پیدا کند و از
عهده امر واذکر ربک اذا نسیت برآید تنزیه حق کند و سبحانک اللهم و بحمدک گفتن
گیرد قدم در مقام توحید و اتحاد بنهد ازینجا بان ترقے کند که کل کائنات را مضمحل و
ناچیز یابد کلمه لا اله غیرک سر از نقاب تواری برآرد اینجا خلاصه قناعت در مقام نیستیش
بیفگند باز تواند بود که اذکر ربک اذا نسیت لباس دیگر پوشیده کار فرمای او شود
خود را بعد قرار داد بمشقت عمل صبر نماید درین موطن حکمت ارسال رسل و نتایج
تکالیف برو روشن سازند تعوذ نموده بے تکلیف شروع بقرأت نماز کند فتح
دیگرش روی دهد بصراط مستقیم مهتد شود بسعادت رضی الله عنهم و رضوا عنه
برسد چون درین مقام متمکن شود معنے هم فے صلواتهم دائمون وصف حال او
شود اینست صلوٰة حقیقے اگر کنه ذات برو تجلے کند خواه درین منزل خواه پیش
ازین منزل فناے حقیقے باطنش از مجموع امور سرد شود درد نایافت گریبان
گیر جانش شود و معنے اشتهے عدما لا عود له دل نشینش گردد ؎ جانا بقمار خانه
رندی چندند + با مردم کم عیار کم پیوندند + رندی چندند کس نداند چندند + بر نسیه و
نقد هر دو عالم خندند + تواند بود که فقرش به نهایت رسد و مظهر اسم الغنے شود و هنوز
دردمند باشد این دردست که مقصود آفرینش عبادت روحیه همین دردست
۲۳ بعد از تحقیق مقامات دهگانه سلوک نگارش نموده اند هر که در مقام معصیت

است یا رغبتی به دنیا دارد یا سبب بین ست یا اکتفا بمالا بد معاش ندارد یا مخالط
خلق ست یا اوقاتش بذکر حق سبحانہ معمور نیست یا از خدا غیر خدا عزوجل میخواهد
یا در مقام مجاهده با نفس نیست یا نظرے بخود و احوال خود و مداری بحول و قوة
دارد یا تسلیم احکام ازلیه نیست در سلوک طریق تحقیق ناقص ست و مخفی نماند
بعضے از اهل نهایت که از خود و بالیست خود برآمده اند در اکتفا و عدم اختلاط و مجاهد
بحبست بعضے از نهایات حقانیه ثابت نمانده اند لکل وجهته هو مولیها اکابر خانواده
نقشبندیه می فرمایند قدس الله تعالیٰ ارواحهم که هر گرا در راین راه دامنگیر
شود بعد از توبه بنصوح و بقدر طاقت رعایت زهد و توکل و قناعت و عزلت
و صبر و توحید و توجه سائر مقامات کرده اوقات مصروف ذکر الٰہی گردانند
رعایت مذکور و اسفر و وطن میگویند غایة الأمر اهتمام بذکر و توجه دارند
و توجه مذکور را بازگشت میگویند میفرمایند که طریق ذکر بجذبه میکشد و بمدد
جذبه جمیع مقامات بسهولت و استقامت بدست می آید و حقیقت توجه
مذکور و مراقبه مذکوره که وصفے از وجود یاد داشت است و صفت رضا بعد
از قوت بسبب جذبه و کمال آن بآسانی روے نماید ۲۴ در آخر
شرح رباعیات خود که از مصنفات دقیقه شریفه ایشان ست و منسلک
بسلسلة الاحرار نگارش فرموده اند ۵ این سکه که من زدم بنام فقر است
وین روشنی از نور تمام فقر است ✦ برخیز ره خواجه احرار بگیر ✦ کان راه
ز سر حد مقام فقر است ✦ اقرب و اعلیٰ طرق مشایخ قدس الله تعالیٰ
اسرارهم طریقهٔ علیهٔ احراریهٔ نقشبندیه است اول در آمد ایشان دراد راک
بسیط است که غلبه محبت حقیقیه بر خلقیه است و محل تجلی انوار ذات ست
و ظهور وجه خاص است مقدمه این معنی را که مغلوبةً ادراک مرکب و ظهور

Marfat.com

بتاثیر صبح سعادت وصول ست حضور و آگاہی مے گویند و ہر گاہ در غلبات
کشش و انجذاب ادرکات بتمام از میان رخت بر بندند بل بنعت آگاہی
نیز شعورے نماند تعبیر بفنا و فناے فنا مے کنند تواتر این نسبت را وجود
عدم مے گویند و بلکہ ظہور این نسبت متواترہ را عظیم مے شمرند ؎ وصل
اعدام اگر توانے کرد + کار مردان مرد تانی کرد + ازین جاست کہ درینوقت
مخفف توانی ۱۲
مے گویند وجود عدم منجر بوجود فنا شد ہمانا کہ از فنا فناے صفات بشریت
مے خواہند و ہر گاہ حق سبحانہ بمحض عنایت نورے بخشید کہ در پرتو آن
نور دیدند کہ حضور بہ آن حضرت پرتوے ست از وصف حضور ذاتی آنحضرت
بخودش بہ فناے حقیقی مشرف شدند از ایشان نہ نام ماند نہ نشان ہر چہ
بایشان منسوب بود تمام بہ اصل رسید این مقام مقام بقاء باللہ است
این وجود را وجود فنا مے گویند و مے گویند وجود فنا بوجود بشریت ہرگز
عود نمے کند یعنے عادۃ اللہ برین جارے ست کہ فانی بہ اوصافش رو
نمے شود حوالۂ تکمیل ناقصان درین منزل ست این کشف را کشف علیہ
مے گویند تعبیر بہ تجلے ذاتے و شہود ذاتے و یاد داشت میکنند و حقیقت
ان تعبد اللہ کانک تراہ را درین موطن میدانند و رؤیۃ اخروی را نیز
درین منزل اثبات مے کنند و فرق میان احسان و رؤیۃ ہمچون فرق
میان مشاہدہ صاحب جمالی در وقت صبح و در وقت اشراق آفتاب
مے دانند و مے گویند کہ ہر چند کہ انکشاف ذاتے صفۃ بصیرتست اما چون
حق سبحانہ خبر دادہ کہ پیر پارۂ چشم را مدخلے خواہد بود آمنّا و صدّقنا اگر
می گفت پیشانے شما را مدخل خواہم داد آن زمان نیز ایمان مے آوردیم و شہود
ما نظرتُ فی شیءٍ الّا و رأیتُ اللہَ فیہ او قبلہ او معہ را پیش از اطلاع بر اصول

Marfat.com

این طائفہ و تصدیق بران اصول چندان اعتباری نمے نہند و اسم معاینہ
بران اطلاق نمی کنند چنانچہ بعضے گروہ اند ہمگی اہتمام ایشان در کشف غلبہ
و غلبات آن ست در غلبات آن نسبت کثرہ صفاتیہ نیز از نظر ایشان
محو می شود از صفت و فعل جز ذات ہیچ نمی بینند در عرصہ وجود جز یگانہ ذات
بحت در نظر بصیرتشان نمی ماند این ست نہایت مقام انبیا و اولیا ان الی
ربک المنتہے ولیس وراء العباد ان قریۃ ۲۵ رقم فرمودہ اند کہ عین الیقین
در ذات حق سبحانہ عبارت از علم حضوری ست بذات حق در پردۂ اسما و
صفات و حق الیقین علم با آنکہ این علم علم حضوری ست و عالم عین معلوم
ست بتجلے صوری پیش از رسیدن بکمال توحید داخل عین الیقین
نیست چہ حاضر مدرکہ صوری پیش نیست با علم آنکہ وی صورت حقیت
سبحانہ و ہمچنین بتجلے معنوی نیز داخل نیست چہ حاضر مدرکہ صور علمیہ پیش
نیست با علم آن کہ معلوم حق ست سبحانہ اما بعد از رسیدن بکمال توحید
ہمہ عین الیقین ست بل حق الیقین ست بلکہ دران موطن جز بتجلے ذاتے
بتجلے نیست چہ بحقیقت جز احدیت مجردہ نیست اے موحد کامل صاحب
ذوق این معنی این رموز کہ بیان کردیم آگاہ شدہ باشی توجہ فرق میان
بتجلے معنوے و بتجلے ذاتے با آنکہ بتجلے ذاتے نیز در پردۂ اسما و صفات ست
بالجملہ ہر چہ حاضر مدرکہ ہست بتجلے منسوب بآنست فافہم و نیز از بعض مقدمات
سابق معلوم کردہ باشی کہ ہر گاہ سالک شروع در شہود ذاتی بکند و دران کمال
پیدا کند از تجلیات صوریہ و معنویہ فراغی خواہد داشت خلاصہ و مقصود ہمہ
تجلیات صوریہ اورا حاصل ست ہر گاہ صاحب صور حسیہ و علمیہ حاضر او باشد
از حضور صور فقط فراغی خواہد داشت اگر گفتہ شود کہ از تغیر یگانہ بتجلے معنوی را

Marfat.com

کردی لازم مے آید کہ ارباب عقاید ہر گاہ یقینے باعتقادیات خود داشتہ باشند
صاحب تجلّے معنوی باشند و حال آنکہ از خواص تجلّے معنوی افنای سالک ست
چنانچہ مقرر ارباب آنست میگویم فرق میان تجلّے اعتقادی و تجلّے معنوی اینست
کہ در تجلّے اعتقادی مذکور یقین ست با آنکہ این صورت معتقدہ صورت حقیقت
و در تجلّے معنوی یقین ست با آنکہ این ذی صورت حق ست با تقرر صورت علمیہ
در مدرکہ بالجملہ در تجلّے معنوی باطن در پردۂ علم گرفتار معلوم ست بتفاصیل قطعًا
کاری ندارد و تجلّے اعتقادی در صورت علمیہ و شیون مندرجہ دران و بنسبت
صورت مادی صورت متفرق و پریشان ست ۲۶ فرمودہ اند توکل خ اینست
کہ ترک اسباب کنند و بنشینند چہ این سوی ادبست بلکہ اقامت بسبب
مشروع مثل کتابت وغیرہ بیاید کرد و نظر بر سبب بر ندوخت زیرا کہ سبب مثل
دروازہ است کہ حق سبحانہ برای وصول مسبب ساختہ است و ریں میان کس
دروازہ را بند دکہ از بالا خواہد بر تافتن بے ادبی کردہ باشد چہ دروازہ
بنا کردۂ اوست و دلیل است بر آنکہ او کشادہ نباید بست بعد ازان او داند
خواہ از راہ دروازہ فرستد یا از بالا بر تابد ۲۷ فرمودہ اند تا حضور ذاتی کہ
حضور صاف عبارت ازانست سالک را حاصل نشود از تقید توحید جسمانی
خلاصی نیابد چہ توحید صوری در مراتب اجسام می باشد چنانچہ وجود جسمانی
خود را و غیر را وجود حق میداند و در ینوقت تمیز و تفرقہ باقی است روح بفنا
و اضمحلال نرسیدہ است زیرا کہ بر روح است تمیز ہر چیز این موحد توحیدے
کہ مقرر علمای دین و صوفیۂ محققین ست رضوان اللہ علیہم اجمعین نرسیدہ
و آن عبارتست از مدلول کریمہ واللہ من ورائہم محیط کہ تنزیہ صرف منزہ از صفت
تنزیہ است تا فروغ حضور ذاتی در نگیرد و روح را بفنا و اضمحلال نرساند حجاب

Marfat.com

از چہرۂ مقصود بر نیفتد اگرچہ آن حال لمحہ باشد و این ہمان قدر کہ در تقدیر
است روی رفتہ می نماید غلے تفاوتہ الاستعدادات پس ہمیشہ منتظر باید بود
کہ حق سبحانہ بوجود موہوب صفاتیکہ مقربان خود را مخصوص گردانیدہ مشرف
سازد و درین کسب را اصلا مدخل نیست بمحض موہبت اوست سبحانہ ۲۸
روزی بعض علما دران معرفت شرح رباعیات ایشان کہ صور علمیہ عکس
اعتبارات و حیثیات ذات است و نمود خارجی کائنات عکس العکس یعنی عکس
آن صور علمیہ است کہ بر آئینۂ ذات افتادہ تردد می نمودہ اند کہ اگر عکس صور
علمیہ بر ظاہر وجود افتد نہایت ذات حق و محلیتہ وجود مطلق تعالی شانہ لازم می آید
در میوقت حضرت خواجہ قدس اللہ سرہ الاقدس بسر وقت ایشان رسیدہ
پرسیدہ اند کہ چہ مذاکرہ میرفت شبہۂ خود را معروض داشتہ اند فرمودہ اند
بی نہایتی حق سبحانہ نہ بآن معنی ست کہ در اجسام ست باعتبار طول و عرض بل
بآن معنی ست کہ بی تعین و تمیز ست دیگر محل آن صور ذات نیست کہ محلیتہ لازم
آید بلکہ محل آن وہم ست چنانچہ صورت متنقش در آئینہ نہ درون اوست و نہ
برون او و ہم حکم میکند کہ بر روی آئینہ است محل او خیال است کہ آنرا متصل
متصل گویند و آئینہ ہمچنان برصرافت و بیرنگی خود ست ۲۹ ہمدرین محل
فرمودہ اند کہ توحید حاصل مے باید کرد و توحید محققان متکلمین لا موثر فی الوجود
الا اللہ است یعنی تمام قدرت خود را بحق داون و خود را ازان خالی ساختن
اگرچہ بعضے از متاخرین علما قدرت موثرہ را بہ بندہ ہم فی الجملہ اثبات میکنند
و توحید ایشان لا معبود الا اللہ است اما مذہب صحیح ہمان است لا موثر فی
الوجود الا اللہ و صوفیہ چنانچہ فعل و قدرت را منسوب بحق میدارند باقی
صفات سبعہ از علم و سمع و بصر و حیات و ارادت و کلام را نیز منسوب بحق میکنند

Marfat.com

نسبت روزی فرموده اند که معرفت را مراتب بسیار ست اگر سالک از حقائق
نصیب وافر داشته بهتر والّا اصل کار بر شریعت بودن ست توحید سالم آنست
که به یقین خود که انا بر سر او می افتد اضافت کنی و از استعداد او شمارے و
مثالات را بحضرت اطلاق راجع داری هر چند که معتقد لا موجود الا الله باشے
درین بیان یکی سوال کرده آنکه شیخ ابو علی فارمدی قدس سره فرموده میتواند
که سالک متخلق شود بجمیع اسما و صفات الٰہی و هنوز واصل نباشد آن سخن
مشهور تناقض دارد که تخلق باخلاق الٰہی بعد از وصول حاصل مے شود
فرموده اند که در کلام ایشان لفظ تواند بود واقع شده پس میتواند که بعضے
را در سیر الی الله پیش از وصول سر دست دهد اما اکثر است که بعد از وصول
بمقام سیر فی الله حاصل شود لیکن اگر کسے اصطلاح سازد و تخلق قبل از
وصول را تخلق گوید و بعد از وصول را تحقق مناسب ست ۱۳ روزی بنظر
مبارک ایشان آن معرفت در آمده که حضرت مخدومی جامی قدس الله سره
السّامی در نقد نصوص آورده اند گاه باشد که در حال حضوری آن که از
حس غائب شوند بعضے از حقائق امور غیبیه برین طائفه کشف شود و آنرا مکاشفه
خوانند و مکاشفه هرگز کاذب نبود چه مکاشفه عبارتست از تفرد روح بمطالعه
مغیبات در حال تجرد از غواشی بدن فرموده اند که این مضمون را حضرت
مخدومی قدس سره از ترجمه عوارف گرفته اند و تحقیق آنست که در بعضی مکاشفات
که خیال را دران مدخلی نیست نیز خطای میشود اما علوم یقینے که بر مدرکه ملهم
میشود خطا را آنجا دخلی نیست درین محل در رویتے معروض داشت که در بعض
علوم یقین که بطریق الهام معلوم میگردد نیز خطاے یافته مے شود سبب
آن چه باشد فرمودند سببش آنست که بعضے از مقدمات مسلمهٔ خود که پیش

Marfat.com

صاحب این دید منعت یقینے مقرر ست آنرا بان علوم ضم کردہ است خطا ازان
راہ آمدہ والا خطا را در صرف علوم ملہمہ چہ گنجاے علما ے علوم عقلیہ کہ
مراعات قوانین منطقیہ مے نمایند گاہ خطا در فکر شان راہ مے یابد سر شش
ہمانست کہ مقدمات مقررہ خود را یقینے خیال کردہ دران دخل دادہ اند والا
منطق علمی ست کہ رعایت او ذہن را از خطا در فکر نگاہ میدارد اگر استعمال
صرف منطق مے بود بے ضم مقدمات خود ہرگز خطا نمے خورد و انگاہ فرمودند
کہ بمتوجہان الی اللہ کشف ہیچ در کار نیست کہ کشف دو نوعست دنیوی آن
خود اصلا بکار ی نمی آید و کشف اخروی و آن در کتاب و سنت مبین شدہ است
برای عمل کافی است و ہیچ کشفے بآن برابر نہ ۳۲ میفرمودہ اند مشائخ را باعث
بر تربیت و ارشاد خلق یکے از سہ چیز است و میشود الہام حق سبحانہ یا حکم و امر پیر
یا شفقت بر خلق اللہ یعنے چون خلق را بر ضلالت می بینید و ضلالت را
موجب عذاب و ضرر آنہا میدانند از غایت ترحم دفع عذاب ایشان میخواہند
پس مقتضاے شفقت آنست کہ ترویج شریعت را لازم گرفتہ خلق را بوعظ
و نصیحت بحفظ آداب و اقامت شرائع امر کنند مثل تعلیم و تعلم فقہ و حدیث
و عمل کردن بموجب آن اما آنکہ اینہا را واصل سازند در شفقت شرط
نیست امر زائدی ست در شفقت و باین تقریب فرمودہ اند کہ حاصل این
طریقہ تربیت انجذاب ایمانی ست کہ دعوت تمامت انبیاء و رسل بدان
واقع ست ۳۳ میفرمودہ اند کہ نہایت قرب بندہ و اتصال او بنسبت
بذات حق سبحانہ زیادہ بران نیست کہ دوام آگاہی و آرام کہ بفنا کشد
حاصل شود و چون این نسبت حاصل شد سالک بحصول این نسبت
مشرف بمرتبۂ ولایت شد و کمالاتی کہ در حصول مقامات و تجلیات ہمہ

Marfat.com

صفات سالکان طرق دیگر را بتفصیل حاصل میشود دیگر ست این حصول نسبت
قرب واتصال کہ بذات حق سبحانہ حاصل میشود بمرتبۂ ولایت خاصہ میرساند
اول درآمد طلاب این طریقہ در سر حد فناست ومعنی اندراج نہایت در بدا
کہ برای سلسلۂ ما اشارہ بدان کردہ اند اینجاست ۳۴ تقرب ترقی بعد الموت
فرمودہ اند کہ حضرت شیخ ابن عربی رضی اللہ عنہ گفتہ اند اگر کسے بہ نیت صحیح
واعتقاد درست در راہ حق سبحانہ درآید وآداب شریعت غرا کما حقہ بجا آورد
واورا اذواق ومواجید این طائفہ در حین حیات نصیبے نباشد البتہ بعد
از موت احوال واذواق این طائفہ اش بدہند حضرت خواجہ روح اللہ روحہ
بعد ازین نقل تامل کردہ فرمودہ اند بلکہ این چنین کس را ہمدرین عالم وقت
احتضار باین دولت مشرف سازند بعد ازان بہ زبان مبارک آوردہ اند
کہ اعتقاد درست ورعایت احکام شریعت واخلاص ودوام توجہ بہ جناب
حق سبحانہ بزرگترین دولتی ست ہیچ ذوق ووجدان برابر این نعمت عظیم
نیست ع این داشتہ باش گود گر ہیچ مباش + ۳۵ فرمودہ اند طریقۂ
انجذاب ومحبت الہیہ موصل ست واورا روی جز بسوی ذات حق سبحانہ
نیست بخلاف طرق دیگر کہ روی بجانب انوار نیز دارند لاجرم بعضے ہمان
انوار باز میمانند واین انجذاب ومحبت در جمیع افراد انسانی ست اما بدرجۂ شدید
اہل این سلسلۂ عالیۂ نقشبندیہ تربیت ہمان انجذاب میکنند ۳۶ فرمودہ اند
رویۃ بالبصر بعد از موت ست چہ رویت انکشاف تام ست وتا روح متعلق این
بدن ست انکشاف تام صورت نمی بندد چہ ہر چند بے تعلق گردد لااقل علاقہ
حیات باقی خواہد بود اگر چہ بصر افت اصلی نماند تعلق خود باقی ست ۳۷
بتقریب سماع فرمودہ اند آنہا ی کہ از صوفیۂ صافیہ بسماع نغمہ قائل شدہ اند

Marfat.com

حکمت درین آن دیده اند که در وقت استماع نغمه طبیعت ساکن و برجای خود
میباشد لاجرم روح در ادراک معانی بیشتر میرسد محبوب آنها معنی ست نغمه را
مثل زیور آن میدانند والا نفس نغمه مبتلا نمیتند یکی از حاضران این بیت شیخ
سعدی را برخوانده ؎ گه آواز خوش بهتر از روی خوش + که آن حظ نفس است
این قوت روح + فرموده اند هر دو یکیست یعنی اگر رائی و مستمع از اهل نفس آمد
آن دیده و شنیده هر دو نفسانی ست و اگر از اصحاب روح اند هر دو روحانی
ست و فرموده اند که در ملفوظات شیخ نظام الدین مسطور ست که از شرائط نغمه
یکی آنست که بر مستمع محبت حق سبحانه غالب باشد یکی از مخلصان معروض داشت
که محبت حق سبحانه را چه علامتی ست فرمودند اتباع تام آن مخلص عرض کرد تو اند بود
که صاحب اتباع را مطلب بهشت باشد یا رستن از عذاب دوزخ فرمودند اینچنین
کسے صاحب اتباع تام نیست و او را از اهل الله نمیتوان شمرد این اتباع ظاهری
است و اتباع باطنی آنکه در باطنش جز حق سبحانه مطلبے نباشد ۳۸ روزی
فرموده طریق سلف مشائخ آن بود که اول به تزکیه نفس تحصیل مقامات
مشغول میشدند چون موانع قرب الٰہی که خواطر و هواجس ست تزکیه دور میشد
بقدر تزکیه نور ایمانی قوت می یافت تا بجاے میرسیدند که جز حق سبحانه نزد
بصیرت ایشان نمی ماند و جمیع اوصاف و افعال را از و میدیدند و صور و
اجسام عالم در رنگ سرابی مے نمودشان و مظاهر را مخلوق و معدوم مییافتند
و توحید صوری بعضے را بعد از فرو آمدن حاصل می شد و بعضے را نه آنگاه
فرموده اند طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه قدس الله اسرارها لیها همان طریق سلف
است لیکن در ابتدا به تحصیل مقامات مقید نمیشوند و نیز فرموده اند آنها که
از راه توحید صوری میروند خطر بسیار دارند و نیز فرموده میتوانند که شخصے بحضرت

Marfat.com

حق سبحانه اقرب باشد یعنی استهلاک و اضمحلال داشته باشد و اکرم نبود چنانچه یکے
تحصیل مقامات کرده است و نتیجهٔ مقامات را که استهلاک و اضمحلال است درین
عالم نیافته این اکرم ست نزد حق سبحانه و کریمه ان اکرمکم عند الله اتقاکم ناطق برین
ست ب ۳۹ فرموده اند که ولایت بفتح واو قرب بنده را گویند که بحق سبحانه دارد
و بالکسر آن معنی را که موجب قبول خلق میشود و اهل عالم بدان میگروند و این بتکوینات
تعلق دارد خوارق و تصرفات داخل قسم ثانی ست شخصی از حاضران سوال
کرده که برکاتی که بمستعدان میرسد اثر کدام قسم ست فرموده اند که اثر ولایت
بالفتح است و در اثناے آن بیان بتقریب استفاده طالبان فرمودند
که هرگاه آئینهٔ طالب محاذی آئینهٔ مرشد میشود هرچه دران آئینه است بقدر
مناسب پرتو می اندازد انگاه فرموده اند که کسے باشد که ازان دو قسم ولایت
او را یکی حاصل باشد و دیگرے بود که از هر دو نصیب وافر داشته باشد
یا تشخص یکے ازان دو بیشتر بود و بدیگرے کمتر مشائخ نقشبندیه رحمهم الله را
همیشه ولایت بفتح بر ولایت بکسر غالب بوده است و فرمودند که اگر مقتدای
ازین عالم انتقال نماید ولایت بکسر را بیکے از مخلصان میگذارد و ولایت
بفتح را با خود مے برد و نیز فرمودند گاه بحکم زلتی ولایت بکسر را از ولی باز می ستانند
چنانچه ابن فارض رحمه الله ازان پیر بقال می آرد و آن در نفحات مسطور
است ب ۴۰ روزی فرمودند که معاملهٔ برزخ و حشر خوش معاملهٔ دور و دراز نیست
انگاه سکوتے و تأملے کرده فرمودند هیچ سعادتی برابر این نیست که کسے
را انسے بحضرت حق سبحانه حاصل شود بعد ازانکه دوام انس حاصل شد هیچ
انتظاری نمی باشد و فرمودند که سبحان الله آدمی مامور باخلاص و محبت
است و خاصیت محبت سوختن غیر محبوب خود ست با این همه چندین

Marfat.com

تکالیف شرعیہ برونہادہ باب روزی بتقریب اعتراض بعض منکران بہ فقرا اللہ
فرمودند اولیا از کبائر محفوظ مستند اگر از ایشان امرے ازین باب ناگاہ ظاہر شود
احوال ایشان را حکم بر بطلان کردن جہالت ست ملاحظہ باید کرد کہ منزل ایشان
کہ دائم یا اکثر در انند کدام ست درین میان اگر احیاناً بحکم بشریت چیزی صادر شود
ایشان را در ان معذور باید داشت و باین تقریب فرمودند اکثر مشائخ کبار را
در زمان حیات مردمان زندیق میگفتہ اند چنانچہ ذوالنون مصری را رحمہ اللہ
اما ذوالنون را بعد از موت قبول پیدا آمد چہ از دنیا مطلق منزہ بود اگر در کسوت
دنیا می بودند ہیچکس بعد از موت ہم قبول نمیکرد و از طعن مردم خلاص نمیشدند
این کہ متبدعان بہ بعضے اصحاب رضی اللہ عنہم اجمعین طعن میکنند سببش
ہمان ست کہ این بزرگواران بنابر حکمتی بمنصب خلافت در دنیا بودند والا
چندین تن از صحابہ کہ بگوہا خود را کشیدند و بوضع فقر و تجرید زندگانی نمودند
ہیچکس از آنہا حرفے نمیگوید و سخن از اصحاب گفتن از شرائط دین و ایمان
نیست بسیاری از مومنان باشند کہ جز خدا و رسول را نمیدانند و در ایمان

فصل چہارم در ذکر احوال فرزندان و خلفای

ایشان ہیچ شبہ نہ

حضرت خواجہ ما قدس اللہ سرہ العالی خواجہ عبید اللہ سلمہ اللہ نخستین
فرزند دلبند حضرت خواجہ ما اند وقت و روز و ماہ و سال ولادت ایشان
ازین ابیات شریفہ والد ما جد ایشان ہویدا گردد ؎ او کشتہ درین
خرابہ منزل + روز یکم از ربیع اول + بود آخر عصر کان یگانہ + افتاد درین
سیاہ خانہ + طبعم غزل نشاط میگفت + دیدم ناگہ بہار بشگفت + تاریخ
شناس تیز بین مرد + بشگفت بہار در خطا آورد + و چون یکی از درویشان
در واقعہ دید بود کہ در خانہ ایشان پسرے خمیدہ سیرے خواہد شد باید کہ

Marfat.com

اورا مسمے بنام نامی خواجۂ احرار عبید اللہ قدس سرہ گردانند چنین کردہ اند چنانکہ
در ہمان مثنوی آن خواجہ معنوی اشارہ باین معنی نمودہ اند آنجا کہ فرمودہ اند ؎
در خانۂ کمترین غلامی + شد بندہ کی بزرگ نامی + این نام خجستہ ملک زاد + انشاء اللہ شفیع من باد
و درین منظومہ تبقریب اذان و اقامت بسمع این طفل کثیر السعادت ابیات
بدیعۂ دقیقہ کہ متضمن تعطش ایشان بودہ بقلم آوردہ اند ما بہ نسبت دو بیت
ازان اینجا اکتفا نمایم ؎ برخیز بلا موذن غیب + در گوش من آر بانگ لاریب + این خستہ بسے نیازمند است + یک شہدم از لبت بلند است +
گر یکدم اللہ از تو گیرم + واللہ کہ ہمان زمان بمیرم + یک شعلہ نورد و بر وزم
تا خانۂ ماسوی بسوزم + خود را بتو بازمے سپارم + مے میرم و شعلہ مے گذارم +
در خور نیم ازین سیہ روز + خود شعلۂ خویشتن برافروز + اے دوست بحق
دوستداری + خوابان ترام بجان سپاری + ہجران بتو وصل جاودانی است
در پیش تو مرگ زندگانی ست + گر مے علی الصلوٰۃ گوئی + ہم خود بصلوٰۃ ایستی
بپوئی + در زیر کفن شوم فراہم + رشک ہمہ زندگان عالم + من مردہ و دو
در نمازم + سبحان اللہ بخود بنازم + افتادہ بصعقۂ تجلے + گویم و ہوالذے
یصلے + گر زندہ دو کون مدح خوانم + قد افلح آیتے بشانم + ہان اللہ گوی تا
بجوشم + اینک چو صدف تمام گوشم + در ہمزۂ اللہ ارشوم نیست + حاجت
بسماع اکبرم نیست + در چشم من آن الف عظیم است + دانم کہ صراط مستقیم
است + من یکدم سر و نام دارم + یک رشتہ حیات کام دارم + از رشتہ کفایت
است این کار + چون من بروم چہ کم چہ بسیار + چون در نگری غرض تمام است +
سر رشتہ رشتہ ہم بجام است + گر بحر رسد بہ تشنہ کامی + سیرابی اوست
ہم بجامی + نی نی غلطم مقام درویش + عالی ست ز حرف اندک و بیش +

Marfat.com

دریای ازل بسی شگرفست + سبحانک تبت این چه حرفست + در ایام طفولیت
این فرزند و برادر ارجمند ایشان مدظلهما که عنقریب ذکر ایشان نیز بیاید از
والد بزرگوار خود بنظرے رسیده بوده اند و نیز دران ایام حیات حضرت والد
ایشان طاب تربته حضرت ایشان مارا قدس الله سره امر بتوجه و دعا
در حق این دو نور دیده نموده بوده اند و آثار آن را نیز بنظر غیب بین مطالعه
فرموده چنانکه حضرت ایشان خود در مکتوبی که باین دو پیرزاده گرامی مرسل
داشته اند تصریح باین معنی نموده اند هذا هو سه مرتبه فقیر بدولت عتبه بوسے
حضرت ایشان مشرف گشت مرتبه اخیر فقیر را فرمودند که ضعف بدن بر من
غالب آمده است امید حیات کم مانده از احوال طفلان خبردار خواهی بود
و در حضور خود شما را طلبیدند و شما در حجور مرضعات بودید و بفقیر امر کردند
که بایشان توجه بکن بامر ایشان در حضور ایشان بشما توجه کرده بحدیکه ظاهرا
اثر آن توجه نیز ظاهر شده امید است که ببرکت حضور ایشان آن توجه مثمر
نتائج باشد انتهی کلامه الشریف چون این دو برادر والاگهر بحسن شفقت و
اهتمام خدمت خواجه حسام الدین احمد سلمه الله تعالی از فضل و صلاح
بهره ور گشتند این مخدوم زاده بزرگ باشارهٔ آنجناب شغل این طریقه علیه را
از شیخ الهدا دوامت حیاته که عنقریب ذکر حال ایشان بیاید انشاء الله
سبحانه گرفتند و ببرکت آن نظرات که سابقاً ذکر یافت و نیز یمن همت و
صحبت این دو عزیز از صفاے نسبت بزرگان خود با نصیب شدند بالجمله
فرشته خصال اند و صاحب احوال و صاحب خلق و تمکین بر کمال و همواره
در آرزوی صحبت و خدمت حضرت ایشان ما می بودند در عرائض به نیازمندی
تمام دریوزهٔ انظار عنایت ازان حضرت می نمودند یکی از عرائض ایشان

Marfat.com

این عریضۂ علیہ ست کہ از انجا بکمال عقیدت بل بوفور فضیلت ایشان راہ
توان بر و ھو ھذہ عریضۃ محتویۃ علی سرایر الاخلاص و مکامن
الاختصاص من المملوک المفلوک احقر عبید اللہ عُبید اللہ الی اسوۃ
اھل الصحو و قدوۃ ارباب السلوک شیخ الاسلام مصباح الظلام امام
الانام و منبہ النیام الاجمل الاکمل الباسع الاوسع الفحر یر النیر المنیر
مشید ارکان الملۃ و المتطہر من المآثم و الذلۃ و الناطق بالحق و الصواب
و للحلق کنف اللوذ و الایاب قائمۃ الدین و قایۃ احکام المتین و المتمکن
علی مسند الافادۃ و المتصاعد من حضیض العادۃ الی افق السعادۃ
قلاوزۃ کبار الطریقہ و حارز عمار الحقیقۃ نور حدیقۃ الاکوان و انوار
حدیقۃ الاعیان فارس مضمار الخطاب و حارس اسرار الکتاب المتعین
علی وساوۃ و راثۃ المصطفوی و المتصف علی جادۃ خلافۃ النبوی
و اقتدیران المحبۃ لقائہ و منہل عطش المہجۃ سقائہ حلال عقود الاشراقیۃ
و دلال وفود الاشراقیہ لیس مکرمۃ من اللہ الا لہ فیہا حظ کامل و لا
موھبۃ الا نصیب کامل الصفوۃ شعشعۃ من نیر قلبہ الوانی و العطوفۃ
شعبۃ من روحہ کرمہ الوانی لہ التقدیم علی مشائخ الزمان و التفوق
علی مشاھیر الدوران تسخیر بملاحظۃ اطوارہ من طوی الولایۃ و ما
یستطلع بمشاھدۃ اعمالہ علی اسرار اھل النہایۃ من استند بعروۃ
ارادۃ فھو الذی ارتقی علی مدارج الکمال و من اعتصم بحبل اخلاصہ
فھو الذی استعد بنیل الامانی و فاز لحصول الکمال فھلموا یا ایھا
المتردین فی فیافی الطلب و تعالوا ایھا المتشمرین الی عُباد ان وصول
الرب و اقرعوا باب دارہ التی یعلم بمنبع البرکات و عاکفوا علی حضرتہ

Marfat.com

التی تسمی بمعدن الخیرات وترقبوا من تلطفه حصول المقاصد والمرادات
وترصدوا من تصرفه نیل المکارم والسّعادات هو الشیخ المکمل سیدنا
ومولانا ملاک الدین الفاروقی النسب المحمدی الحسب السرهندی
المولد القدسی المحتد بلاندلسی فی حقه غبطة وللسمنانی فی امره
عبرة طرد الطوسی عند ظهوره وفر الفارابی من بسطوة طلوعه ومقر
فضله الغزالی ومثبت تفوقه الرازی اَللّٰهُمَّ یَسِّرْ آمالَه وضاعف کمالَه
واحفظه من طوارق الآیام وموجبات الاحزان والآلام وما هم غمام
وهدر حمام بحرمة النّبی واله الکرام وصحبه العظام واتباعه الاخیار
الی یوم القیامة علیه وعلیهم الصلوٰة والسلام یا سیدی لیس لی
طول البضاعة ولا حول الاستطاعة الا مکرمتکم ومرحمتکم قلبی
قاسیة باصناف الذنوب والاثم وفؤادی مظلمة باصناف الذمائم
والجرائم ارحموا علی حالی وانظروا علی سریرتی وبالی حتی استخلص
من هاویة الجهالة والضلالة وارتقی علی معارج السّعادة والکمالة الیوم
لیس اب مشفق الا انتم ومهرب ومارب الا حضرتکم ومرحمتکم قلبی
وجلل وقاتی وعامة شهواتی وسنواتی مصروفة بمدحتکم العالیه
ومحمدتکم الهنیه واقتصر علی لقائکم ان کان لی الاربة والمنیّة
سیدی لسانی کلیل وبیانی علیل لا یطیق فی العربی علی مقتضای
اقتضائی فابین المقصود بلسان الفرس بتوفیق الله ذو القدس
عز شانه وجل سلطانه انتهی وعرائض بزبان فارسی در نهایة فصاحت
وبلاغت نیز ببیار مرسل داشته اند که اکثر بدستخط ایشان نزد راقم ست لیکن
از خوف تطویل عنان توسن خامه را کشیده میدارد حق سبحانه ایشان را از

Marfat.com

میراث معنوی پدر بزرگوار بهرهٔ فراوان بخشاد بالنبی وآله الامجاد خواجه محمد عبد الله
سلمه الله فرزند دوم حضرت خواجه ما اند طاب تربته السلف وزاد قدره الخلف
برادر بزرگ از مادر دیگر اند وایشان از والدهٔ دیگر و واسطه میان ولادت این
دو گرامی برادر چهار ماه اکثر چنانچه همدران مثنوی والد ماجد ایشان قدس سره
اشاره بوقت و ماه و سال ظهور این فرزند نیز فرموده اند و آن اینست ؎
تاریخ یکی چو شد نمودار + هنگام تولد دگر آر + افتاده بحر بر تلاطم + ماه رجب و پگاه
ششم + مابین ظهور این دو گوهر + بگذشته چهار ماه اکثر + چون صبح رسید
آخر شب + چون روز ز روشنی لبالب + چون ماه تمام منشرح صدر + در ظلمت
شب چو ساعت قدر + بعد ازین بیان والا چند بیت زیبا در دعای این نور
حدقه سعادت بزبان قلم لازم المیمنت داده اند و در ضمن آن از تشنگی خود
حرفی بمیان نهاده هذا هو ؎ یارب که طلسم خود کشائی + این طفلک ما باو
نمائی + خود را بتمام خود گذارد + چون نخل ز دانه سر برآرد + چندین همه آفتاب
رفتند + در بحر تو چون حباب رفتند + این قطره هم از شمار ایشان + در موج
خودش مکن پریشان + باشد کامم ازو برآید + چون بینمش از تو یادم آید + بس
تشنه و بس خرابم ایدوست + در حسرت یکدم آبم ایدوست + هر که ترشح تو بینم +
در تعطش آیم و نشینم + اے بحر طرب بکام من شو + امروز یکی بجام من شو +
من جام چه مے کنم گدایم + مشتاق توام دهن کشایم + اکنون دهنم کشاده بهتر +
بحر سخن ایستاده بهتر + زین گفت و شنود حاصلے نیست + حیران و خموش
بایدم زیست + این مخدوم زادهٔ آزاده در صورت شباهت و سیرت مشابهت
تمام به پدر بزرگوار خود دارند حفظ قرآن مجید نموده اند و از علوم عقلیه و نقلیه
بهرهٔ کامل حاصل فرموده چنانکه بعضے کتب متداوله را بفطرة و قوت تمام

Marfat.com

درس میفرمایند و از اصطلاح و علوم این طائفہ علیہ نصیب فراوان یافتہ اند و
دران علما و حالا فوقہای نظر مینمایند بتعلیم ذکر و مراقبہ این اکابر را از حضرت
ایشان ما قدس اللہ تعالی سر و گرفتہ اند و چندین بار دیوانہ وار از دہلی پیادہ
و سوار متوجہ آستان ایشان شدہ و در سرہند روزہا در خدمت علیہ بسر بردہ اند
و الطاف و نظرات خاصہ دیدہ اند و بعض کتب کلامیہ را چون شرح مواقف
و غیرہ یا بعض رسائل صوفیہ در خدمت حضرت ایشان گذرانیدہ اند و از علوم
و اسرار خاصہ حضرت ایشان نیز بہرہ ہای لانہایۃ برداشتہ راقم الحروف چندین
بار در خلوات از زبان مبارک حضرت ایشان مدحت و منقبت این مخدوم زادہ
عالیشان استماع نمودہ روزی فرمودند کہ او از محمدی المشرب است و از محبوبانست
و از مغلوبان نسبت توحید و از خداوندان آزادگی و تفرید وقت دیگر فرمودند
کہ اگر آن نبودی کہ این خواجہ زادہ ما در کمال وسعت مشرب و شوریدہ حالی و
بی تقیدی و تعینی بودندی ایشانرا اجازت تعلیم طریقت میدادیم تا بر سجادہ
والد بزرگوار خود نشستہ بافادہ و افاضہ طلاب می پرداختند انتہی الحق این
مخدوم زادہ در غایت بی تعینی اند و از انجا کہ مغلوب نسبت توحید وجود گشتہ اند
از نظارہ و مظاہر جمیلہ حظ فراوان دارند و از استماع سرود و اغانی نیز لذت
بے پایان اکثر شوریدہ حال و فارغ البال با نظر راست و کلاہ کج بہ کوچہا و
بیابانہا سیر مینمایند و اشعار پرسوز میخوانند و آہ گرم و سرد از دل پردرد می آرند
و خود نیز اشعار زیبا میفرمایند و بملاحظہ انتساب خود بحضرت ایشان تخلص دران
احمدی مینمایند روزی راقم در خدمت ایشان بود این بیت را بدیہہ فرمودند

سہ کشت گلستان بہانہ ایست نگارا + بوی تو آوارہ کردہ باد صبا را + اشارہ
بہ فقیر نمودند کہ تو نیز چند بیت برین ملحق گردان این بندہ این دو بیت معروض

Marfat.com

داشت سه راز نهانی بلبب راز ند دل امشب ؛ خوی کبوتر که داد بلبل ما را خلق مجرا ۲
ابروت بسجو زند پشیشهٔ دل بشکند قبلهٔ نمارا ؛ حضرت ایشان ما را قدس الله سره
در مکتوبات قدسی آیات مکاتیب عالیه منام نامی این مخدوم زادهٔ گرامی ست در
مکتوبیکه در جواب عریضه ایشان بوده رقم فرموده اند که صحیفه شریفه رسید از مطالعهٔ
آن فرحت فراوان بحصول انجامید از شمول نسبت حضور و استیلای آنکه اندراج
یافته بود نیک و مبارک ست این دولت که شما را در سه چهار ماه میسر شده است در
سلاسل دیگر اگر در ده سال میسر گردد نعمت عظمی شمرند و امر عظیم تصور نمایند شکر
این نعمت بجا باید آورد چون میدانند که فطرت شما بلند ست و تحسین این قسم
احوال از شانبه عجب مبرا اظهار این نعمت نموده آمد لئن شکرتم لازیدنکم نقص
قاطع ست نوشته بودند که مشکاة توحید ظهور کردن گرفته است این دولت
نیز مبارک باشد باوب تمام قبول این وارد نمایند اما در غلبهٔ این حال آداب
شرعیه را نیک مراعات فرمایند و حقوق بندگی کما ینبغی بجا آرند انتهی علی
الایجاز و این مکتوب مکتوب سی و چهارم ست از جلد ثانی و محتویست بر فواید
ارجمند و معارف بلند من اراد الاطلاع بتفصیله فلیرجع الیه و نیز این قره العین
ولایت عرائض تمکین بر شورستانه بآستان حضرت ایشان مرسل داشته اند
که ازانها بنقل دو عریضه اکتفا میرود عریضهٔ اولی عرضداشت بندهٔ مهجور
پر تقصیر محمد عبد الله آنکه اوقات گرامی بدعای سلامت آنحضرت میگذرد
و ندامت و پشیمانی که بر دوری از خاکدان حضور وارد آنقدر است که بگفت
و نوشت نگنجد چندین شوریدگی و سر گردانی روی داده که بشمه ازان اشعار
نتوان کرد سراپا درد و اندوه است و باین خداوند کریم را شکر که در نسبت و
رابطهٔ باطن که حاصل آن فنا و نیستی ست ذاتاً و صفتاً و عیناً و اثراً فتوری نیست

وچگونہ فتور راہ یابد کہ بعد از رجوع بوطن اصلی ہوای غربت در سر نماند و انسہای
غربیہ رو سید ہد و اسرار عجیبہ جلوہ گر میسازند و باطن را با ہیچ از نہا التفات نیست
بدریای عدم آب از سر گذرانده اند انیمہ بطفیل خدمتگاری فرزندی آنحضرت است
ذات والائے آنحضرت تا قیام قیامت بر مفارق طلاب و سلاک باقی باد عرضیہ
ثانیہ عرضہ داشت کمترین خدام والا درگاہ محمد عبد اللہ بعرض اقدس باریافتگان
وراہ بردگان محفل خلد مشاکل حضرت خداوندی قبلہ گاہی دامت ارشادہ میرساند
کہ احوال بدان گونہ میگذرد کہ بیان آن فرصت دراز میطلبد تا سر انجام کار چیست
وآخر بکجا کشد شورشی شگرف سراپا پیچیدہ دریای حقیقت موّاج است ہر لحظہ
موج دیگر بر روی کار دارد دو قطرہ را با موج بودن شریعت عشق ہیہات ہیہات
چہ میگویم در حضرت قطب دائرہ ظہور دیوانگی سر و گریبد بدیوانگی نخندد گہ گریم
و گہ خندم و گہ افتم و گہ خیزم + آموختہ ام مستی از دلبر مستانہ + ای قبلہ خدا پرستاران
گرمی نمایند تا از گرداب جنون بساحل ہوش افتم زیادہ برین گستاخی ست
العبودیۃ انتہے و از انجا کہ این نور دیدہ مخلصان حقیقی را باین خدمتگار تحقیق
التفاتہای فراوانست عنایت نامہای زیبا مشتمل بر انفاس نفیسہ باین بندہ
مرسل داشتہ اند لیکن چون ایراد آنہا موجب تطویل بود بدعای ایشان ختم
می نماید حق سبحانہ دعای حضرت والا ایشان را کہ دران منظومہ سابقہ در حق
ایشان نمودہ اند باجابت قرین گرداناد و ایشان را بنہایت مراتب تکمیل و اکمال
برساناد بحق اہل الرشاد اکنون بعد از ذکر حال این دو فرزند بر خوردار حضرت خواجہ
بزرگوار قدس سرہ زبان قلم بذکر خلفای کبار ایشان گویا میگردد و از ان جاکہ
اعمل و اعلم و اکمل و اعظم خلفای خواجہ عالیشان حضرت ایشان بودند قدس
اللہ بسرہ الاقدس سزاوار آن بود کہ نخست زبان خامہ را بذکر ایشان شیرین

Marfat.com

سازیم بعد ازان به بیان حال دیگر خلفا پردازیم لیکن چون احوال حضرت ایشان
متضمن بسط و تطویل بود و مشتمل ذکر احوال فرزندان و خلفای کثیر لاجرم ذکر دیگر
خلفاے حضرت خواجہ را تقدیم دادہ مسکۂ اختتام این کتاب ذکر حال آن مریم حگر
ریشان و فرزندان و خلفاے ایشان گردید شیخ تاج الدین سلمہ اللہ تعالی
آن جناب از بزرگ زادہ ہای دیار ہندوستانست و از اجلۂ اصحاب حضرت خواجہ
ما قدس اللہ تعالی سرہ الاقدس پیش از شرف وصول بآستان ایشان در خدمت
حضرت شیخ الہ بخش کہ از خلفاے حضرت مجذوب باللہ سید علی قوام بودند قدس
اللہ سرہما بودہ و جناب شیخ بوے الطاف و اعطاف کثیرہ می نمودہ و در ہدایت
ایام طلب کہ حضرت خواجہ ما بخدمت مشائخ بلاد گرد و سیفر مودہ اند در قریہ از
قراے سنبل کہ از بلاد تابعۂ دہلی ست صحبت شیخ الہ بخش نیز رسیدہ بودند خدمت
شیخ تاج ایشانرا دلالت بارادت و صحبت شیخ خود کردہ بود حضرت خواجہ ما در ان
باب استخارہ نمودہ بودہ اند و از اکابر خواجگان نقشبندیہ روح اللہ روحہم
رخصت آن انتساب نیافتہ از انجا عنان سیر بصوب دیگر منصرف داشتہ اند
اما شیوۂ فقر و نیستی و حال شیخ الہ بخش را معتقد مے بودہ اند چنانچہ از بعضے
مرقومات ایشان ہویداست چون حضرت خواجہ از سفر میامن اثر ما ورا النہر
بہند مراجعت نمودہ بارشاد و طلاب توجہ فرمودہ اند و شیخ الہ بخش نیز سفر
آخرت اختیار کردہ بودہ است شیخ تاج با وجود آنکہ از شیخ خود مجاز بودہ بل
نائب مناب او شوق دریافت شرف صحبت و تربیت حضرت خواجہ را قدم
از سر ساختہ بملازمت شریفہ شتافتہ حضرت خواجہ این طلب و تواضع
و انصاف او را پسندیدہ نظر عنایات و برکات شامل حال و مآل او داشتہ اند
جلیس خلوت خاص و انیس محفل اختصاص گردانیدہ چنانکہ گویند و میان

Marfat.com

مستفیضان حضرت خواجہ بکثرت صحبت شیخ تاج دیگرے نبودہ و نیز در استفسار
احوال و پرسش اسرار بسیار دلیری مے نمودہ و اگر ایشان را گاہ مغلوب
می دریافتہ بحکایات و لطائف کلمات ایشان را بشعور این عالم مے کشیدہ
چنانکہ در ذکر حضرت خواجہ ایماے برین معنی نمودہ اند با جملہ بعد ازانکہ حضرت
خواجہ ما شیخ را آشنای نسبتہای علیہ اکابر نقشبندیہ گردانیدہ اند اجازت تعلیم
طریقہ دادہ اند گویند اول کسیکہ از حضرت خواجہ مجاز گردید شیخ تاج بود و ایشان
از زبان خدمت شیخ شنود کہ گفت چون حضرت خواجہ ما قدس سرہٗ مامور
شدہ اند کہ مرا اجازتے دہند در ضمیر حقایق پذیر ایشان گذشتہ کہ اگر وے ہم
در معاملہ امرے بیند کہ از اکابر نقشبندیہ او را مشیر باجازت باشد میشاید
مقارن آن من در معاملہ دیدم کہ بخطۂ فاخرۂ بخارا در خدمت حضرت غزیزان
خواجہ علی رامیتنے قدس اللہ روحہ ہستم حضرت غزیزان طاقیۂ مبارک خود را
بر سر من نہادہ عنایات بنیایات نمودند چون بحضرت خود این واقعہ را
معروض داشتم تبسم فرمودند و انچہ در خاطر ایشان خطور نمودہ بود بیان
نمودند گویند چون حضرت خواجہ شیخ را اجازت دادہ اند در نفس و نظر
آن جناب اثرے پدیدار گشت ہر کرا ذکر این طریقہ تلقین فرمودے
ویرا جذبات و غلبات از وے ربودے و احوالات روے نمودے
دران ایام شیخ از حضرت خواجہ رخصت سنبل یافت کہ امشب در کنار
دہلی بمنزل یکی از دوستان خود را شیخ اللہ بنام کہ از مریدان حضرت خواجہ
بود فرود آمد آن غزیز را اہلیہ بود ویرا طلب آن پیدا شد کہ از شیخ تعلیم ذکر
این سلسلہ علیہ بردارد باجابت رسید ہمان شب آن صالحہ را حالات او
جذبات کثیرہ روے داد و کشف ملکیت و ارواح و امثالہا میسر گشت آن

Marfat.com

احوالات حاصلہ را بزوج خویش درمیان نہادہ تا بشیخ رفتہ معروض دارد زوج
را از استماع احوال زوجہ شور و جنونے بر سر دوید و حال آن کہ پیش ازین بچند
روز از شیخ التماس نمودہ بود کہ در وقت رخصت برای او از حضرت خواجہ
قدس سرہ دریوزۂ نظر عنایت خاص نماید شیخ معروض داشتہ بودہ است
حضرت خواجہ بنابر حکمتے جواب دادہ بود کہ او را از ما نصیبہ کمتر مینماید
شیخ آن خبر وحشت اثر را بآن درویش گفتن مصلحت ندیدہ تا آن
شب آن درویش از فرط جنون بشیخ گفتہ کہ ما التماس کردہ بودیم ہان
تا چہ جواب گرفتہ آید چون بسیار مبالغہ نمودہ است ناچار آنچہ شیخ
شنودہ بودند مذکور ساختہ بمجرد استماع آن سخن آن درویش ممتحن گریبان
چاک زدہ بر سر خاک ریختہ گریان و نعرہ زنان و افتان و خیزان روے
بآستان حضرت خواجہ نہادہ و در راہ چندین جابر لاے و دحل افتادہ و
دستار جائی و پای افزار جائی و بیان حالش ؎ در ہمہ شہر چو من نیست
یکی شیدائی ؎ خرقہ جائی گرد و ساغر و دفتر جائی ؎ تا ہمچنان شوریدہ و پریشان
بمسجد خواجۂ عالی شان در آمد چون نظر او بر حضرت خواجہ افتادہ با ضطراب
و پیچ و تاب تمام و دیدہ آن تنگ گل را در آغوش کشیدہ و بر زمین افتادہ است
اصحاب حضرت خواجہ خواستہ اند کہ ویرا بہ جبر از ایشان جدا سازند حضرت
خواجہ اصحاب را منع فرمودہ اند و خود را بوے در دادہ چون چند بار
با ایشان ہر طرف غلطیدہ ایشان از روی شفقت باو فرمودہ اند کہ ای
فلان با ہیچ کاری ہم واری وی بشورش تمام گفتہ ہر کار یکہ دارم با تو
دارم مسبب کشان فرمودہ اند کہ ما را خود ہلاک سکینی انگاہ فرمودہ اند کہ ہان سوے
پیشانی ما بنگر بمجرد یکہ نظر بر جبہۂ ایشان کشادہ پیش گشتہ و بر خاک افتادہ

Marfat.com

حضرت خواجه برخاسته اند و یکی را بنگاهداشت او گذاشته تا بعد از چندین ساعت
با فاقت آمده است و چون یاران سر بیهوشی از و استفسار نموده اند می گفته
میپرسید که آندم در جبین مبین ایشان چیزے دیدم که بگفت و بیان در نگنجد
مرا دیدن همان بود و از خود رفتن همان ؎ لوح محفوظست پیشانی یار + سر
کونین ست در وے آشکار + چون حضرت خواجه واقعهٔ زوجهٔ آن عزیز را
شنوده اند بپرسش او رفتند احوال او را استماع نموده او را بجوار خود
آورده اند و هر روز از و خبرے گرفته اند و عنایات خاصه شامل حال او میداشته
تا از یمن نظرات کثیر البرکات ایشان بدرجات بلند رسیده اند و از ان
حضرت اجازت تعلیم طریقت نیز یافته امروز در قلعهٔ سلطان فیروز نسار
ذاکرات بوے رجوع دارند و از برکات صحبت و خدمت او که بی بی دولت
نامور است بدولت صفاے سر و ذکر دل و جذبه و حضور میرسند و صبیهٔ آن
زکیه در حبالهٔ جناب خواجه حسام الدین احمد است سلمه الله تعالی باز گردیم
به شرح احوال شیخ تاج الدین در همان ایام که شیخ بسنبل رفته بهدایت
ارباب طلب توجه نموده اند بعضے حاسدان زبان بملازمت آنجناب
گشوده بوده اند و نیز دیوانه ابابکر نام از جمله هم پیرهای شیخ بشیخ در شوریده بود
آن دیوانه را شیخ تادیب نموده از ملامت آشنا و بیگانه و از پرخاش
آن دیوانه در عریضه بحضرت خواجه عرس دلتنگی ظاهر کرده اند حضرت خواجه
پاک نظر قدس الله سره الاظهر این رقیمهٔ والا را به شیخ مرسل داشته اند
و دماغ خستگی شما را که در باب شیخ ابابکر نموده بودید خواندیم این نوع چیزها
مناسب مقام شفقت و کارشناسی نیست اولیا از کبائر محفوظ نیستند
نامراد بیچاره که روزے چند سلوک طریق تصفیه کرده باشد از کجا

Marfat.com

محفوظ هستند و معصوم شد تا خلاف چشمداشت از و ظاهر شود خصوصاً که در اصل
دیوانه و منحرف العقل باشد استقامت صفات از و نمی باید چشمداشت اگرچه
بولایت برسد خداوند در ان وقت چه نامعقول معقول او شده باشد و صورت
صواب را از نظرش پوشیده باشند کارخانه دیوانه ها دیگر است نمی بینید
که تکالیف شرعیه مربوط بعقل است با جمله همه را در مرتبه اش معذور باید داشت
و نظر بر فاعل حقیقی کرد بل معیت وجود را دید ادب شناخت اینست نفوس
مختلف اند بعضی اماره و بعضی مطمئنه و بعضی در میان که آن را لوامه گویند انهم
اگر از ذوی العقول باشد مطمئنه نفوس اولیاست ارباب نفوس اماره را نیز
معذور باید داشت بل بنظر لطف دید در هر کاری مطالعهای جمیل کار باید برد
طعن اهل سنبل نیز انکار نمی باید کرد بل بنظر رحم در ایشان دید که از استقامت
عقل برآمده اند و شیوهٔ نفوس را فراموش کرده اگر عاجزی یک گناه بکنند
حکم بر بطلان او چرا کنند و مجموع امور او را نیز تلبیس چرا حکم فرمایند الحمد لله
والمنة که ملامت نصیب اولیا راست ما خود در ظهور این امور طریق دیگر
داریم هرگاه ملامتی میرسد در خود می نگریم و یک بدصفتی در خود می یابیم
و این اشارت را موعظه غیر میدانم چنانچه درین ماده نیز در خود نقصها و
تلبیسات یافتیم و التجا بکرم الله کردیم انشاء الله مرتفع شود باری بگوید
که از ملامت سنبلیان چه چیز لاحق خواهد شد عبادت را قبول نخواهد بود یا
صفای توجه بر طرف خواهد شد یار و درگاه خداوندی خواهد شد ع
معشوقه ترا و بر سر عالم خاک + والسلام این مکتوب را نیز پیش ازان یا
بعد ازان تقریبی که مفهوم کرد و به شیخ تاج نوشته اند کاری بکن
که وحشت ز شکم فزون شود + صیدی چو من ز دام وفایت برون شود +

Marfat.com

مرغ دست آموز شما مزاج نازکی دارد والله که بدست این مسکین نیست کم پروازیست
گرم و سرد این بیابان ندیده بالجمله بنازش می باید داشت سنة الله تعالی برین
جاریست که اعزاز واسطه و تعظیم او مورث فیض لا یتناهی ست ؎ چون زمانی
بغیر ما منگر + الحذر الحذر ز غیرت ما + زیاده گستاخیست انشاء الله تعالی درین
پنج و شش روز متوجه شما خواهم شد پیش ازین بیکروز نوعی اشاره شد تا آنکه
اهمال در توجه بجانب شما نکنم و از همین جا غائبانه همت بر ترقی شما بر بندیم بتوفیق
الله تعالی تقصیر نخواهم کرد دیگر ظاهر شد که فی الجمله شما را جنگ و نزاعی در میان
است اینها در چنین وقتی چه مناسب است اهتمام نمایند که از عین الیقین بحق
الیقین رسیده در اوج بقاء بالله نزول فرمایند تا آثار سیر معشوق بحق
الیقین در معشوق مشاهده افتد و معنی ما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی
ذوقی شود و سر کل شیء هالک الا وجهه بتحقیق رسد خلافت الهیه جز درین موطن
صورت نمی بندد سلطان مملکت تحقیق خواجه احرار می فرموده اند آن که
تا پرتو ما رمیت اذ رمیت در باطن نیفتد واصل نمی توان گفت کسی را گمان
نه شود که این معنی در ظهور انوار توحید بدست می آید که همه را بنعت همگی دیدن
دیگر است و همه را بانعت یگانگی دیدن دیگر فهم من فهم این معنی ظهور کان لله
ولم یکن معه شیء است چنانچه در ازل بود باز نیز الان کما کان دیگرست دقیق
است گنجایش تقریر و تحریر ندارد والسلام والاکرام هم این فقره عالیه
بشیخ نگارش فرموده اند عزیز من هدایت مطلق در پرتو ما زاغ البصر و ما طغی
است که باطن سالک گرفتار ذات بحت باشد نشانش آنکه با وجود در دو
جمیع مقامات و مشاهدات و مراتب ظهور پیش همتش حقیر نماید ؎ زندے
چند ند کس نداند چند ند + بر نسیه و نقد هر دو عالم خند ند + اگر صاحب این حالت

Marfat.com

را بشرط کشش ازین حالت سر بمقام بندگی رسیده مظهر اسم الغنی شود فقرش
بنهایت رسد الفقر اذا تم هو الله اینست این معنی بی استغراق و کشش آلهی و
دریافتن آنکه این کشش از دست و یا دصور کائنات و اشباح عالم سرابی
بیش نیست میسر نمیست انتهی کلامه الشریف چون حضرت خواجه قدس سره
بدار البقا شتافتند خدمت شیخ تاج سلمه الله از آواره دلی طریق سیر بلاد را
پیش گرفت اکثر ممالک هندوستان و کشمیر را سیر نموده متوجه زیارت حرمین
محترمین زادهما الله تعالی شرفا و کرامة گردید چون بآن دولت رسید سکنه آن
امکنه متبرکه را بشیخ اخلاص تمام پدیدار گشت شیخ محمد علان که از اکابر حرم
بود و بورع و علم و عمل و ریاضت و قناعت از اعلام آن دیار منبع الانوار
از مستفیدان آن جناب شد و شیخ محمد را پیش از وصول بصحبت شیخ تاج الدین
اعتقاد و اخلاص فراوان بسلسله عالیه نقشبندیه قدس الله اسرارها لیها کاین
بود و کتاب رشحات عین الحیات را بتازی زبان ترجمه کرده بود تا اهل عرب نیز
برحسن اطوار و لطافت اقوال و علو احوال این اکابر مطلع گردند و خود همیشه
جویان آن می بود که حق سبحانه یکی از خلفای این شکرف سلسله را آنجا رساند
تا ازوی اخذ طریقه این اکابر نماید چون شیخ تاج الدین آنجا رسید بعض
اکابر این سلسله در منام آن عزیز را به شیخ دلالت نمودند تا با خلاص تمام
بخدمت شیخ رسید و اطوار و اذکار ایشان گرفت و بتواضع و انکسار بملازمت
آمد شدی نمود و فورا ارتباط و اعتقاد این عزیز سبب فریدا خلاص مردم آنجا
شد بشیخ تاج الدین را تم از زبان شیخ شنود که بطیبت فرمودند که ما را در بلاد
عرب شیخ محمد علان میگویند شیخ محمد در سنه احدی و ثلثین بعد الالف تا خرت
شتافت رحمه الله شیخ تاج الدین سلمه الله مکرر ازو یار حجاز بهندوستان آمده

Marfat.com

باز بآن بلاد شریفہ رفت در مرتبہ اخیر بولایت لہیہ و بصرہ رفت جم غفیر بسلک ارادہ پیوستند حاکم آن دیار از مخلصان شد در اثنای کثرت صحبت و اجتماع ارباب ارادت ایام عرفات نزدیک رسید و قافلۂ حرمین طبل رحیل فرو کوفت شیخ مضمون سے یک طرف بانگ حدی یک جانب آواز درای + از گران جانی بود آنرا کہ ماند دل بجای مشیخت و صحبت تعلیم طریقہ را یکسو نہادہ ہم ازان جا بالباس احرام با یک ناقہ و یک دو خادم بفقر و فاقہ متوجہ بیت اللہ الحرام و روضۂ سید الانام شدیم از دستان این فقیر کہ فاضل و صالح است و صالح نام و از مقبولان بزرگان کاتب این ارقام گفت در حج آن سال کہ ہزار و سی و ہفت باشد در بادیۂ متبرکہ عرفات شیخ را دیدم ہمچنان با جامہای احرام چندین روز کہ شوخگین گردیدہ بود و آن جناب غبار آلود و ژولیدہ موی با محاسن سفید و چشمہای از تاب سفر بل از زنشای مستی دیگر سرخ شدہ چنانکہ از دیدنش سخت متاثر شدم و اعتقادم افزون شد و من گفت کہ سالہا شہرہا و بیابانہا پیمودم و این و آنرا آزمودم اکنون جاروب کشی خانۂ صاحب خود میکنم تا ہمین جا خاک شوم ع خوش آن سر کہ بران آستان خاک شود + حق سبحانہ آن یادگار باقی را در امکنۂ مکرمہ سالہا باقی دارد بحق الحرمین و زوّارہما و سائر العباد آن جناب را در اطوار و اقوال ارباب ذوق و حال رسائل نیکوست و جہت افادہ اہل عرب بعض رسائل خواجگان نقشبندیہ را رضی اللہ عنہم کہ بفارسی بودہ عربی کردہ و نیز چون از بعض علماء ظاہر جرفیکہ مشعر باشد بر آنکہ پیری و مریدی بدعت ست شنودہ در اثبات سنیّت آن رسالۂ زیبا رقم نمودہ اینجا و دلسمہ تبرکاً از رسالہ کہ در تعلیم اذکار نوشتہ تحریر می آید بسبب و بتقریب آن کلام خواجہ عبد اللہ امام اصفہانی رحمہ اللہ کہ در نفحات الانس مذکور است

Marfat.com

اولا صورت آن شخص را که این نسبت از و یافته در خیال آورند انچه شیخ مینویسد
که فینبغی ان تجعل صورت الشیخ علی کتفك الایمن فی خیالك و تعتبر عن
کتفك الی قلبك امرا ممتدا و تاتی بالشیخ علی ذلك الامر الممتد و تجعله
فی قلبك فانه یرجی لك بذلك حصول الغیبة ب اثر الذکر انك فی
زمان النفی ینفی عنك وجود البشریة و فی زمان الاثبات یظهر فیك
اثر من آثار تصرفات الجذبات الالهیة و الاثر متفاوته بحسب الاستعدادات
فمنهم اول ما یحصل له الغیبة عما سوی الحق و بعضهم اول ما یحصل له
الشکر و الغیبة و بعد ذلك یتحقق له وجود العدم و بعده یتشرف بالفناء
کما قال الشیخ عبد الله انصاری فی تفسیر هذه الایة و اذکر ربك اذا
نسیت ای نسیت غیره ثم نسیت نفس ذکرك ثم نسیت فی ذکرك الحق ایاك

خواجه حسام الدین احمد سلمه الله آن جناب نیز از خلص اصحاب و اجله احباب
حضرت خواجه باقی بالله است والد ماجد آن مجموعه علوم سخندانی قاضی نظام
بدخشانی بود که از وے تواضع زیاد در ذکر مولانا ربانی سعید ترکستانی سبق ذکر
یافت و وے از اجله تلامذهٔ مولانا مذکور بود و هم از شاگردان مولانا المدقق
احمد جنید رحمهما الله از وے نیز بالتفات پسندیده و شاگردان گزیده در روزگار
بماند و در سنه اثنی و ثلثین و تسعمایة دامن ازین دار ملال برافشاند چون
آن علامه را واخر حال تبقدیر ذو الجلال در زمرهٔ امرا و کبار سلطان هند منخرط
بود بعد از وی این فرزند سعادتمندش نیز چند گاه تقید امارت و جاه مبتلا
بود اما همدران حال از و فور مناسبتے که او را با طائفهٔ علیهٔ اولیا بود همیشه دلش
مائل صحبت و خدمت فقرا بود و جویان کنج مسکنت و انزوا و دران ایام صحبت
شریف خواجه باقی طاب ثراه نیز رسید از یمن و برکت آن صحبت آنشوق انزوا

Marfat.com

ومسکنت بروی استیلا نمود حضرت خواجہ قدس سرہ بماوراء النہر رفتہ بودند
کہ جذب الٰہی صاحب ترجمہ را دریافت تا پردۂ غنا را یکسو نہادہ ابراہیم ادہم وار
یلاس خشن در پوشید و از سر موالی و اموال وجاہ وجلال برخاست از انجا کہ
سلطان وقت را بروی شفقتی بود و شیخ ابو الفضل رکن السلطنت اورا باین
خواجہ نسبت مصاہرت و شاہ و این وزیر را بملت احمدی و اہل آن کمال خصوصیت
در اینکہ خواجہ از فقر بغنا رجعت نماید تصدیعات بسیار ازان بآن سعادت آثار
رسید اما وی بتوفیق و تائید الٰہی پای ہمت بر جادہ استقامت مبفشرد و
ع سعی بیہودۂ اغیار بجائی نرسید۔ لاجرم گنج مسکنت و تجرید گزیدۂ اختیار
مراجعت حضرت خواجہ از سفر ماوراء النہر بدیوان آنحضرت ازان سفر باز گشتند
بخدمت لازم البرکت رسیدہ بتعلیم اذکار و مراقبات خواجگان بزرگوار گرفت
و آن اذکار وی را از کار عالم در ربود گویند درین ایام نیز ابو الفضل مذکور
مزاحم وقت آن جناب میشد وی از غلبۂ آزار آنمرد بحضرت پیر بزرگوار اظہار
دلتنگی نمود فرمودند خاطر جمع دار کہ کار او درین چند روز برہم شود چنانکہ
فرمودہ بودند بظہور آمد او در ہمان ایام مقتول گشت شنیدہ ام کہ حضرت خواجہ
باقی اللہ خواجہ حسام الدین را بشیوۂ جلالی تربیت میفرمودند بظاہر عتابہا
می نمودہ میراندہ و بہ باطن خطابہا فرمودہ می خواندہ اند چنانکہ در احوال
حضرت خواجہ قفیۂ کہ مشعر بدین معنی ست مرقوم گردید ؎ چہ خوش نازیست نازت
خوبرویان + زدیدہ راندہ را در دیدہ جویان + بچشمی ناز بے اندازہ کردن + بدیگر
چشم عذری تازہ کردن + بالجملہ سالہای بسیار بصدق وانکسار خدمات
شائستہ بجای آورد و نظرات خاصہ و احوالات نجستہ دیدہ تا رسید بجائیکہ
رسید و از حضرت خواجہ اجازت تعلیم طلاب یافت اما از فرط آزادگی و تفرد

Marfat.com

تصدّی آن اُمر را بر خویش نتوانست قرار داد ناچار امتثالاً لاُمره الشریف
یک تن را تعلیم ذکر داده التماس آن نمود که وی را در آن معذور دارند حضرت
خواجه چون وی را در ین تباعد محقق وصادق دیدند عذرش پذیرفتند
بلکه آه سرد از دل غم پرور بر آورده فرموده اند خوب کرد و خود بر اخلاص
ساخت در مرض موت حضرت خواجه از کمل اصحاب جز آنجناب دیگری حاضر
نبود بیداریها و بیمارداریها که متضمن افاضات کثیره بود و بوی تعلق گرفت
و خدمات تکفین و تجهیز و تدفین ازوی بوقوع انجامید و پس از پیر
بزرگوار در آن جایگاه و خانقاه بخدمات هم پیرها و پیرزاده سعی فراوان
مبذول داشت و سعیش مشکور گشت که مخدوم زادها از یمن سعی او بفضل و
صلاح رسیدند حضرت ایشان ما قدس سره در مکتوبیکه بحضرات پیرزادهای
خود مرسل داشته شکرانه آن جناب را باین عبارت بر نگاشته اند معارف
آگاه خواجه حسام الدین احمد را حق سبحانه از ما جزای خیر دهاد که مونته ما مقصران
را بر خود التزام نموده کمر همت را در خدمت عتبهٔ علیه بسته اند و ما دور افتادگان
را فارغ ساخته ع اگر بر تن من زبان شود هر موی + یک شکر تو از هزار نتوانم کرد +
انتهی کلامه الشریف از آنجناب قیاس بحضرت خواجه بزرگوار قدس سره عشق
و محبت عظیم مشهود میگردید بارها میفرمود که حضرت خواجهٔ ما همان حضرت احرار
بودند که باین کسوت ظهور نموده بودند راقم این حروف عفی الله عنه گوید که این
فقیر از تقریر و تحریر پیر بزرگوار خود قدس سره نیز دریافته که حضرت خواجهٔ
احرار طاب ثراه کم نسبتی بوده از نسبتهای مخصوصهٔ علیه خود که بحضرت خواجه
ما القا و اعطا می نموده بوده اند و نیز فرموده اند که یکی از ان نسبتهای خاصه
نسبت عظیم بوده که آنحضرت خواجه ما بعد از انتقال خویش روزیکه بزیارت

Marfat.com

روضهٔ منوره رسیده شده بود او را عطا فرمودند انتهی کلامه الشریف آئین جناب
خواجه حسام الدین آنست که چون نماز بامداد را در مسجد فیروزآباد ادا می نماید
ساعتی چند مستقبل مراقبه می نشیند انگاه ادای صلوة اشراق فرموده متوجه
مزار فائض الانوار پیر بزرگوار خود قدس سره که قرب دو میل بیرون شهر واقعست
میشود تمام روز آنجا بتلاوت و عبادت و مراقبه میگذراند هر روز پانزده جزو از
قرآن تلاوت میکند و چند حدیث از ترجمه مشکوة المصابیح مطالعه می نماید نماز عصر را
آنجا ادا نموده جهة تفقد عیال و اطفال بشهر بمنزل خود مراجعت میفرماید با وجود
این خوی انزوا و رغبت سکونت صحرا اگر عزیزی مهمان بمنزل او وارد میشود او را
خبر میکنند خود بمنزل آمده او را و آن روزه را مختصر گرفته بدریافت دل ضیف
و حسن صحبت میگذراند نیز در امتثال خبر معتبر الشفقة علی خلق الله آن پایه دارد
که با وجود نفرتی که او راست از رجوع و مخالطه ارباب غنا همیشه سفارش نامهای
او برای رفع حاجات فقراء الله بامرا و ملوک جاریست با وجود که بعض مخلصانش
کراهت بعض توانگران را از سفارش او دیده بالتماس تمام معروض داشتند
که دران باب خود را کشیده دارد اما چون حاجتمندی میرسد و مسالت مینماید
وفور شفقت عنان صبر او را از کف میرباید و زبان حالش ناطق ست بمقوله
آن بزرگوار دین که او نیز رفع حاجات مسلمین بملوک مے کرده و ازان راه
تذللے باو میرسید فرزندانش معروض داشته اند که حفظ آبرو نیز ضرور
است فرموده که ما باین آبرو خود آسیا گردان نخواهم کرد چه سعادت آن
آبرو که بشادابی کشت دلهای مسلمانان مصروف گردد بعد از انتقال
حضرت خواجه روزی چند میان آن جناب و حضرت ایشان ما قدس الله
سره بسبب مقالی یک گونه ملالی بود بعنایت الله سبحانه آخر غبار آن ملال

Marfat.com

برخاست وصفاها واخلاصها درمیان آمد تا بجائیکه فرزند بزرگ خود را جهت
تربیت بآستان حضرت ایشان فرستاد وحضرت ایشان نیز نظر عنایت
شامل حال قرة العین او داشتند چنانکه این نوشته شریف خدمت خواجه
که در جواب رقیمهٔ شیخ تاج مرسل داشته بیان این معنی نماید ملاطفه گرامی
ارشاد پناه که از سورت پیش از توجه برهانپور نوشته بودند وآثار لطف
بیش از کتابتهای پیش دران خوانده میشود روز پیش از تحریر این رقیمه رسید
انچه از معارف بقلم آمده بود پندارد وقت شریف بر وفق وقت صاحب
این رباعی بوده ؎ هر جا قدمی زدیم در کوی تو بود + هر گوشه که رفتیم هیاهوی
تو بود + گفتم مگر سوی دگر راهی نیست + هر راه که رفتیم همه سوی تو بود + ازین
جهت که از قلم اهل بقا صادر کنانیدند چیزها درین مکتوب خواهد بود اما چون
دار عمل است ودیوانگان این مسجد بواسطهٔ ظهور بعضی احوال از حول وقت
خود بسیار دوری جسته اند هر چه مقوی عمل ورعایت اصول دین باشد
برای اینها نافع تر مے نماید واز حقائق که در نوشته شریف بود بمقدار حوصله
اینجا هم بسیار روی میدهد اما انچه از صحت حال وذوق سلیم ایشان شنیده
که بسبب خدمت حدیث نبوی صلے الله علیه وآله وصحبه وسلم ست این حقیر
خواهان آنست وگاه بفقیر مے دهند خیلے این سعادت را عظیم نموده اند
بتخصیص فانیان باقی بحق را زیباتر است بلکه بدیگران این خلعت زیبا
نیست وتواند که از بس عظمت ضرر بنا اهل رساند غرض ازین گستاخی
بیان حاجت خود است والتماس دواے موافق مرض اگر معنی دیگر فهم شود
مراد این کاتب نیست بحمد لله که فقیرزادگان را با سعادت های دیگر طلبے
در رسیده وبا قصور ونقص خود معلوم این حقیر گردید که سفر وجدائی از

Marfat.com

پدر و اہل نافع باشد و باین اشارۂ بابشارت خادمان استادی ارشادپناہی
سلمہ اللہ تعالیٰ در فرستادن فقیرزادہ مذکور آمد باجازت و رخصت ملازمت
استادی شیخ اللہ داد کہ تلقین ذکر این سلسلہ از ایشان برداشتہ بود و بسر منزل
رفتہ و از کتابہا آثار رشید سعادت و مددہای جناب ارشادپناہی نسبت باو
معلوم می شود و امید کہ در وقتیکہ مناسب این باشد بدعا و توجہ و استمداد
و بہر وجہ ممد و معاون باشند و از صفا باطنیت بیاران و اظہار اخلاص نسبت
بخاندان نور الاتم و سر الاعظم حضرت پیر دستگیر علیہ الرحمۃ آنچہ از ارشادپناہی
خدمت مخدومی شیخ احمد ابقاہ اللہ دیدہ میشود باعث چندین شکرست
و از الطاف الٰہی و ترقیات عظیم تر از آنکہ بقلم آید در ایشان مشہود میگردد
و خوب تر آنکہ این الطاف و رفعت شریعت و متقوی آن بظہور میرسد
و در رعایت ظاہر دین آنقدر توفیق یافتہ اند کہ دشمنان و منکران ایشان
اعتراض نیابند و از معتقدان چہ گویم کہ بسیارند و خوب اند و خوب تر میشوند
و بعد از رعایت شرع از طریقہا غیر این طریقہ مسموع نمیشود کہ مذکور و معمول
میشده باشد و السلام۔ اقم گوید عفی اللہ عنہ آن سال کہ این ذرہ مستہام
بصدد شورش احوال از برہانپور بقصد آستان بوسی حضرت ایشان قدس
اللہ سرہ العزیز متوجہ بسمند شدہ بود در دہلی بخدمت لازم السعادت
حضرت خواجہ حسام الدین سلمہ اللہ نیز رسیدہ بود در میان موعظت مرا
باین حقیر خطاب نمود و فرمودند کہ نیکو کردی کہ روی نیاز بقبلۂ عتبۂ خاوند
ارشادپناہ آوردی انصاف اینست کہ امروز برای تربیت طالبان جوون
چون ایشانی نیست زیرا کہ در علوم دین رتبۂ بلند دارند و در اتباع و عمل
درجۂ ارجمند و معاملات این راہ را بعجزہا و بجبرہا دیدہ اند و بمعرفت ہر یک

Marfat.com

بروجه اتم رسیده وحوصله ودماغ تربیت اہل اللہ نیز ازیشان بسیار مشاہده
میشود واگرچه بعضی دیگر از خادمان نزدیک حضرت خواجه قدس اللہ سرہ بطفیل
آن حضرت ازنسبت این بزرگان بهره ورشده باشند ونیز مکرم اللہ سبحانه
توانند که طالبی را بفائده رسانند اما دران اوصاف نجسته که مذکور شد آن ارشاد
دستگاه سلمه اللہ را امتیاز تمام ست انتهی ما اخذت من کلامه الشریف مدظله العالی
ونیز دران ایام که حضرت ایشان مارحمه اللہ سبحانه در قید رفاقت عسکر سلطان
وقت بودند وحرف خلاص ازان بلبیه ورمیان بود وحضرت ایشان دو کلمه
بحضرت خواجه ازان خبر رقم نموده بودند خواجه در جواب آن این نیاز نامه مرسل
داشتند هوانوارا فاضت وبرکات افاوت آن مسند آرای ارشاد وهدایت
روزافزون باد بعد از اداے لوازم نیازمندی مشهود خاطر ملکوت مناظر میگرداند
که عنایت نامه نامی که ارسال فرموده بودند بمطالعه آن سرخوش ومشرف گشت
وآنکه از حرف رخصت نوشته اند چه گوید وچه نویسد که چه خوشحالیها وانشراح
روے داده اگر درین ضمن این اراده ونیت خادمان ایشان را دست دهد
که این ویرانه دہلی را ببرکات وجود آگاهی صفات خود منور ومعمور گرداند و
کاهلان وبازماندگان اینجا را در کار آورده گرمی ذوق وچاشنی طلب بخشند
وخوشیهاے تازه وشگفتگیهاے بے اندازه خواهد رسید بهمه حال فراغ
خادمان ایشان ازین تشویشهاے صوری مامول مخلصان ونیازمندان
است خداوند سبحانه بزودی محبان وخیرخواهان را بدیدار فیض آثار ایشان
محظوظ وشادان گرداند وچنانچه گوش بشنیدن حظ گرفت دیده نیز بنصیب
خود رسد زیاده چه تواند نوشت ظلکم ممدود وبعد از امتثال حضرت ایشان
طالب تربیت خدمت خواجه داست برگشته عنایت نامه باین مخلص خود که ارقم

Marfat.com

این حروفست در عیبت پرسی مرسل داشته بودند که ازان نیز فرط اخلاص و وداد
ایشان بآن حضرت تصریح میکرد و آن اینست هو خداوند جاشانه آنجموعهٔ فضائل
وکمالات صوری و معنوی را دیرگاه آرام بخش دل و دیده دوستان دارا و از آفات
بندگان غفران پناه ولایت و ستگاه مخدومی علیه الرحمة وافر توجه تواند نوشت
که افسوس و دریغ این واقعه مخصوص مخلصان و محبان نیست هر که بهره از
اسلام دارد می باید باندازهٔ دریافت ازین حادثهٔ جگر سوز ملول و اندوهگین
باشد آن محبوب القلوب آگاهی و دانش اسلوب را شکرهای بیکران
بجای باید آورد که شرف ملازمت و سعادت صحبت آن ابوالوقت را در
برکات و کمالات بالسویه یافتند بدلخواه دوستان انوار قبول و صحبت
ایشان روز بروز مستفیضتر و متزاید باد انتهی در خدمت خواجه از راه الطافی
که باین خادم خود دارند مدام رحمت نامهای کثیر البرکت بسیار مرسل داشته اند
و دران ایام که بنده در آستان حضرت ایشان قدس سره می بود در هر چند
روز مواعظت نامه ازان جناب باین تراب اعتاب میرسید که دران
تحریض و اغرا بود بر استقامت خدمت و مراعات لوازم آداب صحبت حضرت
ایشان و بعضی اوقات در خواب و واقعه نیز آمده اند و نصایح می نوشتند
و نیز با شعار این محب سری دارند و اکثر نامه که اشعار نماید بطلب اشعار
مرسل میدارند این حقیر وقتی در سفری بملازمت ایشان رسید پرسیدند
که هیچ نظمی بتازگی ترا روی داده این رباعی را بسمع ایشان رسانید

شعر

مظلومی بخت ما بدادی نرسید + این اخگر ما فرود بادی نرسید +
فردا ز رهگذر ها کردیم + یکبار بدامان مرادی نرسید + موافق وقت ایشان
آمد بغایت پسندیدند و چون اشتیاق ایشان را بسفر حجاز بنده میدانست

Marfat.com

این رباعی خود را نیز مرسل داشت شعر تا شیشهٔ دل قبله نمای نشکند + تن جانب
کعبه ره گرای نشکند + ای کاوه تن از خویش نیاری برخاست + تا خاک حجاز
کهربا بی نشکند + مقبول افتاد والحمد لله والمنة روزی در خدمت ایشان بودیم
از حاضران شکوه اغنیا و امرای این روزگار آغاز نمود که بفقرا سری ندارند
درخور است این طائفه بجائی آرند چنانکه امرای سابق بجا می آوردند حضرت خواجه
فرمودند که ای برادر این را از حکمتهای الهی دان در حق فقرای این عهد
زیرا که فقرای زمانهٔ پیش را آنقدر از دنیا و اهل آن اجتناب بود که هر چند
اغنیا با ایشان راه ارتباط و اعتقاد می کشودند ایشایان بیشتر از صحبت آنها
احتراز می فرمودند و فقرای این وقت ما اکثرشان چنان اند که اگر امرا و اغنیا
بجانب ایشان آیند و راه مخالطت و مودت کشایند ناچار این درویشان را
در وضع فقر و انزوای ایشان فتور خواهد رسید و از پس کرم الهی قلت عقیدت
و تندخوی اغنیای این وقت را باین فقرا حارس و حافظ این فقرا ساخت
یکی از مخلص هم پیرهای جناب خواجه بفقیر گفت که در عشرهٔ آخر شهر رمضان
خدمت خواجه سلمه الله معتکف بودند روز بست و نهم بعد از عصر فرمودند که مابعد
از شام بمنزل میرویم که فردا عید است و داشتن روزه مکروه چون شام درآمد
از مسجد برآمده باستهلال درآمدند با آنکه جمع کثیر را از جوانان تیز نظر مدتی
انتظارکی داشتند و ماه را نمیدیدند بمجردی که ایشان رسیدند ماه نمایان شده
ماهذا الا من کرامات هذه الشریفة امروز که سال هزار و چهل هجریست و عمر شریف
ایشان به شصت و اند رسیده بر مفارق مخلصان سایه رحمت ایشان ممدود
است دیرسال بر مفارق دوستان خواجه باقی بالله باقی باد بشیخ الهداد
سلمه الله تعالی وی نیز از یاران مخصوص و اصحاب اجازت یافته حضرت

وفات خواجه حسام الدین احمد در سنه ۱۰۴۰

خواجه ماست پیش ازانکه حضرت خواجهٔ ما از لاهور متوجه ولایت ماوراء النهر شوند
بخدمت ایشان رسیده بوده و نظرات عنایات دیده و اقتباس ورزشی طریقت
و مراقبه از ایشان نموده اما او را دران سفر باشارهٔ حضرت خواجهٔ ما بسبب مانع دیگر
مرافقت آن حضرت میسر نشد لیکن جمعی از مخلصان حضرت خواجه که در هند
بودند حضرت خواجه آنوقت آنها را دلالت بملازمت شیخ مذکور نموده رفته بودند
چنانکه ازین نوشتهٔ شریف ایشان که قبل ایام سفر یکی از مخلصان مرسل
داشته اند معلوم گردد هو درین روزها داعیهٔ سیر ولایت قوی گشته امید است
که بعد از چند روز دیگر متوجه شویم و خدمت شیخ الهداد خویشتن داری کرده خود را
ببودن و ماندن قرار دادند طوبی لمن یکون معه و فاز فوزاً عظیماً شعر داغ بی یاری
و درد بیدلی - اینهمه بر خود پسندیدیم و رفت + باری هر کرا ملازمت ایشان میسر
شود غنیمت ست حقا و بعزت الله که بتکلف نمیگویم شعر دادیم ترا ز گنج مقصود نشان +
گر ما نرسیدیم تو شاید برسی + انتهی کلامه الشریف و نیز دران سفر از راه این کتاب را
بشیخ مذکور مرسل داشته بوده اند در جواب التماس شیخ تحریر بعض دقائق و حقائق
راه را از ایشان هو برادر ارشد شیخ الهداد دعاگوی معتقد خود را بتوجه فاتحه امداد
مینموده باشند با اینهمه پریشانی اوضاع و بی استقامتی کمال بیحیائیست که سخن
تصوف درمیان آریم و از دقائق طریق انجذاب و حقائق منتهای کشف تحریر
نمائیم ع از خود بطلب هر آنچه خواهی که توئی + بهر حال یک وصیت میکنم بر شما باد که
آنرا از دست ندهید و آن اینست که چون ما هرزه گرد و بیابان پیما نباشند خود را
بر نسبت خود بدوزند و آنرا عزیز دارید که اعز من کبریت الاحمر است والسلام
انتهی بعد ازانکه حضرت خواجه ازان سفر میمنت اثر مراجعت نمودند شیخ بکمال
عقیدت و شکستگی و غربت ملتزم خدمت شد و خبرداری آب و طعام مسافران

Marfat.com

وخدمتگاری لوازم خانقاه ملایک آشیان باو بود و باین خدمات ظاهر از کار
اذکار و احوال باطن لمحهٔ ذاهل نبود تا از توجهات خاصهٔ پیر بزرگوار به نسبتهای
شایسته رسید چنانکه بیخودیها و رفتگیها از و مشاهد حاضران میشد از خدمت سیدی
و مرشدی میر محمد نعمان ابقاه الله شنودم یکبار شیخ مذکور بر بام مسجد فیروزآباد
با چندین از یاران نشسته بود که ناگاه ویرا کیفیت و بیخودی غالب شد از سکر و
جوش نعره خروشی زد و دوان شد نزدیک بود که از لب بام مسجد که از انجا تا بزمین
قریب چهل گز باشد بیفتد که یکی از حاضران دست و کمر او را بگرفت محکم بالجمله
شیخ از خوبان روزگارست و از ارباب فنا و نیستی و انکسار و از غیبت خیر و شریر
و عیب جوئی غنی و فقیر بر کنار و از مجاوران مزار فایض الانوار پیر بزرگوار اگر
طالبی بخدمت خواجه حسام الدین احمد سلمه الله رسیده التماس ذکر و مراقبه این
سلسله می نماید آن جناب او را بخدمت شیخ میفرستد و محبت و داد کثیره میان
این دو عزیز کائن ست ظلهما ممدود و عاقبتهما بحرمة اولیاء الله و طلابه محمود

مقصد دوم که علت غائی بر تألیف این کتاب این مقصد بوده و این مشتمل
است بر یازده فصل که رأیت احد عشر کوکبا وصف حال آنست فصل اول
در بیان احوال بعض اجداد کبار حضرت ایشان و والد بزرگوار ایشان رحمهم الله

شهاب الدین علی الملقب به فرخ شاه الفاروقی الکابلی جد
پانزدهم حضرت ایشان ست و او بیازده واسطه بحضرت عبدالله ابن عمر الخطاب
رضی الله تعالی عنهما می پیوندد زیرا که از فرزندان نصیر الدین بن محمود بن
سلیمان بن مسعود بن عبدالله الواعظ الاصغر بن عبدالله الواعظ الاکبر
بن ابوالفتح بن اسحاق بن ابراهیم بن ناصر بن عبدالله بن عمر بن الخطاب ست
رضی الله عنه و وی از اجلهٔ امرا و اعاظم وزراء سلاطین کابل بوده نخستین

Marfat.com

نزیل هندوستان اوست که از غزنه و کابل بدیار هند آمده و بهمین وجه امروز قبیله را
که بوی منسوبست کابلی خوانند گویند وی باوصاف خجسته موصوف بوده و به ترویج
اسلام و توهین عبده اصنام معروف نسب عارف اکبر شیخ فریدالدین گنج شکر
قدس الله سره الانور نیز بوی اتصال میکرد امام رفیع الدین رحمه الله جد ششم
حضرت ایشانست زیراکه والد حضرت ایشان که شیخ عبدالاحد اند قدس سرهما فرزند
شیخ زین العابدین اند و او فرزند شیخ عبدالحی وی فرزند شیخ محمد وے فرزند
شیخ حبیب الله وے فرزند امام رفیع الدین و نسب امام رفیع الدین بهشت واسطه
بفرخ شاه مذکور می پیوندد زیراکه والد آنجناب شیخ نصیرالدین ست که او فرزند
سلیمان بن یوسف بن اسحاق بن عبدالله بن شعیب بن احمد بن یوسف
بن فرخ شاه مذکور است امام مذکور جامع بوده میان علم باطن و ظاهر اقتباس
انوار باطن از شمع صحبت و چراغ نسبت حضرت سید جلال الدین البخاری المعروف
بمخدوم جهانیان نموده که ذکر حال آن سید عارف در مقاله رابعه بیاید انشاء الله
سبحانه و موجب اقامت او بدیار میمنت آثار سرهند آن بوده که جای آبادی آن
شهر بیشه بود موحش مسکن سباع رعایای اطراف آن سرزمین علی الخصوص
اهل قریه سرائس که شش و هفت کروه است از شهر سهرند بنابر عشر رساندن
خزانه از سامانه که بعد مسافت بود و شهری دیگر درمیان نداشت در خدمت
قطب الزمان سید جلال مخدوم جهانیان که سلطان فیروزشاه مریدوی بود
باُچه رفته التماس نمودند که بدارالخلافت دهلی رسیده از سلطان استدعای
آبادی شهری دران نزدیکی نماید حضرت سید مسئول آن جماعت را مقبول
داشته متوجه دارالخلافت گشت سلطان تا کنور که دو منزل ست از دهلی
استقبال وی کرد در اول ملاقات استدعای آنحضرت را اجابت نمود و

Marfat.com

حکم فرمود که دران سرزمین شهری آباد سازند و خواجه فتح الله برادر کلان امام
رفیع الدین که از مقربان سریر خلافت بود تعین نمود خواجه با دو هزار سوار آمده
در انصرام این مهم اقدام نمود چون شروع در تعمیر قلعه نمود هر روز باهتمام تمام
انچه بنا می یافت صباح منهدم میدید چون این مقدمه بعرض خلیفه رسید
علاج متوجه حضرت سید حواله گردانیدند آنحضرت اشارت با مام رفیع الدین
که خلیفه و امام نماز حضرت سید بود و در سنام اقامت داشت فرمود که آمده
خشت بقلعه نهد تا به میمنت او از دست خلل محفوظ ماند و دران بلده سکونت
نماید که وی صاحب ولایت آنجاست حضرت امام بنا بر امتثال پیر بزرگوار
آمده دران متوطن گشت نادانسته هر روز دران عمارت بیکار میگرفتند و
از تصرف شیخ هر روز عمارت منهدم میشد و باعث تحیر متصدیان بود حضرت
امام بطریق کشف این معنی را دریافتند و آگاه ساختند و منع فرمودند و
بدست مبارک خود خشت بنای قلعه بنهادند که الی یومنا هذا آن قلعه
برهمان بنا برپاست ازان روز آن بلدهٔ فیروزآباد از برکت سکونت
آن جناب رونق دیگر یافته و اهل آن از برکات صحبت و خدمتش بسعادات
کثیره رسیده اند و الی یومنا هذا ملجاے سکنه آن بقعهٔ شریف از قوی و ضعیف
تربت اوست که در قدیم الایام از شهر بیرون بوده و درین روزگار از آبادی
بسیار میان آن بلده واقع گردیده منقول است که سبب انهدام بنای قلعه
آن بود که شیخ شرف الدین بوعلی قلندر قدس سره العزیز را فرخنده شبی
حضرت ایشان با مخدوم زادهای عالیشان و برخی از درویشان بزیارت
تشریف برده بودند مدت تمام محاذی صدر امام مراقب برپای بماندند بعضی
معروض داشتند که بنشینند چون باشد بنشستن توجه نفرمودند و زمان یسیر

Marfat.com

بر سر تربت والدۂ معصومہ مرحومہ خویش رحمہا اللہ کہ دران مقبرہ منورہ است
نیز خاموش ایستاد و ندانین بندہ را کہ یکی از منتسبان دامان فتراک ایشان بود
بر دل اخلاص منزل ریخت کہ تا رحمتہا کہ بوسیلۂ مرور ایشان ازین قبور بر اہل
آن رسیدہ باشد و چہ برکتہا کہ منزل گردیدہ بود فردای آنشب سعادت لزوم
مخدومزادۂ مخزن الاسرار والعلوم خواجہ محمد معصوم ابقاہ اللہ و اوصلہ الی
غایۃ ما یتمناہ سری شگرف از زیارت دوش بر گوش ہوش زدند و مجمل آن راز
این بود کہ حضرت ایشان بعد از مراجعت ازان زیارت فرمودند کہ چون می ذوی
روضۂ امام ایستادم از حق تعالی ملتمس آن شدم کہ آتشی از جمیع اموات این
گورستان عذاب را بکرم تو بردارند آواز رسید کہ تا ہفتہ عذاب از ایشان برداریم
باز ملتجی شدم و گفتم رحمت ترا نہایتی نیست بر مغفرت بیفزای حکم شد کہ ماہی
عذاب مرفوع گردد باز بیش ازین تضرع نمودم بکرم خاص نوازش نموده
بکلی ببخشیدند فردای آنروز بمقبرہ کہ والد ماجد آنحضرت مدفون اند آنجا حاضر
شدند و بخاطر عاطر آنحضرت قدس سرہ مضمون حدیث معروف گذشت کہ
چون عالمی بر مقبرہ بگذرد تا چہل روز عذاب ازان مقبرہ بردارند بمجرد این
خطور ملہم شدند کہ بقدوم تو تا قیامت عذاب ازین مقبرہ برداشتم و آنجا نیز این
التماس در میان آمد و بغرض اجابت رسید ؎ تو از ہر در کہ باز آئی بدین خوبی
و زیبائی + دری باشد کہ از رحمت بروی خلق نگشائی + اما والد شریف ایشان
العالم العارف المجد الشیخ عبد الاحد رحمہ اللہ کہ درین کتاب تعبیر از ایشان
بحضرت مخدوم میرود قدس سرہ آنجناب را در عنفوان جوانی و آوان تحصیل
علوم رسمی بنا بگاہ طولای شوق این راہ گریبان دل بگرفتہ بخدمت
مظہر النفوس الشیخ عبد القدوس قدس سرہ بردآنجا بکمند ارادت او در آمده

Marfat.com

تلقین اذکار و تعیین اطوار قرا گرفت چون از شیخ التماس سکونت بران آستان
وطلب مصاحبت بآن درویشان و خداپرستان نمود خدمت شیخ رضا بدان
نداد و فرمود قدم عزیمت بر تحصیل علوم دین و شریعت نهاده باز گردد آنرا
باتمام و اختتام رسان آنگاه بیا و بتحصیل این معامله کمر همت بند که درویشی بعلم را
چندان نمکے نیست چون حضرت مخدوم این بشنود و ملاحظهٔ کبر سن شیخ نمود
زبان مسألت بکشود و گفت ترسم که چون پس از اتمام و انصرام علوم دینیه بدین
عتبهٔ علیه بشتابم این گرامی صحبت را در نیابم شیخ فرمود چون مرا نیابی بفرزندم
رکن الدین شو و از و بجو آنچه میجوئی حسب الامر ع صبری کنیم تا کرم او چها
کند + گویان بر سر تحصیل علم مراجعت فرمود و قضارا پیش از تمامی تحصیل حضرت
مخدوم عمر گرامی شیخ او رخت بتمامی کشید ع آن نامهٔ سوز دل بانجام رسید
پس حضرت مخدوم بعد از فراغ اکتساب فنون علوم از منقول از مفهوم و پس
از مراجعت سیر و سیاحت بعضے بلاد که عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله سبحانه
بحکم آن اشارت همگی بشارت نزد شیخ رکن الدین شد او باشارت والد خویش
و ملاحظهٔ علو استعداد طالب وفاکیش طریق رحمت و عنایت سپرد و نظرات تربیت
درباره آنجناب بکار برد چون از فرائد فوائد خویش بهره ور گردانید خرقهٔ خلافة
پوشانید از قادریه و چشتیه و به تلقین و تربیت طلاب امر فرمود و اجازت نامه
بغایت عالی در بلاغت معانی و فصاحت الفاظ بنوشت و آن نامهٔ گرامی که
نگارش نموده اینست که گذارش می یابد بسم الله الرحمن الرحیم ؎ بشرے
لقد انجز الاقبال ما وعدا + و کوکب المجد من الافق العلے صعدا + ؎ بشری ترا
که دولت و اقبال رو نمود + انجاز وعده کرد نقابے ز رخ کشود + در آسمان
رفعت شمسے بر آمده + نوری از ان بتافته اندر جهان نمود + الحمد لله الذی

Marfat.com

خلق آدم على صورته وكرّمه بخلافته واجرى تلك السنة بين أنبيائه وأوليائه وقدم
احسانه على منته واخّر شكره على نعمه هو الاول وهو الآخر والظاهر والباطن
لا مؤخر لما قدّم ولا مقدّم لما اخّر ولا معلن لما ابطن ولا مخفي لما اظهر وسمت همم
اوليائه عن الركون الى الاكوان عاداً واعتلقت الجنان باراً فدارت عليهم بكرة
وعشية كأس المحبة من كوثر محبوبهم داراً كلما جنّ عليهم الليل جعل قلوبهم
من شوق لقاء الخليل ناراً وتفيض اعينهم من الدمع مدراراً ليلاً ونهاراً و
يشتغلون بذكره سراً وجهاراً ويتمتعون بمناجات المحبوب اعلاناً واسراراً ويطوفون
حول سرادقات الوحدة افكاراً لا يزال منهم في كل زمان من يعرف في وجهه
نضارة العرفان وهو عطشان وحيران له في فضاء العشق والوله طيران غاية
مطلوبه لقاء الرحمن ونهاية مقصوده رضاء المنان فيظهر في اقطار الارض آثاره
ويظهر في الآفاق انواره لسانه ناطق بالحق وهو داعي الى الرب للخلق ليخرجهم من
الظلمات الى النور ويقربهم ويحببهم الى الله الغفور والصلوة والسلام على من
هو خير خلق واحبابه وخاتم أنبيائه وخاتم اصفيائه وهو رسول الرحمة و
صاحب الشريعة الغراء والطريقة الزهراء والحقيقة البيضاء وعلى خلفائه
الاربعة واصحابه الكرام البررة اما بعد فان الدعوة الى الله العلام من اوثق
دعايم الاسلام والايمان واكرم مناهج العمل والاحسان على ما ورد في الخبر
عنه عليه الصلوة والسلام والذي نفس محمد بيده ان احب عباد الله الى
الله الذين يحبون الله الى عباده ويحبون عباد الله الى الله ويمشون في الارض
بالوعظ والنصيحة كما قال الله تعالى قل هذه سبيلي أدعوا الى الله على
بصيرة انا ومن اتبعني واتباعه انما يكون برعاية اقواله واحواله ثم ان الاخ
الاعز الرضي والصاحب المرضي المتوجه الى رحمة رب العالمين المتوكل على مالك

Marfat.com

یوم الدین اخانا العالم شیخ عبدالاحد بن زین العابدین لما حج قصدہ و
لبس الخرقۃ منا وتفقہ بالعلم واشتغل بالذکر والفکر شغلاً کاملاً اجز نالہ
اجازۃ بالْبَاس الخرقۃ للطّالبین کما اجاز لنا شیخنا وابو نا شیخ الاسلام قطب
الاقطاب الشیخ عبدالقدوس قدس اللہ سرہ العزیز وھو من شیخہ شیخ
الاسلام الشیخ محمد عارف وھو من شیخہ شیخ الاسلام الشیخ احمد عبدالحق
وھو من شیخہ الشیخ جلال پانی پتی وھو من شیخہ الشیخ الشمس الدین
ترک پانی پتی وھو من شیخہ الشیخ علاء الدین علی احمد صابر وھو من شیخہ
الشیخ فرید الحق والدین مسعود اجودھنی وھو من شیخہ قطب الملۃ والدین
خواجہ قطب الدین بختیار اُوشی وھو من شیخہ خواجہ معین الدین سنجری
وھو من شیخہ الشیخ عثمان الھرُونی وھو من شیخہ حاجی شریف زندنی
وھو من شیخہ الشیخ مَوْدُود چشتی وھو من شیخہ الشیخ ابی یوسف الچشتی و
وھو من شیخہ الشیخ ابی محمد الچشتی وھو من شیخہ الشیخ ابی اسحاق الشامی
وھو من شیخہ الشیخ حُذَیفۃ المرعشی وھو من شیخہ الشیخ سلطان البلخ
ابراھیم الادھم وھو من شیخہ الشیخ فُضَیل بن عِیاض وھو من شیخہ
الشیخ عبدالواحد بن زید وھو من شیخہ الشیخ حسن بصری وھو من شیخہ
حضرت اُمیر المومنین امام المسلمین علی المرتضی وھو من حضرۃ رسالۃ
الرفیعۃ القدسیہ محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وھو من اللہ تعالی
عزوجل وایضا اجزنالہ دامت برکاتہ وزیدت درجاتہ بالْبَاس الخرقۃ
المبارکۃ القادریۃ المحمدیۃ لمن یطلبھا ویراہ اھلا ومستحقا لھا کما اجازنا
بالباس الخرقۃ للطالبین استاذ علماء المشرق والمغرب علّامۃ الوری علم
الھدی المحقق المدقق الکامل المکمّل سید السادات امیر سید ابراھیم مُعین

Marfat.com

الحسنی الحسینی لا یرجی القادری وھو من السید السند الشیخ احمد الجیلی القادری
وھو من شیخہ ووالدہ سیدالسادات سید موسی القادری وھو من شیخہ
ووالدہ سیدہ عبدالقادر وھو من والدہ وشیخہ سیدالسادات سید حسن
وھو من شیخہ ووالدہ سیدالسادات محی الملۃ والدین ابی نصر وھو من شیخہ
ووالدہ السید الحسیب النسیب بوصالح وھو من والدہ السید الجلیل المستند
عبدالرزاق وھو من والدہ سیدالسادات قبلۃ ارباب الکرامات قطب
الکونین غوث الثقلین محی الحق والشریعۃ والطریقۃ والحقیقۃ ابی محمد عبدالقادر
الحسنی والحسینی والجیلانی قدس اللہ روحہ وھو من شیخہ الشیخ ابی سعید
المخزومی وھو من شیخہ شیخ الاسلام ابی الحسن علی القرشی الھکاری وھو
من شیخہ شیخ الاسلام ابی الفرح یوسف الطرطوسی وھو من شیخہ شیخ
الاسلام عبدالواحد بن عبدالعزیز التمیمی وھو من شیخہ شیخ الاسلام ابی بکر
الشبلی وھو من شیخہ شیخ الاسلام سیدالطائفۃ الصوفیۃ جنید البغدادی
وھو من شیخہ شیخ الاسلام سری المفلس السقطی وھو من شیخہ شیخ الاسلام
معروف الکرخی وھو من شیخہ شیخ الاسلام ابی سلیمان داؤد الطائی وھو من
الامام علی ابن موسی رضی اللہ عنہ وھو من ابیہ الامام جعفر الصادق وھو
من ابیہ الامام علی محمد الباقر وھو من ابیہ الامام السعید الشہید حسین و
ھو من ابیہ امام المسلمین امیر المومنین اسد اللہ الغالب علی ابن ابی طالب
رضی اللہ عنہ وعن اولادہ واحفادہ وانصارہ وھو من سیدالمرسلین امام
المتقین وخاتم النبیین خاتم المرسلین المبعوث رحمۃ للعلمین محمد النبی العربی
محمد صلی اللہ علیہ وبارک علیہ وآلہ الطیبین الطاھرین ووصینا لدامت
برکاتہ ان یشتغل بالعلوم الصوفیۃ واوراد المشائخ واعمالھم مراعیاً حقوق

Marfat.com

الشرع من الاصل والفرع ممتثلاً لاوامر الله ومجتنباً نواهيه ومؤدباً باداب
الصوفيه حق الادب وان لا يتردد الى ارباب الدنيا واصحابها ويحضر فى مجلسهم
فى طلب الدنيا وان يحب اولاد الشيخ واقربائه ويراعى حقوق آدابهم كما قال
الله تعالى لحبيبه صلى الله عليه وسلم قل لا اسئلكم عليه اجراً الا المودة فى
القربى وان يشتغل بالله اشتغاله باطناً معرضاً عن غير الله كما قال الله لحبيبه صلى
الله عليه وسلم واذكر اسم ربك وتبتل اليه تبتيلا زاهداً فى الدنيا راغباً الى
العقبى ثابتاً على السعادة والسخاوة من غير التفات الى رسوم أهل البطالة وان
يجعل الوحدة والعزلة رأس ماله فانها متمسك ارباب الصدق والصفا فان
استطاع ان يستمر اوقاته على الملازمة بالخلوة فهو اولى واخرى وان لم
يتيسر له ذلك فليجعل لنفسه نصيباً منها وينبغى ان لا يكون سنته خالية عن
خلوة او خلوتين فان كان هكذا فيده العزيزة نائبة عن يدنا وبين الناس
خليفتنا فرحم الله من اكرم وعظم من اكرمناه وعظمناه واهان من اهانه
فاسأل الله العظيم المنان ان يكون الاخ المشار اليه مرضيا عند الله ومحبوبا
عند الناس اللهم بلغه الى منتهى مطالب الصديقين واوصله الى اعلى درجات
العارفين الكاملين المكملين بحرمة النبى وآله وصلى الله على خير خلقه
محمد وآله اجمعين من الفقير الحقير المخبر المرخص ركن الدين بن عبد القدوس
اسمعيل الحنفى كتبه وحرره فى سنة تسع وسبعين وتسعمائة والسلام على
من اتبع الهدى مخفى نماند كه بسبب انتساب حضرت مخدوم به حضرت شيخ
عبد القدوس و فرزندش مجمل احوال اين دو عزيز درين كتاب ضرورى ست
بمعرض بيان ميرسد بتوفيق الله الصمد شيخ عبد القدوس قدس سره از
شيوخ مشهوره هندوستان ست واز كبار ايشان از فرزندان شيخ صفى الدين ست

که در اصول و فروع علوم از فحول محققین بود و صاحب تصانیف مفیده مشهوره سکر و شورش قوی داشت و وجد و سماع کثیر با وجود کثرت جذبات و وفور غلبات در اتباع سنت سنیه بغایت متیقن بود و در التزام عزائم امور دینیه سخت متمکن او را کتاب ست مسمّی بانوار العیون مرتب علی سبعه فنون که در هر فن اسرار الابرار صحائف املا آورده در فن نخستین بر نگاشته که اگرچه ارادت من بمخدوم شیخ محمد ست لیکن بیشتر اخذ فیوض مرا از باطن جدّ او شیخ احمد ست قدس سرهما و ستایش او در ان فن بسیار فرموده و نیز آنجناب از درویش قاسم اودهی که از بزرگان سلسلهٔ سهروردیه چشت ست اجازت خلافت داشت و ازان کتاب مذکور او را رسائل و مکاتیب نیز هست در غایت زیبائی و دلربائی ب در مکتوبی مینویسد که شیخ ما سید محمود محمد گیسو دراز زبان دراز کرد و از حیرانی گفت او تعالی وراء الوراست اگرچه این سخن نیز باشد اما چون بنده را چنان نیز باشد که در طلب او طالب را از همه وراء الوراء باید شد رفیقان گفته اند نهایت رجوع بسوی بدایت است و چون بدایت را بدایت نیست نهایت را نهایت نه بود که خدایرا سبحانه نهایت نبود طالب در نهایت بی نهایت باید تا در نهایت رجوع بسوی بدایت آید مومنان خدای عزوجل را در بهشت بینند نه آنکه خدای در بهشت باشد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا اما طالب را در بهشت باید شد و از بهشت باید شد چون ما فی الجنة سوی الله روی نماید وراء الوراء و تحت الثری یکجا آید چه جای وراء الوراست انتهی و بسا اسرار سکریه دران صحیفه علیه ایراد فرموده که برخوانندگان هوشیار هویداست ب و هم در مکتوبی رقم نموده که کونوا مع الصادقین فرمانیست که در حضرت سلطان بی اعانت صاحبان و بی مصاحبت آشنایان بار و شوار ست

Marfat.com

اگرچه کردار حسن صد هزار ست ب یکی حضرت او را از خواطر فاسده پرسیده
در جواب نوشته بهبهات پرسیده بود از بلای سخت و ابتلای عام که هیچ
ولی و نبی نبوده که مبتلا بدان نبوده از انجا که بشر بود و گذر بدین چیز می باز
داشتند اما فرق آنست که یکے را گاه گاه بطریق ابتلا و امتحان باشد و او
بدان ماخوذ نگردد بلکه سبب قرب و علو همت او بود و یکی را از راه خسران غرق
آن گردانند و او بدان ماخوذ گردد بلکه سبب بعد و حرمان ابدی او باشد چنانکه
حال ما بدان ست اینجا قیمت مردان و نامردان ظاهر گردد که خلق للحراب
رجال و للطعن والشهادة رجال و للقصعة رجال آنکه تیغ زند و تیغ خورد دیگر
ست و آنکه کاسه لیسد و ثرید خورد و دیگر در اکثر مکاتیبش از انکسار و افتقار و
خوف خاتمه کار سخن کرده خاتمه مینویسد حضرت ایشان قدس الله سره العالی
از جناب او نقل کردند با وجود غلبات احوال در رعایت غرایم امور دینیه
آن پایه داشت که وقتی امام مسجد او پیدا نبود و برادر زاده او شیخ عبد النبی
فرا پیش آمد و امامت نمود میان الذین انعمت از و وقفه ظاهر گردید شیخ
نماز را باز گردانید و بخشم تمام گفت احداث را که امامت نکنند و نماز مردم
را فاسد نسازند ندانسته اند که موصول باصله حکم یک کلمه دارد که قطع آن
درست نیست و وقفه میان آن روا نه ب بهبهات تا عقبهٔ اسهام فریق فی
الجنة و فریق فی السعیر در پیش ست کجا خواب و خورد کرا قرار و آرام در کیش
ست ؎ کس می ندهد نشان آب و گل من + حل می نشود درین جهان مشکل من
از هیبت آن دو راه خون شد دل من + تا خود بکدام ره بود منزل من
جای دیگرم نگار رو ؎ در کوی بتان رفت همه عمر دریغا
چون برهمن پیر به تنخا نه بماندیم + عمر تا خبر رسید مرگ و سفر آخرت در پیش آمد

Marfat.com

وزاوآن که علم وعمل برمتابعت سیدالاولین والآخرین ست بدست نیامد
وخوف وحیرت آن فرو گرفت که امام مسلمانان ابوحنیفه کوفی رضی الله عنه
میفرماید اکثر ما یسلب الایمان عند النزع ندانم دران وقت دشواری وزمان
بیقراری چه پیش آید وجای دیگر بخشتین فرزند خویش شیخ حمید الدین
نوشته که ای فرزند فرصت عزیز است روز وشب در تحصیل علوم بجد
وجهد کوشش بلیغ نمائی که وقت تحصیل علوم همین ست ودوام طهارت
وأدای فرایض وسنن رواتب با تعدیل ارکان وباحضور وخشوع بروجهی
که صاحب شرع خبر کرده است لازم گیر که دراستقامت این کار سعادات
دوجهانی ودولت جاودانی وبرکات ورحمت بیشمار ست وبدانکه مقصود از
علم عمل ست که فردا از عمل پرسند نه از بسیاری علم ومقصود از عمل
اخلاص ومحبت حق تعالی ست لیسئل الصادقین عن صدقهم کمر شکن خاص
وعام ست ومقصود از اخلاص محبت محبوب است که معبود برحق ست وموجود
مطلق ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین انتهی کلماته
الشریفه انتقال شیخ ازین دار پر ملال بسالی ست که شیخ اجل مبین آنست و
تربت شریفش در قریه کنکونه است که برساحل دریای جمن قریب کرنال ست
رحمه الله سبحانه حضرت ایشان قدس الله سره العالی ازاواخر حال شیخ
حکایت میکردند که ساعت بساعت غیبت وبیخودی برآنجناب مستولی میشد
واستغراق غلبه داشت یکی دران از وسر آن پرسید فرمود دل را بذکر بسیار
کوفتم اکنون سلطان ذکر زمان برمن غلبگی می نماید ومرا ازمن میربابد
شیخ را هفت پسر بوده که هریک در حال وقال بمثیل بوده از شیخ احمد که
فرزند ثالث شیخ بود می آرند که میگفته که این نسبت خانوادهٔ ماست که بخشت

Marfat.com

فرزندان را بکمالات صوری آراسته سازند و آنگاه بمجاهدات و ریاضات اندا
بپایهٔ قطبیت رسانند از زبان دُرفشان حضرت ایشان قدس سرّہٗ شنودم که
در آن ایام که فرزندان شیخ در دہلی گرم تحصیل بودند اکثر ایشان را اشتیاق
دیدار پدر بزرگوار غلبه کردی بحدیکه متش نوشتندی که اگر امر عالی ورود
یابد بتقبیل آستان بستعد گردیم شیخ گفتی آمدن ایشان نزد ما موجب
تشویف و تعطیل تحصیل علوم ست ما را نزد ایشان باید شد و با این همه
کبر سن و ناتوانی خود بدہلی آمدی و ایضاً حضرت ایشان قدس سرہٗ از
والد ماجد خود روایت کردند فرمود که چون شیخ ما عبدالقدوس قدس سرّہٗ
از وطن خود بدہلی آمدی خبر بابکا برآنجا رسیدی پذیره راه شدندی
کذلک قوّالان و مطربان نیز او را استقبال نمودندی و شیخ کثیر السماع بود
و سماعش در غایت شورش و سکر در ضمن سماع سخنان مستانه از وے
سرمیزد وقتے در دہلی در محفل عظیم که عُلَما حاضر بودند تواجد بر خاست
در میان تواجد گفت منصور را نادانان کُشتند چون این کلمه را در رقص
بکرّات بر زبان راند یکی از مخول علمای حاضر بے آرام شده نام یکے
از اعاظم علمائے آن وقت را برده گفت چون آن جماعت را نادان
توان گفت که چون اوئی در میان ایشان بود شیخ همچنان بشورش گفت
من همان را میگویم باز آن عالم گفت شیخا چون مثل اوئی را نادان توان گفت
که چون بآن عالم خبر رسید که از قطرات خون منصور نقش انا الحق ظاهر
شد آن بزرگ دوات خود را بر زمین زد و گفت اگر آن حق ست این چیست
سیاهی که از دوات او ریخت نقش الله ظاهر گشت شیخ باز گرم تر از پیشتر
بجوشید و گفت که زهی نادان که سر یان حق در جمادی ظاهر شود و در ان

Marfat.com

نہ دہم حضرت ایشان قدس سرہٗ العزیز ہمین تقریب فرمودند یک بار شیخ
بدہلی آمدہ بود شیخ حاجی عبدالوہاب بخاری کہ از اولاد سید جلال الدین
بخاری بود وصاحب علم وتفسیرے نوشتہ بود نزد شیخ فرستاد شیخ چون
بگشاد آیت تطہیر اہلبیت سرور کائنات علیہ وآلہ وعلیہم الصلوٰۃ والتحیات
برآمد کہ شیخ عبدالوہاب درین مقام نوشتہ بود واولاد نبی ہمہ مامون الخ تمۃ امر
وعاقبت شان علی الیقین بالخیر شیخ عبدالقدوس برکنار آن نوشت کہ
ہذا خلاف مذہب اہل السُّنۃ والجماعۃ وکتاب را باز فرستاد درین سخن روزہا
میان علمائے آن بلاد مذاکرات بوقوع پیوست بالآخر مقرر آن شد کہ شیخ
عبدالقدوس گفتی قدس سرہٗ شیخ رکن الدین فرزند دوم وخلیفۂ
اول شیخ عبدالقدوس است کہ بعد ازو بر سجادۂ ارشاد او نشست واز
سید ابراہیم الایرجی القادری کہ در نامۂ اجازت ذکر یافت واین
سید نیز طریقہ قادریہ را اخذ نمودہ خرقۂ خلافت یافت واین سید
ابراہیم مردے بود از اعلام وانشمندان علوم عقلی ونقلی چنانکہ در عہد
او بہ شہر دہلی کسے بدانش او نبود وبا اشتغال علوم التزام اذکار واوراد
وتربیت وارشاد را نیز جمع نمودہ وے مرید شیخ بہاؤ الدین قادری
شطاری ست وشیخ بہاؤ الدین را رسالہ ایست در طریقہ شطاریہ برای او
گویند در معاملہ از شیخ نظام الدین خالدی نیز خرقہ یافتہ است ودر سنہ
ثلث وخمسین وتسعمائۃ بعالم باقی شتافتہ ودر پایان روضۂ امیر خسرو
سرور نقاب تراب کشیدہ رحمہ اللہ سبحانہ شیخ رکن الدین گوید روزی
کہ عرس خواجہ قطب الدین بود بروضۂ شریفہ او جمعے گرم رقص وسماع
بسیّد معروض داشتم چہ بود کہ خدمت ایشان نیز بدان مجلس شریف

Marfat.com

حضور ارزانی دارند فرمود باید که شما بزیارت رفته متوجه روحانیت ایشان
باشید تا چه فرمایند من چنان کردم در اثنای جوش و خروش قوالان
ورقاصان حضرت خواجه بر من ظاهر گشته فرمودند این بدبختان چند وقت را
برما مشوش گردانند من بخدمت سید آمده معروض داشتم تبسم نمود و
فرمود آیا اکنون ما را معذور دارید یا نه شیخ رکن الدین صاحب احوال و اطوار
عالیه بود و تصانیف شایسته دارد از انجمله است مرج البحرین مشتمل بر اسرار
علم دینی و یقینی و نیز او را مکتوبات کثیر البرکات است در یکی از مکاتیب او
بخط شریف حضرت مخدوم علیه الرحمه دیدم که بیکے از محرمان راز نوشته
وانا بنعمة ربک فحدث للہ الحمد والمنة که در دیده شهود نمانده بجز خدای مع هذا
جز افلاس و عجز بیش نه و جز حیرت و درماندگی کیش نه انتهی سه تشنه از دریا
جدائی میکنم + بر سر گنجے گدائی میکنم +
شیخ رکن الدین را در حل بعضی کلمات
سکریه والد خویش تحقیقات ست از انجمله است آنکه والد ما جدش را روزی
در اثنای سماع بر زبان رفته بوده که خدای داند ما کجائیم و باز فرموده
اگر گوئے خدائے نداند شاید شیخ رکن الدین مینویسد مراد از علم الیقین
تعین علمی است اجمالی یا تفصیلی که بوحدت و واحدیه معتبر ند سیر شیخ ما در ان
وقت فوق تعین علمے بوده عزیزے این بیان را در محفل حضرت ایشان
قدس سرہ مذکور ساخت می فرمودند این حل از شیخ رکن الدین خالی از
تکلفی نیست زیرا که شیخ ابن عربی و تابعان او رحمهم الله به سیر فوق تعین
علمی قائل نیند و شیخ عبد القدوس رحمه الله از تابعان شیخ عربی بوده و
سیر شان سیر فوق این تعین ذات ست که سکر از حال و قال مے خیزد و شیخ
رکن الدین در سنه ثلث و ثمانین و تسعمائة ازین جهان رخت بآن جهان

Marfat.com

بسنۃ مضجع او و سائر اخوانش در جنب والد بزرگوارست الا شیخ احمد پدر
شیخ عبد النبی شہید صاحب کتاب سنن الہدی رحمہ اللہ کہ در شاہ آباد
آسودہ انتقال شیخ احمد در سنہ اثنی وسبعین وتسعمایہ بود و سعادت
فرزند مذکورش در سنہ احدی وتسعین وتسعمایہ وچون حضرت مخدوم
را بحضرت شیخ فانی فی اللہ شیخ جلال تانیسری رحمہ اللہ بحبت محبت
ہم پیرگی صحبتہای شایستہ ومجالس شگرف روی داده مجملی از احوال
این بزرگ نیز لازم ست شیخ جلال تانیسری از اعاظم خلفای
حضرت شیخ عبد القدوس بود رحمہما اللہ واز علم ظاہر نیز بہرۂ تمام داشت
واستغراق واستہلاک تمام تا گویند بسیار بوده کہ برای افاقتش حبت
أدای نماز مریدان آمده باواز بلند حق حق می گفته اند تا از سکر بہ صحو
مے آمده عمر دراز یافت بعد از نود و پنج سالگے در سنہ تسع وثمانین وتسعمایہ
باخرت شتافت ودر بلدۂ خود مضجع یافت حضرت ایشان از والد ماجد
خود نقل کردند کہ مے فرمودند ایام اختصار حضرت جلال بروزہا کشید ازان
جہت اضطراب وشورش عظیم از خلائق برخاست گویند چون بعد از
شانزده روزاندکے بہ ہوش آمد نظام کہ از اعاظم خلفائے وے بوده
ازان حال تنگدل شده گفت مخدوما این چہ حال ست شیخ دران
حالت بجوش ودرد تمام این بیت برخواند ؎ قومی ز وجود خویش فانی
رفته ز حروف در معانی ۔ حضرت ایشان چون این حکایت را این جا
رسانیدند گریه در گلوے مبارک گره شده وقطرات بر رخسار مبارک
روان گشت ومدتے بانگسار تمام سر فرو بردند حضرت شیخ جلال را
رسائل مفیده است تبرکا بیک نسمه از رسالۂ ارشاد الطالبین اکتفا میرود

Marfat.com

نسمه مینویسید که عشاق بر منازل کشف وکرامات توقف روا ندارند و ازان
مترقی شوند ومقید بچیزی نگردند بُریده ودریده از همه جان باز وجهان تاز
باشند وآن انیست که ایشان از عبادت وزهد وتقوی وریاضت
احتراز کنند واینها را ذمیمه دانند بلکه جان کنند وخون خورند وگم شوند و
پیش از مرگ بمیرند وحق رسند این جا اکثر مُدعیان اهل سلوک وجهال
صوفیه راه خطا کردند وگمراه شدند العیاذ بالله من ذلک وروی عن
السَّلف رضی الله عنهم اجمعین انما حرمان الوصول لتضییعهم الاصول والاصول
رعایة الشریعة والطریقة وانچه گفته اند تلاوة القرآن والاشتغال بالعلوم
الشرعیة امور حسنة لکن شان اُلطالب شان آخر نسبت به زواید نوافل
گفته اند که کار طالب حق بعد از اُدای فرائض وسنن رواتب متحصر
بشغل باطن ست نه بکثرت نوافل واعمال جوارح انتهی بیان ملاقات
حضرت مخدوم بحضرت شیخ کمال رحمهم الله حضرت مخدوم را
در خلال مجالس شیخ جلال بحضرت شاه کمال ملاقات روی داد وبسا لها
کشید وفوائد ها بظهور رسید صورت این قضیه آنکه روزی حضرت مخدوم
در خدمت شیخ جلال نشسته بودند که مردی بصورت اهل سیاه بآن
خانقاه درآمد وبحضرت شیخ معانقه نموده در حلقه انجمن بنشست شیخ اورا
از عسکر یان دانسته اخبار شاه وسپاه پرسیدن رفت وین ازین پرسش
بشورش درآمده گفت شیخا اگر مسکینی از مساکین این راه جهت اقتباس
انوار الله باین خانقاه آید شمار الائق نیست از و اخبار شاه وسپاه
پرسیدن اگر خواهش این اخبار دارید بر را بگذار بنشینید واز روندگان
بجوئید شیخ از غایت حلم وبردباری راه خموشی وطریق معذرت پیش گرفت

Marfat.com

حضرتِ مخدوم که از حاضران آن مجلس بودند چون آثار جذبهٔ بی تعلقی ازان
مرد بدیدند بران آمدند که آن هنگام که او از منهل شیخ برون آید با و ملاقات
فرمایند و آشنای نام و شناسای مقام او گردند چنان کردند آن عزیز را
نیز لعبهٔ ملاقی و معانقت ایشان بحکم خبر القلوب تیشاهد رگ هوانست بجنبید و
جبههٔ الفت بگشاد و نام خویش اظهار کرد و گفت مرا کمال نام است و از سکن
و موطن خود ایشان را اخبار کرد و فرمود مرا بیشتر به پایل اندر نشست و
مقام است اگر سر صحبت ما باشد آن جا باید شد تا باهم آئین صحبت
برانگیزیم و پایل دیهه است از توابع بلدهٔ سرهند قریب چهار یا پنج
فرسخ دور از و چون حضرت مخدوم بسرهند شد ازان جا به پایل رفتند و
خدمت شیخ کمال ذوالکمال والاکمال را آن جا دریافتند صحبتها گرم گشت
و الفتها بدیدار آمد تا بجائی که شیخ کمال اکثر مع عیال و اطفال بمنازل
جنت مماثل ایشان آمدے و روزها آن جا گذرانیدی و باز بمسکن رجعت
فرمودی با جمله حضرت او را فوائد بی شمار از مجالست و مصاحبت شیخ
کمال نصب روزگار آمد و غرائب معاملات و خارق عادات از و معاینه
نمود این جا بآن قدر که از لسان گوهر بار حضرت ایشان قدس الله سره
و مخدوم زاده های کبار عالی شان داشت برکاتهم مسموع گردیده قلم را زبان
اظهار کشوده مے آید آن جناب اگرچه از محبوبان و مرادان بود و ولیے
المشرب می نمود اما بظاهر انتساب و ارتباط به شیخ فضیل داشت که بنه
واسطه به شیخ الجن والانس عبد القادر جیلے می پیوندد زیرا که شیخ فضیل
را ارادت بسید گدا رحمن ثانی بود او را بسید شمس الدین عارف و را
بسید گدا رحمن اول او را بسید شمس الدین صحرائی او را بسید عقیل و را

Marfat.com

بسید بہاء الدین اورا بسید عبدالوہاب اورا بسید شرف الدین اورا
بسید عبدالرزاق اورا بوالد ماجد خود غوث الثقلین قدسنا اللہ تعالی
بسرہ الاقدس شیخ کمال از شوریدہ بری وآشفتہ سری بیشتر بہ جزائر و
مفاوز بسر بردی ودران بوادی کہ مصداق بوادٍ غیر ذی ذرع بود چون
احتیاجش بشراب وطعام ومضجع ومقام افتادے بناگاہ دران بیدا
شہرے پیدا شدے وساکنان شہر اورا بہ تکریم وتعظیم ہرچہ تمامتر بمنازل
خویش بردندے وضیافتہا نمودندے وشیخ از طعام وشراب ایشان
تناول فرمودے وشب ہنگام کہ مصدوقہ ابیت عند ربی بود بامنگنہ
ایشان تناول فرمودے وشب ہنگام کہ مصدوقہ ابیت عند ربی بود
بامنگنہ ایشان غنودے بامداد کہ بامداد الٰہی سر از جیب سحرگاہے چون
آفتاب برآوردے نہ ازان شہر نامی دیدی ونہ ازان مردم نشانی گویند
بنماز جماعت کم حاضر میشد روزی میان آوان اقامت یکی از مردان
اورا احتیاجی بتجلار افتاد چون بہ طہارت جای درآمد دید کہ از جائے
دری گشودہ گردید وبوستانی دران در نمودار گشت آن درویش
بدان بوستان شد حوضی دید سرشار آب برکنار آن جمعی بہ نماز صف
بستہ کانہم نبیان مرصوص وامام ایشان شیخ کمال رحمہ اللہ المتعال
حیرتش بر حیرت افزود دران تحیر بناگاہ چون نظر بکشود خویش را بدان
مکان سابق دید کہ ازان جا قصد خلار نمودہ بود وہم حضرت ایشان
قدس اللہ سرہ العالی بہ تقریبی از شیخ نقل فرمودند کہ روزی در خرابہ
برگوری بول میکرد با آنکہ آن مدفن یکے از اولیا بود ازان گوری آواز
اُح اُحی برون آمد کہ اشارت بود بکراہت آن امر ومنع ازان شیخ کمال

Marfat.com

چون آن بشنود همچنان بشورش تمام بر صاحب اُح اُح بانگ برزد و گفت
ای چنین و چنان چندین سال برآمده که از جهان درگذشته و بخاک یکسان
گشته هنوز اح اح خود نمی گذاری و ازان جایگاه برخاست و برفت و هم
حضرت ایشان قدس الله سره الانوار فرمودند با این همه ظهور خوارق از شیخ
اگر نزد او کسے به نیت مشاهدهٔ خارق رفتی ازان سخت در بار شدی وقتے
مولانا فلان صالونی که از اعاظم علماے عصر بود مع تلامذهٔ خویش غالباً
بدین نیت متوجه دریافت شیخ گردیده چون بحوالی منزل شیخ رسیده شیخ
از مقصود او آگاهی یافته بخشونت و غضب هرچه تمامتر سنگها و خشتها برداشته
متوجه مولانا گردیده مولانا ناچار مع شاگردان فرار بر قرار اختیار فرموده
و شیخ قدمے چند دنبال او حمله نموده می فرموده ای صالونی فلان و فلان
آمده که از کمال کرامات بینی و هم حضرت ایشان قدس الله سره از شیخ
حکایت کردند که روزی فرموده این مردمان گنج شکر و سلطان المشائخ
و این و آن میگویند و از فلان و بهمان ما بیخبر اند که مرتبهٔ اینان از آنها کم است
و مرادش از فلان و به همان فرزندان کبار عالی مقدار خویش بود و هم حضرت
ایشان اسکنه الله بحبوحه الجنان از والد شریف خود نقل کردند که می فرمودند
که شیخ چون در بیان معارف و تلقین اسرار مے درآمدند بعضے اوقات
دقائق آن اسرار بآنکه مهارت علمی مستمعان را کامل بود بعد از تفکر و
تأمل بسیار بمرور ایام حل می شد و بفهم مے درآمد ؎ ارباب بقا
زنده بجان دگرند + بیرون ز دو کون در جهانی دگرند + کس پے بزبان حال
ایشان نبرد + این طائفه گویا بزبان دگرند + روزی بتقریب احوال
شگرف خواجه محمد معشوق طوسی قدس سرهما فرمودند که توان گفت که حضرت

Marfat.com

شیخ کمال نیز ازان عالم بود و نیز یکے از یاران قبول یافتہ حضرت ایشان از
زبان مبارک نقل کرد کہ روزی بتقریبی فرمودند چون نظر کشفی سرداده میشود
بعد از حضرت غوث الثقلین از مشائخ سلسلۂ علیۂ قادریہ چون شیخ کمال
اقل قلیل بنظرے در آمده اند چون عمر شریف شیخ از ثمانین تجاوز نمود در
تاسع عشر از جمادی الآخر سنہ احدی و ثمانین و تسعمائۃ راه وصال رفیق
اعلے گرفت و در قریہ کتھل کہ از قرائے تابعہ سرہند است خوابگاه یافت
رحمہ اللہ سبحانہ رحمۃً واسعۃً بعد از و نیسه او شاه سکندر ست وارث مواریث
احوال و مواجید خوارق عادات او بود و مدتہا بہ جذبات و حالات عظیمہ
فیض رسان سلسلۂ آبائے خود مے بود حضرت ایشان مے فرموده اند کہ
جانب آفتاب می توان بہ فراغت نظر کرد اما بر دل شاه اسکندر از غلبۂ
نور نظر را راه نیست شاه مذکور در حدود سنہ ثلث و عشرین بعد از الف
از جہان رفت رحمہ اللہ سبحانہ ؎ چمن را تر و تازه آراستند + چو شبنم
نشستند و برخاستند + بتقریب این دو بزرگ کثیر الجذبہ حضرت ایشان
حرف مجاذیب در میان آوردند درین ضمن نقل کردند کہ وقتے حضرت
والد ما علیہ الرحمہ بلاہور تشریف برده بودند و من دران سفر از حاضران
خدمت بودم روزی یکے از صلحا نزد ایشان آمده از شاه رزق اللہ کہ دران
دیار از مغلوبان و مجذوبان روزگار بود حکایت کرد کہ امروز شاه را در فلان
شاه راه بغایت خندان و قہقہہ زنان یافتم طلب کشف سران نمودم فرمود
در فلان موضع نشسته بودم بناگاه یکے از اہل روستا پشتواره کاه بر سر و
داسی در کمر باید آن پشته کاه را بجاے واگذاشته بحاجت انسانی شد
از حاجت خویش فارغ گردیده بود کہ برخی از فرشتگان از آسمان بر و فرود آمدند

Marfat.com

واو را همچنان برداشته در جرگهٔ رجال الغیب ملحق ساختند من دران اثنا
باوے وبدان داسے که در کمر داشت میدیدم وکرباس ستر عورت او را که
اندرو بود می نگریستم این خندهٔ من ازان ست مگر کاه فروش آنجا در کار ست
وبداس محتاج اند مخفی نماند سابقاً وعدهٔ بیان سیر وسیاحت حضرت مخدوم
بعضے بلاد را رفته بود اکنون انجاز وعده نموده می آید آنجناب چون از اکتساب
علوم فارغ شد بشوق دریافت اهل الله واستفاده واستفاضه لازم
سیر الی الله وبسیر بعضے بلدان ممالک هندوستان قدم نهاده ودرین سفر
با خود عهد کرد که جاے بحرفے که شعر باشد تفضیلش لب نکشاید واز هر که
آثار بدعت بیند بارادت بل بصحبت او نپردازد ودران سفر بسا علمای
عامل وعرفاے کامل را دریافت حضرت ایشان قدس الله سره العالی
به تقریبی فرمودند دران ایام که حضرت والد ما را برهتاس گذار افتاده بود
شیخ الهداد را که مردے بود بغایت معمر وعزیز عزیزان دیده آنجا دریافته بودند
ازو حکایت کردندے که مے گفت هر راه را نهایت نیست الا راه حق عز وجل
که آنرا نهایتیست والد ما ازین کلام بغایت متعجب بودند ودر معنی آن متفکر
چه آن خلاف صریحست بقول جمهور محققین که منازل الوصول لا ینقطع ابد الابدین
پس حضرت ایشان قدس سره فرمودند که آنچه درین ایام در حل معنی آن
کلام افاضه نموده اند آنست که هیچ چیز را ذات نیست چه حقائق همه اشیا
جز وجوه واعتبارات نیند ووجوه واعتبارات را غایات نیست بخلاف راه
وصول باو سبحانه که منتهے بذات اقدس او گردد زیرا که عارف را چون بسیر
محبوبے وطے اجمالے بمحض عنایات از سیر صفات وشیونات بگذرانند آنجا
همه وجوه واعتبارات مفقود گردند وسیر او بذات بحت منتهے گردد وبعد ازان

Marfat.com

سیر در راہ ماند و دست ادراک از دامان آن کوتاہ پس آن سیر کہ لا منقطع ابد الابدین گفتہ اند سیر اسما و صفات ست کہ سیر تفصیلی ست و غایت ندارد و ہم حضرت ایشان مدظلہ از دالد شریف خود نقل کردند کہ مے فرمودند شیخ الہداد مذکور روزے در مجلس کہ جمعے ذکر ارہ مے کشیدند حاضر بود و بعد از فراغ آن اُمرا اصحاب ذکر را فرمود ذکر برائے تصفیۂ دل و انجلای آئینۂ دل نیست مگر آئینہ کہ زنگے بر دل نشستہ او را صیقلے باید کرد تا روشنی پذیرد و آن خود بذکر خفیہ میسّر است نہ آنست کہ دل آہنی باشد کہ مارا تیشک برو باید زد یعنے بدین ضربت و شدت ذکر باید گفت راقم حروف نصر اللہ بذکرہ مے گوید جمع از مشائخ کہ ذکر جہر اختیار نمودہ اند بطریق ارہ یا بغیبہ آن ایشان بحکم کریمۂ اَوَاشد قسوۃ دل را از سنگ و آہن سخت تر دانستہ اند و نیز خواستہ اند کہ از حرارت شدت ذکر قالب غلیظ و جوارح کثیفہ متأثر گردد و ایضاً آنہا کہ ذکر خفیہ اختیار نمودہ اند نیز وجوہ معتبرہ مشہورہ دارند کہ وجہ شیخ مذکور یکے از ان وجوہ است بر اثبات ذکر خفیہ و جہر حدیثے کہ مبیّن حال صدیق و فاروق است رضی اللہ عنہما بستہ است بالجملہ

لکل وجہۃ ہو مولیہا بیان طریق اکابر مے نماید و ہم در بلدۂ رہتاس حضرت مخدوم بجوزہ درس مولانا را الکبیر النحریر محمد بن فخر کہ صاحب موضح الحواشی وغیرہ آنست و از دانشمندان معروف و متقوی و زہد موصوف رسیدہ اند روزے کہ آنجناب درین حاشیہ فاضل ہندی علامہ فہامہ قاضی شہاب الدین دولت آبادی علیہ الرحمہ کہ بر مصباح واقع ست می فرمود و دران ضمن از زوائد فوائد طبع خویش مذکور می ساخت حاشیہ طویل الذیل کہ در یکے از مواضع آن املا نمودہ بود و ہنگے مبنے بر جرح کلام قاضی بود تلمیذ او قرأت

جستہ اند و

نمود چون حضرت مخدوم آن را بشنود و تدبر فرمود دریافت که آن اعتراض
مولانا بهیچوجه ورود نمی یابد اما بر حفظ عهدی که با خود بسته بود کما مر جز
خاموشی چاره نیافت چون قرأت آن حاشیه و افاده مولانا به آخر
رسید ناگاه از برکات حفظ پیمان حضرت مخدوم مولانا منصف
بر خطای خویش آگاه گشت و گفت ما آن کلام قاضی را برنگ دیگر فرا
گرفته بودیم و این همه بر و پیچیده نه چنان بوده بل حقیقت آن کذا و کذا است
و چنان که حق آن بود بیان نموده خط نسخ بر آن حاشیه مرقومه خود کشیده حضرت
مخدوم شکرانه اصلاح و انصاف او و تمکین و ثبات خویش بجای آورده از آن
مجلس برون شد سمعت من بعض الفضلاء الصدوق ان مولانا محمد المذکور
رحل یوما مع جم غفیر من العلماء فی حدیقة کانت واقعة فی ظاهر بلده فاذا
غاب عن بین اعینهم فتجسسوه ایاما و ما وجدوه والله اعلم بحقیقة حاله و هم
حضرت ایشان علیه الرحمة والرضوان بتقریب آن معرفت عظیمه خاصه که
ذات اقدس او سبحانه هر چند بسیط است اما او را یک وسعتی است بیچون که تمیز
چون را آنجا بار نیست از حضرت والد خویش حکایت کردند که می فرمودند
در سیاحت بلاد بنگاله بشهری رسیدم که آنجا درویشی بود شیخ برهان نام
که در یکی از مساجد آن شهر باحیای لیالی بسر می برد و شبها از فرط بیقراری
بگریه و زاری می بود و داد و مهربانی بسیار بمن اظهار نموده گفتی بیا تا چندگاه
باهم بگذرانیم اما بجهت آنکه امری از امور بدعت را مرتکب بود دلم پذیرای
صحبت او نگشت آن درویش اکثر شعری را از اشعار هندی همی خواندی
و اشک احزان از دیدگان برافشاندی که مضمون آن شعر این بود که
حیرتی دارم از لطافت معشوق که اگر گوئی از بس نزاکتش موی را آنجا

Marfat.com

گنجای نیست شاید واگر از بس انبساط و استماع آن گوی عالمها در وگم است
نیز درست آید ۵ تمکدانی به تنگی چون دل مور + نمک چندان که در عالم فتد
شور + و هم حضرت مخدوم را درین سفر گذاری بشهر جونپور افتاد و آنجا فوائد
صحبت حضرت سید علی قوام را قدس سره دریافت و او بزرگی بود صاحب
السکر والوجد والسماع ذو التوکل والتبتل والانقطاع در سلسله خواجه
معین الدین سنجری و مرید شیخ بهار الدین جونپوری که بسه واسطه بشیخ
نصیر الدین محمود می پیوندد رحمهم الله سبحانه ازو آرند که سید الانام را علیه الصلوٰة
والسلام در منام دید که فرمود علی دلی بر در خود میزنی واز خلق الله چیزے
نمے گیرے گفت یا رسول الله اگر دلی ست ازان تست واگر راست هم ازان
تو علی بیچاره درمیانه کیست فرمود برائے خلق دعا کن که دعای تو درباره
ایشان مقبول ست تو نی رحمه الله سنه خمسین وتسعمائة با جمله حضرت مخدوم
چون صحبت بسیار از ارباب معرفت وعلوم را دران سفر دریافت عنان
مراجعت بوطن مالوف برتافت تا زمان انتقال ازین دار پر ملال در بلدهٔ
سرهند بوده همواره کتب متداوله را از معقول ومنقول بی تعطیل و فتور بسبیل
تحقیق وتدقیق وافهام حقیق بیان مے فرمود که در جمیع علوم تحریر بود لاسیما
در فقه واصول آن که بے نظیر بودے فرمود که دران ایام که در دقایق
بزروی غور نموده مے آمد محسوس می گشت که در جنب علوا جتهاد و دقت
استنباط سراج الملة امام ابو حنیفه رضی الله عنه سائر مجتهدین کالتلامیذ
ونیز حضرتش ازان جاکه با علوم رسمی وصوری معنوی وحضوری را جمع
فرموده بودند مدام بر سجادهٔ افاضت بمصداق خبر لان یهدی الله بک
رجلا واحدا خیر لک من الدنیا وما فیها سایلان برکات یقینی را از سحاب

Marfat.com

رحمت و تربیت خویش شاداب داشت و شاگردان درس بیان کتب
صوفیہ علیہ را چون تعرف و عوارف المعارف و فصوص الحکم و غیرہا در
نہایت بلندے ہمے افراشت بسا ارباب شوق و اصحاب ذوق کہ قرأت
و استماع این کتب را تر و اداز دور و نزدیک طرف بستندے از میمنت
افادۂ او بمقاصد خویش پیوستندے قدوۃ المشائخ جناب شیخ میر کہ
امروز در بلدۂ لاہور ست و در حالت و غربت مشہور از تلامذۂ فصوص
او ست با جملہ حضرت او در آگاہے از اسرار ارباب توحید وجود مرتبۂ
علیا داشت و در حل دقائق شیخ اکبر محی الدین العربی قدس اللہ سرہ
الا نوار از فرط علم و غلبۂ حال ید طولی و بر مشرب او بود و با آنکہ مقتضیات
ہجوم این علوم و حالات بیشتر سکر یات و شطحیات ست اما از علو فطرت
و فرط تمکین و بلندیٔ ہمت بل بمحض صیانت حضرت عزت عز اسمہ
و جل ذکرہ بر طبق آن کلام ثمرۃ الالہام شیخ ربانی ابو سلیمان دارانی
کہ ربما یقع فی قلبی النکتۃ من نکت القوم ایاما فلا اقبل منہ الا بشاہدین
عدلین الکتاب و السنۃ حالی کہ مخالف کتاب و سنت بودے خواہ از
خویشتن دیدے خواہ از غیر شنیدے اعتبار ننہادے و اعتماد
نہ فرمودے انیست نشان صحت احوال و صداقت اقوال و خلوص
اعمال رحمہم اللہ سبحانہ ارباب ہا رحمۃً واسعۃً و رحم عبداً قال آمینا و نیز ان
کلام حضرت مخدومم کہ بعد از ملاقات شیخ عبد الغنی و استماع راز سبز مہر
او فرمودہ و شاہد عدل اند بران مدعا قصۂ راز شیخ عبد الغنی آنست
کہ حضرت ایشان قدس اللہ سرہ روزی بتقریب مسئلۂ توحید وجود
و مشرب والد خود از والد شریف خود حکایت کردند کہ مدتے جویان بودند

Marfat.com

ملاقات شیخ عبد الغنی را که درویشے بود از شهر سون پته بس معمر و بزرگ
بجهت استماع رازے که ازو بایشان رسیده بود و آن راز این بود
که گفتے پیر من که جد مادرئے من بود قریب هنگام احتضار مرا با یکے
از درویشان شوریده کار به نزد خویش خواند تا القاے نسبتے نماید و اعطای
نعمتے فرماید چون به خدمتش حاضر گشتیم سرّے از حقیقت این معامله بر
زبان راند که به مجرد استماع آن درویش دوم دست از جان برافشاند و
من همچنان حیران و آسیمه جان بر جاے بماند لمؤلفه چه راز بود که شب
از تو بر زبان بگذشت + که روز عمر بسامان ترجمان بگذشت + بگوش صید
ندانم زبان تیغ چه گفت + که در سماع در افتاد و همدران بگذشت +
پس حضرت ایشان قدس الله سره فرمودند حضرت والد ما بشوق
استماع این سخن از وے خواستندے که بدیار او شوند بناگاه
شیخ مذکور را بجهت مهمے از سرهند عبور فرا پیش آمد چون سرهند رسید
بکاروان سراے نزول نمود و والد ما نیز وارد آن جا شدند بعد از
معانقت و مجالست خلوتے درخواستند و التماس اظهار و ابراز آن
سربسته راز نمودند شیخ آن را بیان فرمود چون والد ما از نزد شیخ
بیرون آمدند شیخ جمیل الدین که فاضلے صاحبدلے بود که از خلفای
والد ما از ایشان پرسید که استفسار آن نمودند فرمودند بلے مسائلت
نمود که آن چه بود فرمودند همین مسئله که ما برانیم و حال و مشرب
ماست یعنے این همه که مے نماید واحد حقیقے است که بعنوان کثرت نمودار
گشته لیکن چون آن درویش را لوحے بود ساده و این راز مفاجاةً
بگوش او سر نهاده حوصله اش تحمل آن را بر نتافته و براه هلاکت شتافته

Marfat.com

وشیخ عبد الغنی چون عالم بوده وصاحب تمکین وآشنای این راز خانه
براند از برجا ے بماند پس حضرت ایشان قدس سره بتقریب نسبت
توحید معارف علمیه بر زبان راندند درین اثنا فرمودند گاه باشد که پیش
از ظهور حقیقت توحید کما هو لبعض مبتدیان ومتوسطان را از استیلای
محبت که از اقتضاے آن استیلا آنست که غیر محبوب نیز در نظر محب
محبوب مے در آید کثرت موهومه منفیه بکسوت وحدت هویدا گردد
مثل این در عشق مجاز نیز واقع است چنانچه حضرت والد ماجد قدس سره
از درویشے حکایت کردند که مے گفت وقتے در شهری براهی میرفتم
نظرم بناگاه بریکے از نساے جمیله افتاد که بطرف بام خویش خرامش
مے نمود بمجرد دیدن او از خود شدم او خود مخفی ومستور گشت من در ان
حالت چون بر خود نگریستم لباس او را بهمان رنگ وصورت وکمیت
وکیفیت در بر خویش یافتم بلے چنانکه از نظارگیان شرمگین گشتم و
خویش را کناره جستم بلے عشق چنین بوالعجب باشد + پس حضرت
ایشان قدس الله سره العالی فرمودند چگونه اشیای متکثره عین
واحد حقیقی بود که کثرت موهوم است یعنے حضرت حق سبحانه ظلال اسما
وصفات خود را از مرتبه حس ووهم بقدرت کامله نمودی والقابی بخشیده
وعالم نامیده وانما در خارج بحقیقت موجودے نیست جز ذات وصفات
حقیقی او سبحانه وموهوم چگونه عین موجود حقیقی بود وتحقیق این مبحث در
مکتوبات منبع البرکات در مواضع متعدده بتدقیقات عالیه وتمثیلات
واضحه نگارش فرموده من اراد الاطلاع بها تفصیلاً واجمالاً فلیرجع
الیها علما وحالا بجمله حضرت مخدوم گرامی حیات را به افادت وافاضات

Marfat.com

باسنجام رسانیدند واز کمال بے نفسے وتفرید باوجود کثرت تلامذہ ہیچ یکے
را بسخاوتے خود قبول نمے کردند واکثر حوائج خانہ از بازار خود می آوردند بدیگری
تجویز نمے فرمودند ومرحلہ زندگانی راچنان باتباع رسول سبحانی علیہ افضل
الصلوات والتسلیمات بسر بردند کہ سنتے از سنن را نیز متروک
نگذاشتند تا بجاے کہ گویند مما امکن ازار پوشیدندے نہ سراویل و
نعلین ذوقبالین بر پاے کردندے نہ پاے افزار باوجود اتیان طاعات
مسنونہ ودعوات ماثورہ بعضے وظائف اوراد مشائخ طریقت را کہ منافی
غرمیت نبودے از بس شوق عمل از دست ندادندے حضرت ایشان را
قدس اللہ سرہ العالی توفیق عبادات نافلہ از والد ماجد بودہ چنان کہ
بعد ازین در منصہ گذارش آید از بس کہ ہمت ایشان ہمگی بر التزام غرمیت
واجتناب رخصت بودہ با آنکہ سلوک این راہ در سلاسل دیگر کردہ بودند
وبرکات آن طرق بنسبتہای علیہ رسیدہ کمامر لیکن غایت اخلاص
ونہایت اشتیاق سلسلۂ شریفۂ عالیۂ نقشبندیہ قدس اللہ اسرارہا لیہا
ظاہر میساختہ اند حضرت ایشان از زبان مبارک حضرت مخدوم قدس
سرہما نقل میکردند وے فرمودند چنان معلوم ما گردیدہ کہ مرکز این دائرہ
وشاہراہ این بادیہ بدست این طائفۂ علیۂ نقشبندیہ افتادہ ونسبت
ایشان فوق ہمہ نسبتہا ظاہرے کردو نیز مے فرمودند باوجود کہ از سائل
اکابر آن طریق سینہ براوضاع واطوار واسرار ایشان بہرہ یافتہ اما ہموارہ
از خواہان آنیم کہ یکے از کارشناسان وراہ نمایان این سلسلہ راحق سبحانہ
بدیار ما رساند یا ما را بدیار او برد تا از برکات صحبت او اقتباس انوار
ایشان نمائیم پس حضرت ایشان قدس اللہ سرہ العالی فرمودند کہ من

Marfat.com

فرط آرزومندی ایشان را به حضرت خواجه خود رضی الملة والدین محمد الباقی
قدس الله سره الاقدس معروض داشتم فرمودند ما را نیز شوق دیدن
ایشان بود چون بسرهند رسیدیم چیزے از ایشان گرفتیم ما نا که بیکے
از قراے آن حدود تشریف برده بودند راقم حروف گوید چون
این حکایت مذکوره را از حضرت ایشان قدس سره شنفتم با خود میگفتم
آیا بر دیگرے از کبار مشائخ سلاسل آخر از حضرت ایشان جمال نسبت
نقشبندیه جلوه گر شده باشد یا خود آن مخصوص حضرت مخدوم بود چون
از عتبهٔ علیهٔ حضرت ایشان قدس الله سره بشهر برهان پور آمدم
حضرت شیخ عیسے سندی که از اعاظم مشائخ آن دیار بود و جامع علوم
حال و قال و صاحب تفسیر الانوار و خلیفهٔ شیخ لشکر محمد که وے خلیفهٔ
شیخ محمد غوث بود که مجمل احوال این اعزه در مقالهٔ رابعه انشاء الله تحریر
خواهد یافت قبل از رسیدن فقیر بسالے در سنه احدی و ثلثین بعد
الألف از جهان رفته بود به تقریب نزد فرزندانش رفتم فرزند بزرگ
او شیخ عبد الستار که صاحب سجادهٔ اوست و جوان قابل و فاضل
و صاحبدل گفت والد و شیخ ما در اواخر عمر مے گفت چنان معلوم باشد
که خلاصهٔ نسبتهاے مشائخ طرق نسبت نقشبندیه است و الحال
خود را بران نسبت مے داریم گفتم اینک گواه عدل دیگر بدیدار آمد
درین مدعا شاهدین عدلین بروے کار آمد الحمد لله والمنة حضرت
مخدوم را در علوم دینی کتب شایسته است و در اسرار یقینی رسائل خجسته
ازان جمله است کتاب کنوز الحقائق و رسالهٔ اسرار التشهد که لبا نکات
عالیه دران بقلم بیان آمده نفع الله سبحانه الطالبین بها و بر شناسندگان

Marfat.com

جوہر سخن ہویداست کہ آنہمہ مفاض از حضرت واہب العطایاست وجناب
مامور بدان نگارش واملاست چنانکہ خود در عنوان آن رسالۂ شریفہ این
معنی را اظہارے نماید آنجاکہ مے فرماید ھذا اسرار التشھد فی معراج النبی
صلی اللہ علیہ وسلم افاضہ اللہ سبحانہ علیّ بفیضہ القدیر وفضلہ العمیم
فابرزتھا امتثالا لامر المفیض الحکیم این حقیر نکتہ ہای چند ازان ایراد مینماید
واگرچہ آن رسالہ تبازی زبان ست اما این جا برخے ازان ترجمہ فارسی نیز
بعرصۂ تحریرے آید ب طلب معراج کہ متضمن رویۃ است بلسان استعداد
آن حضرت است علیہ الصلوٰۃ والسلام از غیر سوال لفظی زیراکہ دعا بلسان
استعداد والزم واتم است مر استجابت را ولہذا موسی علیہ السلام ممنوع
گشت از رویت باسوال لفظی زیراکہ پیش از استعداد آن طلب نمود ب
فی معنی التحیات للہ والصلوات والطیبات ھی اظہار الکمال بصفات
الجمال ونعوت الجلال بجمیع الانواع وبجمیع الاعتبارات للذات المنبئ عن
جمیع الکمال المنزہ عن النقص والزوال فانہ باعتبار قولی وفعلی وحالی
اما القولی فکاظہار الانسان عظمۃ الحق سبحانہ وکمالہ باللسان واما
الفعلی فکامتثال الامر واجتناب النواھی باتیان الاعمال البدنیۃ والافعال
الجسمی من العبادات وانواع الخیرات واستعمال کل عضو فیما خلق لہ
ابتغاء لوجہ اللہ سبحانہ وتعالی واما الحالی فکاشتغال القلب والروح
بکسب الکمالات العلمیہ والعملیۃ والتخلق باخلاق الالھیہ فان الانسان
مامور بہ لیصیر الکمالات ملکۃ نفسہ کما ورد فی الحدیث تخلقوا
باخلاق اللہ ھذا بالنسبۃ الی مقام الفرق اما بنسبۃ مقام الجمع
فالقول کذکرہ سبحانہ تعریفات ذاتہ بکمالات صفاتہ فی ضمن

Marfat.com

الحروف والكمالات فى الكتب المنزلة والفعلى فكاظهار جماله وجلاله من
الغيب الى الشهادة ومن الباطن الى الظاهرة من العلم الى العين والحال
كتجليه سبحانه وظهوره على نفسه بالفيض الاقدس وباعتبار ذاتى
وصفاتى وافعالى فالذاتى كذكر الحق سبحانه بصفة وجوب الوجود وانه
منزه عن الكل وسار فى الكل بالكل اى ماجدية جميع كمالاته واسمائه
وصفاته بحيث لامفاصلة فى الاشياء كلها اعلاها واسفلها من هذه
الحيثية اصلا والصفاتى كذكره سبحانه بصفة العلم وبصفة القدرة
والافعالى كتعظيمه سبحانه باللسان او بالجنان بصفة الخالقية والرازقية
او غير ذلك من الاسماء والصفات الفعلية والمعتبر عند العرفاء المحققين
والثناء الذاتى فانه شامل لجميع وجوه التعظيم واوصاف الكمال بخلاف
الثناء الاسمائية الوصفية والفعلية فانه يوجب التحديد والتقييد
ب ونيز در موضعى از مواضع اين كتاب قلمى مينمايد كه سزاوار آنست كه اين
ثنا را كه التحيات لله الخ بود از آن حضرت صلى الله عليه وسلم بر قرب فرائض
محمول داريم كه حق سبحانه فاعل بود وبنده آلت نه بر قرب نوافل كه بنده فاعل
بود وحق سبحانه آلت لانه لما تم فقره عليه الصلوة والسلام وارتفع من
البين استحال ان يستند اليه شئ فيما يظهر منه فانما هو من الله
سبحانه وتعالى الاكالة كقوله عليه الصلوة والسلام لا احصى ثناء عليك
الخ وان الحق ينطق بلسان عمر ويمكن ان يجعله من قرب النوافل يتنزله
اليه وارخاء له نفسه فى البين انكسارا له واظهارا للعجز ؎ تمام اينجا كسے
وآن كز تمامى + كند با خواجگے كار غلامى + او يجعل الوجود الموهوب له من
الحق سبحانه بدل وجوده مضافا اليه وان كان من الحق سبحانه مبالغة

Marfat.com

فی التنزیہ او باعتبار مقام الدورات فی المقامات الثلث من قرب النوافل والفرائض والجمیع منهما من غیر تقید بواحد منهما وهذا هو مقامه او ادنی المختص بنبینا محمد صلی اللہ علیہ وسلم **ب** در خاتمۂ این رسالۂ شریفہ بر قلم محترم آوردہ کہ مرا بر دل بعون اللہ سبحانہ چنان می آید کہ اُمر بقراۃ تشہد در آخر نماز تذکیر وایذان است بر آنکہ نماز معراج است مر مومنین را ایں منزاوار آنست کہ معراج مومنان نیز متضمن باشد چیزی را کہ در معراج او صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بظہور پیوستہ از احوالات عظیمہ و تشریفات علیہ زقنا اللہ سبحانہ تعالی جرعۂ من کاسہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بلطفہ وأمر بصلوۃ بعد از تشہد بر آن سرور سید البشر اعلام ست بر آنکہ معراج مومنین بمتابعت محمد صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم واداے حق نعماء ست کہ رسید و مسلمین را بہ یمن ہدایت و متابعت او صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و تنبیہ ست بر آنکہ چون آنحضرت شرکت بخشیدہ است را بہ تشریفات معراج فینبغی لهم ان یصلوا علیه فی معراجهم ونیز ایماست بر آنکہ اگر چند کمل امت بنہایت مرتبۂ کمال عروج نمایند بیرو لنا نمیرونداز ربقۂ متابعت او علیہ الصلوۃ والسلام و نمیرسند نہایت ایشان تبدا مقام او و سر ایشان تحت اقدام او ایضا اشارۃ الی ان منتهی معراجهم الی النبی علیه الصلوۃ والسلام و منتهی معراجه صلی اللہ علیه وآله وسلم الی اللہ سبحانه وتعالی وتعظم الا تری انه علیه الصلوۃ والسلام اثنی علی اللہ سبحانه فی الابتداء لقوله التحیات لله الخ والمؤمنون امروا بالصلوۃ علیه علیه التحیات والتسلیمات فی منتهاهم **بعض فوائد** کہ حضرت ایشان از والد شریف خود نقل کردہ اند حضرت ایشان قدس اللہ سرہ العالی حکایت کردند از حضرت والد کہ فرمودند یک بار شیخ جلال بدین شیخ رکن الدین فتہ بود

شیخ رکن الدین آن کلام صاحب تعرّف را که عارف از رویت و مشاهدهٔ
او سبحانه تعالی درین نشاء چه بچشم سَر و چه بچشم سِر جز ایقان بهره ندارد در میان
نهاد شیخ جلال گفت این سخن مبتنی بر سر اسرار است این توجیه شیخ
رکن الدین را خاطر نشین نگشت حضرت ایشان قدس سرهٗ فرمودند که
من از حضرت والد پرسیدم آخر شما و شیخ رکن الدین آن را چگونه توفیق
دادید و بر چه تقریر نهادید فرمودند سالهای بسیار گذشته بخاطر نمانده اما
آنچه الحال بر دل می آید آنست که در مقام اتحاد همین یقین ست و بس چنانچه
هر کس را بخود می باشد چه مشهود اثنینیت می طلبد و مشاهده مغایرت میخواهد
منها حضرت ایشان قدسنا الله بسره در مکتوبی نگارش فرموده اند که از والد
بزرگوار خود شنیده ام قدس سرهٗ که می فرمودند اکثر از گروهای هفتاد و دو ملت
که به ضلالت رفته اند و راه راست گم کرده منشای آن دخول در طریق
صوفیه است که کار را بانجام نارسانیده غلطها کرده اند و بضلالت رفته
منها هم حضرت ایشان در مکتوبی بقلم شریف آورده اند حضرت والد بزرگوار
قدس سره می فرمودند که در علم سلوک رساله دیده ام که در آنجا نوشته که
در مأکولات مراعات اعتدال نمودن و حد وسط نگاهداشتن در وصول
بمطلوب کافیست با این مراعات هیچ احتیاج بذکر و فکر نیست من خوارقه
از زبان صداقت نشان مخدوم زادهای عالیشان و عمین بزرگوار ایشان
شنودم که فرمودند روزی یکی از مخلصان صادق حضرت مخدوم بحجرهٔ افول
و زاویهٔ خمول ایشان در آمده می بیند که آنجناب مقتول و مقطوع الاجزا افتاده
چنانکه هر عضوی از اعضای شریفه جای سر نهاده آن درویش بعقیدهٔ آنکه
از دزدی یا دشمنی این معامله با ایشان ظهور یافته هراسان و نوحه کنان و

Marfat.com

خاک مصیبت برسر ریزان برون آمده دیگری راخبر کرده چون آن هردو یار
بآن حجره درآمده اند حضرت مخدوم راحیّ وسالم وجالس ومراقب یافته اند حیران
وگریان در قدم ایشان سر نهاده اند پس حضرت روبآنها فرموده تا ما بحیات
عاریت درین جهان باشیم افشای این راز نمی نمائید چون ازان پرسیده اند فرمودند
امری بود که بیان را پیرامون آن راه نیست ولیکن زبان حال مخدومم ترجمه
بوده باین ابیات عارف رومی ؎ دشمن خویشیم ویار آنکه ما را می کشد + غرق
دریائیم مارا موج دریا می کشد + نیست غرائیل را برعاشقان اورهی + عاشقان
دوست را هم عشق سودا می کشد + تشنگان نعره زنان یالیت قومی یعلمون + خفیه
صد جان میدهد دلدار پیدا می کشد + پس کنم من چون نگویم سرّ قتل عاشقان +
زانکه ننگ خویش را از خشم وصفرا می کشد + چون قلم بحرف شهادت کبری رسید
اکنون سزاوار آنست که زبان قلم را از ذکر موت وشهادت کبری بذکر موت
صغری آریم چون حضرت مخدوم جمازه حیات را بدروازهٔ حدود ثمانین رسانید
که ابنای آن بلسان نبوی عتقاء الله اند نفس نفیس ندای ارجعی را اجابت
فرمود وکان ذلک فی السابع سنته بعد الالف بیرون شهر سرهند
جانب غربی بمغرب تراب چون آفتاب سر درکشید رحمة الله علیه رحمة واسعة
فقیر تاریخ انتقال ایشان را چنین یافته ونظم نموده رباعیه آن شیخ که بود
اعلم اندر هر فنی + جانش گهر سرّ ازل را معدن + چون شیخ زمانه بود در علم وعمل +
تاریخ وصال او بگو شیخ زمن + حضرت ایشان میفرمودند زمان احتضار والد
بزرگوار حاضر بودم دران سکرات وغمرات ناگاه بر زبان مبارک راندند که
سخن همانست که شیخ بزرگوار فرموده من مراد ایشان از شیخ حضرت شیخ
ابن العربی دانسته باستفهام معروض داشتم که شیخ ابن العربی فرموده شیخ ما

Marfat.com

شیخ عبد القدوس گفتم آن کلام کدام ست بعد از ساعتی خاموشی فرمودند آن سخن
انیست که گفت حقیقت او سبحانه هستی مطلق ست اما کسوت کونیه خاک در چشم
محجوبان می اندازد و دور و مهجور میسازد بعد ازان معروض داشتم که مرا بر امرے
دلالت نمایند و وصیت فرمایند که بران باشم فرمودند ترا بر همین سخن وصیت
میکنم و هم حضرت ایشان فرمودند که چون بارها حضرت والد ماجد ما را بر زبان
شریفه میگذشت که محبت اهلبیت حضرت خاتمیت علیه و علیهم الصلوة و التحیة
را در حرز ایمان و حسن خاتمه مدخلتی عظیم است هنگام نزع ایشان من آنرا فرا با
ایشان دادم فرمودند الحمد لله والمنة که سرشار آن محبتم و غرق آن دریای نعمت
ے الهی بحق نبی و فاطمه + که بر قول ایمان کنم خاتمه + حضرت حق سبحانه جناب
مخدوم را مطابقاً بشیخه عبد القدوس رحمها الله هفت پسر عطا فرموده بود حضرت
ایشان فرزند چهارم اند و مرکز آن دائره اینجا رمزی توان گفت که ازان آن
حضرت رابع آمد که در مراتب حساب مرتبهٔ رابع مرتبهٔ الف است و آن حضرت
مجدد الالف و آنحضرت آفتاب فلک ولایت اند شمس که انور و اعظم نجوم ست
مقام او فلک رابع و همه برادران ایشان مردم فاضل و صالح و مستعد از فضیلت
بهره ور بوده اند چنانکه آن فقرهٔ شریفهٔ حضرت خواجه که در ذکر احوال حضرت ایشان
قدس سره بیاید بر حسن استعداد برادران و فرزندان ایشان دلالت نماید یکی
از اخوان آنحضرت شیخ شاه محمد بود بسال از ایشان بزرگتر تربیت از والد
شریف خویش یافته بود از علم ظاهر و نسبت باطن پدر بزرگوار حظ فرا گرفته ا
زبان درفشان حضرت ایشان قدس سره شنودم که فرمودند والد ما بار
فرمودندی شاه محمد در قال و حال تلمیذ رشید ماست هم حضرت ایشان روح
روحه العزیز فرمودند هنگام احتضار این برادر من بر سر او حاضر بودم ناگاه تبسم

Marfat.com

کرد موجب آن پرسیدم گفت حقیقت محمدی علیہ السلام برمن منکشف گردید ومشاہد
آنم الحمد للہ علی الاحسان دیگراز برادران آنحضرت شیخ محمد مسعود بود کہ تلقین ذکراز
حضرت خواجہ باقی باللہ طاب ثراہ گرفتہ بود واز برکات نظر کیمیا اثر آن حضرت
بکمالات ومکاشفات رسید چنانکہ ازان فقرہ کہ حضرت خواجہ قدس سرہ در
عنایت نامہ کہ بجناب مخدوم زادۂ بزرگ خواجہ محمد صادق علیہ الرحمۃ ارسال
فرمودہ اند ودر نصیحت شیخ محمد مسعود ثبت نمودہ اند ہویداست وآن فقرہ اینست
مولانا محمد مسعود از کشف قبور اعتباری نگیرد وکشف صوریہ محل خطا ولغزش ست
سعی کند کہ حضور مع اللہ ظہور یابد ودوام پذیرد ہرچند کہ عالم صاف شدہ باشد ودر
معنی نورانیت نیز از نظر بصیرت اسقاط یافتہ درکار وسعی باشد کہ جذبہ وحضور
ایشان دیگراست دران مواطن از ماسوی نامی ونشانی نیست گاہی بالکلیہ
وگاہی بالاصالۃ بوجہی ست ازیشان جہت معراگاہی فوق بجہت خصوصیتے کہ
عرش مجید راست در وہم می آید وگاہی ہمہ جہات را فرو میگیرد ومعنی واللہ من
ورائہم محیط بظہور میرسد واگر صور معنویہ واشکال صوریہ محو نشدہ اند وہمچو سراب
وخیال بے اعتبار افتادہ ودرہمین وقت نزدیک دریافت صور خیالیہ ہوالاول
والآخر درمیان می آید واگر در وقت فرو گرفتن آن توجہ ہمہ جہات را یا اکثر را
صور واشکال بالکلیہ محو شود وصفای اتم بظہور رسد ومعنی لیس فی الدار غیرہ
دیار در جلوہ آید ہوش باید بود کہ کسوت معنویہ درمیان ست لااقل صفۃ حیوٰۃ
وہستی اکنون یک دقیقۂ دیگر بشناسند کہ در وقت ظہور واللہ من ورائہم محیط
می تواند بود کہ ہمچنین کسوتی درمیان ومی تواند بود کہ بالکلیہ نظر محتبش مجرد
شدہ باشد باری حقیقہ مقصود دریافت وادراک نمی آید آنجا عشق ومحبت است
وتصفیہ نیز از ماسوی الی آخر المکتوب الشریف وبرادران دیگر حضرت ایشان

Marfat.com

که ازانحضرت کمتر اند وخدمت ایشان نموده اند واز نظرات عنایات بهره ور شده
واز فضائل صوری نیز بانصیب اند یکی شیخ غلام محمد دیگر شیخ مودود است ودر
دفاتر مکتوبات قدسی آیات بنام مشار الیهما مکاتیب متعدده اند ازانجمله است این
مکتوبات که بشیخ مودود مرسل داشته اند آنچه بجهت حصول اسباب دنیویه
بارباب غنا محشور بوده هوای برادر وفقنا الله سبحانه وایاک فرصت حیوة بسیار
قلیل ست وعذاب ابدی متفرع بران حیف باشد که کسی این فرصت را در
تحصیل امور لاطائل صرف نماید وملتزم آلام مخلد گردد ای برادر مردم ازاطراف
وجوانب در رنگ مور وملخ میریزند وشما قدر دولت خانگی را نا شناخته در طلب
دنیای دنیه بذوق میدوید وبشوق خواهان حصول آنید الحیاء شعبة من الایمان
حدیث نبوی ست علیه من الصلوة افضلها ومن التسلیمات اکملها ای برادر
این نوع اجتماع اهل الله واین قسم جمعیت لله فی الله که امروز در سرهند میسر
است اگر گردد عالم گردید معلوم نیست که عشر عشیر این دولت پیدا آرید وشما ازان
ماجرا حاصل کنید وشما این چنین دولت را مفت از دست وادید واز جوآ
نفیس بجوز ومویز در رنگ طفلان اکتفا نمودید ع شرمست باد اهزار شرمست باد
ای برادر تا وقت دیگر شاید فرصت ندهند واگر دهند این اجتماع را برپا نگذارند
آن زمان علاج چیست وتدارک بچه بود وتلافی چه چیز حاصل آید غلط کرده اید
خطا فهمیده اید به لقمهای چرب وشیرین مفتون نشوید وبلباسهای نفیس
فریب فریب نخورید که نتائج آنها غیر از حسرت وندامت چه در دنیا وچه
در آخرت هیچ نیست بواسطهٔ رضا طلبیٔ اهل وعیال خود را در بلا انداختن
واختیار عذاب اخروی نمودن از عقل دور اندیش دور ست حق سبحانه
تعالی عقل وهاد ومتنبه کناد ای برادر دنیا که در بیوفائی مثل ست واهل

که در دنیا رت دخست مشهور حیف باشد که کسی عمر گرامی خود را از پی موفا و خسیس
صرف نماید و ما علی الرسول الا البلاغ **فصل دوم در بیان ولادت صوری**
حضرت ایشان قدس اللہ سرہ الاقدس و بدایت حال آن حضرت از تحصیل
علوم دینی و استفادات یقینی از ید بزرگوار خود رحمہ اللہ وغیرہ تا ذکر وصول
ایشان بشرف صحبت خواجۂ عالیشان طاب ثراہ منقول ست که حضرت مخدوم
چون همواره بسیاحت و انقطاع میل داشتند و مهاجرت وطن میکردند اکثر در
بلاد و بقاع بسر می بردند چنانکه چند گاه در سکندره که قریب اثاوه است که از
قصبات مشهورهٔ هندوستان ست بطریق نشر علوم شرعیه و اُدای عبادات
سُنیه اشتغال داشتند چون انوار صلاح و آثار معرفت بر جبین مبین ایشان
لائح و لامع بود روزی عورتی صالحه که از قبائل اشراف آن دیار بود بفراست
صادقه اتصاف داشت مشاهدهٔ جمال و کمال ایشان کرده التماس نمود که
من در کنار تربیت خود خواهری دارم که کان جواهر عفت و درج عصمت است
میخواهم که در حبالهٔ عقد شما منتظم گردد امید وارم که این التماس پذیرای قبول شود
چون حلاوت تفرید و ذوق تجرید بر باطن عالی ایشان غالب بود فی الحال
بقبول لب نکشادند و عذر خواستند التماس با تمام پیوست و چون موافق تقدیر
و رضای خداوندی بوده بر منصهٔ قبول رسید او را در عقد خود منتظم ساخت
و چند گاهی آنجا بسر بردند فلا جرم حق سبحانه و تعالی از برکت نیکو گمانی و خجسته
نیتی آن مخدرهٔ صبیهٔ مخدره او را مطلع بیضا و صدف دُر یکتا گردانید
یعنی چون حضرت ایشان بزرگی را ازان صالحه بظهور آورده این قصه
شباهت تمام دارد بقصهٔ ثابت والد امام انام ابو حنیفهٔ کوفی رضی اللہ عنہما
که بزرگی از اتقیای کوفه صبیهٔ طاهرهٔ خود را بملاحظهٔ کثرت ورع حضرت ثابت

Marfat.com

بعقد در آورد و چنانکه در خیرة الفقها و دیگر کتب معتبره مذکور ست تا حق سبحانه آنجا
بهمین آن گمان نیک ثمره چون امام الأئمه سراج الامه رضی الله عنه بوجود
آورد و اینجا بعنایت او تعالی چون این قطب ربانی منور الف ثانی قدس الله
سرّه ظهور یافت طلوع این آفتاب ولایت بدانسنجه از تقریر شریف حضرت
ایشان که تحسین میفرمودند و نیز این بنده از بعضی معمّران اقربای ایشان
شنوده چون ولادت پیر بزرگوار ایشان در حدود سنه احدی و سبعین و
تسعمائة وقوع یافته که کلمه خاشع بیان آن سال سعادت قرین نماید و این در
بلده شریفه سرهند بوده که از اماکن معموره مشهوره روح افزای مملکت هندوستان
و مرکز آن دیار برگست آثار و هم در ایام طفولیت هرکه ایشان را میدیده به مضمون
کریمه یکاد زیتها یضیء و لم تمسسه نار زبان حال و قال مے گشوده و حضرت
شاه کمال قادری که ذکر شریفش سبق ذکر یافت انظار خاصه در حق ایشان
مرعی میداشته تا گویند در ایام کودکی حضرت ایشان را ضعف رو
داده چنانکه والدهٔ ماجدهٔ ایشان از نهایت بے آرامی ایشان را بخدمت
شاه برده التماس دعای صحت نموده حضرت او علیه الرحمه به جذبه و
شورش تمام بر زبان مبارک رانده که خاطر جمع دارید که این طفل عمر دراز
خواهد یافت و عالم عامل و عارف کامل خواهد شد و مثل من و تو از
دامن این بسیار خواهند برآمد و نیز بکرات آن شیخ بزرگوار بوالد حضرت
ایشان رحمه الله انفاس بشارت اساس در حق حضرت ایشان فرموده
حضرت ایشان هفت هشت ساله بوده اند که شیخ کمال از جهان انتقال
نموده حلیهٔ مبارکهٔ شیخ را بخصوصها بنخاطر عاطر داشتند و آن خانه که
مصحوب والد بزرگوار خود در خدمت شیخ آنجا نشسته بوده اند نیز بیاد ایشان

Marfat.com

بود بالجمله چون حضرت ایشان بدبستان شده اند باندک روز حفظ قرآن
نموده بتحصیل علوم نزد والد خویش مشغول گشته اند و بچند روزه توجه فتحے
تمام روی داده چنانکه سخنان دقیق را حلهای تحقیق می فرموده اند و به بعض
مواضع کتب دقیقه بعبارات دلکش کشاده مشکلات را تحریر میفرموده بیشتر
علوم را نزد پدر بزرگوار خود و اندکے را پیش بعضی علمای کبار آن روزگار
گذرانده اند و بسیالکوٹ نیز رفته نزد مولانای محقق مولانا کمال کشمیری
رحمه الله که از فحول دانشوران متورع بود بعضے کتب مشکله را چون عضدی
و امثاله خوانده اند و بعض کتب احادیث را نزد شیخ یعقوب کشمیری علیه الرحمة
گذرانده بودند و این شیخ یعقوب از خلفای بزرگ شیخ معظم و قطب مکرم
شیخ حسین خوارزمی کبروی قدس سرهما بود و در حرمین محترمین زادهما الله
شرفا نزد کبار محدثین آنجا تصحیح حدیث نموده بود و نیز حضرت ایشان اجازت
تفسیر واحدی را با جمیع مؤلفاتش چون بسیط و وسیط و اسباب نزول و نیز
تفسیر بیضاوی را با جمیع مصنفاتش چون منهاج الوصول و غایة القصوی و غیرهما
و صحیح بخاری را با جمیع مؤلفات او چون ثلاثیات و ادب مفرد و افعال العباد
و تاریخ و غیر ذلک و مشکوة تبریزی و شمائل ترمذی و جامع صغیر سیوطی و
قصیدهٔ برده شیخ سعید بوصری و حدیث مسلسلے را که عنقریب مع الاسناد
بیاید از عالم ربانی قاضی بهلول بدخشانی رحمه الله[1] روایت و اجازت
یافته بودند و قاضئ مذکور اجازت این کتب مزبوره را با آن حدیث مسلسل
از شیخ معظم عبدالرحمن بن فهد داشته که او و آبای او دران بلاد معظمه از کبار
محدثین بوده اند و خانهٔ ایشان ابا عن جد بیت الحدیث چون بیان اسناد همه کتب
درین اوراق به تطویل می انجامد ازین میان اسناد اجازت مشکوة را باسند آن

[1] که یکی از مخلصان و مریدان حضرت ایشان بود

Marfat.com

حدیث مُسلسل تجریدی آر واما الحدیث المسلسل بالاولیۃ قال الشیخ عبدالرحمن
بن فہد سمعتہ من لفظ سیّدی والدی عبدالقادر بن عبدالعزیز بن فہد
وھو اول حدیث سمعتہ منہ قال حدثنی بہ جدی الحافظ الرحلۃ تقی الدین محمد
بن فہد الہاشمی العلوی وھو اول حدیث سمعتہ منہ قال حدثنی بہ
جمع من المشائخ الاعلام اجلھم العلامۃ برھان الدین الانباسی سماعاً من
لفظہ قاضی القضات ابوالحامد المطری بقرائتی علیہ بالحرم الشریف المکۃ و
اول حدیث سمعتہ منھما قال اخبرنا بہ الخطیب صدر الدین ابوالفتح محمد بن المبرد
قال الانباسی وھو اول حدیث سمعتہ منہ وقال المطری وھو اول حدیث
رویتہ عنہ قال اخبرنا بہ الشیخ نجیب الدین عبداللطیف الحرانی وھو اول حدیث
سمعتہ منہ قال اخبرنا بہ الحافظ ابوالفرج ابن الجوزی وھو اول حدیث
سمعتہ منہ قال اخبرنا بہ ابو سعید اسماعیل بن ابی صالح النیشاپوری و
ھو اول حدیث سمعتہ منہ قال اخبرنا بہ ابو صالح احمد بن عبدالملک
المؤذن وھو اول حدیث سمعتہ منہ قال حدثنا بہ ابوطاھر محمد بن
محمش الزیادلی وھو اول حدیث سمعتہ منہ قال حدثنا بہ ابوحامد احمد
البزاز وھو اول حدیث سمعتہ منہ قال حدثنا بہ عبدالرحمان بن بشیر
ابن الحکیم الصدری وھو اول حدیث سمعتہ منہ قال حدثنا بہ
سفیان بن عیینۃ وھو اول حدیث سمعتہ من سفیان بن عمرو بن دینار
عن ابی قابوس مولی عبداللہ بن عمرو بن العاص عن عبداللہ بن عمرو
بن العاص رضی اللہ عنہما ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
قال الراحمون یرحمھم الرحمن تبارک وتعالیٰ ارحموا من فی الارض
یرحمکم من فی السماء اما اسناد مشکوۃ المصابیح کہ کتابیست قیاس بدیگر کتب

ے ومن لفظ شقیقہ سیدی عمی الحافظ جار اللہ بن فہد

Marfat.com

حدیث مذکورہ متداول ومشہور وباجازت واسناد محتاج تر از دیگر کتب حدیث
دوسایط اسناد بہ مؤلفش کمتر از وسایط کتب دیگر انیست کہ ذکرے یابد از
حضرت ایشان ماقدس سرہٗ تا شیخ غزالدین بن فہد ہمان سند ست کہ در حدیث
گذشتہ محرر گشت لیکن شیخ غزالدین بن فہد مشکوۃ را ہم از شیخ تقی الدین بن
فہد الہاشمی اجازہ دارد وہم از شیخ الاسلام ابن حجر العسقلانی رحمہما اللہ قال
الشیخ تقی الدین اخبرنا بہ عالیًا الشیخ الامام اشرف الدین عبد الرحیم بن
عبد الکریم الحرھی قال اخبرنا بہ العلامہ امام الدین علی بن مبارک شاہ
الصدیقی الساوجی عرف بخواجہ وقال الشیخ الاسلام ابن حجر اخبرنا بہ العلامہ
البغوی قاضی القضاۃ المجد بن محمد بن یعقوب الفیروز ابادی الشیرازی الصدیقی
الشافعی قال اخبرنا بہ الحافظ جلال الدین حسین والحجۃ الہمام شمس الدین محمد
المقدسی قالا والصدیقی الساوجی اخبرنا بہ مؤلفہ ناصر السنۃ ابو عبد اللہ محمد
بن عبد اللہ الخطیب قال الساوجی قراءۃ واجازۃ قال الاخران اذنا فقط بعد ازاخذ
این اجازت حضرت ایشان فرمودند کہ محسوس گردید کہ مرا داخل طبقہ محدثین
گردند وحضرت ایشان قدس سرہٗ از غایت کرم باین راقم محمد الہاشم بن
محمد القاسم البنغالی البدخشانی عفی عنہما اجازت دادند این کتب مذکورہ را باحادیث
مسطورہ در اول شہر رجب سنہ ہزار وسی وسہ در بلدۂ سرہند الحمد للہ علی
ذلک بعد از استماع بندہ حدیث مسلسل مذکور را از حضرت ایشان جناب
مخدوم زادہ جامع الفنون حدقۃ العیون خواجہ محمد سعید سلمہ اللہ بہ نکتہ زیبا
اشارہ نمودند وآن این بود کہ فرمودند در وصول حدیث رحم وبرحم مسلسل
با لاولیۃ بحضرت ایشان ایمایی ست بانچہ آنحضرت در مکتوبی از مکاتیب
در رفرہای دو چشمی از مرتبہ ومعاملہ خود اشارہ نمودہ اند فہم من فہم چون حضرت

Marfat.com

ایشان از استفاده علوم معقول ومنقول وفروع واصول فارغ شده اند
رخت بمسند افاده کشیده اند ومدتها طالبه علوم را از برکات خویش بهره ور
گردانیده وبعضی رسائل شریفه بتازی وبفارسی در غایت بلاغت وفصاحت
تصنیف فرموده که ازان جمله است رساله تهلیله ورساله رد مذهب شیعه
باآنکه دران اوقات ارباب تشیع دران بلاد در غایت حشمت وجاه بودند و
بسلطان تقرب تمام داشتند وسلطان نیز بدین وارباب دین در نهایت
عداوت بود لیکن از جوش غیرت اسلام که حضرت ایشان را حضرت حق سبحانه
عطا فرموده بود ملاحظه این وآن در خاطرشان خطور نمی نمود وازان راه که
ابوالفضل مشهور را باهل فضل سری بود وفضلا را بضرورات لازمه بوی
آمد شد می شد حضرت ایشان همدران وقت مکرر بمجلس او درآمده بودند
ودی بر وفور فضائل کثیره ایشان اطلاع یافته رعایتها می نموده چنانکه
یکی از تلامذه او با این فقیر گفت وقتی بیکی از آشنایان خود کلمه چند رقم
می نمود آن جا به تقریب نقلی که از حضرت شیخ شنوده بود فقرات کثیره در توصیف
شیخ تو بقلم آورد دیگری از مصاحبان او گفت روزی که حضور شیخ تو در
مجلس وی حاضر بود وی زبان بتوصیف فلاسفه وعلوم ایشان گشود ودران
مبالغه فراوان نمود چنانکه عائد می شد بتوهین علمای دین حضرت شیخ تو
سلمه الله از جنون اسلام تحمل نیارست نمود وفرمود که امام غزالی قدس الله
سره العالی در رساله شریفه منقذ عن الضلال برنگاشته است که از علومی که
فلاسفه خود را واضع آن میدانند آنچه بکاری می آید چون هیئت ونجوم و
حکمت وطب آنرا از کتب انبیای ما تقدم وکلام ایشانان سرقه نموده اند
وانچه زاده طبع ایشان است چون ریاضی وامثاله بچه کار دین می آید

Marfat.com

ابوالفضل چون این بشنود متغیر شد و گفت غزالی نامعقول گفت حضرت شیخ
تو نیز از استماع این حروف او متغیر شده از مجلس او برخاستند و وقت برخاستن
فرمودند اگر ذوق صحبت ما اهل علم داری ازین حرفهای دور از ادب زبان
باز دار و برفتند و چند روز بمجلس او حاضر نشدند تا او خود کس فرستاده و
معذرت خواسته طلب نمود و نیز روزی حضرت ایشان بمنزل ابوالفیض
برادر او در آمده اند که در تحریر تفسیر غیر معجمه بوده چون ایشان را دیده خوش
گشته و گفته خوب رسیدید موضعی از تفسیر پیش آمده که آن را به حروف
غیر معجمه تأویل و تفسیر نمودن متعسر شده من دماغ بسیار سوختم اما عبارت
دلخواه بدست نیامد حضرت ایشان بانگه عبارات بی نقط ورزیده بودند در
ساعت مطالب کثیره صفحه در کمال بلاغت برنگاشتند که فیضی در حیرت رفت
و مطلب از تحریر این حکایت آنست که آثار حمیت و غیرت ایشان همدران
ایام که بسلوک طریقه صوفیه نه در آمده بودند براین قسم مردم چنان بود و صحبت و
هیبت ایشان بر آنها چنین در عنوان رسالهٔ ردّ شیعه که در آن ایام مرقوم شده
نگارش نموده اند که چون دران اثنا رساله که شیعه در وقت محاصره مشهد
عبدالله خان اوزبک نموده بود بعلمای ماوراءالنهر نوشته بودند در جواب
رسالهٔ آنها که در باب تکفیر شیعه و اباحت قتل و اخذ اموال ایشان مرقوم نموده
بودند این حقیر قلیل البضاعت رسید که حاصلش بعد طی مقدمات ابله فریبی
تکفیر خلفای ثلثه رضی الله عنهم و ذم و تشنیع حضرت عایشه صدیقه
رضی الله تعالی عنها ست ترسم این قوم که بر در دکشان می خندند + در سر کار
خرابات کنند ایمان را + بنحو طرفه تر قرار یافت که در حل شبهات و اهیهٔ
اینها و تحقیق مذهب فرقهٔ ناجیه رساله نوشته آید تا ساده لوحی از مقدمات

منحرفہ آن در غلط نیفتد واز صراط مستقیم منحرف نگردد وفقہ عنت بحسن توفیقہ
سبحانہ واللہ المستعان وعلیہ التکلان وبعضے از طلبۂ شیعہ کہ متردد این حدود
بودند باین مقدمات افتخار و مباہات می نمودند ودر مجالس اُمرا وسلاطین این
مغالطات شہرت می دادند این حقیر در ہر مجلس ومعرکہ مشافہۃً بمقدمات
معقولہ ومنقولہ روآنہا می کرد وبر غلطہاے صریحۂ ایشان را اطلاع میداد
اما حمیت اسلام ورگ فاروقیم باین قدر رد والزام کفایت نکرد وسوزش
سینۂ بے کینہ تشفی نیافت وبخاطر فاتر قرار یافت کہ اظہار مفاسد
ایشان وابطال متاع عام نہ بخشد انتہی کلامہ دران ایام کہ ایشان باگرہ
تشریف برده بوده اند چون مدتے بران گذشتہ والد ماجد ایشان
از شوق دیدار این فرزند فرشتہ مانند باوجود کبر سن وبُعد مسافت باگرہ
آمدہ اند یکی از فضلاے آن دیار بزیارت ایشان آمدہ پرسید کہ باعث
این تصدیع چہ بود فرمودند شوق ملاقات فرزند دلبند شیخ احمد سلمہ اللہ
چون وی را بنابر بعضے ضروریات نزد ما آمدن میسر نہ بود ما آمدیم ع
یوسف نرود کنعان یعقوب برون آید + چون والد ماجد ایشان را با ایشان
الفت تمام بوده واز جان عزیز خود عزیز تر مے داشتہ اند وہمیشہ
بہ صحبت ایشان مشغوف بوده اند واز دقایق علوم دینی واسرار
یقینی درمیان مے آورده اند حضرت ایشان نیز بعد ازان سفر مذکور
بوطن مراجعت نموده ملتزم خدمت وصحبت والد بزرگوار شده اند وہمگی
اقتباس انوار آن بزرگوار عالی مقدار گردیده وفوائد باطنیۂ کثیره از
ایشان دیده چنانکہ خود در رسائل ومکاتیب تصریح بآن نموده اند
ازان جملہ است آنکہ در فقرۂ سنجستین از رسالۂ مبدأ ومعاد نوشتہ اند کہ

۱ بدولتشان تا زمانی کہ در قید کتابت نیاید ودر حیز تحریر نه در آید فائدۂ تام ونفع

این درویش را پایه نسبت فروبت از پدر بزرگوار خود حاصل شده بود و پدر
بزرگوار او را از عزیزی که جذبهٔ قوی داشتند و به خوارق مشهور بودند
بدست آمده بود و نیز این درویش را توفیق عبادت نافله خصوصًا
أدای صلوٰة نافله مددی از پدر روی ست و پدر بزرگوار او را این
سعادت از شیخ خود که در سلسلهٔ چشتیه بوده اند حاصل شده بود و انتهی
مراد حضرت ایشان از ان عزیز کثیر الجذبه والخوارق شیخ کمال قادری
مذکور است و از عزیز دیگر که در سلسلهٔ چشتیه فرموده اند شیخ عبدالقدوس
مذکور رحمهما الله سبحانه و حضرت ایشان بی واسطهٔ والد بزرگوار از همین
آن انتظار حضرت شاه کمال که در طفولیت دیده کرده اند بهره از نسبت
قادریه یافته بودند و بعد از مراجعت از خدمت شریف حضرت خواجه
باقی بالله قدس سره با ایشان خرقه و نسبت کاملهٔ اجازه از روحانیت
حضرت شیخ کمال مذکور نیز رسیده و بیان این قضیه یعنی حصول
خرقه و نسبت تمام و اجازت آنکه خدمت شاه سکندر که نبیرهٔ حضرت
شیخ کمال بود و نائب مناب ذوالکمال آن بزرگ دین روزیکه حضرت
ایشان در حلقهٔ مراقبه با یاران نشسته بودند از کتهل آمده خرقهٔ متبرکهٔ
حضرت شاه کمال را بر دوش حضرت ایشان نهاده چون حضرت ایشان
بچشم گشاده اند شاه را دیده اند به تواضع معانقه نموده اند شاه گفت چند
مرتبه می شود که در معامله از حضرت جد خود شاه کمال مأمور می شوم که
خرقهٔ مرا به فلان که حضرت شما باشید برسان بآن که مرا مشکل بود
خرقهٔ متبرکهٔ ایشان را از خانه برآورون باز بکسے دادن لیکن چون تاکید
مأمور شدم ناچار امتثال أمر نمودم حضرت ایشان آن خرقه را پوشیده

Marfat.com

بحرم سرا آوردن رفتند بعد از مدتی که بیرون آمدند به بعضے محرمان اسرار
گفتند که بعد از پوشیدن خرقهٔ حضرت شاه کمال قضیه عجیب روی داده
و آن اینست که چون خرقه را پوشیدم حضرت شیخ الجن والانس سید عبد القادر
جیلانی را رضی الله عنه دیدم که با خلفای کبار خود تا حضرت شیخ کمال رحمهم الله
حاضر شدند غوث ربانی دل مرا در تصرف خود آوردند بانوار و اسرار نسبتهاے
خاصهٔ خود منور گردانیدند و من غرق لجهٔ آن انوار و احوال گشتم و در غواصی
آن دریا در آمدم چون چند ساعت برین معامله رفت هم در غلبات آن
احوال ناگاه بر دلم خطور نمود که تو مربّاے اکابر نقشبندیه بودے و ملاک
أمر تو نسبتهای آن بزرگان بود اکنون این صورت گرفت بمجرد این
خطور دیدم که مشائخ سلسلهٔ شریفهٔ نقشبندیه و خواجهٔ جهان خواجه عبد الخالق
تا حضرت شیخ ما خواجه باقی بالله قدس الله اسرارهم در رسیدند بر کار
من در مشاجره افتادند اکابر نقشبندیه قدس الله اسرارهم فرمودند
که این مربّاے ماست و از تربیت ما بذوق و حال و کمال و اکمال رسیده
شما را با وچه دخل ست اکابر قادریه رحمهم الله گفتند در طفولیت ما را با او
نظرے بوده و چاشنے از خوان نعمت ما ربوده و اکنون نیز خرقهٔ ما پوشیده
؎ ز بهر آن بت چون شمع و چون گل + گرفته جنگ با پروانه بلبل + درین
مباحثه بودند که جماعت از مشائخ کبرویه و چشتیه رحمهم الله در رسیدند
و مصالحه نمودند بعد از ان حظ وافر و نصیب کامل از نسبتین شریفین
در باطن خود یافتم لاجرم حضرت ایشان بطریق ندرت از سلسلهٔ قادریه
نیز مریدے گرفتند و شجرهٔ آن مشائخ مے دادند و کلاه و دامنی نیز
و اگر طالبے از ان سلسله ذکر طلب مے نمود تعلیمش میکردند و به نسبت

Marfat.com

آنہا تربیت می نمودند روزی یکے از طالبان صادق از ایشان التماس ذوق و
نسبت طریقۂ شریفۂ قادریہ نمود ایشان فرمودند کہ اکثر بہ صحبت و خدمت حاضر
می شدہ باش آن طالب حاضرے شد حضرت ایشان خود را بہ نسبت
آن بزرگان داشتہ افاضۂ احوال بر وی نمودند چون دو سہ روز بریں
گذشت اجلۂ اصحاب ایشان کہ ریزہ چینان خوان نعمت نقشبندیہ بودند
در احوال خود بستگی دیدند یکی از ایشان ناچار از دل تنگی آمدہ قبض احوال
را بعرض رسانید کہ خود را درین دو سہ روز نسبت خود بیگانہ می یابم تا چہ تقصیر
از ما رفتہ باشد دیگرے نیز آمدہ مثل او معروض داشت حضرت ایشان تبسم
نمودند و فرمودند ہیچ تقصیرے از شما بوقوع نیامدہ بل سر این بستگی آنست
کہ شما از ما اقتباس انوار نسبت اکابر نقشبندیہ رضی اللہ عنہم می نمائید و ما
درین دو سہ روز خود را جہت افاضت طالبی از طالبان نسبت قادریہ
بران نسبت میداریم و دریچہ القای آن را کشودہ ایم ناچار شما کہ آن مناسبتی
ندارید معطل ماندہ اید و متخلل گشتہ باز چون سیر مایہ نسبت اکابر خواجگان
رجوع نمایید بستگی شما بگشاید و ہمچنان بود کہ فرمودند و نیز حضرت ایشان
در سلسلۂ شریفۂ چشتیہ اجازت ارشاد از پدر بزرگوار خود داشتند و از
راہ کمال تقوی و التزام متابعت سنت سنیہ علی مصدرہا الصلوۃ
والتحیۃ از سہ دو تو اجداد و غیر ہما کہ مرسوم این سلسلۂ علیہ است احتراز
می فرمودند با جملہ از پدر بزرگوار خود استفاضہا ی کثیرہ نمودہ و پیش
از انکہ بہ خدمت حضرت خواجہ باقی باللہ قدس سرہ مشرف گردند
در خدمت والد ماجد ہموارہ در وطن بکار باطن و درس علوم ظاہری
می گذرانیدہ و با وجود آن کہ خاطر عاطر ایشان مائل بسفر حجاز بودہ رعایت

Marfat.com

خدمت حضرت والد را از وطن بهیچ جا نمی رفته اند هم درین ایام وقتے
ایشان را ضعف قوی روی داده بوده از مشاهدهٔ غلبات ضعف ایشان
والدهٔ مخدومزاده های عالی شان را بے آرامی روی نموده است وقتے
کرده اند دو رکعت نماز حاجت گذارده بگریه روی نیاز بر خاک نهاده بوده
دران گریه ایشان را خواب در ربوده دران خواب دیده اند که قائلے میگوید
خاطر جمع دارکه ما را باین مرد کار های عظیم فرا پیش ست که هنوز از هزاریکے
بظهور نیامده لاجرم حضرت ایشان بزودی ازان بیماری شفا یافته اند و بعد
از چند گاه ازان قضیه سنجدست حضرت خواجه شتافته و آن علم اتم را با حوال
اکمل هم آغوش گردانیده اند و آن جدول احوال سابق را بقانزم کمال و
واکمال رسانیده نادرهٔ زمان و قطب دوران و پناه جهانیان گشته اند چه
در فصل خطاب حضرت قدوة الاولیاء خواجه محمد پارسا و کذلک در کتب دیگر
اکابر محققین رضی الله عنهم اجمعین در بیان کریمه انما یخشی الله من عباده العلماء
ذکر یافته که علماء سه گروه اند بعضے بعلم ظاهر عالم اند و بعضے بعلم باطن و برخی هم
بعلم باطن و هم بعلم ظاهر و این قسم ثالث بس نادر بود اگر در هر قرنے یکے هم باشد
برکت او بمشرق و مغرب رسد و قطب وقت او بود و عالمیان در پناه دولت
او باشند انتهی کلامهم الشریف

فصل سوم در بیان وصول حضرت ایشان بشرف صحبت پیر بزرگوار ایشان خواجه باقی بالله رحمهما الله و ازین تربیت و انتظار آن قدوة الاخیار بدرجهٔ کمال و اکمال رسیدن قبل این سطور باجمال

ایمایی رفت که حضرت ایشانرا همیشه شوق طواف بیت الله و زیارت
روضهٔ رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم بے آرام میداشت لیکن چون
والد متبرک ایشان با کبر سن برمسند حیات بودند ایشانرا از خدمت والد

Marfat.com

ودوری گزیدن پسندیده نمی نمود تا آنکه در سنه سبع بعد الالف الهجری آن بزرگ
سال وحال وقال بسراے باقی انتقال فرمود بعد از انتقال آن بزرگوار به
بهشت حضرت ایشان در سال هزار وهشت متوجه سفر سعادت اثر یثرب وبطحا
شدند چون بدار الاولیاے دهلی رسیدند یکے از فضلاے مولانا حسن کشمیری
که آشناے ایشان واز مخلصان حضرت باقی بالله بوده حضرت ایشان را
دلالت بدریافت آن نموده وگفته امروز از سلسلهٔ علیهٔ نقشبندیه اینچنین گوهرے بچهار
سوے این دیار آمده که طلاب از یک نظرش آن یابند که از اربعینات متکاثره
وریاضات متواتره نیابند ؎ آنکه تبریز دید یک نظر شمس دین ٭ سخره کند
بر دهه طعنه زند بر چله ٭ چنانکه آن عالی حضرت بآن عزیز بعد از جلوس بر سریر
اکمال وارشاد در شکر دلالت باین نعمت عظمی در ضمن مکتوبے نگارش فرموده اند
اینست فقیر در اداے شکر نعمت دلالت شما اعتراف بقصور دارد ودر مکافات
آن احسان شما معترف بعجز این همه کار وبار مبنی بر آن نعمت است واین
دید وداد مربوط بآن احسان بحسن توسط شما آن داده اند که کم کسے دیده است
وبیمن توسل شما آن بخشیده اند که کم کسے چشیده از خواص عطایا آنقدر
عطا فرموده اند که اکثرے را از عموم عطایا آن مقدار میسر نشده است
احوال ومقامات واذواق ومواجید وعلوم ومعارف وتجلیات وظهورات
همه را زینهاے راه عروج ساخته بمنازل وصول رسانیده اند لفظ قرب وصول
از تنگی میدان عبارت اختیار کرده است والا فلا قرب ثمة ولا وصول ولا عبارة
ولا اشارة ولا شهود ولا حلول ولا اتحاد ولا کیف ولا این ولا زمان ولا مکان ولا
احاطة ولا سریان ولا علم ولا معرفة ولا جهل ولا حیرة ؎ چگویم من از آن مرغی نشانه
که با عنقا بود هم آشیانه ٭ ز عنقا هست نامی پیش مردم ٭ ز مرغ من بود آن نام هم گم

چون اظہار این احسانہاے خداوندی جل سلطانہ کہ در عالم اسباب ظہور آن
مرتب بر آن نعمت شما بودہ متضمن شکر نعمت شما بودہ است در ضمن چند فقرہ مندرج
ساختہ بقید کتابت در آوردہ بود کہ لختے از شکر آن نعمت شما ادا یابد و چون حضرت
ایشان از والد ماجد خود نیز وصافی سلسلہ نقشبندیہ و اہل آن شنیدہ بودند
و ہموارہ مشاہدہ اشواق والد بزرگوار خود باین طریقہ و اہل آن می نمودند و خود
ہم در رسائل ایشان شیوہ نازنین اینان را دیدہ و ایضاً آنحضرت را مناسبت
و مجانست باین نسبت و علو استعداد و قابلیت بر وجہ اکمل بود بشوق تمام
متوجہ دریافت حضرت خواجہ شدند گفتند توشہ این راہ حجاز بہ از ان
چہ باشد کہ از ین مقتدا ذکر و مراقبہ این عزیزان را اخذ نمودہ بران باشم
سہ بگیریم زادرہ این سراغ ز شور ابہ اشک و ز قرص داغ چون رفتہ
بدستبوس حضرت خواجہ مشرف شدہ اند حضرت خواجہ بشاشت و مہربانی
بسیار نمودہ از ارادہ و قصد ایشان پرسیدہ اند عزمے کہ در پیش داشتہ
اند بعرض رسانیدہ اند با آنکہ شیوہ مرضیہ حضرت خواجہ بودہ کہ
کسے را از طلاب بنفس نفیس دلالت بر اخذ طریقہ از خود و التزام صحبت
خویش نمایند یا از مثل این سفر متبرک بسکونت خانقاہ خود اشارت
فرمایند اما از آنجا کہ نظر عالے بر استعداد بلند و قابلیت ارجمند این
شاہباز بلند پرواز افتادہ بود بے آرام شدہ از عادت خویش تجاوز
نمودہ فرمودہ اند ہر چند ارادہ سفر مبارک در پیش دارید اما چند روز
میتوان بفقرا صحبت داشت لااقل ماہی یا ہفتہ چہ مانع است حسب
الامر اختیار بودن ہفتہ نمودہ دران ہفتہ بملازمت آن ماہ دو ہفتہ
میرسیدہ اند دو روزے نرفتہ بود کہ از آثار تصرف و کشش حضرت

Marfat.com

خواجۂ عالیمقدار شوق انابت واخذ طریقہ حضرت خواجگان بزرگوار در حضرت
ایشان استیلا نمودہ آنرا بحضرت خواجہ معروض داشتہ اند چون حضرت
خواجہ شنیدہ اند نے آنکہ استخارہ جانبین بوقوع انجامد یا چنانکہ شیوۂ
نازنین حضرت خواجہ بودہ نازے وتأملی درمیان آید ایشان را در خلوتے
طلبیدہ بذکر دل دلالت نمودہ اند وتوجہات عالیہ بکار بردہ کہ ہمدران
لحظہ دل حق منزل ایشان بذکر گویا شدہ وآرام وحلاوت والتذاذ
تمام روے نمودہ دیوگا فیوگا بل آنا فآنا ترقیات عالیہ وعروجات متعالیہ
بظہور مے پیوست تا دیدہ اند انچہ دیدہ اند کما یحقے بیانہ من کلامہ بشوق
طواف خانۂ کعبہ میشدند در اثناۓ راہ وصول بصاحب خانہ میسر شد
برائے دریوزۂ ضیا از روضۂ منورہ مصطفےٰ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
میرفتند درمیان سفر اقتباس انوار ساکن آن روضۂ مطہرہ محصل گشت
بعد از چند گاہ روز ازین معاملہ چون حضرت خواجہ قدس سرہ آثار رشد
ورشاد مترشح دید بلند استعداد دیدہ اند در یکے از خلوات باظہار
دقائقے کہ پیش ازان بچند سال مبشر بعلو حال وبکمال واکمال حضرت
ایشان معاینہ کردہ بودند زبان کشودہ اند ویکے از آنہا این بودہ کہ
فرمودہ اند چون حضرت مخدوم ما مولانا ے بزرگ خواجگے امکنگے
قدس سرہ مارا أمر کردند کہ ہندوستان شو تا این سلسلۂ شریفہ را آنجا
از تو رواجے پدید ار گردد ما خود را شایان این معنی ندیدہ تواضع نمودیم
ایشان أمر باستخارہ کردند دران استخارہ دیدیم کہ گویا طوطی بر سر شاخی
نشستہ ومادر دل خود نیت کردیم کہ اگر آن طوطے ازان شاخ آمدہ بر دست
ما بنشیند پس ما را کشایشہا دران سفر روے خواہد نمود بمجرد این خطور آن

Marfat.com

طوطی پرواز نمود و آمده بر دست ما بنشست و ما آب دهان خود در منقار او میکردیم
و آن طوطی در دهان من شکر ریخت و فردای آن شب این واقعه را چون
بعز حضرت مولانا خواجگی قدس سره رساندم فرمودند که طوطی جانور هندی است
در هندوستان از دامان شما عزیزی بوجود آید که عالمی از و منور گردد و شما را
نیز از وی بهره رسد و این را اشارت بجمال ایشان داشته اند و واقعهٔ
دیگر آن بوده که فرموده اند که چون بشهر سرهند شما رسیدیم در واقعه نمودند
که تو در جوار قطب فرود آمدهٔ و از حالهٔ آن قطب نیز آگاه گردانیدند صباح
آن روز بدر یافت درویشان و گوشه نشینان آن بلده رفتیم جماعه را که دیدیم
نه ایشان را بر آن حلیه یافتیم و نه آثار و حالت قطبیت از هیچ یک معاینه
نمودیم گفتیم شاید که از اهل این شهر قابلیت این معنی داشته باشد که بعد ازین
بظهور آید همان روز که شما را دیدیم همه حلیهٔ شما را موافق یافتیم و هم نشان آن
قابلیت در شما مشهود گشت و نیز دیده شد که ما چراغ عظیم افروخته و مشاهده
میشد که ساعت بساعت نور آن چراغ افزون میگشت نیز مشهود میکردند که
مردم ازان چراغ بالای پاکیزه افروخته اند که چون بنواحی سرهند رسیدیم دشت
و صحرا آنجا را پر از مشعل دیدیم این را نیز اشارت بمعاملهٔ شما میدانیم بالجمله
آنچه در دو سه ماه بعنایت الله ازین نظر و تربیت خواجه باقی بالله در حق حضرت
ایشان بظهور رسیده قلم زبان و زبان قلم از تقریر و تحریر آن قاصر
است مجملی ازان که هم حضرت ایشان خود بتقریب تحریص طالبی بوی
برنگاشته اند تبرکا ایراد نموده می آید القلیل یدل علی الکثیر و آن اینست
این درویش را چون هوس این راه پیدا شد عنایت خداوندی جل
و علا هادیٔ کار او گشته بخدمت ولایت پناه حقیقت آگاه هادیٔ طریق

Marfat.com

اندراج النهایت فی البدایت والی السبیل الموصل الی درجات الولایت مؤید الدین
الرضی شیخنا وامامنا محمد الباقی قدس الله تعالی سره که یکے از خلفاے کبار
خانوادۂ حضرات اکابر نقشبندیه قدس الله تعالے اسرارهم بوده اند رسانید
وایشان این درویش را ذکر اسم ذات جل سلطانه تعلیم نمودند وبطریق معهود
توجه نمودند تا التذاذ تمام در من پیدا شد واز کمال شوق گریه دست داد وبعد از یک
روز کیفیت بیخودی[1] یک دریای محیط میدیدم وصور واشکال عالم را در رنگ
سایه دران دریا مے یافتم واین بیخودی رفته رفته استیلاے پیدا کرد وبه
امتداد کشید وگاهے تا یک پهر روز میکشید گاهے تا دو پهر ودر بعضے
اوقات استیعاب شب مینمود وچون این قضیه را بحضرت ایشان رسانیدم
فرمودند نحوے از فنا حاصل شده است واز ذکر گفتن منع فرمودند وبنگاهداشت
آن آگاهی امر نمودند بعد از دو روز مرا فناے مصطلح حاصل شد بعرض رسانیدم
فرمودند بکار خود مشغول باش بعد ازان فناے فنا حاصل شد چون بعرض
رسانیدم فرمودند که تمام عالم را یکے می بینی ومتصل واحد میابے عرض کردم
که بلے فرمودند که معتبر در فناے فنا آنست که با وجود دید آن اتصال بیشعورے
حاصل شود در همان شب فناے فنا باین صفت حاصل شد بعرض رسانیدم
وحالتے که بعد از فنا حاصل شده بود نیز بعرض رسانیدم وگفتم که من علم خود
را نسبت بحق سبحانه حضوری مے یابم بعد ازان نورے که محیط همه اشیاست
ظاهر گشت ومن آنرا حق دانستم جل وعلا وآن نور رنگ سیاه داشت
بعرض رسانیدم فرمودند که این انبساط که دران نور می نماید در علم است
بواسطۂ تعلق ذات جل شانه باشیاے متعدده که در بالا وپست واقع
شده اند منبسط می نماید نفے انبساط باید کرد بعد ازان آن نور سیاه منبسط رو

بانقباض

[1] که نزد این اکابر معتبر است ومسمی بغیبت رو نمود ودران بیخودی

بانقباض آورد و تنگ شدن گرفت تا آنکه نقطه کشید فرمودند آن نقطه را هم
باید نفی کرد و بحیرت آمد همچنان کردم آن نقطهٔ موهوم هم از میان زایل شد و
بحیرت انجامید که دران موطن شهود حق سبحانه خود بخود است چون بعرض رسانیدم
فرمودند که همین حضور حضور نقشبندیه است و نسبت نقشبندیه عبارت ازین
حضور است و این را حضور بے غیبت نیز میگویند و اندراج نهایت
در بدایت درین موطن صورت مے بندد و حصول این نسبت مر طالب را درین
طریق در رنگ اخذ کردن طالب ست در سلاسل دیگر اذکار و اوراد را از پیر تا
بر آن عمل نماید و پے بمقصود برد ع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا
و این درویش را این نسبت عزیز الوجود بعد از دو ماه و چند روز از
ابتداے زمان تعلیم ذکر حاصل شده بود و بعد از تحقق شدن این
نسبت فناے دیگر که آنرا فناے حقیقے میگویند حاصل گشت و دل را
آنقدر وسعت پیدا شد که تمام عالم را از عرش تا مرکز زمین در جنب
آن وسعت مقدار خردله قدرے نبود بعد ازان خود را و هر فرد عالم بلکه
هر ذره را حق میدیدم جل و علا بعد ازان هر ذرهٔ عالم را فرادی فرادی عین
خود دیدم و خود را بلکه هر ذره را آنقدر منبسط و وسیع دیدم که تمام عالم را
بلکه اضعاف عالم را دران گنجایش باشد بلکه خود را و هر ذره را نورے
یافتم منبسط که در هر ذره ساریست و صور و اشکال عالم دران نور مضمحل و متلاشی
بعد ازان خود را بلکه هر ذره را مقوم تمام عالم یافتم چون بعرض رسانیدم
فرمودند که مرتبهٔ حق الیقین در توحید همین است و جمع الجمع عبارت
ازین مقام است بعد ازان صور و اشکال عالم را چنانکه اول حق میبافتم
این زمان موهوم[1] یافتم بغایت حیرت دست داد درین اثنا عبارت فصوص

[1] دیدم و هر ذره را حق می یافتم بی تفاوت و بی تغیر همان ذره را موه

کہ از پدر بزرگوار علیہ الرحمۃ شنیدہ بودم بیاد آمد کہ فرمودہ است ان شئت
قلت
قلت انہ اے العالم حق ان شئت انہ خلق وان شئت قلت انہ حق من وجہ
وخلق من وجہ وان شئت قلت بالحیرۃ بعدم التمیز بینہما این عبارت فی الجملہ
مسکن آن اضطراب گشت بعد ازان در ملازمت ایشان رفتہ عرض
حال خود کردم فرمودند کہ ہنوز حضور تو صاف نشدہ است بکار خود مشغول باش
تا تمیز موجود از موہوم ظاہر شود عبارت فصوص را کہ مشعر بعدم تمیز بود خواندم
فرمودند کہ شیخ بیان حال کامل نکردہ است عدم تمیز نسبت بہ بعضی ثابت
است حسب الأمر بکار خود مشغول گشتم حضرت حق سبحانہ وتعالے بمحض توجہ
شریف حضرت ایشان بعد از دو روز تمیز در موجود و موہوم ظاہر بگردانید
تا وجود حقیقی را از موہوم متخیل ممتاز یافتم وصفات وافعال را نیز موہوم
محض یافتم و در خارج جز یک ذات موجود ندیدم چون این حالت را بعرض
اشرف رسانیدم فرمودند کہ مرتبۂ فرق بعد الجمع ہمین است و نہایت سعی تا
اینجاست بیش ازین انچہ در نہاد استعداد ہر کس نہادہ اند ظاہر میشود و این
مرتبہ را مشایخ طریقت مقام تکمیل گفتہ اند انتہے کلامہ الشریف و بعد ازین
بیان دقایق علیہ از واردات احوال شریفہ بقلم محترم آوردہ اند کہ برخوانندگان
مخفی نخواہد بود و این معاملات مذکورۂ عالیہ کہ سالکان ہر یک نسبت را در سالہا
بدست آرند حضرت ایشان را بسر محبوبی و مرادی در اندک فرصت بحصول پیوستہ
و حضرت خواجہ قدس سرہ بارہا میفرمودہ اند کہ ایشان از محبوبان و مرادان
اند و این سرعت سیر ایشان ازان است روزے چند از صحبت حضرت
ایشان بآن خواجۂ عالیشان نرفتہ بود کہ حضرت خواجہ یکے از مخلصان
مکتوبے نوشتہ اند و آنجا قلمے فرمودہ کہ ہو شیخ احمد نام مردی است از

Marfat.com

سر ہند کثیر العلم و قوی العمل روزے چند فقیر با دلشکستہ و خاست کردہ عجائب
بسیار از روزگار او قات او مشاہدہ نمودہ بآن ماند کہ چراغے شود کہ عالمہا
از و روشن گردد الحمد للہ تعالے احوال کاملہ او مرا بتقین پیوستہ و این شیخ
مشار الیہ برادران و اقربا دارد ہمہ مردم صالح و از طبقہ علما چندے را دعا گو
ملازمت کردہ از جواہر عالیہ دانستہ استعداد ہاے عجب دارند فرزندان
آن شیخ کہ اطفال اند اسرار الٰہے اند با جملہ شجرہ طیبہ اند انبتہ اللہ نباتاً حسناً
و فقراے باب اللہ دلہاے عجب دارند انتہے کلامہ الصادق اللطیف
این فقیر از زبان مبارک حضرت ایشان قدس اللہ سرہ شنودم کہ فرمودند
ازان روز کہ در خدمت علیہ حضرت خواجہ خود قدس اللہ سرہ تعلیم طریقت
گرفتم مرا بہ یقین پیوست کہ عنقریب اللہ سبحانہ بمحض کرم مرا بنہایہ این راہ
خواہد رسانید ہر چند از راہ دید قصور حال و اعمال نفے این یقین می نمودم
صورت نمی بست و اکثر این بیت ورد زبانم بود ؎ ازین نورے کہ از تو
بر دلم تافت ؛ یقین دانم کہ آخر خواہمت یافت ؛ بعد ازے اداے این
بیان حضرت ایشان بانکسار و نیاز مندے و استغراق تمام آب در دیدہ
کلمہ تحمید بر زبان شریف آوردند یکے از مخلصان حضرت ایشان
از زبان مبارک ایشان نقل کرد کہ فرمودند در ابتداے احوال کہ مارا
در خدمت خواجہ خود قدس سرہ رفتگیہا و نیستیہا بظہور رسیدہ بود
حضرت خواجہ ما برادر طریقت ما شیخ تاج را فرمودہ بودند کہ احوال و وقایع
بعضے یاران را شنودہ بعرض ایشان رساند لیکن احوال مرا ازان مستثنی
گردانیدہ خود مے پرسیدند لاجرم من نزد شیخ رفتہ چیزے نمیگفتم تا روزے
شیخ بمن گفت کہ اے فلان ترا چیست کہ از احوال خود چیزے نمیگوئی

Marfat.com

من متواضع رفتم وگفتم احوال من شایان استماع ایشان نیست شیخ ابرام نمود
وگفت لا اقل واقعه اگر دیده باشی بگو اتفاقاً دران نزدیک در یکے از
وقایع دیده بودم که من متوجه شیخ تاج شدم و شیخ را تصرف نمودم چنانکه
بیخود شده افتاد چون الحاح شیخ را به تندی تمام در اظهار واقعه دیدم
لاجرم از روے جذبه این واقعهٔ مذکوره را بیان نمودم شیخ متغیر شده
وهر دو خاموش ماندیم غرض از تحریر این حکایت ایماے بهمت والاے
حضرت ایشان است از بدایت تا نهایت از بلندی همت و سمو فطرت
وعلو استعداد و قابلیت و کثرهٔ علم و عبادت و وفور رعایت آداب پیر
رفیع المرتبه قدس سره باندک ایام وفرصت رسیده اند بجاے که
رسیده اند و حضرت خواجه قدس سره بشکرانهٔ آنکه حضرت حق سبحانه
اینچنین مسترشدی والا قابلیتے وافر الفضیلتے را که بصحبت ایشان رسانید
واز ین نظر تربیت و برکات هدایت ایشان بکمال و تکمیل واصل گردانید
محامد قولے و فعلے و حالے بجا آورده در ساعتے که مشتری از وکسب سعادت
نماید حضرت ایشان را خلعت اجازهٔ کامله پوشانیدند و بسر هند که وطن
مألوف آنحضرت بود رخصت فرمودند و جمعے از طالبان صادق خود را در
خدمت ایشان تعین نمودند پس حضرت ایشان بانعمتهاے فراوان
بوطن بازگشتند چون بازگشتن شاهباز بلند سیر ابو سعید ابو الخیر از خدمت
شیخ الاقطاب ابو العباس قصاب قدس سرهما چنانکه خود فرموده باز آیم
باصد هزار خلعت وفتوح انتهے و بأمر حضرت خواجه دران بلده به تربیت طالبان
حق پرداختند و در اندک مدت جم غفیر را از سرچشمهٔ فیوضات خویش شاداب
ساختند در اثناے این افاضات ناگاه از آنجا که همت والاے آنحضرت

Marfat.com

مطلبے راجویان بود کہ در وہم وفہم اقل قلیل از عارفان آید آن کثیر را قلیل انگاشتہ واز غلبہ اندوہ یافت آن مقصد والا مستر شد انرا وداع نمود صحبت را خواستند کہ بعزلت مبدل گردانند بعضے اصحاب غرض وارباب غبطہ آنرا بشیوۂ دیگر بعرض حضرت خواجہ قدس سرہ رسانیدند چون ایمعنے معلوم حضرت ایشان شد این عریضہ را بہ پیر بزرگوار مرسل داشتند ہوازان روز کہ از ملازمت برآمدہ بود بواسطۂ میل بفوق الفوق بمقام ارشاد چندانے مناسبت ندارد چندگاہ خود ہمت آن بود کہ در گوشہ خزیدہ شود و مردم در صحبت ہمچو ہبر و شیر در نظرے آمدند عزم عزلت مصمم شدہ بود اما استخارہ موافق نمی آید عروج در مدارج قرب بغایت تعالیٰ ہرچند غایت ندارد میسر شدہ میشود و مے برندو می آرند کل یوم ہو فی شان برمقامات جمیع مشایخ الی ماشاء اللہ تعالیٰ گذرانیدند سہ گلے بردند ازین دہلیزہ لیست ؎ بدان درگاہ والا دست بردست ؎ درین میان اگر توسط روحانیات مشائخ را تعداد نمایم بطول انجامد باجملہ از جمیع مقامات اصل در رنگ مقامات ظل گذرانیدند از عنایات چہ نویسد قبل من قبل بلا علۃ چندان وجوہ ولایت وکمالات آنرا نمودند کہ چہ در تحریر آرد در شہر ذی الحجہ در مدارج نزول تا مقام قلب فرود آوردند واین مقام مقام تکمیل وارشاد است اما ہنوز چیزہا از متمم ومکمل ازبرائے این مقام درکار است تا کے میسر شود امر آسان نیست باوجود مرادیت چندان قطع منازل کردہ میشود کہ مریدان اینجا قدمگاہ ندارند نہایت عروج افراد تا بدایت مقام اصل است بیشتر افراد ہم گذر ندارند ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم وجہ توقف درمراتب تکمیل وارشاد اینست مردم در متخیلات خود چیزہا می برند اعتبار نباید کرد ؎ در نیابد حال پختہ ہیچ خام ؎ پس سخن کوتاہ باید والسلام ؎ در اندیشۂ این قسم

ے را در عمر نوح معلوم نیست کہ میسر شود بلکہ وجوہ مخصوص بمرادان است مریدان

ظنیات احتمال ضرر غالب است آنجماعه را فرمایند که از احوال این خسته بال نظر
خیال خود بپوشند مجال نظر را مجال دیگر بسیار است ؎ من گم شده ام مرا مجوئید
از گم شده گان خبر بگوئید ؛ از عزت خداوندی جل سلطانه باید اندیشید امری را
که حق سبحانه و تعالے کمال او میخواهد در تنقیص او سخن گفتن بسیار نامناسب است
وفی الحقیقة معارضه است با و تعالے انتهے کلامه الشریف تا آنکه حضرت حق سبحانه
مطلبے را که درین عزلت میجستند بمحض کرم عطا فرمود آنگاه با فاضة طلاب باز
گشتند چنانکه خود در یکے از مکاتیب نگارش نموده اند که حاصلش اینست که چون
خواجه من مرا بکمال مصطلح این طایفه علیه رسانیده اجازت دادند مرا فی الجمله آنوقت
دران کمال و اکمال حاصله خود تردد ی بود آنرا کبر امت دریافتند فرمودند که
تردد را دران راه نباید داد که ازان تردد ی در کمالیت مشائخ لازم آید
حسب الأمر شریف شروع در تعلیم طریقت رفت و در مستر شدان کار سنین
بساعات محسوس گشت درین میان باز علم نقص خود پدیدار شد آنانرا که پیرامون
من می تنیدند جمع کرده حدیث نقص خود گفتم و وداع خواستم اما طالبان اینمعنے را
محمول بر تواضع داشته از انچه داشتند برنگشتند بعد از چند گاه حضرت حق سبحانه
و تعالے احوال منتظره را محصل گردانید انتهے ما اخذنا من کلامه المفصل المکمل
باز حضرت ایشان بشوق دریافت ملازمت خواجه عالیشان از سرهند بدهلی
شده اند و مدتها در خدمت پیر بزرگوار بسر برده و صحبتهاے شگرف گذرانده
و معامله را بچندین درجه از پیش بیشتر رسانیده اند و با اینهمه الطاف کثیره حضرت
خواجه و حصول معاملات بلند و فضائل ارجمند بنوعی رعایت أدب پیر بزرگوار
مینموده اند که فوق آن متصور نباشد فقیر از زبان شریف خدمت خواجه
حسام الدین احمد سلمه الله تعالے شنودم که بعد از مدح و ثنای حضرت ایشان

Marfat.com

فرمودند که باوجود علو مرتبه و کثرت فضیلت که ایشانرا بود در کمال رعایت آداب
حضرت پیر دستگیر هیچکس از میان اصحاب حضرت خواجهٔ ما چون ایشان نبود ولهذا
پیش از دیگران برکات نصیب روزگار ایشان شد شاهد عدل این فرمودهٔ خواجه
حسام الدین آنکه یکی از مقبولان حضرت باقی بالله قدس سره باین فقیر گفت که
دران ایام که حضرت خواجهٔ ما نهایت التفات باین خلیفهٔ عالیدرجات یعنی شیخ تو
داشتند و در توقیر و احترام ایشان مبالغه میفرمودند روزی به تقریب مرا بطلب
ایشان فرستادند همین که بخدمت ایشان آمده گفتم که حضرت پیر دستگیر شما را طلبیده اند
بمجرد استماع این خبر رنگ رخسار ایشان متغیر شد چون تغیر چهرهٔ خائفان و از غایت
خشیت اضطرابی قریب رعشه در ایشان پدیدار گشت من با خود گفتم سبحان الله
آنکه می شنودیم نزد دیگران ازو بیش بود حیرانی بخشم خود دیدیم حضرت ایشان قدس
سره نیز در رسالهٔ مبدأ و معاد رقم نموده اند که ما چهار کس بودیم در ملازمت حضرت
خواجهٔ خود که پیش مردم در میان سائر یاران امتیازی داشتیم و هر کدام ما را
نسبت بحضرت خواجه قدس سره اعتقاد علیحده بود و معاملهٔ جدا بود این فقیر
بیقین میداند که مثل این صحبت و اجتماع و مانند آن تربیت و ارشاد بعد از
زمان آنسرور علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات هرگز بوجود نیامده است
و شکر این نعمت بجا میباید آورد که اگرچه بشرف صحبت خیر البشر علیه و علی آله
الصلوٰة والسلام مشرف نشدیم باری از سعادت این صحبت محروم نماندیم و
هر کدام را باندازهٔ اعتقاد بهره رسید انتهی کلامهٔ فلاجرم از همین این عبارات دیگر
اسباب اخذ برکات دیدند انچه دیدند تا بجائی که حضرت خواجه ایثار ایشان نمودند
هرچه از جواهر عالیهٔ نسبتهای متعالیه داشتند و لوای مصدقهٔ این کلام بشارت
اساس شیخ ابو العباس را در حق شیخ ابو سعید فرمود که دوش ایثار ما رفت همه نصیب

Marfat.com

این جوان مہنکے آمد مبارکش باد انتہے برفرق فرقدان سایۂ این فارقی نژاد افتاد
وکارخانۂ ارشاد خود را بحضرت ایشان حوالہ نمودہ تربیت طالبانرا بایشان واگذاشتند
واین رقیمۂ والا را بآنحضرت بزرگاشتند ہو جمعے از دوستان کہ گرفتار بارو جود
بودند چون در مضیق دمامنا الا لہ مقام المعلوم در بند مصلحت فکر و عقل ما اقتضاے
آن نمود کہ درین برشکال از مقابلۂ بوقلمون دور افتادہ در تحت آفتاب مشہود
زندگانی نمایند انشا اللہ بہ نیکے و پاکی بآخر رسد فوائد صحبت و جماعۃ أمری است
محقق چہ حاجت باظہار سہ ما گرفتاریم برما ناوک بیداد ریزہ سوسن و گل بر
کنار مردم آزاد ریزہ انتہے مکتوبہ الشریف باز حضرت ایشان بوطن مألوف مراجعت
نمودہ مدتی با فاضات سالکان الے اللہ در آن بلدہ اشتغال فرمودند واز احوالات
عظیمۂ حاصلۂ خود و ترقیات یاران و ہم پیرگان بزبان قلم عرضہ داشتہا بہ پیر
بزرگوار نمودند کہ بعضے ازان عرایض بعد از تمامی این فصل در فصل علیحدہ رقم
خواہد یافت انشا اللہ تعالے آنرا کہ شوق دل خوابان آن باشد کہ بتفصیل
آن اطلاع یابد کو بمطالعۂ آن عرایض کہ در عنوان دفتر اول مکتوبات قدسی آیات
ثبت یافتہ بشتابد و ہمچنین حضرت خواجۂ بزرگوار احوال یارانی را کہ بخدمت شریف
ایشان در دہلی می بودہ اند غایبانہ از حضرت ایشان می پرسیدہ اند کہ توجہ
نمودہ بترقیات و قابلیات ہر یک را معلوم فرمودہ از سرہند بایشان رقم نمایند
روزی یکی از خلص اصحاب ایشان بتضرع تمام التماس نظرات عنایات خاصہ
نمودہ فرمودہ اند کہ انشا اللہ چون جناب ایشان از سرہند اینجا بیایند التماس کنیم
کہ در حق تو توجہات خاصہ نمایند و در اندک فرصت ترا بمقامات عالیہ رسانند
وکذلک دقایق علوم طریق و درجات مقامات بعض ارباب معرفت و تحقیق
را نیز ایشان استفسار میفرمودہ اند و آنچہ درین ابواب حضرت ایشان

Marfat.com

معروض میداشته اند موجب اطمینان خاطر عاطر ایشان گردیده محامد کثیره بزربان
می آورده اند این مکتوب شریف خواجهٔ عالیشان که بحضرت ایشان ارسال
فرموده اند بواسطه از خط شریف منقول میگردد شاهد آن مطالب است هذا
هو مسند ارشاد واسع وانور باد مسودهٔ رساله که در طریقهٔ خواجگان تمام شده خواجه
بزربان کحل البصر مشتاقان گردانیدند حمد الله سبحانه والمنة بغایت عالی است
ولطیف لیکن بخاطر میرسد که التماس نموده آید که قدری در احوال حضرت خواجهٔ
احرار قدس سره تفتیش فرمایند شاید که امور دیگر هم ظاهر شود همان روز که
بمطالعهٔ آن لطیفهٔ غیبیه مشرف شد در اثناء نفاس خاطری آمد که دست چپ
یعنی عالم ارواح بایشان تعلق دارد چون حاضر شد بجهت ضعف حافظه متردد
گشته که مشار الیه که بود لیکن ظن غالب آن بود که اشاره بحضرت خواجه بود یکی
در طبقهٔ آنکه دیده شود یکین که چیزے ظاهر گردد دیگر از سخنان ایشان معنی بعضے
مفهوم میشود واین نیز از بعض خواهها دریافته شده که ایشان بحسب خلقت
نهایت در بدایت مندرج مخلوق شده اند چه عجب اگر فوق نقطهٔ علم در زیر
مقام وحدت عالیا که قابلیت مطلقه است مخلوق باشند یکے گرم نموده آنجا
هم دیده شود ایضاً در مقام حضرت فاروق رضی الله عنه نظر بیندازند
که داخل آن مقام شده بنزول آمده اند یا از راه دیگر بکنار آمده اند شاید
البته که مخلوقیه فوق نقطه لسبب عدم تقرر دران مقام شده باشد باری البته
عنایت نمایند ویک تفتیش نمایند که خیلے خاطر نگران است التماس دیگر آنکه
در باب فنای بشریت نیز توجهے فرمایند که از غیر مقام فنای فی الله نیز
مقامی دارد یا منحصر است در داخل شدن بهمین مقام از جمله جماعتے که در
فوق این مقام مخلوق شده اند ظاهر انیست که همچنان محفوظ باشند و

Marfat.com

حاجت بکسب در ظہور فنای بشریت نداشتہ باشند و ایضاً جماعتے کہ در زیر ہمان
مقام وحدت محو شدہ باشد و اگرچہ از راہ جذبۂ قیومیت یا غیر آن رفتہ باشند نیز از عود
بوجود بشریت محفوظ باشند ایضاً یک نظری در خانۂ خبر دوست کہ مقام انبیا است
صلوۃ الرحمن علی نبینا و علیہم نیز بکنید کہ در آنجا نیز مقامے خواہد بود کہ از عود ندکور
ایمن گردانند ایضاً در مقام فنائے فی اللہ نیز نظرے بفرمایند کہ شاید غیر ازین
راہ ظاہر تفصیل راہ دیگرے ہم داشتہ باشد و بعضی ازین عزیزان ازان راہ
داخل شدہ باشند باقی احوال آن موقف ایشان را بہتر معلوم است چہ نویسم
چندان اسامی و علامات مقامات مارا معلوم نیست تغیرات را چہ نوع توان
نوشت انشاء اللہ انچہ مرضے است ہمان شود محمد صادق و جمیع برادران و عزیزان
نیازمندی قبول نمایند انتہے مکتوبہ العالے این پرسشہا و نوازشہا ازان
خواجہ والا مرتبہ باین خلیفۂ عالی منزلہ بجائی رسید و استماع احوالات
بلند تازۂ حضرت ایشان بآنجا کشید کہ خود نیز و فور تعلقے کہ داشتند چنانکہ
این دو بیت شریف بیان دو گواہ این مدعا تواند بود بس تشنہ و لبم
خرابم ایدوست ۔ در حسرت یکدم آیم ایدوست ۔ ہر جا کہ ترشح تو بینم
در العطش آیم و نشینم ۔ بران آمدند کہ احوالات تازہ کہ از خصایص مقتضا
استمداد حضرت ایشان بظہور رسیدہ بطریق روایۃ عالے از سائل
کہ بعض اساتذہ از محدثین از تلامذۂ خود اخذ حدیث نمودہ اند حضرت خواجۂ
بزرگوار آن احوالات را ازین نائب عالیمقدار خود اخذ فرمایند بحضرت
ایشان اظہار ما فی الضمیر المنیر فرمودند حضرت ایشان ہمگے تواضع و انکسار
گردیدہ براہ معذرت رفتند کہ مبادا آن امتحانے بود و حق
ایشان و مورث شرک ادنے گردد و لیکن چون الحاح حضرت خواجہ بجائے رسید

Marfat.com

عدم امتثال امر واجب الاطاعۃ متحیر میشد بترک ادب لاجرم حضرت ایشان باد
وتواضع واحترام تمام بعرض رسانیدند کہ احوالات حاصلہ حاضراند ودعا وتوجہ
تمام بحصول آنچہ پیر بزرگوار ایشان میخواست کماشتند تا بعنایت اللہ سبحانہ
آن مطلب بحصول پیوست وحضرت خواجہ بخلص اصحاب رشدی ازین ماجرا
درمیان نہادہ بودہ اند چنانکہ بندہ این قضیہ را بادنے تفاوتی از زبان شریف
شیخ تاج الدین سلمہ اللہ شنود کہ مشارالیہ از زبان مبارک حضرت خواجہ نقل مینمود آنکہ
در بعضے عرایض حضرت ایشان مرقوم است کہ عزیز متوقف چنان وچنین اشارہ
بحال آن قدوۂ ارباب کمال است کہ بامر ایشان از حال ایشان بایشان خبر میدادند
بالجملہ معاملت حضرت خواجہ بحضرت ایشان رضی اللہ عنہما بر حاضران گواہ این ماجرا
بود کہ آن شیوۂ نیازمندی کہ مریدانرا بہ پیران باید آنحضرت باین خلیفۂ بزرگوار خود
درمیان آوردہ بودند چنانکہ در حضور خود سر حلقۂ اصحاب خود ایشانرا داشتہ ومقتدای
حلقہای مراقبۂ صباح ورواح ہم ایشانرا گردانیدہ بودند وخود چون سائر مسترشدان
خود بآن حلقہ داخل میشدند وچون از حلقہ یا آنمجلس کہ حضرت ایشان آنجا بودند
باز میگشتند بچندین گام بشیوۂ قہقری می نہادند در رعایت غایت ادب راو یارانرا
نیز تاکید کردہ بودند کہ استقبال ومتابعتی را کہ بایشان می نمودند بحضرت ایشان ما نمایند
وبایشان بارانہ سلوک پیش گیرند بل با صحاب خود فرموده بودند کہ باطن خود را نیز در حضور
حضرت ایشان متوجہ ما ندارید از زبان جناب سیدی مرشدی میر محمد نعمان سلمہ اللہ تعالیٰ
تواضعات حضرت خواجۂ عالیشان بحضرت ایشان شنودم کہ حکایت کردند کہ روزی
حضرت ایشان در حجرۂ خود بر عریش خود غنودہ بودند ناگاہ حضرت خواجہ باقی باللہ تنہا بی
سائر درویشان بقصد دریافت ایشان بہ در حجرہ رسیدند خادم حضرت ایشان
خواست کہ حضرت ایشان را بیدار کند حضرت خواجہ بمبالغۂ تمام او را از بیدار کردن

Marfat.com

منع فرمودند و همچنان به نیاز و ادب تمام برون در نزدیک آستانه انتظار بیداری
حضرت ایشان میگشیدند لحه بگذشته بود که حضرت ایشان بیدار شده آواز دادند
که بیرون در کیست حضرت خواجه با ادب تمام گفتند که فقیر محمد باقی حضرت ایشان
از عریش خود با اضطراب برجسته برون آمده با افتقار و انکسار تمام در خدمت نشستند
و نیز مکاتیب شریفهٔ حضرت خواجه بزرگوار که قبیل آن ایام بحضرت ایشان نگاشته
فرموده اند مجز این مقوله است از انجمله است این دو رقیمه که دو شاهد عدل اند بر ان
مدعا رقیمهٔ اولی حق سبحانه باعلی مرتبه الکمال برساند و للا مرض من کأس الکرام
نصیب ۲ تکلفی نیست انچه حقیقت حال است نوشته میشود پیر انصاری قدس سره
میفرموده من مرید خرقانی ام لیکن اگر خرقانی در نوقت میبود با وجود پیریش مریدی
من میکرد هرگاه صفت آن بی صفتان این باشد گرفتاران آثار صفات چرا جان
فدای لوازم طلبگاری نکنند و از هر کجا بوی بمشام ایشان رسد در پی آن نروند
اکنون تأمل و اهمال ما نه از استغنا و بی نیازی است موقوف باشارتست
۳ گر طمع خواهد زمن سلطان دین ۲ خاک بر فرق قناعت بعد ازین ۲ بار
نسخهٔ حال و ارادهٔ ما انیست خدای عزوجل بر انچه میباید مهتدی گردانادو از
عجب و پندار مخلص بخشاد و بقیة المقصود جناب سیادت مآب امیر صالح
نیشاپوری سلمه الله اظهار طلب نمودند چون وقت مقتضی این نبود تضیع
اوقات ایشان دادن از مسلمانی ننمود لاجرم بصحبت شما فرستاده شد
انشاالله بقدر استعداد بهره مند گردند و توجه لطف کامل یابند و الدعا
رقیمهٔ ثانیه الله تعالی فقرا و مساکین درمانده را از برکات برگزیدگان
بدرمانی برساناد و مدتیست که عرض نیازمندی بدرگاه ولایت نکرده ام
اگر ای این یک کلمه را اقاصدان صادق حامل تواند شد الحمد لله این قسم خود

Marfat.com

صورت می بندد و دیگر چه نویسم سخن درویشان بحضرت شما نوشتن بغایت بیشرمی
است حکایت اوضاع صوریه بسیار بیجا الغرض ما را حد خود می باید دانست
و از فضول احتراز باید کرد والدعا انتهی مکتوبه الشریف بالجمله این صحبت و معامله
که میان این پیر و این مرید قدس سرهما بظهور رسیده کم کسی شنیده و از عجائب
روزگار است و موجب حیرت اولوالابصار و هم شاهد فنای اتم و تعطش اکمل
خواجه بزرگوار و هم گواه علو مرتبه شیخ ما که زبده مقربین است و قدوه اخیار و همچنین
حضرت خواجه بزرگوار در آخر کار میفرموده اند که در اواخر ما را از اثر صحبت فلان
و اشاره بحضرت ایشان مینموده اند معلوم شد که توحید کوچه تنگ بوده و فوق
آن شاه راه وسیع والله اعلم بحقیقة کلامه در سفر سوم که حضرت ایشان از سرهند
بملازمت آن خواجه صفا کیش رسیده اند فرموده اند آثار ضعف بدن بسیار
ظاهر میشود امید حیات کمتر مانده و فرزندان برخوردار خود خواجه عبید الله و خواجه
محمد عبد الله را که آندم شیرخواره بوده اند طلب فرموده از حضرت ایشان التماس
توجه در حق آن دو نور دیده نموده اند و حضرت ایشان در حضور پیر بزرگوار بامر
ایشان توجهات علیه در حق پیرزادها فرموده اند چنانکه اثر آن توجه بحضرت خواجه
نیز ظاهر شده است و نیز بفرموده آنحضرت در حق والدات آنها غائبانه توجه نموده اند
چنانکه در ذکر حضرات مخدوم زادها منقولا عن مکتوبه الشریف اشاره بآن رفت
و نیز فقرات مدحیه که از زبان درفشان حضرت خواجه درویشان در حق حضرت
ایشان بظهور پیوسته بیش از انست که بتحریر گنجد چندی از ان برنگاشته می آید
روزی فرموده اند که ایشان از کمل مردان و محبوبان اند وقت دیگر فرموده اند
که امروز در زیر فلک ازین طائفه علیه چون ایشان نیست وقتی دیگر بر زبان
مبارک رانده اند بعد از صحابه و کمل تابعین و مجتهدین چون ایشان معدودی چند

Marfat.com

از اخص الخواص منظرے آیند و نیز فرموده اند که مادرین سه چهار سال شیخی نکردیم
چند روز بازی کردیم الحمد لله والمنة که این بازی ما و این دکان پرداز ی ما
بیفائده نشده که چون ایشانے بروی کار آمد و نیز فرمود فقیر از زبان مبارک
حضرت ایشان شنود که فرمودند سرگرمی حضرت خواجهٔ ما قدس سره به تربیت طالبان
تا زمانی بود که معامله ما بانتها نرسیده بود چون از کار من فارغ شدند مرمی گردید
که خود را از کار شیخوخت کشیدند و طلاب را بما حواله نموده فرمودند که این تخم را از
بخارا و سمرقند آوردیم و در زمین برکت آئین هند کشتم و نیز بعد از وصیت آن
خواجهٔ ذوالبرکات از میان مسموات مکاشف خاصهٔ مستوره مسوده برآمده که آنجا
چهار دائره کشیده بوده اند در یک دائره ولایت بفتح واو رقم نموده و در دائرهٔ
چهارم کمال مطلق و ارباب از دوائر اربعه را از اخص الخواص بعد الصحابه والتابعین
رضی الله عنهم اجمعین در حواشئ آن دائره موافق مرتبهٔ آنان بنوعی که در غیب
از کشف بلا ریب معاینه گردیده رقم فرموده در میان همه آنها داده دوازده تن
را از رؤسای ایشان در هر دائره وجه اکمل داخل دیده اند حضرت ایشان ما را
نیز داخل این دوازده یافته و نیز آن خواجهٔ عالیشان مکرر اشاره بقطبیت حضرت
ایشان فرموده اند و از بعض رسائل و مکاتیب حضرت ایشان ما نیز جا یعنی
ایشان میان قطب ارشاد و قطب افراد لایح میگردد که از آنهاست دو فقره
از نخستین فقرات رسالهٔ مبدأ و معاد فقرهٔ اولے از ان متضمن افاضات روحانیت
اکابر است بر حضرت ایشان و آن دو فقره بعد از تحریر فقرات عرایض در
آخر فصل آینده خواهد آمد انشاء الله سبحانه بعد از مرخص شدن حضرت ایشان
در سفر سوم از پیر بزرگوار خود که بعد ازان ایشان را ملاقات اینجانے میسر نگشت چون
حضرت ایشان از دهلی بسر هند شدند روزی چند آنجا گذرانیده بامر و اشاره

Marfat.com

متوجہ بلدۂ معظمۂ لاہور گردیدند اکابر و اصاغر آن بلدہ مقدم محترم ایشانرا غنیمت
شمردند و بسا از خواص و عوام در سلک ارادۂ آن غوث الانام در آمدند و صحبت گرم شد
و حلقہ و شغل و مراقبہ الی ساعی پذیرفت فاضلی از تلامذۂ عالم عامل مثنوی مولانا جمال
تلوی رحمہ اللہ بفقیر گفت دران سفر اکثر استاد ما کہ مولانای مذکور باشند بنیازمندے
و اخلاص تمام بملازمت شیخ بزرگوار تو میرسیدند تا روزی وقت برخاستن مولانا
ازان صحبت گرامی شیخ خواستند کہ چند قدم مشایعت مولانا نمایند مولانا پای افزار
ایشانرا برداشتہ پیش پای ایشان نہاد تا شاگردانرا آن افراط تواضع مولانا گران
نمودہ چہ اعتقاد ما در حق مولانا از روی علم بیش از ایشان بود و از روی ورع
و صفای باطن نیز از ایشان کم نمیدانستیم چون بیرون آمدیم گستاخی نمود معروض
داشتم کہ این ہمہ تواضع و تذلل از مثل شما ہی وجہی ندارد فرمود اینہا علمای
باللہ اند و از محرمان اسرار لی مع اللہ احترام ایشان بر ما یان لازم است ما را
درین باب معذور بل مأجور دانید و نیز یکے از مخلصان حضرت ایشان کہ بمولانای
مذکور نسبت شاگردی و ہمسائگی داشت باین حقیر گفت دران ایام کہ حضرت
ایشان بلاہور تشریف برده بودند و مولانا جمال بصحبت آن قدوۂ ارباب
کمال میرسید روزی در خلوتی مولانا از حضرت ایشان پرسید کہ شما امروز جامع
ایدمیان علم احکام و علم اسرار و از حال و عرفان سرشار مسئلۂ وحدت وجود
کہ بظاہر شرع چندان موافقت ندارد و بسیاری از اکمل اولیا برانند حل آن
نزد شما چیست حضرت ایشان سر بگوش مولانا برده کلمۂ چند فرمودند کہ اشک
از دیدۂ مولانا فرو ریخت و تغیرے در شبرۂ او چون تغیر ارباب حال میگردید مدت و
بزانوی ایشان برده ہمچنان بانگسار تمام مرخص شد کس ندانست کہ لسان
گوہر فشان حضرت ایشان چہ گفت و گوش ہوش مولانا چہ شنفت ۵

Marfat.com

سه ندانم چه گفتی چه انگیختی ؛ که گفتی و از دیده خون ریختی ؛ بتقریب این قضیه و نسبت توحید یکے از خلص اصحاب حضرت ایشان از زبان مبارک آنحضرت باین حقیر نقل کرد که فرمودند در اوائل غلبات نسبت احاطت و سریان و معیت روزی یکے در حضور من بر قلم قطع زد انگشت من بریده شد بالجمله درین اثنا این گرمئ صحبت حضرت ایشان در لاهور با ارباب فضل و اصحاب حضور ناگاه خبر انتقال خواجه بزرگوار مدار القرار بسمع ایشان رسید آرام دلها به نے آرامی مبدل گشت و شربت شیرین آن صحبتهاے رنگین بمذاق همه تلخ شد حضرت ایشان بمجرد استماع این خبر متوجه دهلی شدند چون بزیارت روضهٔ منوره مشرف گشتند و عزا پرسئ مخدوم زادها و هم پیرها نمودند اصحاب حضرت خواجه شکستگئ دل را مومیائے از برکت تربیت و صحبت ایشان طلب نمودند ایشان نیز بحکم امر و وصیت پیر بزرگوار و التماس یاران دل افگار آنجا مانده بتفقد احوال آنها پرداختند چنانچه باز نصایح ارشاد و طراوت افاضه و سرگرمئ حلقه بمثابه که در حیات با برکات خواجه باقی باللّٰه قدس اللّٰه سره الاقدس بود از سر نو تازگی یافت و آثار توجهات و انوار جذبات بر بواطن این طلاب جلوه گر گشت درمیان سرگرمئ آن افادات و افاضات بعضے حاسدان مناع الخیر آن قضیه استفادهٔ حضرت خواجه و عالیشان را از ایشان کما مر بشیوهاے مختلف درمیان آورده در خاطر مخلصان حضرت خواجه شبهات انداختند حضرت ایشان بران مطلع گردیده برفع آن بنصائحے که موجب مزید اخلاص و اتحاد آنان باشد و فواید رسان آنها بود پرداختند چون دیدند که مفید نیامد بسبب نسبتهاے بعضے آنها توجه نمودند ازان هم متنبه نگشتند بل اکثر شان جمع شده بروضهٔ منورهٔ حضرت خواجه قدس سره رفته توجه و التجا نمودند درین توجه یکے از آنها را که صاحب کشف بود در نظر در آمد که هر یک ازین درویشان ملتبسے چراغے بر افروخته بودند

Marfat.com

ناگاه برق خاطفے در رسید و ہمہ چراغہا دعا و توجہ این درویشان بود و آن برق
توجہ عالی حضرت ایشان مع ذلک آن یاران چنانکہ استفادہ را شاید با ایشان
رجوع نمودند و حضرت ایشان بحکم العود احمد بوطن معاودت فرمودند و بعد از
مدتہا بعضے ہم پیر با معذرت در میان آوردند حضرت ایشان نیز بکرم عفو نمودند و آخر
حال صفا و صفا بود چنانکہ اشارہ ازین در ذکر حال خواجہ حسام الدین نیز گذشت
پس حضرت ایشان در شہر جمادی الآخر کہ ماہ انتقال شیخ عالیمقدار ایشانست بزیارت
روضۂ منورۂ پیر بزرگوار از سرہند آمدہ باز بسبب سرہند میرفتند و دو سہ کرت با گرہ نیز تشریف
آورده باشند دیگر از سہ سرہند بہیچ جا نشدند مگر او اخر عمر کہ دو سہ سال از مزاحمت
سلطان وقت مصحوب عسکر بمقتضے بلاد مرو را ایشان روی داد و دران نیز حکمتہا
بود کہ اہل آن بلاد باین سبب بصحبت ایشان مشرف شوند و از برکات نظر ایشان
بہرہ ور گردند چنانکہ یکے از سفرہا کہ این بندہ در خدمت بود روزی عسکر بنواحی یکی
از قرای معظمہ رسید خادمان حضرت ایشان نزدیک بآن قریہ جاے گرفتہ شروع
در برافراشتن خیمہ نمودند درین میان بندہ حضرت ایشان را دید کہ تنہا پیادہ
بکوچہ آن قریہ در آمدند بندہ در قفاے ایشان دوید چون مراد بدند فرمودند
در خاطر افتاد کہ درین دیہ مسجدے خواہد بود آنجا رفتہ وضوے تازہ کردہ
دوگانہ ادا نمایم چند قدم نرفتہ بودند کہ مسجدے در کمال صفا ظاہر شد و
چاہے با لوازم اسباب وضو در صحن آن مسجد ایشان وضو کردہ بمسجد در آمدند
یکے از فقراے کہ آنجا بود از فقیر پرسید کہ ایشان چہ کس اند بندہ ویرا خبر
داد و ے بذوق تمام دویدہ رفت و عزیزی را کہ مقتداے آنجا بودہ
و در پہلوے مسجد خانہ داشتہ و اوصاف حضرت ایشان شنیدہ بود
آرزومند دیدار و ملاقات ذوالبرکات می بودہ اما از کبر سن و دیگر موانع میسرش

نبوده بخدمت ایشان رسیدن خبر کرد آن عزیز آمده بر اقدام همایون افتاد و زبان
بمضمون این بیت برکشاد ؎ همای اوج سعادت بدام ما افتد ٭ اگر ترا گذری بر مقام
ما افتد ٭ و ایشانرا با جمیع درویشان آنشب بمنزل خود آورد میزبانیها نمود و فرداش
انابت کرده تعلیم ذکر گرفت و فرزند او و چند درویشان دیگر نیز معمور و صاحب
حضور شدند وقت رخصت یک منزل مشایعت نیز نمودند اکنون وقت آن
آمد که انجاز وعدهٔ مذکوره نمایم و آن این بود که گفته بودیم که فصلے علیحده خواهم
برنگاشت که مشتمل باشد بر بعض عرایض شریفهٔ حضرت ایشان که دران سفر
از احوالات فائضه و اسرار و حقایق وارده پیر بزرگوار خود نوشته اند قدس
الله سرهما و روحهما و افاض علینا برکاتهما و فتوحهما و آن فصل مخبر اسرار
الوصل اینست **فصل چهارم** در ایراد بعض عرایض حضرت ایشان و
بعضے فقرات ماخوذه از بعضے آن عرایض کمترین بندگان احمد بذروه عرض
میرساند و حسب الامر الشریف گستاخی مینماید و احوال پریشان را معروض
میدارد که در اثناے راه آنقدر بتجلئ اسم الظاهر متجلے گشت که در جمیع اشیا
بتجلئ خاص علیحده ظاهر گشت علی الخصوص در کسوت نسا بلکه در اجزاے آنها
جدا جدا و آنقدر منقاد این طائفه گشتم که چه عرض نمایم درین انقیاد مضطر
بودم و ظهوری که درین کسوت بوده در هیچ جا نبوده خصوصیات لطائف و
محسنات عجائب که درین لباس مینموده از هیچ مظهری ظاهر نمیشد پیش
ایشان تمام گداخته آب شده میرفتم و همچنین در هر طعامی و شرابے و کسوتے
جدا جدا متجلے شد لطافتے و حسنے که در طعام لذیذ پر تکلف بود در ماوراے آن
نبود در آب شیرین تا آب غیر شیرین همین تفاوت بود بلکه در لذیذ و شیرین
یک خصوصیت کمال علے تفاوة الدرجات جدا جدا بود خصوصیات این تجلے

تحریراً بعرض میتواند رسانید اگر در ملازمت علیه میبود شاید معروض میداشت
اما در اثنای این تجلیات آرزوی رفیق اعلے داشتم و باینها مهما امکن متوجه نمیشدم
اما مغلوب بودم چاره نبود درین اثنا معلوم شد که این تجلے بآن نسبت تنزیهی جنگ
ندارد و باطن همچنان گرفتار آن نسبت است بظاهر اصلا ملتفت نیست و ظاهر را
که ازان نسبت خالی و معطل بود باین تجلے مشرف ساخته اند و همچنان یافتم که باطن
اصلا بزیغ بصر مبتلا نیست و از جمله معلومات و ظهورات معروض است و ظاهر که متوجه
کثرت و اثنینیت بود باین تجلے مستسعد گشته است بعد ازان چندگاه این تجلیات
رو بخفا آوردند و همان نسبت حیرت و نادانی حال خود ماند و صارت تلک التجلیات
کان لم یکن شیئا مذکورا بعد ازان یک فنای خاص رو داد و همانا که آن تعین
علمے که بعد از عود تعین پیدا شده بود و درین فنا گم شده و اثرے از مظان
آن نمانده درین وقت آثار اسلام و علامات انهدام معالم شرک خفی بظهور
آمدن گرفت و همچنین دید قصور اعمال و متهم داشتن نیات و خواطر نیز بالجمله امارات
عبودیه و نیستے ازان باز ظاهر گشته اند حق سبحانه و تعالے ببرکت توجه حضرت
ایشان به حقیقت بندگی رسانند منها عرضداشت کمترین بندگان احمد بذروه عرض
میرساند که از تقصیرات خود چه عرض نماید ما شاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن و لا حول
و لا قوة الا بالله العلی العظیم علومے که تعلق بمقام فنا فی الله و البقا به داشتند حق
سبحانه بعنایت خود منکشف ساخت و همچنین معلوم کرد که وجه خاص هر شی چیست
و سیر فی الله بچه معنی است و تجلی ذاتی برقی چه باشد و محمدی المشرب کیست و امثال
آن و در هر مقام لوازم و ضروریات آنرا مینمایند و میگذرانند و کم چیزی مانده باشد
که اولیاء الله قدس الله سرهم آنرا نشان داده اند در راه فرو گذارند و ننمایند
قبل من قبل بلا علة همچنانکه ذوات اشیا را مجعول میداند اصل قابلیات و استعدادات

Marfat.com

را نیز مجعول و مصنوع میداند او سبحانہ محکوم قابلیات نیست و نشاید کہ چیزی بروی
حاکم باشد زیادہ گستاخی نہ نمودہ بن باید کہ حد خود داند منہا در عریضہ رقم
نمودہ اند چندین مرتبہ از برای دفع بعض امراض توجہ کردہ شد و اثر آن ظاہر گشت
و ہمچنین احوال بعضے موتی کہ از عالم برزخیت ظاہر شدہ بود و نیز از برای دفع آلام
و شدائد آنہا توجہ کردہ شدہ اما حالا قدرت بر توجہ نماندہ است کہ بر ہیچ چیز خود را
جمع نمیتوانم ساخت بعض شدائد از مردم بر فقیر گذشت ستمہا نمودند و جمع کثیر از
متعلقات این جانب را بناحق ویران ساختند و جلاء وطن نمودند اصلا بخاطر
غبار کلفت راہ نیافت چہ جای آنکہ بدآنہا بخاطر گذرد منہا ہمدرین عریضہ
است کہ چنانکہ سابقاً تعلق ارادت بمرادات برطرف شدہ بود لیکن اصل ارادت
ماندہ بود چنانچہ معروض داشتہ بود الحال ارادت ہم از بیخ برآمد و جنبد لامراد ولا ارادۃ
و صورت این فنا نیز در نظر آمد و بعضے علوم کہ مناسب این مقام بودہ فایض
گشت چون در تحریر آن علوم بواسطہ رقت و غموض تعسری بود لاجرم عنان قلم
را از تحریر آن گردانیدہ و در وقت تحقق این فنا و افاضۂ علوم یک نظر خاص
در ماوراء وحدت پیدا شدہ ہر چند مقرر است کہ در ماورای وحدت نظری
نیست بلکہ ہیچ نسبتے نیست اما انچہ میباید معروض میدارد تا زمانی کہ یقین نہ بود
بر نوشتن جرات ننمود و ہیچ شبہ در آن راہ نے یابد ہر چند در نظر نہ وحدتست
و نہ ورائے آن و نہ ہیچ مقامی کہ بعنوان حقیقت بداند تا حق را ورائے آن داند
حیرت و جہل بہمان صرافت ست و ازین دید ہیچ تفاوتے نشدہ نمیدانم چہ عرض
نمایم ہمہ تناقض در تناقض است در گفت نمی آید حال نے شبہ متحقق است
استغفر اللہ و اتوب الے اللہ من جمیع ما کرہ اللہ قولاً و فعلاً جاہراً و ناظراً و ایضاً
این زمان چنان معلوم گشت کہ سابقاً انچہ ازین صفات میدانستم فی الحقیقۃ

Marfat.com

فنای خصوصیت صفات ما به الامتیاز آنها بوده که در ضمن وحدت مندرج شده
بودند و خصوصیات رائل گشته الحال اصل صفات ولو کانت علی سبیل الاندراج
والاندماج نیز برطرف شده فهرمان احدیت هیچ چیز را نگذاشته تمیزے که از مرتبه
علم اجمالی یا تفصیلی حاصل شده بود نماند و تمام نظر برخارج آمده کان الله ولم
یکن معه شیء الان کما کان این زمان مطابق حال گشته وسابقاً علم بمضمون
این حدیث بوده منهما از عنایات خداوندی جل وعلا که ببرکت توجهات علیه
حضرت ایشان علی التواتر والتوالے فائض دارند عرض نماید ؎ من آن
خاکم که ابر نوبهارے ؛ کند از لطف برمن قطره باری ؛ اگر بر روید از تن صد زبانے
چو سوسن شکر لطفش کے توانم ؛ هرچند اظهار این قسم احوال موجب جرات وگستاخی
است ومشعر افتخار ومباهات ؎ ولی چون شه مرا بر داشت از خاک ؛ سزد گر
بگذرانم سر برافلاک ؛ ابتدار عالم صحو وبقا از اواخر ماه ربیع الآخر است وتا حال
ببقای خاص در هر یک مدتی مشرف میسازند ابتدا از تجلی ذاتی حضرت شیخ محی الدین
است قدس سره درصحو می آرند باز بسکر می برند ودر نزول وعروج علوم غریبه
ومعارف عجیبه افاضه می فرمایند وباحسان وشهود خاص در هر مرتبه که مناسب
بقای آن مقام است مشرف میسازند بتاریخ ششم ماه مبارک رمضان ببقاے
مشرف ساختند واحسانی میسر شد که چه عرض نماید میداند که نهایت استعداد تا آنجا
بوده ووصلے که مناسب حال بود وهم اینجا میسر گشت هرچند فنا اتم باشد ببقای
مرتب بران اکمل خواهد بود وهرچند بقا اکمل باشد صحو بیشتر خواهد بود وهرچند صحو بیشتر
افاضه علوم موافق شریعت غرامی افتد چه کمال صحو انبیار ابود علیهم الصلوٰة والسلام
معارفی که از ایشان سرزده شرایع است وعقایدی که در ذات وصفات بیان
فرموده اند ومخالفت ظاهر آن از بقیه سکر است الحال معارفے که باین کمینه

Marfat.com

فائض اند اکثر تفصیل معارف شرعیہ است و بیان آنہا و علم استدلالے کشفے و ذوقے
ری میگردد و مجمل مفصل میشود ؎ گر بگویم شرح این بیحد شود ؎ می ترسم کہ مبادا منجر
بگستاخی شود بندہ باید کہ حد خود داند مرشد علی الاطلاق جل شانہ بر کمت توجہات
علیہ بہر دو طریق جذبہ و سلوک تربیت فرمودہ و بہر دو صفت جمال و جلال
مربی ساخت حالا جمال عین جلال است و جلال عین جمال علامت این
تربیت متحقق شدن است بمحبت ذاتی پیش از تحقق آن امکان ندارد و محبت
ذاتیہ علامت فناست و فنا عبارت از نسیان ماسوی است پس تا زمانی
کہ علوم بتمام از ساحت سینہ رفتہ نشود و بجہل مطلق متحقق نشود از فنا بہرہ ندارد
و این حیرت و جہل دائمی است امکان زوال ندارد نہ آنست کہ گاہی حاصل
شود و گاہی زائل گردد غایت ما فی الباب پیش از بقا جہالت محض است و بعد
از بقا جہالت و علم باہم جمع و عین نادانی بشعور است و در عین حیرت بحضور کہ
این موطن حق الیقین است کہ علم و عین حجاب یکدیگر نیستند و علمے کہ پیش از جہالت
حاصل شود از حیز اعتبار خارج است باوجود آن اگر علم است در خود است و
اگر شہود است ہم از خود اگر معرفت است با حیرت نیز در خود است تا زمانے کہ نظر
در برون است بیحاصل است اگرچہ در خود نظر داشتہ باشد از نظر برون
بالکل منقطع میباید شود کہ حضرت خواجہ بزرگ قدس اللہ سرہ میفرمایند کہ اہل اللہ
بعد از فنا و بقا ہرچہ مے بینند در خود مے بینند و ہرچہ مے شناسند در خود می شناسند
و حیرت ایشان در وجود خود است از اینجا ہم صریحاً معلوم میشود کہ شہود و معرفت
و حیرت در نفس است در برون ہیچکدام اینہا نیست تا زمانے کہ یکے
ازین ثلثہ در برون است اگرچہ در خود ہم دارد از فنا بہرہ ندارد
تکلیف البقاء نہایۃ مرتبہ در فنا و بقا اینست و این فنا مطلق است و مطلق فنا

Marfat.com

عام است و بقا باندازهٔ فنا ست لهذا بعضے از اهل الله بعد از تحقق بفنا و بقا در برزخ
نیز مشهود دارند اما نسبت این عزیزان فوق همه نسبتها است ؎ نه هر که سر
تبر اشد قلندری داند ؛ نه هر که آئینه دارد سکندری داند ؛ این نسبت حضرت خواجه
عبد الخالق است و متمم و مکمل آنحضرت خواجهٔ خواجها حضرت خواجه بهاء الحق والدین
است المعروف بنقشبند قدس الله سرهما منهما عجب کاری است اولاً هر بلا و
مصیبت که واقع میشد باعث سرور و فرحت میشد بل من مزید میگفت و هر چه
از اشعهٔ دنیویه کم میشد خوش می آمد و این قسم را آرزو میکرد حالانکه بعالم اسباب فرو
آورده اند و نظر بر عجز و افتقار خود افتاد اگر اندک ضرری لاحق میشود در اول دهله
نوعی از حزن رو میدهد هر چند بسرعت زائل میشود و هیچ نماند و همچنین اگر پیش ازین
دعا میکرد از برای رفع بلا و مصیبت مقصود ازو نه رفع آن میبود بلکه امتثال امر
ادعونی بود حالا مقصود از دعا رفع بلیه و مصایب است و خوف و حیرتی که
زائل شده بود باز رجوع کردند و معلوم شد که آن از سکر بود در صحو هر چه عوام الناس
را هست از عجز و افتقار و خوف و حزن و غم و شادی در ابتدا که مقصود از دعا رفع
بلا نبود دل را اینمعنی خوش نمی آید لیکن حال غالب بود بخاطر میگذشت
که دعاے انبیا ازین قبیل نبود که حصول مراد نخواهند حالانکه بآن حالت متصف
ساختند و حقیقت کار را واضح گردانیدند معلوم شد که دعاهاے انبیا
علیهم الصلوات والتسلیمات از سر عجز و افتقار و خوف و حزن بوده
نه مجرد امتثال امر بعض امور که رو میدهد بحسب امر گاه بعرض آن کستاخی
مینماید منها هر چه از مسئلهٔ وحدت وجود و توابع آن گفته اند در اوائل
حال بآن مشرف ساختند و شهود احدیت در کثرت میسر شد ازان مقام
بدرجات بالا بردند و انواع علوم درین ضمن افاده فرمودند اما مصداق

Marfat.com

این مقامات و معارف از کلام قوم صریحًا یافته نمی شود و اشارات و رموز اجمالیه در کلام شریف بعضے از بزرگان هست لیکن گواه عدل بر صحت آنها موافقت ظاهر شریعت غرا ندارند و هیچ موافقت بحکما و اصول معقوله آنها ندارند بلکه از علماء اسلام جماعه که مخالفت با اهل سنت دارند با صول آنها نیز موافق نیست استطاعت مع الفعل منکشف شده است پیش از فعل قدرتے ندارد و قدرت بمقارنه فعل مے بخشند و تکلیف بر سلامت اسباب و اعضا میدانند کما قرره علماء اهل السنة و درین مقام خود را بر قدم حضرت خواجه نقشبند قدس سره الاقدس مے یابد ایشان درین مقام بوده اند و حضرت خواجه علاء الدین را قدس سره نیز ازین مقام نصیبے هست و از بزرگان این سلسله علیه حضرت خواجه عبد الخالق اند قدس الله تعالے سره الاقدس و در مشایخ ماتقدم حضرت خواجه معروف کرخے و امام داؤد طائی و خواجه حسن بصری و حبیب عجمی قدس الله تعالے اسرارهم المقدسة حاصل اینهمه کمال بعد و بیگانگی است از معالجه گذشته است تا زمانے که حجب مبذول بوده اند سعے و اهتمام گنجایش رفع آنها داشت اکنون بزرگے او حجاب اوست ع فلا طبیب لها و لا راقے آه مگر کمال بیگانگے و نے مناسبتے را وصل و اتصال نام نهاده اند هیهات هیهات همان بیت یوسف زلیخا موافق حالست ؎ در افگنده دف این آوازه از دوست کز و بر دست دف گویان بود پوست ؛ شهود کجا ست و شاهد کیست و مشهود چیست ع خلق را روے کے نماید او ؛ ما للتراب و رب الارباب خود را بنده مخلوق غیر مقدور میداند و همچنین تمام عالم را و خالق و قادر حق را عزوجل میداند غیر این هیچ نسبت اثبات نمیکند نسبت مرآتیت خود کجا

؛ و اجماع علمای اهل سنت است در هیچ جزئی مخالفت نظاهر شریعت

Marfat.com

ع در کدام آئینه در آید او ؛ منها مدتی است که از احوال خدمهٔ عتبه علیه اطلاع
ندارد نگرانست ؎ عجبے نیست اگر زنده شود جان عزیز ؛ چون ازان خضر
جدا مانده پیامے برسد ؛ میداند که شایان دولت حضور نیست ع این بسکه
رسد ز دور بانگ جرسم ؛ عجایب کار و بار است نهایت بعد را قرب نامیده اند
و غایت فراق را وصل گفته اند گویا فی الحقیقت در ضمن این اشاره نفی
قرب و وصال کرده اند شعر کیف الوصول الی سعاد و دونها ؛ قلل الجبال
و دونهن حتوف ؛ پس حزن أبدی و فکر دائمے لاجرم دامن آمد مراد انرا نیز آخر
الأمر باراده مرید باید شد و محبوب را بمحبت محب محب میباید گشت آنسرور
دین علیه من الصلوات اکملها و من التحیات افضلها با وجود مقام مرآتیت
و محبوبیت از محبین آمد و از مریدین گشت لاجرم از حال او خبر دادند که کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم متواصل الحزن دائم الفکر و آنسرور فرموده
علیه الصلواة والسلام ما اوذی نبی مثل ما اوذیت محبان بار محبت
توانند کشید محبوبان را تحمل این بار دشوار است این قصه پایانے ندارد
ع قصة العشق لا انفصام لها ؛ منها چون حضرت حق سبحانه و تعالی از برکت
توجهات علیه از رقیت احوال محرر ساخت و از تلوین به تمکین مشرف گردانیده حاصل
کار جز حیرت و پریشانی بدست نیامد از وصل جز هجر و از قرب جز بعد حاصل نشد
و از معرفت جز تکبرت و از علم جز جهل نیفزود لاجرم در عرضه داشتها توقف
واقع شد عجب آنست که حالا بحق الیقین مشرف ساخته اند که در آن موطن علم
و عین حجاب یکدیگر نیستند و فنا و بقا دران جمع اند در عین حیرت و بے
نشانے علم و شعور است و در نفس غیبت حضور است با وجود علم و معرفت
جز ازدیاد جهل دیگر نیست ع عجب انیست که من واصل و سرگردانم

Marfat.com

اللہ تعالی بمحض عنایت بیغایت خویش در مدارج کمالات ترقیات ارزانی داشتہ
است فوق مقام ولایت مقام شہادتست ونسبت ولایت بشہادت نسبت
تجلی صوری بتجلی ذاتیست بل بعد ما بینہما اکثر من بعد ہذین التجلین وفوق
مقام شہادت مقام صدیقیہ است وتفاوتے کہ میان این دو مقام است
اجل من ان یعبر عنہ بعبارۃ واعظم من ان یشار الیہ باشارۃ وفوق آن
مقامی نیست الا النبوۃ علی اہلہا الصلوات والتسلیمات ونشاید کہ میان
صدیقیہ ونبوۃ مقامے بودہ باشد بلکہ محالست واین حکم بجالیت او بکشف
صریح صحیح معلوم گشتہ وآنچہ بعضے از اہل اللہ واسطہ میان این دو مقام
ثابت کردہ اند ولبقربت نامیدہ اند بآن نیز مشرف ساختند وبر حقیقت
آن مقام اطلاع دادند بعد از توجہ ببسیار وتضرع بیشمار اولاً ہمان طور کہ بعضے
اکابر فرمودہ اند ظاہر شد آخر الامر حقیقت را معلوم فرمودند آری حصول
آن مقام بعد حصول مقام صدیقیہ است در وقت عروج اما واسطہ بودن
محل تامل است بعد از ملازمت صوری انشاء اللہ تعالے حقیقت را بتفصیل
عرض خواہد کرد آنمقام لبس عالے است در منازل عروج فوق آن مقامی
معلوم نیست وزایدیت وجود بر ذات جل وعلا در ہیچ مقام ظاہر میشود چنانکہ
مقرر علماء اہل حق است شکر اللہ تعالے سعیہم وایجاد وجود ہم در راہ میماند
وفوق آن عروج واقع میشود ابو المکارم رکن الدین شیخ علاؤ الدولہ در بعضے
مصنفات خود میفرماید وفوق عالم الوجود عالم الملک الودود ومقام صدیقیہ
از مقامات بقاست کہ رو بعالم دارد پایان تر ازان مقام مقام نبوت
است کہ فی الحقیقہ بالاتر است وبحال صحو وبقاست مقام قربت لیاقت
برزخیت این دو مقام ندارد کہ رویش بہ تنزیہ صرف است وتمام عروج است

Marfat.com

شتان ما بینهما ؎ در پس آئینہ طوطی صفتم داشتہ اند ۔ ہر چہ استاد ازل گفت
بگو میگویم ۔ علوم شرعیہ نظریہ استدلالیہ را ضروریہ کشفیہ ساختہ انداز
نظریہ بضروریہ آوردہ اند شخصے از خواجہ بزرگ قدس اللہ تعالے
سرہ الاقدس پرسید کہ مقصود از سلوک چیست فرمودہ اند تا معرفت
اجمالی تفصیلے شود و استدلالے کشفے گردد و نفرمودند کہ علوم دیگر سوائے
آنہا حاصل شود آرے در راہ علوم و معارف بسیار رومید ہند کہ از آنہا
مے باید گذشت و بنہایۃ النہایۃ کہ مقام صدیقیۃ است نرسد ازین علوم
بہرہ نے یابد فیالبیت شعر ؎ انّ من أهل الله القائلین بحصول هذا المقام
الشریف لا نفسهم ولیس لهم مناسبة بعلوم هذا المقام ومعارفه فما وجه
وفوق کل ذی علم علیم و بر سر سئلہ قضا و قدر نیز اطلاع دادند و آنرا
بنہجے اعلام فرمودند کہ بہیچ وجہ بہ اصول ظاہر شریعت غرا مخالفت لازم
نیاید و از نقص ایجاب و شائبۂ جبر مبرّا و منزہ است در ظہور بمثابہ قمر
لیلۃ البدر است عجب است کہ با وجود عدم مخالفت بہ اصول شریعت
این سئلہ را چرا پوشیدہ داشتہ اند اگر شائبۂ مخالفت میداشت
اخفا و ستر مناسب بود لا یسأل عما یفعل ؎ کرا زہرۂ آنکہ از بیم تو نہ
زبان جز بہ تسلیم تو ہو علوم و معارف در رنگ ابر نیسان میریزند کہ قوت
مدرکہ از تحمل آن عاجز میشود قوت مدرکہ مجرّد تعبیر است لا بحمل عطایا
الملک الا مطایاہ اوایل شوق آن بود کہ این علوم غریبہ را در قید کتابت
آوردہ شود اما توفیق نے یافت و ازین ممر دربار بود آخر الأمر تسلی
فرمودند کہ مقصود از افاضۂ آن علوم حصول ملکہ است نہ یاد کرد
آن علوم چنانچہ طلبۂ علوم تحصیل علوم برائے آن میکنند کہ ملکۂ مولویت

Marfat.com

بهم رسانند نه آنکه حفظ اصول صرف ونحو وغیرهما کنند انتهی عرایضه الشریفه
روح الله روح صاحبها وجناب خواجهٔ عالیشان نیز در جواب هر یک از
عرایض حضرت ایشان صحایف گرامی برنگاشته ارسال فرموده اند
وزبان ثنای ودعای ایشان کشوده وبصحت وبعلو مرتبه تمامی
آن احوال واسرار حکم نموده چنانکه در یکی ازان گرامی صحایف بقلم محترم
آورده اند که انچه از کشوف مذکور گشته طریق آن بغایت مرضی وصحیح
ومستقیم ومستحسن است چون این طریق شما بر نهجی واقع شده که بی
قول وزبان چیزها مکشوف میشوند حاجت نیست که بیان همه وجوه نموده شود
انشاالله بعد از ملاقات انچه باید گفت بحضور گفته خواهد شد انتهی
کلامه العالی قدس الله سره قائله وایضاً وعدهٔ ایراد دو فقره از فقرات
رسالهٔ مبدء ومعاد حضرت ایشان در آخر این عرایض رفته بآن وعده
نیز وفا لازم است وآن دو فقره اینست که مرقوم میگردد فقرهٔ اولی
درویشی را هوس این راه پیدا شد عنایت خداوندی جل سلطانه اورا
بیکی از خلفای خانوادهٔ حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم
رسانید وازانجا طریقهٔ بزرگواران اخذ کرده ملازم صحبت آن عزیز گشت
ببرکت توجه آن بزرگ جذبهٔ خواجها که از جهت استهلاک در صفت قیومیت
میخیزد اورا حاصل گشت واز طریق اندراج النهایة فی البدایة نیز شرفی
میسر شد بعد از تحقق این جذبه کار او بسلوک قرار یافت واین راه را تربیت
روحانیت اسد الله الغالب کرم الله تعالی وتقدس وجهه المقدس تا بنهایت
رسانید یعنی باسمی که رب اوست وازان اسم قابلیت اولی که معبر بحقیقت
محمدیه است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة بمدد روحانیت حضرت خواجه

نقشبند قدس اللہ تعالے سرہ عروج نمود و از آنجا بدستگیری روحانیت حضرت
فاروق رضے اللہ تعالے عنہ فوق آن قابلیت استعلا میسر شد و از آنجا
تا مقام کہ فوق آن قابلیت است و آن قابلیت کالتفصیل است مر آنمقام را
و آن مقام اجمال اوست و آن مقام مقام اقطاب محمدیہ است بتربیت
روحانیت حضرت رسالت خاتمیہ علے صاحبہا الصلوۃ والسلام والتحیۃ ترقی
واقع شد و در وقت وصول باین مقام بخوے امداد از روحانیت حضرت
خواجہ علاؤ الدین عطار کہ خلیفۂ حضرت خواجہ نقشبند قدس اللہ تعالے
اسرارہما و قطب ارشاد بودہ اند بآن درویش رسید نہایت عروج
اقطاب تا این مقام است و دائرۂ ظلیت تا ہمین مقام منتہے میشود بعد
ازان یا اصل خالص است یا ممتزج بہ ظل طائفۂ افراد بوصول باین دولت
ممتاز اند بعضے از اقطاب را بواسطۂ مصاحبت افراد تا مقام ممتزج
عروج واقع میشود ناظر اصل ممتزج بظل میکردند اما وصول باصل خالص
یا نظر بآن علے تفاوت درجاتہم خاصۂ افراد است ذلک فضل اللہ
یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم و آن درویش را خلعت
قطبیت ارشاد بعد از وصول تا بمقام کہ مقام اقطاب است ازان
سرور دین و دنیا علیہ الصلوات المبارکات والتحیات النامیات عنایت
شدہ و باین منصب سرافراز ساختند بعد ازان عنایت خداوندی جل شانہ
و عم احسانہ شامل حال او گشت و از آنجا متوجہ فوق ساخت یکدفعہ باصل
ممتزج بر دو فنا ہی در انجا میسر شد چنانکہ در مقامات سابقہ و از انجا بمقامات
اصل ترقی ارزانی فرمودہ باصل الاصل رسانیدند در عروج اخیر کہ عروج در مقامات
اصل ہاست مدد از روحانیت حضرت غوث اعظم محی الدین شیخ عبد القادر جیلانی

Marfat.com

قدس اللہ تعالے سرہ الاقدس وبقوت تصرف ازان مقامات گذرانیدہ
باصل الاصل واصل گردانیدند واز آنجا بعالم باز گردانیدند چنانکہ از ہر مقامے
باز میگردانیدند وآن درویش را مایۂ نسبت فردیت کہ عروج اخیر مخصوص بآنست
از پدر بزرگوار خود حاصل شدہ بود پدر بزرگوار او را از عزیزی کہ جذبۂ قویہ داشتند
وبخوارق مشہور بودند بدست آمدہ لیکن آن درویش بواسطۂ ضعف بصیرت
خویش وقلت ظہور آن نسبت آن نسبت را پیش از قطع منازل
سلوک در خود نمی یافت واصلا آنرا معلوم خود نداشت ونیز آن درویش را
توفیق عبادات نافلہ خصوصا ادائے صلوۃ نافلہ مددے از پدر وے
است وپدر بزرگوار او را این سعادت از شیخ خود کہ در سلسلۂ چشتیہ بودہ اند
حاصل شدہ بود وایضا آن درویش را علوم لدنی از روحانیت خضر علیہ
علے نبینا وعلیہ الصلوۃ والسلام والتحیۃ لیکن تا زمانیکہ از مقام اقطاب
نگذشتہ بود اما بعد از عبور ازان مقام وحصول ترقیات عالیہ اخذ علوم
از حقیقت خود است ودر خود بخود از خود میباید غیری را مجال نماندہ است تا در میان
در آید وایضا آن درویش را در وقت نزول کہ عبارت از سیر عن اللہ باللہ است
بمقام مشایخ سلاسل دیگر ہم عبوری واقع شد واز ہر مقامی نصیبے وافر فراگرفت
ومشایخ آن مقام ممد ومعاون کار او شدند واز خلاصہای نسبتہای خویش
نصیبۂ اول بمقام اکابر چشتیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم عبوری واقع شد واز ان
مقام حظے وافر نصیب او گشت واز ان مشایخ مقام روحانیت حضرت خواجہ
قطب الدین پیش از دیگران امداد فرمود الحق ایشان دران مقام شان عظیم
دارند ورئیس آن مقام اند بعد از ان مقام اکابر کبرویہ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم
گذری واقع شد آن ہر دو مقام باعتبار عروج برابر اند لیکن این مقام در وقت

ف ارزانی داشتند

Marfat.com

نزول از فوق بجانب یمین آن شاه راهست و مقام اول بجانب یسار آن صراط
مستقیم و این شاه راهی است که بعضی از اکابر اقطاب ارشاد از آن راه بمقام فردیت
میروند و بنهایت النهایت میرسند افراد تنها را راه دیگر است بی قطبیت ازین راه
نمیتواند گذشت این مقام درمیان مقام صفات و این شاه راه واقع شده است
کانه برزخ است میان این دو مقام از هر دو جهت بهره ور است و مقام اول در جانب
دیگر از آن شاه راه واقع شده است که بصفات مناسبت کم دارد بعد از آن
بمقام اکابر سهروردیه که از شیخ شهاب الدین این طرف اند قدس الله اسرارهم
عبور واقع شده است آنمقام متجلی بنور اتباع سنت است علی مصدرها الصلوة
والسلام والتحیة و مزین است بنورانیت مشاهد فوق الفوق و توفیق عبادات
رفیق آنمقام است بعضی سالکان رسیده که بعبادات نافله مشغولند و بآن آرام
دارند نصیبی از آن مقام بواسطه مناسبت بآن مقام یافته اند بالاصالة
عبادات نافله مناسب آنمقام است دیگرانرا از مبتدیان و منتهیان بواسطه
مناسبت بآنمقام و آن مقام بس شگرفست آن نورانیت که درین مقام
مشهود میشود در مقامات دیگر کم است و مشایخ این مقام بواسطه کمال اتباع
عظیم الشان و رفیع القدر اند در ابنای جنس خود امتیاز خاص دارند آنچه ایشانرا
درین مقام میسر شده است در مقامات دیگر اگرچه باعتبار عروج فوق اند میسر نیست
بعد از آن بمقام جذبه فرود آوردند و این جامع مقامات جذبات بی اندازه است
از آنجا نیز فرود آوردند نهایت مراتب نزول تا مقام قلب است که حقیقت
جامعه است و ارشاد و تکمیل بفرود آوردن باین مقام تعلق دارد و درین
مقام فرود آوردند پیش از آنکه درین مقام تمکینی پیدا شود باز عروجی واقع شد
این زمان اصل را نیز در رنگ ظل واگذاشت ازین عروج

Marfat.com

کہ در مقام قلب واقع شد تمکین پیوست والسلام فقرۂ ثانیہ قطب ارشاد
کہ جامع کمال فردیت نیز باشد بسیار عزیز الوجود است وبعد از قرون بسیار
وازمنۂ بیشمار این قسم گوہرے بظہورے آید وعالم ظلمانے را نور ظہور او
میگیرد ونور ارشاد وہدایت او شامل تمام عالم است از محیط عرش تا مرکز
فرش ہر کسے را کہ رشدی وہدایت وایمان ومعرفت حاصل میشود از راہ او
مے آید واز و مستفیا میگردد نے توسط او ہیچکس باین دولت نمیرسد مثلاً نور یدا
او در رنگ دریاے محیط تمام عالم را فرو گرفتہ است وآن دریا گویا منجمد است
کہ اصلا حرکت ندارد شخصے کہ متوجہ آن بزرگ است وباو اخلاص دارد با آن
کہ آن بزرگ متوجہ حال طالب شد در وقت توجہ گویا روزنے در دل طالب گشادہ
میشود از ان راہ بقدر توجہ واخلاص ازان دریا سیراب میگردد وہمچنین شخصے کہ متوجہ
ذکر الہی است جل شانہ وآن عزیز اصلا متوجہ نیست نہ از انکار بلکہ او را نمی شناسد
ہمین قسم افادہ انجا ہم حاصل میشود لیکن در صورت اولی بیشتر از ثانیہ است اما شخصے کہ
منکر آن بزرگ است یا آن بزرگ از و در بار است ہر چند بذکر الہی تعالی وتقدس
مشغول است اما از حقیقت رشد وہدایت محروم است ہمان انکار و آزار سد راہ
فیض او میگردد بلی آنکہ آن عزیز متوجہ عدم افادہ او شود وقصد ضرر او نماید حقیقت ہدایت
از وی منقود است صورت رشد است صورت بمعنی قلیل النفع است وجماعہ کہ اخلاص
ومحبت بآن عزیز دارند ہر چند از توجہ مذکور وذکر الہی تعالی شانہ خالی باشند نیز ایشان را
بواسطہ فیض محبت نور رشد وہدایت میرسد والسلام **فصل پنجم** در بیان آن سوابلات
بزرگ و مراتب شگرف کہ حضرت حق سبحانہ وتعالی ایشان را بمحض فضل وکرم بآن اختصاص بخشیدہ
اگرچہ ازین جملہ بعضی مراتب قلیل را خص خواص را نیز عطا فرمودہ باشند لیکن چون
بندرت است آنرا نیز از خصایص حضرات ایشان شمردہ اند باد یگر معاملات کہ از دیگران

Marfat.com

بگوش ہوش نرسیدہ بود سر اختصاص این مراتب علیہ بآن قطب البر چنان
مینماید کہ چون ایزد سبحانہ ایشانرا محمد و منور الف ثانی گردانیدہ بود و این معنی را
بکرات با نحضرت الہام فرمودہ و بافشای آن امر نمودہ چنانکہ خود در چند مکتوب
بآن ایما فرمودہ اند پس صاحب این مرتبہ عظمی را باید کہ مخصوص و صاحب علیا بود
باین مدعا ہم اشارتی از قلم محترم رفتہ آنجا کہ نگارش نمودہ اند ہوای فرزند
این آن وقت ست کہ در امم سابقہ درین طور وقتی کہ پر از ظلمت است پیغمبر
اولی العزم مبعوث میگشت و بنای شریعت جدیدہ میگردید و درین امت کہ
خیر الامم است و پیغمبر ایشان خاتم الرسل علیہ و علی آلہ الصلوات و التسلیمات
علما را مرتبہ انبیاء بنی اسرائیل دادہ اند بوجود علما از وجود انبیا کفایت فرمودہ اند
لہذا بر سر ہر مائۃ از علماء این امت مجددی تعیین مینمایند کہ احیای شریعت فرمایند
علی الخصوص بعد از الف کہ در امم سابقہ وقت بعثت پیغمبر اولوالعزم است و بر
پیغمبرے در آنوقت اکتفا نمودہ اند درین طور وقت عالمی عارفی تمام المعرفت
ازین امت در کار است کہ قائم المقام اولوالعزم انبیا باشد بحسب فیض روح القدس
ارباز مدد فرماید و دیگران ہم بکنند آنچہ میکردند انتہی کلامہ الشریف و در مکتوب
دیگر بعد ازین این مدعا رقم نمودہ اند کہ ای برادر این سخن امروز بر اکثر خلائق
گران است و از افہام انہا دور اما اگر بہ سر انصاف بیایند و علوم معارف
یکدیگر را موازنہ کنند و صحت و سقم احوال را بمطابقہ علوم شرعیہ و عدم مطابقہ ازین
ملاحظہ نمایند و تعظیم و توقیر شریعت و نبوت پیش گیرند کہ در کدام یکے بیشتر است شاید
از استبعاد بر آیند و دیدہ باشند کہ فقیر کتب و رسائل خود نوشتہ است کہ طریقت و
حقیقت خادمان شریعت اند و نبوت افضل از ولایت اگرچہ ولایت آن نبی باشد
و نوشتہ کمالات ولایت را بکمالات نبوت ہیچ مقداری نیست کاشکے

Marfat.com

حکم قطره داشتے نسبت بدریای محیط و امثال این بسیار رقم نموده خصوصاً در
مکتوب بیان طریق که بنام فرزندی است آنجا ملاحظه نمایند مقصود ازین گفتگو
اظهار نعمت حق است سبحانه و ترغیب طالبان این طریقت نه تفضیل خود
بر دیگران معرفت خدای جل و علا بر آنکس حرام است که خود را از کافر فرنگ
بهتر داند فکیف از اکابر دین ؎ ولی چون شه مرا برداشت از خاک ٭ سزد گر
بگذرانم سر ز افلاک ٭ من آن خاکم که ابر نوبهاری ٭ کند از لطف بر من قطره باری
اگر بر روید از تن صد زبانم ٭ چو سوسن شکر لطفش کے توانم ٭ انتهی کلامه الشریف
راقم حروف گوید مرا بر دل خطور میکرد که اگر از اعاظم علماء وقت این معنی را که
حق سبحانه حضرت ایشانرا مجدد الف ساخته مسلم میداشت تائید تمام بود تا روزی
باین خطره بخدمت حضرت ایشان رسید باین حقیر خطاب نموده فرمودند که
مولانا عبد الحکیم سیالکوٹی که در علوم عقلیه و نقلیه و تصانیف علیه چون او
الحال در دیار هند نمی نماید کتابتے بما نوشته بود و تبسم نموده فرمودند یکی
ازان فقرات مدحیه این بود که مجدد الالف الثانی مخفی نماند که این مولانای
مذکور شبی در واقعه حضرت ایشانرا دیده بود که این آیه برو خوانده اند قل الله
ثم ذرهم بعد از دید این واقعه بخدمت ایشان آمده تعلیم گرفت و از مخلصان
حقیقی گشت پس پیش از ملازمت صوریه میگفت که اویسی حضرت
ایشانم پس خداوند این مرتبه را که آن تجدید الف بود اگر باین
خصایص که مذکور گردد بنواخته باشند عجیب و غریب نبود آن مخصوصات
که بعضے ازان سابقاً در فصل سوم ذکر یافته که[1] باز مے گردد یکے
ظاهر شدن استعداد قطبیت ایشان به پیر بزرگوار ایشان پیش
از رسیدن آنحضرت بخدمت آن مرشد والا مرتبه بچندین سال دیگر

[1] آن مجملاً به بیست و یک خاصه

نور عالم افروز ایشان را هم پیش از ظهور معامله ایشان بچندین سال
بصورة شمع عظیم دیدن کما مر و دیگر بر نگاشتن آن خواجهٔ ذوالمکاشف
در بدایت سلوک حضرت ایشان به مخلصی که فلان بدان ماند که چراغی
شود که عالمها از و منور گردد و دیگر فرمودن بیکے از مخلصان ملتمس احوال
و کمال که چون ایشان بیایند از ایشان التماس نمایم که در پنج شش روزگار
ترا بنهایة رسانند و دیگر حصول مرتبهٔ مرادیت و محبوبیت مرا ایشان را و بشارت
بر خالے منقبت آن دولت و دیگر سرعت سیر و سلوک ایشان در
خدمت پیر بزرگوار تا بحدی که در دو نیم ماه بکمال رسیده اند دیگر سپردن
پیر والا مرتبهٔ ایشان مستفیضان خود را در حیوة خود با ایشان دیگر فرمودن
آن پیر دستگیر ایشان را آفتاب شهود و خود را بو قلمون دیگر نوشتن
آن پیر بزرگوار با ایشان که مدتیست عرض نیازی بدرگاه ولایت نکرده ایم
دیگر تحریر نمودن آن مرشد عالی قدر با ایشان که سخن در ویشان بحضرت
شما نوشتن بیشه ام است دیگر رقم نمودن آن خواجهٔ صفا کیشان با ایشان
که ما را حد خود باید نگاه داشت و از فضول احتراز نمود و دیگر تعمیق نمودن آن
مقتدای جهان که للارض من کأس الکرام نصیب دیگر نگارش فرمودن
آن قدوة الاولیا با ایشان که شیخ الاسلام انصاری قدس سره فرمود
من مرید خرقانی ام اما اگر خرقانی درین وقت بودی با وجود پیر پیش مرید
من کردی یعنی حال ما با شما چنین است و نوشتن که اهمال ما نه از استغناست
موقوف اشارتیم دیگر تحقیق نمودن آن خواجهٔ عالیشان احولات علیهٔ
خود را بدیدهٔ مکاشفهٔ ایشان و کذلک احوالات یاران خود را غائبانه
از ایشان پرسیدن دیگر از همه عجیتر استفاضه نمودن آن بزرگوار از ایشان کما اشیر

Marfat.com

فی الفصل الثالث دیگر آن پنج تعریفات عالیات که در آخر فصل سوم مرقوم گشت
اما آن خصائص حضرت ایشان که هم بر ایشان چون افق مبین ظاهر و هویدا گردیده
و خود چه بتحریر و چه بتقریر صریحاً و کنایةً اشارة بآنها فرموده اند از ان جمله است
آنکه بعد از افاضهٔ پیر بزرگوار ایشان بنسبتهای علیهٔ خود را با ایشان همه مشایخ
طرق دیگر ایشانرا چون ورد احمر دست بدست تربیت گرفته بمقامات بزرگ
برده اند و از خلص نسبتهای خویش عطا فرموده چنانچه سابقاً در فقرهٔ
که از رسالهٔ مبدا و معاد رقم یافت معلوم شد و از ان جمله است آنکه نسبتهای
ولایت و اقتباس کمالات نبوت را نیز بعضے از اولیای رحمهم الله دون بعض
جلوه گر گردانیده اند حضرت ایشان را بهمه آن نسبتها نواخته اند و بمعرفت
هر یک سرافراز شده اند چنانکه بارها بزبان مبارک میرانند که از کمال
عنایات او سبحانه در حق این بندهٔ کمترین این است که هیچ کوچهٔ از ین
راه نماند الا که این حقیر را بران عبور دادند و از نسبب علیهٔ سریان و معیت
و احاطت و وحدت و تشبیه و تنزیه و اسرار این جهانی و آن جهانی و وجوبی
و امکانی علیحده علیحده به محض کرم بهره ور گردانیدند و از ان جمله آنست
که حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه المقدس ایشانرا علم سموات آموخت
چنانکه خود اشارت نموده اند و در عرائض سابقه رقم یافت و از ان جمله
آنکه حضرت خضر و الیاس علیهما السلام با ایشان ملاقات نموده از حقیقت
حیات و ممات خود بیان فرموده اند چنانکه آنحضرت قدس سره خود در
مکتوبی بآن تصریح نموده اند و از ان جمله آنست که ایشان را در مبادی
سلوک روحانیت حضرت خضر علیه السلام بعلوم لدنی نواخته چنانکه
اشاره باین راز هم در فقرهٔ مذکورهٔ مبدا و معاد رفت و از انجمله است

Marfat.com

آنکه حضرت خاتمت علیه الصلوة والتحیه ایشانرا مجتهد علم کلام ساخته و بشارت
آن فواخته اند چنانکه خود بیان آن در مکتوبی کرده اند و بر ناظران علوم
ایشان صدق مدعا مستور نیست راقم حروف عفی الله عنه اراده آن دارد که
آن مجتهدات کلامیهٔ ایشان را از دفاتر مکتوبات و رسایل متبرکات برآورده شده
رساله سازد انشا الله تعالے سبحانه ازان جمله آنست که روزی ایشان در
حلقهٔ مراقبه بوده اند و بانکسار رو دید قصور اعمال نرفته که ندای در رسیده
که غَفَرْتُ لَكَ وَلِمَنْ تَوَسَّلَ بِكَ بِوَاسِطَةٍ اَوْ بِغَيْرِ وَاسِطَةٍ اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ و
باظهار آن امر فرموده اند چنانکه انحضرت قدس الله سره خود در فقره از فقرات
رسالهٔ مبدا و معاد این معنی را رقم نموده اند از انجمله است آنکه بایشان
خطاب در رسیده که اِنَّكَ مِنَ الْمُتَّقِيْنَ و موجب این خطاب آن بوده
که روزی بروح یکے از فرزندان متوفاے خود طعامی کرده بوده اند درین میان
ایشان را از غلبهٔ انکسار بر زبان رفته که این صدقه از ما چگونه قبول افتد که او
سبحانه در قبول صدقه میفرماید اِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِيْنَ درین گفت بوده اند
که ندا در رسیده اِنَّكَ مِنَ الْمُتَّقِيْنَ آزان جمله است آنکه می فرمودند هرگز من خود
به تهجد برنخاستم بلکه همیشه مرا باذان و اعلام و صدا و امثالها در ثلث آخر شب بیدار
کردند بلکه یکبار بی آنکه صریحًا ندای رسیده بیدار شدم گفتم من کیم که بخود برخیزم در
بندگی و طاعت او تعالی آویزم باز سر بخواب نهادم لمحه نرفته بود که از هر طرف آواز
اذان و اعلام برخاست و از انجمله است آنکه ایشان را همشیر گردانیدند بران که
بر هر جنازه که تو حاضر شوی آن میت مغفور ست و ازان جمله است آنکه بر هر مقبره
که ایشان برای اموات طلب آمرزش نمودند ملهم شدند بدانکه عذاب را از اهل آن
برداشتند چنانکه در شاهد باین مدعا در ذکر امام رفیع الدین از اجداد ایشان سبق

Marfat.com

ذکر یافت ازان جمله است آنکه ایشان را بشارت دادند بآنکه این علوم که تو گفته و تحریر نموده همه از ماست و گفته ما خصوصاً علومی که دران نحوی تردد داشته اند بخصوصه صدق و حقیقت آنرا او نموده اند و ازان جمله است آنکه فرمودند شریعت را دیدم که در محله ما فرود آمده چنانکه کاروانی در سرای فرود آید و هم ازان جمله است آنکه مولانا عبدالقادر انبالی که از ثقات اصحاب آن حضرت است نقل کردند که بعد از ارتحال حضرت ایشان دیدم که تبسم فرمودند و ازان جمله است آنکه فرمودند در دهه آخر رمضان بعد از ادای تراویح کسلی در خود یافتم رفتم که بر فراش خود تکیه کنم وقت اضطجاع از غلبه کسل فراموشم شد که پهلوی راست خود را اول بر بالین نهم چنانکه مسنون است و بر پهلوی چپ تکیه نمودم بعد از زوال یادم آمد که ترک سنت شد یکبار نفس از کاهلی چنان معقول ساخت که از روی سهو و نسیان شده و لیکن خوف ترک سنت نگذاشت لاجرم تمام برخاسته بر پهلوی راست اضطجاع نمودم متعاقب آن عمل از کرم الٰهی فیوضات انوار نامتناهی بظهور رسید و ندا در دادند که باین قدر رعایت که نمودی ترا در آخرت از هیچ وجه عذاب نکنم و بسبب این رعایة تو خادمی که آندم پای تو می مالید او را نیز آمرزیدم و ازان جمله است آنکه هم در عشر آخر رمضان فرمودند امروز معامله عجیب گذشت بر عرش خود تکیه کرده بودم که چشم فرو خوابانیده که احساس نمودم که بران عرش من دیگری آمده نشست چه بینم که سید اولین و آخرین بود صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند آمده ام تا برای تو اجازت نامه نویسم و تا حال برای کسی چنین ننوشته ام دیدم که در متن آن نامه الطاف عظیمه که تعلق باین جهان داشت ثبت نمودند در ظهر آن عنایات کثیره که متعلق بآن عالم بود رقم فرمودند چنانکه این معنی را در مکتوبی از مکاتیب دفتر ثالث نگارش نموده اند از انجمله

است آن که ایشان را از آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بشارت رسید
که فردا چندین هزار کس را بشفاعت تو بہ بخشند راقم این حروف گوید که آنروز
که با ایشان این مژده از سید انس وجان رسید بشکرانهٔ آن ایشان طعامے
کردند وقصه را باز نمودند بنده بعرض رسانید که بتقریب آن معرفت حضرت
ایشان که فرموده الحمد للہ الذی جعلنی صلة بین البحرین الخ میان ما وعرب
مشاجرت رفته بود که او میگفت به خداوند این چنین معاملهٔ عظمی اشارت از
سرور دین ودنیا باید باید که بوقوع بیاید چنانکه مهدی موعود علیه الرضوان وقوع
یافته من باو گفتم که از کجا که در احادیث اشارتی بآن وارد نه شده باشد ومارا
علم بهمه احادیث ثابت نه آن عزیز گفت جمع الجوامع شیخ سیوطی در احادیث
پیش صنست وکم حدیثی ازو بیرون رفته بیا باهم در باب فضائل این امت جست جو
کنیم درمیان حدیثی برآمد که دلالت تمام داشت بآن مدعا وآن حدیث این است
یکون فی امتی رجل یقال له صلة یدخل الجنة بشفاعته کذا وکذا من بآن فارغ
گشتم چرا نتواند بود که این حدیث اشاره بحال ایشان باشد گفت احتمال دارد
وخاموش شدم من از زبان قلم ایشان مصرح صله بودن را شنیده بودم وچشم
بر مقولهٔ دوم که شفاعت بود داشتم الحمد للہ که آن نوید نیز بگوش امید رسید
آن حضرت تبسم نمودند وشکرانهٔ آن بر زبان آورده در حق این بنده
التفاتها فرمودند از انجمله است آنکه ایشان را بأنوار وبرکات هفت
درجه متابعت حضرت خاتمیت علیه الصلوة والتحیة مشرف ساخته اند
تحقیق آن هفت درجه با حصول آن دولت در حق ایشان در مکتوب پنجاهم
از دفتر ثانی ثبت یافته خوانندگان ازان جا بی بعلو مرتبهٔ ایشان خواهند
برد واز انجمله است آنکه خناس ووسواس را به محض کرم از سینهٔ

Marfat.com

بیکینۂ ایشان برون کردہ اند چنانکہ خود می فرمودند کہ در نماز صبحی بودم کہ دیدم
بلائے عظمیٰ ناگاہ از سینۂ من برون رفت بعد ازان مرئی شد کہ آشیانہ او را نیز از سینہ
دور کردند و ظلمات کثیرہ کہ در نواحیٔ آن بود آثاری از آنہا نماند و انشراحی
عجیب سینہ را روی داد معلوم کردند این بلا از صدر تو برون شد خناس بود کہ
پیغمبر علیہ الصلوٰۃ والسلام باستعاذہ ازان مأمور گشتہ بودو نیز وا نمودند کہ
خطراتی کہ در اصول دین پیدا می شوند منشای آن ہمین خناس است کہ در صدر
آشیانہ دارد و ہر وقت نیشہا میزند و ازان جملہ است آنکہ بہ محض عنایت مطلق
شرک خفی را از عبادت ایشان برداشتند میفرمودند کہ چند روز دید قصور اعمال
برنجی استیلا نمود کہ چون در نماز در فاتحہ بہ لفظ ایاک نعبد می رسیدم حیران
می شدم کہ اگر این لفظ را بخوانم بہ مفہوم آن متحقق نیم پس در اثنای قرارت
مصداق کریمہ لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ باشم و اگر نخوانم نماز نے آن درست
نیست تا آنکہ حضرت حق سبحانہ بہ محض کرم شرک را از عبادت من برداشت
ولغت اَلَا لِلّٰہِ الدِّینُ الْخَالِصُ بظہور پیوست الحمد للہ علی ذلک و ہم از انجملہ است
آن کہ ایشان را از غایۃ اتباع آن سرور رسوخ علم و عمل بامام اعظم ابو حنیفہ
کوفی رضی اللہ عنہ و امام مکرم شافعی مطلبی باکبار تلامذۂ ہر یک رضی اللہ تعالیٰ
عنہم فنا و بقای بظہور رسید چنانکہ میفرمودند در حلقۂ ذکر صبح گاہی بودم ناگاہ
یک گونہ فنای مخصوص روے داد کہ تعینی کہ مرا بود برفت و آن تا مدتی کشید
تا بعد از نماز عصر آن روز دیدم کہ امام الائمہ سراج الامۃ ابو حنیفۂ کوفی رضی
اللہ عنہ با جمیع شاگردان و جمیع علمای مجتہد مذہب خود گرد اگرد من
جمع اند و مرا احاطہ نمودہ اند و بعضی اساتذۂ امام مذکور چون ابراہیم نخعی
رحمہ اللہ نیز منظر در آمدند آنگاہ دیدم کہ نور امام و نور ہر یک ازین ائمہ

Marfat.com

کرام در من در آمدند و من بآن انوار ایشان تعین و بقا یافتم و بتمامه مجسم ازان
انوار شدم و نور هر واحدی را جدا جدا اجزای خود میدیدم بعد از دو سه روز
ازین معامله همین قسم تعین و بقا با امام شافعی و تلامذه و علمار مذهب او
بظهور رسید دیدم که علمای حنفیه از من بیرون آمدند و امام شافعی با تلامذه
و مجتهدان مذهب خود در من در آمدند و مانند طائفه اولی انوار ایشان اجزای من شد
بعد از ساعتی چند دیدم که انوار حنفیه بسیر سابق باز آمد الحال خود را
بانوار فریقین متحقق می یابم بعده فرمودند دران وقت چنان مشهود گردید که حق
ازین هر دو امام همام برون نیست انچه از حنفی مانده شافعی گرفته و از ایشان
تجاوز نه نموده دو حصه با امام ابو حنیفه مسلم ست و ثلث با امام شافعی رحمهما الله
سبحانه و هم از انجمله است آنکه مشایخ نقشبندیه و مشایخ قادریه را قدس الله
اسرارهم بر سر ایشان مشاجرت رفت تا آنکه مشایخ طریقی دیگر رحمهم الله رسیده
صلح دادند کما مر فی الفصل الثانی و ازان جمله است آنکه فرمودند هر که داخل
طریقه ما شده و خواهد شد تا قیامت بواسطه او بغیر واسطه از رجال و نسا همه را
به نظر ما در آوردند و اسم و نسب و مولد و مسکن او را بما دانانیدند اگر خواهم
همه را یک یک بیان نمایم ازان جمله است آنکه بر ایشان ظاهر گردانیدند
که در هند انبیا بوده اند علیهم السلام که بعضی سه تن و به بعضی دو تن و یک
تن ایمان آورده اند و زیاده از سه تن کسی بایشان نه گرویده و ایضاً
قبور متبرکه منوره بعضی ازین انبیا را که دران دیار آسوده اند نیز بایشان
نموده اند و انوار آنرا مشاهده فرموده و ازان جمله است آنکه احوال مآل
شاهق جبل و مشرکان فترة رسل را که نزد ماتریدیه این جماعه در دوزخ
خواهند بود و نزد اشعریه خلاف آن به حضرت ایشان چنان مکشوف

ے به بعضی

Marfat.com

اگر دانیدند که بعد از بعثت و احیای اخروی آنها را در مقام حساب داشته
باندازهٔ جریمه معاتب و معذب خواهند ساخت و استیفار حقوق نموده در
رنگ حیوانات غیر مکلف ایشان را نیز معدوم مطلق ولاشی محض خواهند
فرمود تحقیق این دو امر مخصوص مذکور در مکتوب دو صد و پنجاه و نهم از دفتر
اول مسطور ست و دران مکتوب بعد از تحریر این مکشوف رقم نموده اند
که این مسئلهٔ غریبه را چون در محضر انبیاء کرام علیهم الصلوات والسلام
عرضه نموده آمد تصدیق فرموده اند مقبول داشتند العلم عند الله سبحانه
و هم ازان جمله است آنکه حکمی از احکام یک قسم قضای مبرم را بالتماس
ایشان به محض کرم پذیرفتند و به اطلاع اسراری که متعلق بانقسام مبرم و معلق
مبرم و معلق و محو و اثبات آن بود مخصوص گردانیدند چنانکه مجملی ازین قضیه
در ذکر حال شیخ طاهر از خلفای حضرت ایشان بیاید انشاء الله سبحانه
و هم ازان جمله است آن که ایشان را از علمای راسخین گردانیدند و از
کاشفان اسرار متشابهات قرآنی و از واقفان رموز مقطعات کلام ربانی
چنانکه خود فرموده اند و نگارش نموده که این فقیر تا مدتها سر متشابهات را
مفوض بعلم حضرت حق سبحانه می ساخت و علمای راسخین را غیر ازایشان
بمتشابهات نصیب نمی یافت و تأویلاتی که بعضی علماء و صوفیه بیان کرده اند
آنها را لایق شان آن متشابهات نمیدانست و آن تأویلات را از اسراری
که قابل استتار باشد تصور نمی کرد چنانچه عین القضات از الف لام میم الم
خواسته که به معنی درد است که لازم عشق ست و امثال آن آخر کار چون حضرت
حق سبحانه به محض فضل شمه از تأویلات متشابهات را برین فقیر ظاهر
ساخت وجد دلی از آن دریای محیط برمن استعداد این سکین کشاد

Marfat.com

گردانیده دانست که علما را ازین تاویل متشابهات و مقطعات نصیب وافر است و همچنین آنکه بعض از وجه ذات مراد داشته اند و از ید قدرت آنهم نیست بلکه تاویل آنها از اسرار غامضه است که باخص الخواص آنرا نموده اند از حروف مقطعات چه گوید که هر حرفی از حروف بحری ست مواج از اسرار خفیهٔ عاشق و معشوق و رمزیست غامض از رموز دقیقهٔ محب و محبوب و محکمات هر چند امهات کتاب اند اما نتایج و ثمرات آن متشابهات اند مقاصد کتاب اند متشابهات امهات مسائل اند پیش نیستند عالم راسخ کسی بود که این را بآن جمع سازد و حقیقت را تواند که بصورت آرد و آنکه بی علم محکمات و بی عمل بمقتضای آن محکمات تاویل متشابهات جوید و صورت را گذاشته بحقیقت پوید آن کس جاهل است و از جهل خود بخبر و غافل است و از ضلالت خود بی شعور و نیز بر قسم نموده اند که علم تاویل متشابهات مخصوص برسل است علیهم الصلوات والتسلیمات از امتان مگر اقل قلیل را به تبعیت وورائت ازین علم شرفی ارزانی دارند و درین نشاء برقع از جمال شان برایشان بکشایند اما امید است که نشاء آخرت جم غفیر از امتان نیز به تبعیت به این دولت مهتد گردند این قدر علم می درآید که درین نشاء نیز بعض دیگر را برای آن اقل رواست که باین دولت مشرف سازند اما علم بحقیقت معامله ندهند و تاویل را منکشف نه سازند بالجمله جائز ست که تاویل متشابهات حاصل آن بعض بود اما ندانند که چه حاصل زیرا که متشابهات کنایات از معاملات ست روا بود که معامله حاصل شود و علم آن معامله حاصل نگردد این را در یک فردی از فنون خود مشاهده نموده است بدیگران تا چه رسد انتهی کلامه العالی این حقیر راقم این حروف عفا الله عنه از مخدوم زاده جامع الاسرار والعلوم خواجه محمد معصوم که مشار الیه و برادر اعز ایشان اند ظاهرا از محرمان اسرار خاصهٔ حضرت

Marfat.com

ایشان بودند در خلوتی بتضرع تمام مسألت نمود که آیا از اسرار حرفی ازان حروف
مقطعات قرآنی آن مجدد الف ثانی با شمایان رمزی در میان نهاده اند یا نه اگر
در میان نهاده اند بنده نیز امیدوار است که باشاره سرافراز شود فرمودند که
چندین بار در خلوات از حضرت ایشان التماس آن نموده شد که ازان اسرار
متشابهات و مقطعات رفعے در میان آرند که شیطان همواره پیرامون مکاشفات
این اسرار بزرگ میگردد که شاید او را از دل برزبان آرند تا استراق سمع نماید
و هر کرا از علمای راسخین رضی الله عنهم باین اسرار اطلاع بخشیده اند آنها
مستور داشته اند مایان معروض داشتیم که حضرت ایشان قادر اند بر آنکه طرد
شیاطین از حوالی خود نمایند در رمزے فرمایند چون الحاح و زاری ما از حد شد
آن حضرت فرمودند که سر یک حرف ازان حروف را شمایان اظهار دیدم
و به بیان آن مأمور شدم و آن حرف ق بود آن را بیان فرمودند و ما را از مار بو
و نیز ما را از اظهار آن به دیگرے منع بلیغ نمودند ما را معذور دارد و هم ازان جمله است
آن که حضرت ایشان را در سیر مقامات صغری جامع گردانیده بودند میان قطبیت
ارشاد و قطبیت افراد آن مرتبهٔ عالیه از نوادر است چنانکه در فقرهٔ مذکوره مبدا و
معاد سبق ذکر یافت و هم از انجمله است آنکه بر ایشان مشارب تمیز کمالات ولایات
انبیا علیهم الصلوات والتحیات و کذلک طالبان که بر قدم پیغمبری از پیغمبران
اند منکشف گردانیده بودند و نیز تفاوت اقدام هر یک را در ان مشارب
و انموده چنان که می فرمودند فلان در ولایت موسوی ست و نزدیک نقطهٔ
مرکز و فلان قریب دائره و امثالها و این از نوادر ست و بس سنظم فقیری
از مخلصان ایشان گفته که مرا فرمودند که اے تو فلان از ولایت
ابراهیمی اید علی صاحبها السلام آن فقیر را بخاطر رسیده باشد که اگرچه

سے فرمودند

Marfat.com

علم حضرت ایشان باین معنی بسنده است اگر مرا نیز فی الجمله به توجه حضرت
ایشان معلوم شدی عنایتی بود همان شب در معامله دیده که حضرت خلیل الرحمن
علی نبینا وعلیه الصلوه والسلام در غایت ابهت و نورانیت حاضر اند و حضرت
ایشان قدس الله سره الاقدس در خدمت آن حضرت علیه السلام با ادب
تمام بر پا ایستاده اند من و آن تن دیگر که مبشر به ولایت ابراهیمی بودیم حاضر
شدیم حضرت ایشان دستهای ما را گرفته در قدم محترم خلیل انداختند
ما قدم ایشان بوسیده باز گشتیم این را وی گوید بعد از دیدن این واقعه
چون بملازمت شریف رسیدم تبسم نمودند و فرمودند در انچه گفته ایم تردد
گنجائی ندارد و ندانی که چه طالبان را علم به دقایق احوال و مشرب
واستعداد خود سپرده اند در قرون کثیره یکی از کمل خواص را بدولت این
علوم می نوازند نمی بینی که چون شیخ نجم الدین کبری قدس سره بزرگی را
که قطب اولیای زمانه خود بود و معلوم نبوده که بر قدم کدام نبی از انبیا
باشد تا به نیت تحقیق این امر یکی از طالبان خود نزد بزرگوار دیگری
قدس سره که او را به علم این اسرار نواخته بوده اند فرستاد و فرستاده آن
بزرگ در اثنای تفتیش احوال شیخ ازان طالب فرموده که جهودک
ما چون ست آن مرید ازین حرف دل تنگ و حیران بخدمت شیخ
خود باز گشته انچه شنیده بود معروض داشته شیخ بنواجد بر خاسته
فرمودند مقصد ما بحصول پیوست و معلوم شد که ما بر قدم کلیم الله
علیه السلام بوده ایم جهود امت او را گویند و این کلام ازان بزرگ
ما را اشارت باتباع ولایت اوست و هم ازان جمله آنکه حضرت حق سبحانه
ایشان را به محض کرم قدرتی عطا فرموده بوده و تصرفی بخشیده که یکی را

Marfat.com

از ولایتی و مشربی که دران بود بولایتی که فوق آن بود می رسانیدند چنانکه
بمجدد مزادهٔ بزرگ قدس سره رقم نموده اند که شمارا بعد از ولایت موسوی
بولایت محمدی آورده شد و هذا من اعجب العجوبات و من اعظم
التصرفات و هم ازان جمله است آنکه تعین وجودے و تعین علمی را که تا این
غایة عارفی بآن لب نکشوده بر ایشان ظاهر گردانیده باسرار و برکات
آن مرتبهٔ علیا ایشان را مشرف ساخته اند چنانکه آن حضرت قدس سره
تحقیق این معنی در مکتوب هشتاد و نهم از جلد سوم نموده اند و ازان جمله است
آنکه باسرار معاملات قلوب خمسه نواخته اند خصوصاً بمرتبهٔ عظمی که بقلب
خامس متعلق ست و آن از مقامات شگرف ست چنانکه خود در فقره
دوازدهم رسالهٔ مبدأ و معاد بیان آن نموده فاذا بلغ العارف الاتم معرفة
والاکمل شهوداً هذا المقام العزیز وجوده الشریف رتبته یصیر ذلک العارف
قلباً للعوالم کلها والظهورات جمیعها وهو المتحقق بالولایة المحمدیة والمشرف
بالدعوة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والتحیة والاقطاب والابدال والاوتاد
داخلون تحت دائرة ولایته والافراد والآحاد وسائر فرق الاولیاء
مندرجون تحت انوار هدایته لما هو نائب مناب رسول الله والمهدی
بهدی حبیب الله وهذه النسبة الشریفة العزیز وجودها مخصوصة بآحاد المرادین
لیس للمریدین من هذا الکمال نصیب هذا هو النهایة العظمی والغایة القصوی
لیس فوقه کمال ولا اکرم منه نوال لو وجد بعد الوف سنة مثل هذا العارف
لاغتنم ویسری برکته الی مدة مدیدة وآجال متباعدة وهو الذی کلامه دواء
ونظره شفاء والحضرت المهدی سیوجد علی هذه النسبة الشریفة من هذه
الامة الخیرة ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و هم ازانجمله

والسلام

آنکه دنیای ایشان را به محض کرم آخرت گردانیده اند مخدوم زادهٔ عالی
مرتبه خواجه محمد معصوم سلّمه الله در حل این معنی رقم زده اند که بعضی تمتعات
این نشاء فانیه است که موجب تنقیص درجات اخرویه است در حق ایشان
نچنین بود که نعیم دنیا حکم نعیم آخرت پیدا کرده و نیز هرچه در دنیا مشهود گردد
بے شائبهٔ ظلیت نیست و این نشاء تاب آن که بی این شائبه جلوه گر شود ندارد
مگر آن سرور دین و دنیا را صلّی الله علیه وسلم این دولت عطا فرموده بودند
حضرت ایشان را از غایة کمال اتّباع آن سرور اگر از آلوش خوان آنحضرت
صلّی الله علیه وسلّم نصیب داده باشند می شاید هر کمال که پیغمبرے را بود
کمل تابعان او را از آن بوراثت نصیبے رسد حضرت ایشان نیز بآن نصیبه
در بعضے مکاتیب اشارتها نموده اند و نیز می تواند بود مراد ازین فرمودهٔ ایشان
آن بود که هرچند شهود عارف اکمل باشد اما تا در قید زندگانی این جهانی ست
مقید حبل الخیال ست و خلاصی بکلی از قید خیال درین نشاء محال چنانکه مولانا
قدس الله سرّه العالی قریب احتضار میفرموده ؎ من شوم عریان ز خود او
از خیال ٭ تا خرامم در نهایات الوصال ٭ مگر آنکه فرمودی کسی را از کمل تابعان
انبیا علیهم السلام به طفیل ایشان بهره رسیده باشد چه خلاصی از قید خیال درین
نشاء در ولایت انبیاست که باصل الاصل متعلق ست و هم از آن جمله است که
ایشان را از اسرار و انوار حقیقت قرآنی و حقیقت کعبهٔ ربّانی و حقیقت بیت المقدس
بهرهٔ فراوان بخشیدند کما یفهم من مکاتیبه المتعدّدة و از آن جمله است آنکه ایشان را
ورای آفاق و انفس معامله نموده اند که انفس بنزد آن چون آفاق است نزد
انفس و بیان آن مجملاً در فقرهٔ از فقرات مبدا و معاد نموده اند و به تفصیل
در مکتوب چهل و سوم از جلد دوم فرموده و معامله کالرویة را در آن اثبات

Marfat.com

نمودہ رقسم فرمودہ کہ این دولتِ عظمی ست کہ بعد از زمان اصحاب رضی اللہ عنہم اجمعین کم کسی باین دولت مستسعد گشتہ است ہرچند این سخن مستبعدی نماید ومقبول اکثری نمیگردد اما اظہارِ نعمت عظمیٰ می نماید کوتہ اندیشان قبول کنند یا نہ واین نسبت فرد ابر وجہ اکمل در حضرت مہدی علیہ الرضوان ظہور خواہد یافت وہم ازین جملہ است آنکہ حق سبحانہ ایشان را بحق الیقین مشرف ساختہ کہ حق الیقین دیگران نزد آن علم الیقین ست چنانکہ این معنی را در مکتوب چہارم از جلد دوم بیان نمودہ اند وفرمودہ کہ ازین حق الیقین چہ گوید واگر گوید کہ فہم کند وچہ دریابد این معارف از حیطۂ ولایت خارج ست ارباب ولایت در رنگ علما رطوا ہر در ادراک آن عاجزند ودر درک آن قاصر این علوم مقتبس از مشکوۃ انوار نبوت اند علی اہلہا الصلوات والتسلیمات کہ بعد از تجدید الف ثانی بہ تبعیت وو راثت تازہ گشتہ اند واز آنجملہ است آنکہ برایشان راہی را کہ برون جذبہ سلوک ست نمودند کہ آن را حضرت ایشان براہ اقتباس نبوت تعبیر فرمودہ اند وبیان آن در مکتوب سی صد وہیم از جلد اول کردہ اند واز ان جملہ است انکہ ایشان را بحال متابعت سید الانبیا بمقامی کہ فوق مقام رضاست وآن را بجذبہ ذاتی تعبیر نمودہ اند مشرف گردانیدہ اند وآن سخت شگرف ست وبیان آن در دو مکتوب از مکاتیب جلد دوم مرقوم کردہ وہم ازان جملہ است آنکہ برایشان قدس سرہ درجات ولایت ثلثہ صغری وکبری وعلیا کہ ولایت اولیا وولایت انبیا وولایت ملائکہ است منکشف گردانیدند وبہ کمالات ہریک متحقق ساختند چنانچہ تفصیل این درجات در مکتوبات را عالیات مبین ومشروح است وہم ازان جملہ است آنکہ محض لطف ایشان خزینۂ رحمت گردانیدند چنانکہ خود در مکتوب سی صد ویازدہم از دفترِ اول

به تقریب ستر بای دو چشمی اشاره باین معنی نموده اند و هم ازان جمله است آنکه
بایشان معلوم گردانیدند که ازایشان تا ظهور مهدی آخر الزمان دیگری باین
کمالات باطنیه و معاملات بظهور نخواهد آمد و ازان جمله است آن که در رساله
مبدا و معاد نگارش فرموده اند در اوایل حال می بینم که در مکانی طواف
میکنم و جمعی دیگر نیز درین طواف با من شریک اند ما لطبع سیر آنجماعه بجدیست
که تا سن یک دور طواف را بانجام میرسانم آنجماعه دو سه قدم مسافت را قطع
مینمایند درین اثنا معلوم میگردد که این مکان فوق العرش ست و جماعه طواف
کنندگان ملائکه کرام اند علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات والله یختص
برحمته من یشاء والله ذو الفضل العظیم و ازان جمله است آنکه ایشان را مجدد الف
و منور هزار گردانیده اند چنانکه در صدر این فصل مذکور شد و این همه خصایص
مبنی برآن گشت و از جمله این خصایص علیا ست این پنج خاصه عظیمه دیگر اند
الاولی مندرجه فی دعائه الشریف الحمد لله الذی جعلنی صلة بین البحرین و مصلحا
بین الفئتین و هی مرقومة فی المکتوب السادس من الجلد الثانی و الثانیة
وصوله قدس الله سره بمقام السابقین الذین مرتبتهم فوق اصحاب الیمین
کما ان اصحاب الیمین تفوق اصحاب الشمال بالمرتبة العلیا و هذا مستظهر من
قلبه الشریف فی المکتوب الاربعین من الجلد الثانی و الثالثة کلامه سبحانه تعالی
معه قدس سره شفاء ذلک لافراد الانبیاء علیهم الصلوات والتحیات و قد
یکون ذلک لبعض الکمل من متابعیهم بالتبعیة والوراثة و اذا کثر هذا القسم من
الکلام مع واحد منهم سمی محدثا کما کان امیر المومنین عمر رضی الله عنه
اشارة باین ست آنکه مخدوم زاده خواجه محمد معصوم مدظله در بیاض خاص رقم نموده اند که حضرت ایشان را بوراثت جد مکرم ایشان

Marfat.com

فاروق اعظم محدث بفتح دال گردانیده اند الحمد لله علی ذلک والرابعة مندرجة
فی معرفته التی نمقه بالقلم المکرم فی المکتوب التاسع والسبعون من
المجلد الثالث وهی انه سبحانه اعطی له قدس سره ذاتا قیوما للعالم الذی
هو اغراض مجتمعة والخامسة فی المعرفة التی تتعلق باصله ان طینته بقیة
من طینة نبیه صلی الله علیه وآله وسلم کطینة النحلة من بقیة طینة آدم علیه السلام
واز خصایص عظمی آن ست که قریب بایام وصال فرمودند که هر کمالی که در نوع
بشر ممکن است مرا عطا فرمودند و بوراثت و تبعیت سید البشر علیه الصلوة والسلام
بدان متحقق ساختند و اگر خواهم آنرا به مقدمات معقوله معقول مستمعان
نمایم به نهجی بیان فرمودند که عقل عقیل به بیان شگرف تر پی نبرد و نیز
ازان جمله است آنکه میفرمودند که نسبت خاصهٔ ما تا انقراض این نشاء
در فرزندان خواهد ماند از همه عجیب تر از خصایص علیای آنحضرت
آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را با وجود تبعیت و وراثت به نصیبی
از اصالت ممتاز گردانید چنانکه تحقیق و تفصیل آن در مکاتیب شریفه مسطور
است ع قلم اینجا رسید و سر بشکست ؎ گر بگویم شرح آن بیحد شود
مثنوی هفتاد من کاغذ شود ؛ اگر عالمی عارفی بمکاتیب لطیفه و رسایل شریفهٔ
ایشان عبور نماید بیش ازین بخصایص آن عالی حضرت متعالی منقبت
پی برد اگرچه این قدر که ما بیان نمودیم نیز بسیار ست اذعان و قبول از
خوانندگان و شنودگان در کار ست ؎ راز جز با رازدان انباز نیست ؛
راز اندر گوش منکر راز نیست ؛ رضی الله عن صاحب الاحوال و رضی عنه سبحانه

فصل ششم در بیان عبادات و عادات یومیه و لیلیهٔ آن حضرت

بر طبق عزیمت و غایة اتباع سنت با اندکی از شرح بعض عقاید شریفهٔ ایشان

از فضل

از فصل سابق که دران علو مرتبہ وسمو منزلۃ آنحضرت بوضوح پیوستہ خردمند منصف خواہد شناخت کہ خداوند این معاملات شگرف در اتباع سنت سنیہ واخلاص رضیہ وطاعات کثیرۂ علیہ چہ پایہ خواہد داشت مع ذلک مجملی بجہت دستور العمل طلاب چہ مریدان بواسطہ وچہ بغیر واسطہ ایشان بصحیفہ بیان مے آرد اگرچہ وظائف یومی ولیلی آن حضرت را بتائید حضرات مخدومہ زادہای کبار بعضی از یاران سعادت یار جمع نمودہ اند اما اینجا باین نازنین بازوایدِ فواید بقلم می آید بکرم اللہ سبحانہ وتوفیقہ این کمترین از زبان مبارک حضرت ایشان بگرات استماع نمود کہ فرمودند اگرچہ عمل وکار ما چہ باشد ہرچہ بما عطا کردہ اند بہ محض فضل وصرف کرم سبحانہ است اما اگر مثلاً امرے بہانہ کرم باشد آن متابعت سید الاولین والآخرین صلی اللہ علیہ وسلم خواہد بود کہ مدار کار خود را بران میدانم ہرچہ بما دادہ اند از راہ این اتباع دادہ اند جزیئاً وکلیاً وہرچہ ندادہ اند ازان ندادہ اند کہ از ما در اتباع اتم نقصانی بحکم بشریت رفتہ باشد وبدین تقریب بر زبان مبارک راندند کہ یکسار روز بسبھو در در آمدن بخلا پای راست نہادم آنروز ازچندین احوال من بستہ شد را قم حروف گوید روزے در خدمت آن حضرت نشستہ بودم وایشان در تحریر معارف بودند ناگاہ از غلبۂ تقاضائے بول بسرعت متوجہ متوضا شدند ہمچنان کہ بسرعت متوضا رفتہ بودند بسرعت ہرچہ تمام تر برآمدند بندہ را حیرت روے دادہ کہ باین سرعت درآمدن وباین تعجیل برآمدن چہ بود بمجرد برآمدن از خلا ابریق آب طلبیدہ ناخن ابہام یسار را شستہ باز بخلا درآمدند چون بعد از ساعتی بیرون شد فرمودند کہ تقاضائے بول استیلا نمود بہ سرعت

Marfat.com

بمتوضا در آمدم و نشسته بودم که نظرم بر پشت ناخن افتاد که نقطهٔ سیاهی
بر و بود که برای امتحان قلم نهاده بودم بآن نقطهٔ سیاهی که از اسباب
کتابت حروف قرآنی ست آنجا نشستن را لایق و بر عایهٔ ادب مطابق
ندیدم باوجود که از غلبهٔ آن تقاضا محنت داشتم لیکن آن محنت پیش
این محنت ترک ادب بس حقیر نمود برون آمده آن نقطهٔ سیاهی را
شستم و باز آمدم وقت دیگر که این بنده در خدمت حاضر بود مولانا صاحب
ختلانی را امر نمودند که چند قرنفل از خریطه برآورده حاضر کن وی شمش
قرنفل حاضر ساخت در عتاب رفته فرمودند اینک صوفی ما آن قدر نه شنیده
که الله وتر یحب الوتر رعایة وتر از مستحبات ست مستحب را مردم چه دانسته اند
مستحب دوست داشتهٔ اوست سبحانه وتعالے اگر دنیا و آخرت را به یک
عملی که دوست داشتهٔ حق عزوجل باشد بدهد هیچ نداده باشد و فرمودند
که ما در رعایهٔ استحباب تا بآن حد توجه داریم که در وقت شستن روے
قصد میکنیم که اول آب بر خد یمین رسد که تیامن نیز از مستحبات ست و خرد یده شد
که چند روز توجه تمام نمودند بصوم تطوع بآنکه از مخافت بدن ایشان را در آن
ایام روزه داشتن بغایت دشوار بود چون پرسیده شد که این چه روزهاست
فرمودند قضاے احتیاطی روزهای این رمضان ست که دران روزها
روزانه استنجا کرده شده باین تقریب فرمودند که والد ماجد علیه الرحمة
مهما امکن در روز رمضان استنجا نمی کردند و اگر بضرورت واقع می شد
آنرا قضا میداشتند نعم السلف ونعم الخلف روزی بر عرش خود تکیه
کرده بودند بناگاه باضطراب فرود آمدند و فرمودند که زیر عرش کاغذی
دیدم هرچند معلوم نبود که در و چیزے نوشته اند و چه نوشته اند بآنکه

Marfat.com

کسی را بگویم که بردارد و آن قدر نشستن را هم بر عریش بی ادبی دیدم وقت
دیگر دیده شده که یکی از حفاظ که زیر بالین او فرشی گسترده بودند بقرأت
پرداخت حضرت ایشان دیدند که آنجا که ایشان نشسته اند فی الجمله در فرش
مزیتی دارد بآن فرش که حافظ بر ان قرآن تلاوة میکند آن فرش
زیاده را از زیر پای خود در نورد یده کناره بگذاشتند عزیزی که بخدمت
شریف حضرت ایشان رسیده بود دیگر مشایخ وقت را نیز دیده گفت
بعد از شرف ملازمت ایشان وقتی به برهان پور به خدمت شیخ معظم
قدوة محبان این درگاه محمد بن فضل الله قدس سره رسیدم شیخ
ازین اطوار این بزرگوار پرسید که در سرهند بخدمت ایشان رسیدة
هان بگو تا چه دیدة گفتم از احوال باطن ایشان چون من نامرادی را
چه خبر اما به ظاهر در رعایت آداب سنت و دقائق آن ایشان را چنان
یافتم که اگر مشایخ وقت جمع شوند عشر عشیر آن از دست ایشان نیاید شیخ
بغایت مسرور شده فرموده چون این چنین ست هر چه این بزرگ دین
از اسرار حقیقت میگوید و می نویسد همه صحیح و اصل است و دران صادق
بآن متحقق که نشان صدق مقال و علو حال اتباع بر کمال است
شیخ مذکور را قدس سره بحضرت ایشان و طاب ثراه اخلاص و محبت تام
بود و این معنی را نکرر باین حقیر راقم که گاه بخدمت ایشان
می رسید اظهار فرمودند دران ایام که سلطان وقت حضرت
ایشان را در حبس کشیده بود هر وقت که فقیر بخدمت شیخ میرسید
میفرمودند که بعد از هر نماز دعا و فاتحه برای مخلص ایشان در دساخته ایم
روزی مردی از سرهند بخدمت شیخ آمده التماس آن نمود که بیعت نماید شیخ فرمود

Marfat.com

نام مبارک حضرت ایشان را بردہ عجب کہ چون ایشان بزرگی در شہر شما باشد و شما بجاے دیگر مرید شوید و نیز یکے از اُمراے وقت کہ در کار حضرت ایشان تردد ے داشت روزے از اقضی القضات وقت کہ ہمسایہ حضرت ایشان بود در خلوتے برسید کہ شما مردم عالم اید و صادق القول و صاحب دیانت از احوال عزیزی کہ ہمسایہ شماست بگوئید فرمود کہ احوال باطن این طائفہ از دریافت ما دور است اما این قدر میگوئیم کہ مشاہدۂ انوار این بزرگوار ما را باطوار اولیاے ماتقدم یقین دیگر بخشیدہ زیرا کہ چون ریاضات عجیبہ وطاعات کثیرۂ متحمل متقدمین را در کتب میخواندیم بخاطر میگذشت کہ شاید محبان ایشان بہ مبالغہ نوشتہ باشند چون اوضاع این عزیز را دیدیم آن تردد برخواست بلکہ نویسندگان احوال جنگ داریم کہ ہنوز کم نوشتہ اند الحق چنین بود کہ این عالم منصف بدیانت متصف فرمودہ جزاہ اللہ خیراً این حقیر راقم از درویشی کہ خدمات آب وضو و مصلّے و ما یتعلق باموور العباد او حوالہ بوی بود شنود کہ ہیئت من در تمام روز ہمان ساعت قبلولۂ حضرت ایشان و در شب ثلثہ دوم فرصتی بکار خود می یابم ورائے این دو وقت مرا از استیعاب طاعت آنحضرت فرصتی نیست ہمچنین اصحاب خود را البتہ دوام ذکر و حضور و مراقبت تحریص می نمودی فرمودند کہ این دار دار عمل ست و مزرع کشت و کار حضور باطن را بارعایت آداب و اعمال ظاہر جمع ساختہ در کار باشید دمی فرمودند آنکہ برخی از بعضی رسایل حضرات خواجگان نقشبندیہ رضی اللہ عنہم قلت عمل فہمیدہ اند نہ آن چنان ست کہ طریقۂ این بزرگان در اتباع نبوی اوثق و اوفق طرق ست و آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم باوجود محبوبیت و علو مرتبہ از کثرت عبادت پاہاے مبارک متورم گردیدہ بود غایۃ فی الباب چون طریقۂ خواجگان

نادر بدایت بل ابتدای توسط نیز بجذبات متعلق ست لاجرم حال ایشان آندم
از کثرت سکر و استغراق مقتضی کثرت اعمال جوارحی نیست بل دوام توجه و خشوع
با اتیان فرائض و واجبات و سنن مؤکده جمع کرده بهمان اقتصار کرده اند و مع
ذلک رعایت خزیمت امور را لازم شمرده که آن از ریاضات عظیمه است خصوصًا
با جذبات و غلبات اما چون بعنایت الله المتعال از تلوینات احوال بتمکین
رسند لاجرم بکثرت طاعات آیند و هر مقداری که آن از ایشان بیشتر بظهور آید
ترقیات بیشتر بینند و با آنکه حضرت ایشان را بر مسائل فقه استحضار تمام بود
و بر اصول فقه مهارت فراوان اما بنا بر غایت احتیاط اکثر در مسائل بکتب معتبره
ثقه می نمودند و در سفر و حضر بعضی کتب معتبره فقه را با خود می گرفتند و همگی همت
ایشان آن بود که عمل بمفتی به و مختار فقهای کبار نموده آید و در عملی که بعضی
از فقهای بر جواز آن رفته بوده اند و بعضی بر کراهت آن ایشان ترجیح جانب
کراهت داده بران عمل نمی کردند نمی کردند و می فرمودند اگر تعارض در جواز
و عدم وحل و حرمت واقع شود ترجیح جانب عدم جواز ست و جانب حرمت
را وقتا نمکن بودے حضرت جمع مذاهب می نمودند در بعضی روایات که امام
اعظم رضی الله عنه یک جانب بود و صاحبین رضی الله عنهما یک جانب اگرچه
فتوی بقول صاحبین بود اما گاه احترام امام را عمل بقول امام هم میکردند مثل
آنکه در زیارت قبور اکثر قرآن میخواندند که مذهب صاحبین بر جواز است و فتوی
برین ست و گاه ترک می کردند و بدعا اکتفا می نمودند که مذهب امام اعظم
بر کراهت قرآن خواندن ست بر قبور این حقیر چون میدید که دایم حضرت
ایشان به نفس نفیس امامت می کردند روزے در خاطر گذشت که آیا لم
آن چه باشد بدین خاطر بملازمت مشرف شد تقریب جمع مذاهب میان

Marfat.com

آوردہ فرمودند شافعیہ و مالکیہ رحمہم اللہ برآنند کہ جز قرأت فاتحہ نماز درست نیست لہذا خلف امام فاتحہ می خوانند و احادیث صحیحہ نیز دالالت برین می نماید اما امام ما امام ابوحنیفہ رضی اللہ عنہ فاتحۂ امام را فاتحۂ مأموم گفتہ مأموم را فاتحہ خلف امام تجویز نمی نماید و جمہور فقہای حنفیہ بر منند مگر بعضے روایات مرجوحہ از حنفیہ بر جواز فاتحہ خلف امام آمدہ چون ما معما امکن برجمع مذاہب می کوشم درین صورت جمع را دران دیدہ ایم کہ خود امامت کنم ع گر نویسم شرح آن بسیار شود بالجملہ عمل حضرت ایشان در صیف وشتاء و در سفر و حضر آن بود کہ نصف اخیر غالبا وگاہ ثلث آخر شب برخاستہ أدعیۂ مسنونۂ آنوقت را خواندہ وضوے در کمال اسباغ و احتیاط می نمودند بران نبودند کہ دیگرے در وضو بر دست ایشان آب ریزد و در آب وضو آنقدر احتیاط بظہور میرسید کہ فوق آن متصور نہ باشد استقبال قبلہ را دران رعایت می نمودند اما در وقت شستن رجلین بسوی شمال یا جنوب منحرف می شدند و مسواک را در ہر وضوٗ و وضو را بہر نماز لازم داشتند الا ماشاء اللہ و ہر عضو را سہ بار می شستند و در ہر بار بدست آب ازان چیدہ می افشاندند کہ احتمال تقاطر نمی ماند نہ در عضو مغسول و نہ در ید غاسلہ و سر آن عیان می نمود کہ چون در طہارت و نجاست غسالہ وضو اختلاف ہست ہرچند کہ فتوی بر طہارت ست عمل بر احوط می نمودند و در غسل ہر عضو کلمۂ شہادت را ورد و در انیز بأدعیۂ ماثورۂ دیگر کہ در کتب احادیث چون تکملۂ مشکوۃ و بعضے کتب فقہ و عوارف آمدہ میخواندند و بعد از أداے وضو گوشۂ چشم حق بین بجانب آسمان کردہ دعاے کہ آن وقت ماثور است خواندہ متوجہ تہجد می شدند و باطمانینت و حضور و جمعیت

Marfat.com

تمام وطول قنوت تہجد ادامی نمودند بہ مرتبہ کہ طاقت بشری نے تائید الٰہی جل شانہ در ادا، آن عاجز و قاصر ست در اوایل احوال بیشتر در تہجد وضحی و قفی زوال تکرار قرارت سورہ یٰسین می فرمودند چنانکہ گاہی قرارت آن سورہ بہشتاد مرتبہ می کشید و گاہے کم و گاہے زیادہ ازان عدد در اواخر بیشتر نخستم قرآن مجید در نماز اشتغال می نمودند بعد از ادائے تہجد بہ خشوع و استغراق تمام خاموش و مراقب می نشستند و پیش از صبح بدو سہ ساعت ساعتے برطبق سنت می غنودند تا تہجد بین النومین بطہور انجامد و باز پیش از دمیدن صبح بیدار شدہ بنماز فجر می پرداختند و سنت بامداد را در خانہ ادا می نمودند و میان سنت و فرض تکرار سبحان اللہ و بحمدہ سبحان اللہ العظیم بہ طریق خفیہ میکردند و بعد از ادائے فرض بامداد تا وقت اشراق در مسجد با اصحاب خود حلقہ زدہ مراقب می نشستند آنگاہ نماز اشراق را بطول قرأت چہار رکعت بدو سلام ادا فرمودہ بتسبیحات و ادعیہ ماثورہ کہ دران وقت آمدہ می پرداختند بعد ازان بحرم رفتہ لحظہ از احوال عورات و اطفال خبر می گرفتند و امورے را کہ بمعاش تعلق داشتہ می فرمودند بعد ازان بخلوت می شدند و بقرأت قرآن مجید توجہ می نمودند و بعد از ادائے تلاوت طالبان را طلب نمودہ پرسش احوال ایشان می فرمودند یا خلص اصحاب را طلب نمودہ باسرار خاصہ لب می کشودند و باستماع آن سامعان را از خود می ربودند کہ در اسماع آن معرفت القائی نسبت و اعطائے نعمت می نمودند ناگاہ ہر یک از یاران را موافق حال او و استعداد او بامری دلالت می نمودند و بر حال وارد ے کہ بر و فایض شدہ بود

Marfat.com

اطلاع می بخشیدند و ہمہ را بہ علو ہمت و اتباع سنت و دوام ذکر و حضور
و مراقبت و اخفاے حال تاکید می کردند و می فرمودند کہ اگر بہ تمام
دنیا و ما فیہا یک فعل مرضئ او سبحانہ معلوم گردد و عمل بمقتضای
آن میسر شود غنیمت عظیم دانند و حکم آن دارد کہ کسے بخذف ریزۂ چند
جوہر نفیس خرج عالم را بخرد و بجاے لاطایل روح بدست آرد و ایضاً
بتقریب ترغیب بر تکرار کلمۂ مقدس لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ
فرمودند ہمہ عالم در جنب این کلام معظم کاش حکم قطرۂ می داشت
نسبت بہ دریاے محیط این کلمۂ طیبہ جامع کمالات ولایت و نبوت ست
مردم تعجب دارند کہ بیک گفتن این کلمہ چگونہ دخول جنت میسر شود
محسوس و مشہود این فقیر شدہ کہ اگر تمام عالم را بیک گفتن این کلمہ
بخشند و بہ بہشت فرستند گنجاے دارد و اگر برکات این کلمہ را دانست
کنند تمام عالم ہمہ آبدا آباد معمور و سیراب گردند و نیز فرمودند
حصول برکت و ظہور عظمت این کلمہ باعتبار درجات قایلان آن ست
ہر چند گویندہ عظیم تر ظہور برکت و عظمت آن بیشتر و این مصرع
بر زبان راندند ؎ یزید ک وجہ حسنا ہ اذا ما زدتہ نظرا ۃ و ایضاً فرمودند
آرزوئے در دنیا معلوم نیست کہ برابر آن باشد کہ کسے در گوشۂ خزیدہ
تکرار این کلمۂ طیبہ ملتذ و محفوظ بود اما چہ توان کرد جمیع آرزوہا میسر نیست
و ایضاً اصحاب خود را بمطالعۂ کتب فقہیۂ معتبرہ دلالت می نمودند
و می فرمودند کہ از علماے دین احکام شرع مبین را تحقیق میکردہ باشند
کہ کدام مفتی بہ است و کدام مسنون و معمول و کدام بدعت و مردود
کہ زمانہ از عہد آنسرور صلی اللہ علیہ وسلم بس دور افتادہ و فاسد شدہ

Marfat.com

وظلمات بدع و فجور ستول یافتہ و درین ظلمات جز بنور چراغ سنّت
راہ نجات نتوان یافت و نیز می فرمودند کہ در کشف مے در آید کہ عالم
را بدعت چون گرداب ظلمانی فرو گرفتہ و نور سنّت ہر جا در و چون
گرم شبچراغ می نماید و صحبت ایشان بیشتر بہ خموشی می گذشت و ہرگز
غیبت و عیب مسلمانان مذکور نمی شد و یاران ایشان را ہیبت
ایشان در غایت اُدب و خشوع می داشت کہ زہرۂ انبساط نداشتند
و تمکن ایشان بہ مرتبہ بود کہ با وجود ورود این احوالات عظیمہ ہرگز
آثار تلوین بر ایشان ظاہر نمی شد و خروشی و صیحہ بل آہ بلندے
بہ ظہور نمی رسید در مدت دو سال کہ بندہ حاضر خدمت بود سہ
چہار بار دیدہ شد کہ قطرات اشک بر چہرۂ ہمایون فرود آمد و سہ
چہار بار دیگر در وقت بیان معارف عالیہ در چشم و رخسار ایشان
سرخی و برندین شریفین عرق حرارتے مشاہدہ نمود روزے در اثنائے
بیان سعرفتے ساعتے خاموش گشتند بعد ازان فرمودند کہ درین
وقفۂ خاموشی احوال شگرف و معاملہ عظیم بہ ظہور رسید و در آن
وقت از چشمہای ایشان اثر غیبت و از بشرہ فے الجملہ رنگ
حمرت ظاہر بود جز این قدر از تلوین نشانے پدیدار نہ چون ضحوۂ
کبرے مے شد نماز ضحے را در خلوت اُدا نمودہ باز بحرم تشریف
مے بردند و بآن جماعہ طعام تناول نمودہ خود بنفس نفیس توجہ
فرمودہ بہ ہمہ فرزندان و درویشان یکیک از ہر چہ پختہ شدہ بود
میرسانیدند و اگر کسی آن وقت از فرزندان و درویشان و خادمان حاضر
نمی بود اُمر میکردند کہ حصہ او بگذارند و بعد از تناول طعام اُدعیۂ مأثورہ کہ در آن وقت

Marfat.com

آمدہ میخواندند و در اخیر ایام کہ عزلت گزیدند و صوم بود طعام در ہمان
خلوتخانہ تناول می فرمودند قرأت فاتحہ بعد از طعام چنانکہ بین الانام
معروف گشتہ از ایشان کمتر دیدہ شد کہ در احادیث صحیحہ نیامدہ است
ہر روزی پیش از نیم روز چیزی میخوردند و آن ہم بغایت قلیل مع ذلک
می فرمودند چہ توان کرد کہ بحکم اقتضائے آخر زمان در گرسنگیہا بکمال اتباع
آن سرور دین و دنیا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میسّر نمی شود و نیز می فرمودند
از امورے کہ عارف را از ملکیت بہ بشریت نزدیک می سازد ہیچ چیز چون
خوردن نیست گاہ وقت تہجد صورت مثالیہ کدورات آن بنظر می در آید
و طعام را بہ خشوع و حضور تمام تناول می نمودند و یاران را نیز آن وقت
بحضور و خشوع تاکید می کردند و در وقت طعام خوردن زانوی یسار را
نخوابانیدہ و زانوے یمین را بر آن می نہادند و گاہ در غیر مجالس دیدہ می شد
کہ ہر دو زانو را برداشتہ تناول می فرمودند و بعد از تناول لحظہ چند
بحکم سنّت قیلولہ می فرمودند و مؤذن ایشان در اول وقت ظہر
اذان میگفت بعد از شنودن اذان بلا اہمال متوجہ وضو می شدند
و بسنّت زوال مے پرداختند و مے فرمودند حضرت رسالت مآب
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از زمان بعثت تا ایام رحلت از دنیا سنّت
زوال را ترک نہ کردہ اند قرأت در ان گاہ از طوال مفصّل بود و گاہ
از قصار و بعد از ان چہار رکعت فرض ظہر و دو رکعت سنّت آن
و چہار رکعت سنّت دیگر ہم میگذاردند بعد از فراغ از نماز ظہر نشستہ از
حافظ جزوے یا کم و بیش از ان قرآن می شنودند و اگر درسی بود می فرمودند
و اگر حافظ حاضر نبود خود بخلوت رفتہ تلاوت مے نمودند و نماز عصر را

Marfat.com

در اول وقت بعد از خروج مثلین اُدا می کردند و چہار رکعت سنت پیش
از عصر را دیدہ نشد کہ ترک کردہ باشند بعد از عصر تا قریب وقت غروب
با یاران بسکوت و مراقبہ می گذرانیدند و درین حلقہای فجر و عصر
باطناً متوجہ احوال بستر شدان می شدند و نماز مغرب را نیز اگر روز غیم
نبودے در اول وقت اُدا نمودہ بعد از ادائے فرض بہمان جلسہ دہ بار
سراً کلمہ لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ را کرار می نمودند و بعد از اُدائے
دو رکعت سنت و چہار رکعت اوّابین با اُدعیہ ماثورہ کہ دران وقت
آمدہ مے پرداختند و اوّابین را گاہ چہار رکعت و گاہ شش رکعت
میگذاردند و اکثر قرأت دران سورۂ واقعہ مے بود و نماز خفتن را بعد
از زائل شدن بیاض افق کہ نزد امام اعظم شفق عبارت ازان ست
اُدا مے نمودند و چہار رکعت سنت پیش از فرض عشار او کذلک
چہار رکعت سنت بعد از دو رکعت سنت عشار انیز اکثر می گذارند
و قرأت در چہار رکعت سنت آخرین الم سجدہ و سورۂ تبارک و قل یا ایہا
الکافرون و قل ہو اللہ احد می بود و گاہ دران چہار رکعت چہار قل
مقرر میگشت و اگر دران چہار رکعت الم سجدہ و سورۂ الملک
نخواندہ بودند بعد از ادائے وتر این دو سورہ را مع سورۂ دخان میخواندند
و یاران را نیز بقرأت این سورہا دران وقت دلالت می نمودند
و در رکعت اولی از وتر اکثر سبح اسم و در ثانیہ قل یا ایہا الکافرون و در
ثالثہ سورۂ اخلاص می خواندند و با قنوت حنفی قنوت شافعی را ضم
میکردند و بعد از ادائے وتر گاہی دو رکعت نشستہ اُدا میفرمودند و در
رکعت اولی ازان دو رکعت اذا زلزلت و در ثانیہ قل یا میخوانند

Marfat.com

ودراواخر لطریق ندرت این دو رکعت رامی گذارند ومی فرمودند فقہا را
دران قیل وقال لبسیار ست ودو سجدہ کہ لعد از وتر متعارف شدہ
نمے کردند وے فرمودند علما بر کراہت آن فتوی دادہ اند و وتر را
گاہ اول شب ادامی نمودند وگاہ لعد از تہجد وتر را چون در اول شب
ادامے نمودند باز در اخیر تکرارے کردند چنانکہ بعضے کنند وے فرمودند
کہ پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودہ اند کہ در یک شب دو وتر نباشد
ومے فرمودند کہ در شبے از شبہا نمودند کہ در صورت تاخیر ادائے وتر
چون مصلی بخواب رود ونیت دارد کہ در آخر شب وتر را ادا خواہد نمود
کتبۂ اعمال او تمام شب بنام او حسنات نویسند تا زمانے کہ وتر را ادا
نماید پس ہر چند وتر را بتاخیر تر ادا کند بہتر باشد مع ذلک می فرمودند
ونیز رقم نمودہ اند کہ در تعجیل وتاخیر وتر غیر از متابعت سید البشر علیہ وآلہ
الصلوات والتسلیمات ہیچ چیز منظور نیست وہیچ فضیلت را بمتابعت
عدیل نمے اندازد وحضرت رسالت مآب وتر را گاہی اول شب
ادا فرمودہ اند وگاہے آخر شب سعادت خود دران میدانند کہ در امرے
از امور تشبہ بآن سرور نماید علیہ وآلہ الصلوات والتسلیمات اگرچہ آن
تشبہ بحسب صورت باشد مردم در بعضے سنن نیت احیای لیل
ومثل آنرا دخل میدہند عجب می آید از کوتہ اندیشے ہزار احیاے
بہ نیم متابعت نخریم عشرۂ آخر ماہ رمضان را اعتکاف نشستیم
یاران را جمع کردہ گفتم کہ غیر از متابعت نیت نہ کنید کہ تبتل وانقطاع تا
چہ خواہد بود صد گرفتاری بحصول یک متابعت قبول داریم اما
ہزار تبتل وانقطاع نے توسل متابعت قبول نداریم ۵ آنرا کہ در

Marfat.com

سرائے نگار بست فارغ ست ؛ از باغ و بوستان و تماشائے لالہ زار
رزقنا اللہ سبحانہ کمال متابعتہ علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والتسلیمات اتمہا و اکملہا
والبتہ با این تقریب رقم نمودہ اند کہ وقتے از اوقات جمعی از درویشان
نشستہ بودند این فقیر از محبت خود کہ نسبت بغلامان آن سرور ست
علیہ و علی آلہ الصلوٰات والتسلیمات اتمہا و اکملہا چنین گفت کہ محبت
آن سرور بر نہجی مستولی شدہ کہ حق سبحانہ و تعالیٰ را بواسطۂ آن دوست
میدارم کہ رب محمد ست حاضران ازین سخن در تحیر ماندند اما مجال مخالفت
نداشتند این سخن نقیض سخن رابعۂ بصری ست کہ گفت آن سرور را
در جواب کہ محبت حق سبحانہ و تعالیٰ بر نہجی استیلا یافتہ است کہ محبت غیر
را جا نمانده است این ہر دو سخن ہر چند از سکر خبر میدہد اما سخن من اثر
دارد و در عین سکر گفتہ است و سخن من در ابتدائے صحو سخن او در مرتبۂ صفات
ست و سخن من بعد از رجوع از مرتبۂ ذات زیرا کہ در مرتبۂ ذات تعالیٰ
این قسم محبت را گنجایش نیست جمیع نسب را ازان مرتبہ کوتہ
باجمل بلکہ بذوق نفی محبت دران مرتبہ میکنند و بہ ہیچ وجہ خود
را شایان محبت او نمیدانند محبت و معرفت در صفات ست
و بس محبت ذاتے کہ گفتہ اند مراد ازان ذات احدیت نیست
بلکہ ذات با بعضے از اعتبارات ذات ست پس محبت را
در مرتبہ صفات ست واللہ سبحانہ اعلم لمنتہی کلامہ الشریف و بعد
ادائے صلوٰۃ عشاء وتر زود بہ مضجع رفتہ می غنودند و پیش از اضطجاع
ادعیۂ ماثورہ را میخواندند و در سحر آنکہ زود و بعد از عشائے غنودندی
این بیداری بعد از عشا در بیداری آخر شب فتورے انداز دود

Marfat.com

اگر کسی بنشیند دور نیست کہ بہ سخنان رسمی ہم بپردازد و آن دران وقت
نے کراہت نیست از عمر عبد العزیز رحمہ اللہ تعالے منقول است کہ شبی
بعد از اداے صلوۃ عشا بتفقد رعایا پنہان و تنہا برآمدہ بود ناگاہ ہم
عسان او را او را ناشناختہ گرفتند و بند کردہ بخانہ آوردند در روشنای صباح
چہ بیند خلیفہ است معذرت خواستند و عرض کردند کہ خلیفہ چرا نگفتند
کہ من فلانم فرمود من صلوۃ عشا گذاردہ بودم و بعد از اداے آن سخن
دنیا مکردہ است و درود نیز اکثر میخواندند خصوصاً شب جمعہ و روز جمعہ و شب
دوشنبہ روز دوشنبہ در اخر یاران را شبہاے جمعہ جمع کردہ ہزار بار
درود میفرستادند و بعد از اداے آن عدد ساعتی مراقب شدہ بانکسار
تمام دعا میکردند چنان می نمود کہ بآن مامور شدہ بودند و رسالہ صلوات
ماثورہ کہ زیادہ از جزوے باشد یا رسالہ درودے کہ حضرت شیخ الجن
والانس سید عبد القادر جیلانے رضی اللہ عنہ ترتیب دادہ اند میخواندند
و نماز جمعہ بہ مسجد جامع و بعیدین بمصلا حاضر می شدند و ظہر را نیز بعد
از اداے جمعہ احتیاطاً می گذاردند و بعد از اداے فرض جمعہ این چہار
سورہ را کہ فاتحہ و اخلاص و معوذتین باشد ہر یک را ہفت بار میخواندند
روز عید اضحی تکبیرات را در راہ بلند مے گفتند و احیاناً بنا بر فتوی منصرات
پست و در عشرہ ذی الحجہ موے و ناخن نمی گرفتند جہت تشبیہ حاجیان
چنانچہ مستحب ست اما انچہ در روز عرفہ بہ تشبہ اہل عرفات مردم میکنند
نمیکردند و دران عشرہ ہر روز قرأت سورۂ والفجر و لیال عشر میفرمودند
و کذلک در باقی آن شہر و صلوۃ کسوف و خسوف میگذاردند و نماز
تراویح را در سفر و حضر بجمعیت تمام ادا می نمودند و ختمہاے قرآن مکرر

Marfat.com

میکردند میان هر ترویحه گاه به سکوت وگاه بدرود وگاه بادعیه که آمده
سرا مے پرداختند و در غیر رمضان و نیز دایم ختمها عن ظهر القلب
میکردند و مے فرمودند ختم احزاب که میان مردم مشهور ست و آن را
به قمی بشوق مقرر کرده اند در صحت این طریق مسنونا سخن ست و فرمودند
که عزیزے نوشته که بخط مولانا یعقوب چرخی قدس سره دیده شد که ختم
احزاب چنین بوده ؎ فاتحه انعام و یونس کیروطه ای همام ٭ عنکبوت
آنگه زمر پس واقعه دان والسلام ٭ و در وقت تلاوت از سیمای ایشان
و از شیوهٔ قرات بر سامعان هویدا مے شد که اسرار قرآنی و برکات
آیات فرقانی بر ایشان فایض مے گشت روزے در اثناے تلاوة
رو بجانب فقیر کرده فرمودند سبحان الله و بحمده چه رازها که میان او سبحانه
و حبیب او صلے الله علیه وآله وسلم در قرآن اندراج یافته که ادراک
آن مخصوص بعلماے راسخین بوده فرمودند گاهے بعضے آیات تا
خود را بجاے می برد که در فهم و وهم نیاید و در نماز و برون نماز آیات
خوف را بنوعے ادا مے نمودند و از تعجب تعجب را و از استفهام
استفهام را و مطلقاً رعایت شیعه از شیعات موعوده میفرمودند
در سفرها دیده مے شد که در محفه نشسته بودند و دثارے بر روے
کشیده قرآن مے خواندند مے شمردم که گاه چهار سیپاره وگاه سه
وگاه کم ران جمعه تلاوت مے نمودند چون آیه سجده میرسید فرود آ
سجده مے کردند و سر آنکه دثار بر و مے کشیدند آن بود که نظر بر عورت
مردم نیفتد و تسبیح رکوع و سجود و نماز را اکثر در حال انفراد بهفت و نه
یازده میرسانیدند و مے فرمودند که شرم مے آید که کسے در حال انفرا

Marfat.com

وقوت واستطاعت اقتصار بر اقل تسبیحات نماید دمے فرمودند
در نماز رعایت سنن و مندوبات و آداب کار حضور قلب می نماید
چه رعایتها همه ذکر ست زیرا که یاد کرد اوست سبحانه و توجه باو نیز منظور
مردم هوس ریاضتها و مجاهدها مے نمایند هیچ ریاضت و مجاهده برابر
رعایت آداب نماز نیست لاسیما نمازهاے فرض و واجب و سنن
ادائے نماز بنوعے که فرموده اند بس مشکل ست ولهذا حق سبحانه
مے فرماید انها لکبیرة الا علی الخاشعین الآیة و نیز فرمودند بسیار مردم
مرتاض و متورع را دیده مے شود که به رعایتها و احتیاطها مشغوف اند اما
در آداب نماز مساهلتها مے نمایند و در مکتوبات ازین قسم کلمات
نصائح آئین که متعلق بمحافظت نماز و اسرار آن بود بسیار رقم نموده اند
که برخوانندگان پوشیده نخواهد ماند و در کیفیت نماز تحیة الوضو و تحیة مسجد رانگ
نمی کردند و در رنگ سنن رواتب سنن زوائد را تمیز در سفر و حضر
تکلف ادا میفرمودند و در آنکه زیادتے و نقصان بر فعل و عمل ماثوره نظر
نباید احتیاطهاے بلیغ بجاے آوردند و بجز تراویح هیچ نماز نفل را بجماعه
نمیگذاردند بل جماعه را در نماز نفل مکروه میدانستند و جمعی که به روز عاشورا
و شب براة و شب قدر نوافل را بجماعت میکردند منع آنهاے نمودند
و در ان باب مکتوبے مؤید بروایات معتبرهٔ فقهیه رقم فرموده اند و در زمن
بعضے متاخران این سلسلهٔ عالیهٔ نقشبندیه تهجد را بجماعه ادا می نمایند
تعجبهاے فرمودند که از اهل این سلسلهٔ شریفه که بنای طریقه شان بر عزیمت
و کمال متابعت سنت است این عمل چرا باید که بوقوع آید و به نماز استخاره
شروع در کارها نمودند و گاه بهمان استفتاے قلب و دعاے

Marfat.com

مسنون اکتفا مے فرمودند کما ورد اما در ہر مہم کلی وجزئی استخارہ را لازم
داشتند وگاہ چند مہم را در یک استخارہ جمع مے کردند وآنہا را در ان
تعداد مے نمودند واگر در اول منہی بناگاہ استخارہ فراموش می شد
درمیان یا در آخر تدارک آن مے فرمودند ودر تشہد اشارہ بسبابہ نمی کردند
ومے فرمودند اگرچہ ظاہر بعضے احادیث بر فعل آن دلالت مے نماید
ونیز بعضے روایات از حنفیہ ہم بر جواز آن آمدہ است اما چون نیک
تتبع نمودہ آمد احوط ومفتی بہ ترک آن معلوم شد کہ بسیارے از علما
حرام ومکروہ ہم گفتہ اند چون اُمرے میان حل وحرمت دائر شود ترک
آن اولی ست ونیز عمل حنفیہ بروایات اصل وظاہر الروایۃ است
وامام محمد ایشان آنرا در اصل ذکر نہ کردہ بل در نوادر آوردہ ودر آخر
جلد اول مکتوبے نیز درین باب نگارش نمودہ اند وگاہے در بعضے
نوافل احتیاطاً واحتمال سنت اُدا فرمودہ اند وفاتحہ بعد از اُدای
فرایض باروح گذشتگان برائے سعادت دین ودنیا چنانکہ مشہور
شدہ می خواندند کہ فقہا آنرا مکروہ داشتہ اند وبعد از اُدائے نماز
فجر وعصر دست برداشتہ دعائے کردند اما در سہ نماز دیگر نمی کردند
وفاتحہ خلف امام ہمے خواندند وآن را مستحسن ہمے شمردند وخلف
ہر بر وفاجر نماز را جائز میدانشتند وبر ہر بر وفاجر نماز میگذاردند و
عیادت مریضی مے نمودند واُدعیہ ماثورہ بر مریض میخواندند ودر رفع
مرض بعض بیماران توجہ باطنی نیز مے گماشتند وبسا امراض کہ بہ
توجہ آن مظہر فیاض مرتفع گردیدہ چنانکہ بعضی ازان در بیان
خوارق ایشان بیاید انشاء اللہ تعالے وبزیارت قبور میرفتند

Marfat.com

و باستغفار و دعوات ماثوره اعانت مے نمودند و نیز به توجه خاص احوال
موتے میشدند اوایل چون بزیارت پیر عالی مقدار و پدر بزگوار خود
قدس سرہما میرفتند دست بر قبر میرسانیدند که فقها تجویز آن نموده اند
اواخر ترک آن عمل نمودند که منعی از فقها دران باب نیز آمد باجمله تقبیل
قبور مستحسن نمیداشتند اما استعانت از موتی تجویزے نمودند و اجابت
دعوت مے فرمودند مگر انکه در آن مجلس از منکرات مے بود بسماع
و رقص حاضر نمے شدند و ذکر جهر را نیز جز در مواضع معدودهٔ مشروعه
که تکبیرات التشریق وغیرها تجویز نمی کردند و حالے که سر موے مخالفت
شریعت و رأے اهل سنت و جماعت داشت قبول نمے کردند
و مے فرمودند احوال تابع شریعت ست نه شریعت تابع احوال
که شریعت قطعے ست بوحی ثابت شده و احوال ظنے ست از
کشف و الهام ثابت گشته و مے فرمودند عجب ست از بعضے
درویشان خام ناتمام که کشف خود را اعتبار نموده با نکار و مخالفت
این شریعت باهره اقدام مے نمایند و حال آنکه حضرت موسے
علے نبینا و علیه الصلوات والسلام بآن مرتبهٔ علیا که بعد از پیغمبر ما
اورا ست اگر زنده مے بود غیر از متابعت این شریعت نمیکرد
این همی دستان نے سرو برگ را چه رسد و رأے علماے ماتریدیه
را مقدم میداشتند بر رأے علماے اشعریه میگزیدند و میفرمودند
که این بزرگواران از مداخلات فلسفیه دور تر اند و باقتباس نور نبوت
نزدیکتر و خواص بشر را از خواص ملک و نبوت را از ولایت
افضل میگفتند اگرچه ولایت آن نبی باشد و صحو را بر سکر ترجیح

سید اند ولی عشرت را از ولی عزلت بہتر سید انستند وجمیع اصحاب را
از اعلےٰ تا ادنیٰ ہمہ را بر اُولیاے امت ہر ولی کہ باشد ترجیح
مے نمودند ومنازعات ومشاجرات اصحاب را بر محامل نیک
صرف مے نمودند واز اجتہاد ورائے سید انستند نہ از ہوا وہوس
کہ مناسب شان ایشان نیست درین باب مکاتیب متعددہ
رقم نمودہ اند وطریق مشایخ نقشبندیہ را قدس اللہ اسرارہم بہتر از
طرق جمیع مشایخ مے دانستند واین طریقہ را بعینہ طریقہ اصحاب
کرام مے گفتند بعلاقۂ اندراج النہایت فی البدایت ومیفرمودند
آنکہ اہل ہر طریقہ فرمودہ اند نسبت ما فوق جمیع نسبتہاست ازاں رو
کہ طریقۂ ایشان در متابعت سنت ورعایت عزیمت فوق دیگر
طرق ست لاجرم نسبت ایشان نیز فوق نسبت سائر طرق باشد
ورخصتہا کہ بعضے متأخرین این طریقہ بر خلاف طریق حقۂ خواجہ
بزرگ وخواجہ علاؤالدین عطار وخواجہ محمد پارسا وخواجہ عبید اللہ
احرار قدس اللہ اسرارہم احداث نمودہ اند نمی پسندیدند وشیخ
محی الدین ابن العربی قدس سرہ را بس بزرگ میدانستند ونیک یاد میکردند
ومے گفتند باوجود این محبت کہ مرا بشیخ ست قدس سرہ بعضی علوم
کشفیۂ شیخ را نمی پسندم وحق بر خلاف آن معلوم مے شود اما چون
این خطا را خطاے کشفی ست از مؤاخذہ دور ست وصاحب آن
مانند خطاے اجتہادے لیکن مقلد مجتہد مخطی چون مجتہد خود
مؤاخذ نیست بخلاف مقلد صاحب کشف خطائیکہ او در تقلید
روے آن کشف خطا مؤاخذ باشد کہ کشف یکی بر دیگری حجت نہ بود

Marfat.com

ودرس بعض کتب دینی را چون بیضاوی و بخاری و مشکوۃ و عوارف
و بزدوی و ہدایہ و مواقف نے سخن و نے مباحثہ و مشاجرت می فرمودند
اگرچہ در اواخر عمر بتقلیل تمام پذیرفتہ بود و طلبہ را بہ تحصیل علوم
دینی تحریص می نمودند و تحصیل علوم را بر سلوک طریقۂ صوفیہ مقدم
میداشتند و چون جائے سفر میکردند در ایام مسنونہ سفر میکردند و مقید
بساعات نجومیہ نبودند و می فرمودند کہ نحوست ایام بعد از ولادت آن
سرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مرتفع شدہ بتائید این حدیث کہ الایام
ایام اللہ والعباد عباد اللہ و در ابتدائے سفر نماز استخارہ میگذاردند
و دیگر ادعیہ ماثورہ کہ دران باب آمدہ میخواندند و ہمچنین در منازل و در
فرود آمدن ادعیۂ مسنونہ را ترک نمی کردند و ایضاً دعوات ماثورہ را
در پوشیدن لباس و نوشیدن آب و تناول طعام و دیدن ماہ
و آئینہ بظہور می آوردند کہ ما ازین دعوات بمجرد حکایت اکتفا نمودیم
و عزیزے کہ وظائف یومیہ و لیلیۂ ایشان را جمع کردہ با اکثر آنہا تصریح
نمودہ بآن باید رجوع نمود و ایضاً آنحضرت کثیر الحمد و استغفار بودند
و بقلیل نعمت شکر فراوان بر زبان می آوردند و باندک ترک
اولے استغفار بسیارے نمودند و اگر بلیہ می رسید می فرمودند کہ از
شامت اطوار ماست امّا آن بلیہ را صابون بسیار جنایات میدیدند
و آن را زینہ لبساعروجات می فرمودند روزی یکی پرسید کہ باعث
کہ سلطان وقت[1] از ادب تجاوز نمودہ آزار شما داد چہ بود فرمودند کہ با
افعال بد ما بود و این آیہ برخواندند ما اصابکم من مصیبۃ فبما کسبت ایدیکم
و باہمہ کثرت عمل دید قصور اعمال بر ایشان استیلای تمام داشت و یاراں را

[1] سلطان سلیم جہانگیر

Marfat.com

برین معنی دلالت مے نمودند دمی فرمودند عمل صالح را عجب چنان
نابودی سازد کہ آتش ہیمہ را و منشار عجب آن ست کہ آن عمل در نظر
عامل فرّیت می در آید باید کہ قبائح خفیہ خود را در نظر آرد و حسنات را متہم
دارد و بل از اتیان حسنہ شرمندہ گردد جمعی از عاملان باشند کہ دید
قصور اعمال بر بہجی بر ایشان استیلا نمودہ کہ کاتب یمین خود را معطل
و بیکار میدانند و کاتب شمال را ہمیشہ در کار دانند کہ اشارۂ بحال
خود مے نمودند در آن ایام کہ بأمر آن سلطان در یکے از قلاع محبوس
بودند(۱) یکے از اصحاب ایشان عریضہ بہ ایشان نوشتہ از قبض حال
و ملامت خلق شکایت نمود ایشان در جواب این رقیمہ مرسل داشتند

الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی صحیفۂ شریفہ کہ ارسال داشتہ
بودند رسید از جفا و ملامت خلق نوشتہ بودند آن خود جمال این
طائفہ است و صیقل زنگار ایشان باعث قبض و کدورت چرا باشد
اوائل حال کہ فقیر باین قلعہ رسید محسوس مے شد کہ انوار ملامت
خلق از بلاد و قرے در رنگ سحابہاے نورانی در تے می رسند کہ از
حضیض بأوج می برند سالہا بہ تربیت جمالے قطع مراحل می نمودند
الحال بتربیت جلالے قطع مسافت نمایند در مقام صبر بلکہ در مقام
رضا باشند و جمال و جلال را مساوی دانند نوشتہ بودند کہ از
وقت ظہور فتنہ نہ ذوق ماندہ است و نہ حال باید کہ ذوق و حال
مضاعف باشد کہ جفاے محبوب از وفاے او ہمیشہ لذت بخش ست
چہ بلا شد در رنگ عوام سخن کردہ اید و دور از محبت ذاتیہ رفتہ بر
خلاف گذشتہ جلال را بیش از جمال انکار ندوایلام را زیادہ از انعام

(۱) غور النار (بضم السین) حبس السلطان (ف) و سنة ۱۳ و الصحیح ۱۲ ای سنة ۹۶۱/۱۵۵۳ م

تکملہ بقلعتہا و تربة محمد غوث و مدفن الاکابر

Marfat.com

تصور نمایند زیرا که در جمال و انعام مراد محبوب مشوب بمراد خود است
و در جلال و ایلام خالص مراد محبوب ست و خلاف مراد خود اینجا وقت
و حال ورا وقت و حال سابق ست شتّان ما بینهما انتهی و ایضاً
ازین قلعه دران ایام این رقیمهٔ عظیمه را بحضرت سیدے مرشدی
میر محمد نعمان ارسال نموده بودند الحمد لله و سلام علی عباد الذین
اصطفی مخفی نماند که تا زمانے که بعنایت الله سبحانه که آن عنایت
بصورت جلال و غضب او تعالے تجلّی فرموده بود محبوس قفص
زندان نگشتم از تنگناے ایمان شهودے بالکلیه نرستم و از بس کوچهاے
ظلال و خیال و مثال تمام نبرآمدم و در شاه راه ایمان بغیب مطلق
العنان تبخیر ننمودم و از حضور بغیب و از عین به علم و از شهود باستدلال
بر وجه کمال نه پیوستم و هنر دیگران عیب و عیب دیگران را هنر بذوق
کامل و وجدان بالغ نیافتم و شربتهاے خوشگوار بے ننگے بے ناموسے
و مرباهاے مزه دار خواری و رسوائے را نچشیدم و از جمال طعن
و ملامت خلق حظ نه گرفتم و از حسن بلا و جفاے مردم محظوظ نشدم
و کاملیت بین یدی الغسال گشته بالکلیه ترک اراده و اختیار
نکردم و رشتهاے تعلق آفاق و انفس را به تمام و کمال نگسستم و
حقیقت تضرّع و التجا و انابت و استغفار و ذل و انکسار را بدست
نیاوردم و قسطاس رفیع المنزلة استغناے حضرت حق سبحانه را که
محفوف بسرادقات عظمت و کبریائے ست مشاهده نه نمودم و خود را
بندهٔ خوار و زار و ذلیل و بے هنر و بے اقتدار و با کمال احتیاج
و افتقار معلوم نه ساختم و ما ابرّئ نفسی ان النفس لامارة بالسوء

الّا ما رحم ربّی انّ ربّی غفور رحیم اگر بمحض فضل وتواتر فیوض وارادات الٰہی
جل سلطانہ وتوالیٔ عطیات وانعامات نامتناہیٔ او سبحانہ درین مجنت
گدہ شامل حال این شکستہ بال نمی شد نزدیک بود کہ معاملہ بیأس
رسید ورشتۂ امید گسستہ گردد الحمد للہ الذی عافانی فی عین البلاء وکرمنی
فی نفس الجفاء واحسن بی فی حالۃ العناء ووفقنی علی الشکر فی السرّاء
والضرّاء وجعلنی من متابعی الأنبیاء ومن مقتفی آثار الأولیاء ومن محبّی
العلماء والصلحاء صلوات اللہ سبحانہ وتسلیماتہ علی الأنبیاء اوّلاً وعلی
مصدّقیہم ثانیًا فصل ہفتم در بیان مدحت علوّ معارف ایشان
وسرّ ظہور کثرت آن اسرار عالیشان باپراد چند معرفت مسموعۂ ناظر
عارف وخواندہ وشنوندہ منصف وہر کہ از میگذرد احوال علیای
کمل عرفا جرعہ کشیدہ واز خوان سخنان والای محققین اولیا وعلما
چاشنی دیدہ چون مکاتیب شریفہ ورسائل لطیفۂ حضرت ایشان را
قدس اللہ سرہ الاقدس کہ ہر یک لجۂ اسرار شریعت وحقیقت ست
بمطالعہ خواہد سپرد بحکم کلام مرتضوی کرّم اللہ وجہہ قائلہ کہ المرء مخفی تحت
لسانہ ناچار بعلوّ مرتبہ وسموّ منزلت خداوند آن مقال راہی نخواہد بردع
زدرّ اوتہ دریاش پیداست ؛ این حقیر راقم از عالمی عالی کہ نہ از مریدان
حضرت ایشان بود در حق مقولات عالیات ایشان شنود کہ میگفت
کتب ورسائل قوم تصنیف است یا تألیف تألیف آنست کہ سخنان مردم را
بسباق وسیاق نیکو جمع آوری وتصنیف آنکہ علوم ونکات رودادۂ خود را
بنگاری خواہ آن نکات از مہارت علمی وعلوّ فطرت بظہور رسیدہ باشد خواہ
بالہام ربّانی وکشوف صادقہ جلوہ گر گردیدہ مدتہا بود کہ از میان اہل روزگار

Marfat.com

تصنیف رفته وہمین تالیف مانده بود الا بندرت که بعضے مولفان در تالیف
خویش از زادهٔ علم یا ذوق خود حرفی می آرند اکنون انصاف این است
که درین جز وزمان تصنیف متین ز پیا رسائل و مکاتیب شیخ بزرگوار است
که هر چند بران عبور نمودیم از دیگران آنجا نقل ندیدیم الا بندرت وضرورت
بیشترش نکشوفات وملهمات خاصهٔ این بزرگ دین ست وهمه عالی
ومتازنین وبروفق شرع متین جزاه الله عن الطالبین خیر الجزا انتهی کلام

هذا العالم رحمه الله تعالے فی حق کلام شیخنا طاب ثراه دیگرے از فضلا که
بصحبت بسیار شرفا وعلما رسیده بود وسالها سخنان این طائفهٔ عالیه دیده
وشنیده چون قیل وقال ابنای روزگار را در کلمات بلند حضرت ایشان
استماع نمود گفت حق این ست که فطرت ومزاج اهل این زمانه شایان
ادراک دقایق وحقایق این بزرگوار نیست این عزیز بایستی در پیشین روزگار
بودی تا پایهٔ کلام او را قدر دانستندی ومتاخران سخنان او را در کتب
باستشهاد ایراد نمودندی ونیز گفت مزاج اهل وقت با سخنان ایشان چون قصهٔ
آن گروه کوته اندیش ست در حق آن دانای حکمت کیش پرسیده شد لا آن
قصه چگونه بوده گفت دانایی در مجلس پادشاهی گفت جانوری دیدم که اخگر
برافروخته را می خورد اهل مجلس که هرگز آن را ندیده بودند وبعقل ایشان آن واقعه
گنجای نبود از هر طرف بآن دانا در پیچیدند وبر جهالت وبلاهت او اتفاق نمودند
چون بیچاره دید که هر چند دران باب مبالغه می نماید سود ندارد ظن آن بخیران بر حماقت
او می افزاید ناچار بکوهستانی که آن جانور یعنی قسمی از کبک که آتش خوار ست آنجا
بود در شد ویکی را از آنها بدام آورد پس از مدتی بمجلس این جماعه حاضر گشت
وگفت اینک آن مرغ این ست همگی جمع شدند واخگرهای برافروخته پیش آن

Marfat.com

مرغ نهاد آن مرغ یک یک بمنقار گرفته فرو می برد چون آنان این بدیدند گفتند
معلوم شد که عاقل تو بوده ما جاهل لیکن چون کلام تو بعقل ما نیامد حکم بر جهالت
تو نمودیم و نیز مؤید این معنی ست آنکه از امام عالی مقام حجة الاسلام محمد غزالی
قدس الله سره العالی به سلطان سنجر رسانیدند که بسا سخنان او که دور
از میزان عقل و نقل ست سلطان را خاطر از امام منحرف گشت امام چون
آن بشنود به سلطان مکتوبی نوشت که فقرهٔ چند از ان مکتوب ست امروز
سخنان می شنوم که اگر در خواب دیدمی گفتمی اضغاث احلام ست شک نیست
که در سخن این غریب بیچاره مشکل بسیار ست که فهم هر کس بآن نرسد و آن نیز از
اغلاق و غموض معانی نیست بلکه از ضعف خاطر و سستی مزاج اهل روزگار
ست بشرح هر چه گفته ام از مشکلات و معضلات با هر که فرمان شود از عهده
بیرون می آیم انتهی الکلام العالی للامام الغزالی راقم حروف در سطوری چند
که بر عنوان دفتر ثالث مکتوبات قدسی آیات حضرت ایشان بر نگاشته آنجا
بتقریب ثنای کلام والای پیر بزرگوار و توقف و تردد بعضی ارباب عناد و انکار
بیتی چند رقم زده که این سه بیت از ان ست ؎ مهین فرزند فاروق ست و
چون آب ٭ کنون نطق از زبان او کند رب ٭ ز هر یک نقطه اش چون نافه تر
شمیم وصل جانان میزند سر ٭ ولی آن کز برودت در زکام ست ٭ چه داند نافه اش
گر در مشام ست ٭ در ایام حیات حضرت ایشان روزی یکی از علمای متشرع با بن
حقیر گفت شنوده ام که شیخ بزرگوار را مکاتیب و رسایل ست آنرا ندیده ام
مکتوبی را که در ان حقیقت و طریقت را خادمان شریعت اثبات نموده اند بسمع
آن عالم دین دار رسانید چون بشنید از ذوق فراوان روی نیازی بجانب آسمان
کرده هر دو دست بدعا برداشت تا مدتی بصدق تمام میگفت اللهم سلم هذا الشیخ المغ

Marfat.com

وبمن گفت که درین زمانهٔ فاسد پر بدعت از استماع کلام و رسائل اکثر مشایخ
وقت بر آئینهٔ دل زنگ حزن و ملال نشسته بود کلام شیخ بلند مقام تو آنرا صیقلی
نمود الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن و بسا صلحا و علماء نیک نهاد هر قری
و بلاد چه دور و چه نزدیک که از مطالعهٔ رسائل و مکاتیب ایشان از مخلصان
صادق العقیدة گردیدند و بعضی بدلالت آن کلمات به ملازمت شریف نیز
رسیده نظرات قبول یافته فاضلی معمر مردم دیدهٔ مولانا حسن غولی نام از مریدان
شیخ مشهور محمد غوث رحمه الله که عمرش تا روزگار حضرت ایشان ما قدس الله سره
رسیده بود اما صحبت شریف ایشان را در نیافته اوصاف علیه شنیده بودند تذکره
بر نگاشته در احوال جمعی که ملکت وسیع هندوستان را بنور هدایت و ارشاد منور داشته
اند آنجا منقبت حضرت ایشان را چنین رقم نموده بالانشین مسند محبوبیت و صدر
آرای محفل وحدانیت خدیو مقام فردیت و صاحب مرتبهٔ قطبیت است انتهی کلامه
جزاه الله عنا خیر الجزاء دفتر اول مکتوبات ایشان را بعض مخلصان به بلخ و ماوراء النهر
برده بوده اند با آنکه معارف و اسرار آن دفتر قیاس بدفترین آخرین پایه فرود آرد
اگرچه قیاس بکلام دیگران درین وقت و زمان رتبه اش بس عالیست ؎ آسمان
نسبت بعرش آمد فرود ؛ ورنه بس عالی است پیش خاک تود ؛ علماء آن دیار معادن
الاخیار از مطالعهٔ آن کلام دُرَر بار زبان به ثنای و دعای قائل آن کشوده اند
و راه اخلاص و عقیدت فراوان پیموده و گفته اند که سبحان الله و بحمده در کشور هندوستان
این چنین بزرگی قدوهٔ حق پرستان باز هم خود افاده نموده اند که آری عجیب
نباشد ع بتاریکی درون آب حیات ست ؛ یکی از صلحا دران ایام از قبة الاسلام
بلخ صانها الله عزة اقبال ساکنیها عن البلخ متوجه هندوستان شده بود اکابر آنجا
چه از عرفا مانند ارشاد و سیادت پناه سید میر کشاه و دانای حکمت صوری

و معنوی

ومعنوی شیخ قدیم کبروے میر مومن بلخی رحمہما اللہ وچہ از علما مثل مولانائے ربانی حسن قباد بانی واقضی القضات مولانائے فاضی قولک سلمہ اللہ مصوب آن درویش امانات وعوات نیاز مندانہ مریدانہ بحضرت ایشان مرسل داشتہ بودند وراجمیر آن درویش بشرف وسبوس آنحضرت مشرف شد وامانات اکابر ذوالبرکات را باوفور محبت وعقیدت ایشان رسانید بتخصیص از کمال اخلاص مقتدائے خود جناب میر مومن مذکور رحمہ اللہ بایشان بسیار مذکور مجلس اشرف گردانید تا بجائی کہ گفت فرمودند اگر بار اکبر سن ومسافت بعیدہ مانع نبودے بملازمت شریف رسیدہ بقیۂ عمر در خدمت مے بودیم واز انوار احوال بلند

مالاعین رارت ولا اذن سمعت اقتباس می نمودیم چون این موانع در میان التماس آن ست کہ از مخلصان حضور دانستہ بافاضات غائبانہ متوجہ احوال این محبان بظاہر مہجور بعنے در خدمت حضور می بودہ باشند وآن درویش گفت مرا فرمودہ اند کہ از جانب ما مصافحہ نیز بایشان بکن وچنان کرد وقت رخصت آن درویش باین حقیر گفت کہ اغرۂ آنجا معارف بلند ایشانرا شنودہ اشتیاق تمام دارند خصوصًا خدمت میر مومن چہ شود کہ التماس نامے کہ مکتوبی مشتمل بر معارف کثیرۂ عالیہ مرسل گردد کہ آن غایۃ کرم ست چون بندہ آنوقت را مقتضے تحریر معارف از ایشان نمیدانست از معارف سابقہ مکتوبی چند بآن درویش نوشتہ داد بحضرت ایشان معروض داشت فرمودند خوب کردی کہ وقت ما مقتضے آن نبود مع ذلک آن درویش بمبالغہ التماس نمود کہ دو کلمہ دعا وسلامی بید مبارک باکابر مذکورہ خصوصًا بحضرت میر مذکور نویسند کہ اغرۂ آنجا بار منائی آن از من ممنون گردند ومن ببرکت آن مرفوع از آفات راہ مصون آن التماس بعز اجابت رسید حضرت ایشان قلم محرم

ے باشم

Marfat.com

برداشته مکتوب بخدمت میر مومن رحمه الله نگاشتند و بدیگر اعزه مذکور
دران رقیمهٔ شمیمه دعا نوشتند و آن این ست الحمد لله وسلام علی عباده الذین
اصطفی من لم یشکر الناس لم یشکر الله حقوق علما و مشایخ ماوراء النهر شکر الله
تعالی سعیهم بر ذمهٔ ما واپس ماندگان و دور افتادگان بلکه بر کافهٔ اهل اسلام
هندوستان نه آنقدر ست که در ضمن تقریر و حیز تحریر آید درستی اعتقاد بر وفق
آرای صائبهٔ اهل سنت و جماعت کثرهم الله سبحانه فی الامصار از تحقیقات
این بزرگواران اکتساب نموده ایم و صحت عمل بموجب مذهب علماء حنفیه
رضی الله تعالی عنهم از تدقیقات ایشان حاصل کرده و نیز سلوک طریقهٔ
علیهٔ صوفیه قدس الله تعالی اسرارهم درین دیار از برکات آن بقعهٔ شریفه
مستفاد ست و تحقیق مقام جذبه و سلوک و فنا و بقا و سیر الی الله و سیر فی
الله که بمرتبه ولایت خاصه مربوط ست از فیوض اکابر آن عرصهٔ متبرکه مفاض
بالجمله ظاهر و باطن اصلاح از آنجا یافته است و اگر باطن ست فلاح از آنجا حاصل
نموده ؎ شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار ٭ که اگر خار و گر گل همه پرورده
تست ٭ حرسها الله سبحانه و اهالیها عن الآفات و البلیات بحرمة سید
السادات علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات مع ذلک یارانی که
بتقریبات ازان دیار علیا باین دیار سفلی می آیند الطاف حضرات ذوی
البرکات آنجایی علی الخصوص اشفاق ملازمان ارشاد و هدایت پناه افادت
و افاضت دستگاه سلمه الله تعالی نسبت باین حقیر اظهار می نمایند که عالیجناب
نجابت آیات ایشان را بتو حسن ظن کاین ست و بعض علوم و معارف
ترا که تسوید نموده مطالعه فرموده اند و پسندیده این قسم بشارت از بزرگان
باعث ازدیاد امیدواری میگردد و بر تحریر بعض اذواق و مواجید دلیر میسازد

Marfat.com

وچون درین ایام بتازگے شیخ ابوالمکارم آمده اظهار الطاف ایشان
نموده وانواع مهربانے بیان فرموده ناچار اعتماد بر کرم ایشان نموده
بچند کلمه مصدع گشت وخود را فرایاد ایشان داد وچون نقل بعض مسودات
این فقیر را اخوے خواجه محمد هاشم کشمی که از دوستان مستمند ست
مصحوب صوفے مشار الیه مرسل داشته است اکتفا بآن نمود وحرفی
از مقوله علوم ومعارف این طائفه علیه درین رقیمه مندرج نساخت واز
عنایت واشفاق حضرات امید آن دارد که در اوقات مرجوه از دعای
خیر وفاتحه سلامت خاتمه منسی نخواهند فرمود ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ
لنا من امرنا رشدا دعوات فقیرانه این حقیر را بحضرات عالی درجات
هر کدام جناب نقابت ونجابت پناه ملاذ اهل الله سید میرک شاه
وجناب افادت دستگاه علامة الورے مولانا حسن وجناب ناصر
الشریعت حافظ الملة قاضے تولک ادام الله تعالے برکاتهم تبلیغ
فرمایند فقیرزادها نیز عرض دعا نموده التماس فاتحه مے نمایند انتهی اگر
قصهٔ اخلاص بعضے فضلا وصلحاے بلاد قریبه وبعیده را در حق ایشان
ومضافات ایشان یکیک برنگارد موجب تطویل گردد مخفی نماند که
اسرار عالیه که از مبدا فیاض بر باطن معدن المیامن حضرت ایشان
وارد میشد سه قسم بود قسمے آن بود که هرگز از دل بر زبان نمے آوردند
چه بمحرمان اسرار وچه بغیر ایشان از اخیار چنانکه در مکتوبے که بخدمت
خواجه حسام الدین احمد سلمه الله رقم نموده اند در فقرهٔ چند تصریح
باین مدعا فرموده اند وآن فقرات این ست از انعامات حق
جل سلطانه چه نویسد وچه سان شکر آن نماید علوم ومعارفے

مکتوب دو صد وشصت وهفتم در جلد اول است

Marfat.com

کہ افاضہ می شود بتوفیق خداوند جل شانہ اکثر آن در مسید کتابت مے آید
وبسمع اہل ونا اہل میرسد اما اسرار ودقایقے کہ آن متمیز ست ثمہ ازان
بظہور نمے تواند آورد بلکہ برمزو اشارۃ نیز ازان مقولہ سخن نمے تواند کرد
فرزندے اعزے کہ مجموعۂ معارف فقیر ست ونسخۂ مقامات سلوک وی نیز رقمے
ازین اسرار دقیقہ باو در میان نمے آرد وبہ شیخ تمام در استتار آن میکوشد
باآنکہ میداند کہ فرزندے از محرمان اسرار ست واز خط وغلط محفوظ اما
چہ کند کہ دقت معانی زبان را میگیرد ولطافت اسرار لبہا را می بندد
یضیق صدرے ولا ینطلق لسانے نقد وقت ست آن اسرار نہ ازان
قبیل اند کہ در بیان نیایند بلکہ در میان نمی آرند فریاد حافظ اینہمہ آخر ہنر
نیست ہم قصۂ غریب وحدیثِ عجیب ہست ہ این دولت کہ مادر استتار
آن میکوشم مقتبس از مشکوٰۃ نبوت انبیا ست علیہم الصلوات والتسلیمات
وملائکہ ملاء اعلی علی نبینا وعلیہم الصلوات والتحیات شریک این دولت اند
واز متابعان انبیا علیہم الصلوٰۃ والسلام ہر کرا باین دولت مشرف سازند
ابو ہریرہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ گفت من از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم دو
نوع علم اخذ نمودم یکی ازان دو علم آنست کہ در میان شما منتشر ساختم وعلم دیگر
را اگر منتشر سازم حلقوم مرا ببرند وآن علم دیگر علم اسرار ست کہ فہم ہر کس بآن
نرسد ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم انتہی
کلام المقدس قدس اللہ سرہ الاقدس بعضے ازین اسرار کہ برمز وایما ہم
ازان در میان نمے آید اسرار حقائق حروف مقطعات قرآنی ومتشابہات
آیات فرقانی بود چنانکہ در فصل پنجم ایمائے برآن رفت قسم دوم آن بود
کہ بمحرمان خاص وہمنشینان زاویۂ اختصاص در خلوت در میان می آورند

Marfat.com

وقت بیان آن ضبط میفرمودند که از آن چند تن که لایق استماع دیده
طلب نموده اند دیگرے داخل نشود و بسیار بود که از غایت اهتمام درین
باب بر ابواب حاجبے تعین می نمودند بل دروازهٔ خانه را که در و بیان
اسرار می نمودند بسامعان امر میکردند که از درون زنجیر کنید روزی یکے
از طلبهٔ علم که از مخلصان بود و صاحب ذوق و حال برون آن درمانده بود
خادمی برای کار ضرور در را بکشود آن فاضل مقبل در آمد از در آمدن او خاطر
اقدس از آن اسرار مقدسه بشیوهٔ که مذکور میشد برخاست لیکن چون بر خموشی
نیز نبودند آن معرفت را بآئینے تقریر فرمودند که از ادراک محرمان نیز وراء الورا
شد فردای آن روز محرمان را طلب نموده فرمودند هیچ راهی بآن معرفت
دوشینه بردید یا نه معروض داشتند که معلوم ایشان ست فرمودند چون نامحرم
در آمد لاجرم خلوت بیان راز باین شیوه بر آمد باز آن اسرار را بشیوه که دست
ادراک سامعان بدامان آن تواند رسید بیان فرمودند و شنوندگان را
از خود ربودند این گرامی اسرار را همین بقلم زبان بمحرمان در میان می آوردند
اما زبان قلم را محرم آن نمی ساختند تا بگوش هر محرم و نامحرم نرسد اگر مخدوم
زادهاے عالیمقدار یا دیگرے از خلفاے کبار التماس مے نمودند که چه باشد
که اسرار بتحریر رسد بحسب التماس آنان بعضے حواشے آنرا بشیوهٔ که هر کس
پے برد رقم مے نمودند و بعض ازین معارف و اسرار از آن قبیل بود
که غیر از حضرات مخدوم زادهاے عالیمقدار چه از محرم و چه از غیر محرم هیچکس در آنجا
محرم نبود و بغیر ایشان دیگری را واقف و مطلع نمی ساختند قسم دیگر از معارف
مفاضه آن بود که بالتماس سائلان یا به نیت افادهٔ طالبان عموماً و شمولاً
بتقریر و تحریر میرسید این معارف ست که دفاتر مکتوبات کثیر البرکات

Marfat.com

ورسائل معادن الفتوحات متضمن آنست و هر معرفتے ازان شفا بخش دلهاے
رنجوران و مقرب دوران و مهجوران نقل آنها نقی هر محفل آوازهٔ شان آویزهٔ
گوش هر دل هر فقره ازان خاتم اسرار فقر را نگینه و هر فصلے ازان جواهر اسرار
وصل را خزینهٔ اقلام از مباشرت آن ارقام نیستان شکر صفحات از تضمن آن
کلمات بوستان از هر کامها از شیرینی آن مقال بحلاوت ایمان همدوش
دلها از صفاے آن اسرار بانوار لایزال هم آغوش جامع اسرار دین و انوار
یقین مظهر رموز مخفیهٔ کتاب مبین مرآت جمال معانی احادیث سید المرسلین
حلال مشکلات کلامیه و فقهیه حاوی دقائق معارف تشبیهیه و تنزیهیه ترجمان
غوامض کلمات متقدمین کبرا دستور احوال و اقوال متاخرین علما و عرفا
قدس الله سر قائلها این علو مقال که از زبان خامهٔ عنبرین بظهور میرسید
چون همین اسرار و غیر آنرا از زبان درفشان خود در خلوات بیان میفرمودند
صورت دیگر میگرفت گویا آن که بزبان قلم بیان می نمودند قال بود و اینکه بقلم
زبان می فرمودند حال و آن بیان معرفت بود و این القای نسبت و
اعطاے نعمت یعنی در پردهٔ تقریر آن تصرفے مضمر میداشتند که سامعان را سکر
و حضوری فرو میگرفت که تحریر نگنجد چون شنوندگان از مجلس بیرون می آمدند
چنان بودے که مستی از میخانه بیرون آید مخدوم زادها و دیگر محرمان
همیشه آرزومند آن مے بودند که آن کدام روز فرخنده فرجام باشد که آنحضرت
بزبان مبارک معرفتے بسمع این مشتاقان رسانند ؎ از دل نرود لذت
حرف لب او ٭ دُرّیست که از گوش برون نتوان کرد ٭ شیوهٔ آن نازنین
آن غوث المحققین در بیان معارف آن بود که تا بمأخذ و منشأ این علوم
متحقق نمی شدند چون فلق صبح در نظر بصیرت و کشف ایشان جمال آن معانی

Marfat.com

جلوہ گر نمی گشت بجز دقوت علمی ازان سخن نمیکردند لبسیار سوالات بود
کہ طالبان بکرات معروض میداشتند ایشان میفرمودند کہ حقیقت آن
تحققاً وحالاً معلوم ما نگشتہ بعلم صرف مناسب نمی نماید ازان دم زدن
این بندہ بضرورتے روزے از معرفت خاتمہ مکتوبے از دفتر ثانی کہ در اسرار
مضمون نگارش فرمودہ اند حل مشکلے راسوال نمود فرمودند کہ مدتہاست کہ
ازین معاملہ بجای دیگر افتادہ اکنون ازان سخن کردن جز بقیاسات بلکہ علم
ومعرفت نبود باین شیوہ حرف کردن خوش نمی آید وآئین ما نیست لیکن چون
الحاح بندہ را دران مشاہدہ نمودند روزی کہ بر عرش خود تکیہ زدہ بودند دثار
مبارک را بر رو کشیدہ مدتی فرو رفتند انگاہ سر برآوردہ تبسم نمودہ باین حقیر
فرمودند کہ چون نگرانی ترا بحل آن معرفت بسیار دیدہ شد وبعذر از سر وا
نشدے لاجرم ہمین لحظہ متوجہ آن مقام کہ معرفت مسئول تعلق بآن داشت
گشتم این بار چون نظر روشنایے وحدت دیگر یافتہ بود آن معاملہ با نبساط
ووسعت دیگر جلوہ گر شد کہ اگر بتحریر آید بچندین درجہ بیشتر وبہتر از پیشتر
صورت بندد ومجملاً انچہ بحل آن شبہہ تعلق داشت وموجب تشفی سایل میشد
فرمودند وبتفصیل آن لب نکشودند روزے در بلدۂ اجمیر شیخ نور الحق بن
شیخ عبد الحق دہلوی کہ از علماء کبار ست وآشنای مقال این طائفۂ علیہ از حضرت
ایشان از سر گرفتارے حضرت یعقوب بحضرت یوسف علی نبینا وعلیہما
الصلوات والسلام استفسار نمود حضرت ایشان ساعتی بخموشی رفتہ
فرمودند کہ انشاء اللہ عنقریب در کشف این سر بیان وافی درمیان
آریم وبتفصیل برنگاریم چون شیخ مشار الیہ از مجلس برخاست باین حقیر
خطاب نمودہ فرمودند کہ بکرات یاران ومحبان سر این معنی را از ما سوال

Marfat.com

کرده بودند لیکن چون مکشوف نگردیده بود جز خاموشے جوابے نداشت
چنانکه شیوهٔ ماست از روے مهارت علم و عرفان بحل آن پرداختن
لائق نه اکنون که این جوان پرسید و توجه بان منصرف گشت درے از
کشف این سر بر روے بصیرت کشودند و بشیوهٔ خاص جلوه ازان راز
وانمودند بدان ماند که کشف اینمعنی بتفصیل بظهور رسد دوات و قلم و کاغذ
حاضر میداشته باش فرداے آن روز دوات و قلم طلبیده فرمودند
که امشب بعد از اداے تهجد آن اجمال را تفصیل تمام دادند اینک بعنایت
الله سبحانه از دل بزبان و از زبان بقلم و از قلم به کاغذ مے آید پس به تحریر
پرداختند و صحیفه را بوستان رنگین ساختند چنانکه بر نظارگیان آن
هویداست چون آن صحیفهٔ جواب را بسائل سپردند یکے از مخلصان باین
حقیر گفت که درین مکتوب حقائق بلند مرقوم گشته و نیز خاصه از خصائص علیهٔ
حضرت ایشان برمز و ایما دران مندرج شده شیخ سائل بصحبت امرا و قوانین
آمد شدی دارد مبادا که این مکتوب عظیم را بسمع آن گروه باطن سقیم رساند
در رنگ زمان سابق باز موجب قیل و قال آنجماعه گردد بنده این مقوله را
بعرض حضرت ایشان رسانید فرمودند آن معرفت که دوستان را افشاے
آن در هراس انداخته کدام ست که مرا بخاطر نیست که اینچنین رازے را
درین مکتوب رقم نموده باشم بنده معروض داشت که قصهٔ بقیة النخل ست
تبسم نموده فرمودند که آن اینجا مذکور شده است و مراقب شدند بعد
ازان سر بر آورده این بیت را از زبان مبارک راندند ؎ یارب
آن غنچهٔ خندان که سپردے بمنش ٭ مے سپارم بتو از چشم
حسود چمنش ٭ بالجمله بآن ماجرا توجه ننمودند و تکیه بر حفظ الهی فرمودند

تا آنکه آن مکتوب دران مردم دور از کار دائر گردید از انچه یاران ترسیده بودند
بظهور نرسید و این از جمله خوارق آنحضرت ست و بسیار بودی که باعث
بر تحریر معارف دل پذیر حل کلام مشکل و مغلق اکابر دین بودے
خصوصاً کلامے که ظاهرش باصول دین چندان موافقتے نداشت
و بهانه طلبان و بے ادبان آن کلام را دست آویز تکاسل و تساهل
ساخته بودند آنرا تاویل مستقیم زیبا بر طبق شریعت غرّا می فرمودند و اگر تاویل
قوے آنرا نبودے یا بعد از توجه حضرت ایشان بحل کلام خلاف آن مقوله
که دران خلاف کمال مطابقت شرع بود مکشوف شدے ناچار تحریر
میفرمودند که این کلام او از غلبهٔ سکر سر زده یا در کشف آن بزرگ خطائی
رفته و آن چون خطاے اجتهادے مغفور ست اما دیگران را بران تمسک
جستن و بر خلاف فرمودهٔ مجتهدین و محققین رفتن ناشایسته و نازیبا
ست و اگر مدعیان ناقص العلم قاصر الکشف را در اثبات آن مدعا شدید
میدیدند ایشان نیز بخشونت رفته از راه جنون حمیت دین و کمال متابعت
سید المرسلین صلی علیه و آله و سلم برّد و منع آن توجه مے نمودند و
رقم مے فرمودند ازین جمله است انچه بتقریب سیرے که وراے النفس
و آفاق معلوم شریف گشته نوشته اند هم ازین جمله است آنکه
در بیان آن کلام سید الطائفه نوشته اند که فرموده چون حادث
بقدیم مقرون گردد از حادث اثرے نماند قدیم شود در اوقات دیگر
که از فرط جنون متابعت مشحون بافاقت آمدند از غایت محبت
که بقائلان آن کلام داشتند بافتقار تمام بیان معذرت مینمودند
و میفرمودند وفور تشرع را نیز سکرے ست قوے که اقتضاے آن

Marfat.com

خلاف آنرا برنتابد از هر که باشد نه بینی چون حضرت کلیم الله علیه الصلوة والسلام بامر حضرت حق سبحانه مصاحبت خضر نمودند و خود نیز فرمودند که ستجدنی انشاالله صابراً لیکن بمجرد مشاهدهٔ امرے که آن را بظاهر شرع موافق نیافتند عنان بمصابرت از دست داده بران پیچیدند تا آنکه خضر علیه السلام گفت هذا فراق بینی وبینک و نیز حضرت ایشان فرمودند که هر چند سراپا غرق حقوق این بزرگوار ایم واز خوشه چینان خرمن دولت ایشان اما چه توان کرد که حقوق خداوندی جلّ شانه وعزّ سلطانه فوق حقوق دیگران ست خصوصاً که سخن بذات وصفات او سبحانه متعلق باشد وبتقدیس وتنزیه او مربوط بود والبتّه چون فلق صبح مکشوف ومشهود هم شده باشد آنوقت اگر انچه موافق تقدیس او سبحانه ملهم ومتیقّن شده درمیان نیاید ملاحظهٔ دیگران نماید خیانت وعدم دیانت باشد که ستر القا وانکشاف آن معرفت همین ست وازین باب هم درهمان مکتوب که سخن ازو راے سیر انفسے وآفاقے کرده اند بسیار رقم نموده اند اما اگر در مسئلهٔ ومعاملهٔ از مسائل ومعاملات این طائفهٔ علیه که آن را نزد علماے قشر بظاهر شرع موافقتے نبود وحضرت ایشان را تاویلات قوے علماً وحالاً دران عطا فرموده بودند مهما امکن در اثبات آن معامله ومسئلهٔ مختصهٔ صوفیه بدلائل عقلیه ونقلیه وذوقیه مے کوشیدند ودر مدحت علو حال ومقال این خداوندان کمال والکمال تحریرات بلند وتقریرات ارجمند درمیان مے آوردند مثل مسئلهٔ وحدت وجود که در دفاتر مکتوبات شریفه بچه تحقیقات والا وتدقیقات زیبا که بیان آن فرموده اند

Marfat.com

وآن را بطبق شریعت غرّا اثبات نموده مانا کہ یکے از علماء ظاہر گفتہ باشد
کہ این مسئلہ باطل است حضرت ایشان بجالیت تمام گفتہ اند و نوشتہ
کہ در کار این بزرگواران باطل چہ کار دارد و بطلان اینجا کجا بار دارد آن
موطن کہ ایشان از این مسئلۂ عالیشان دم زدہ اند استیلاے حق
ست و بطلان باطل این بزرگواران در محبت حق جل و علا خود را
و غیر خود را در باختہ اند و از خود و غیر خود نام و نشان نگذاشتہ نزدیک ست
کہ باطل از سایۂ ایشان بگریزد و کجا بگردد دامن ایشان آویزد اینجا ہمہ
حق ست و برائے حق ست علماء ظاہر بین از حقیقت ایشان چہ دریابند
و غیر از مخالفت صورے چہ فہمند و از کمالات ایشان چہ فراگیرند انتہے
و در مکتوب دیگر رقم نموده اند چون این بزرگواران رشتۂ محبت با جناب
قدس قوے دارند و محبت ماسوے را فداے مطلوب حقیقی ساختہ اند
ناچار بحکم الضروریات من احب از راہ این معیت حُبّی مطلوب حقیقی میرسند
و از تنگناے تجلیات و ظہورات کہ منسوب بظلال ست وارستہ باصل
الاصل سے پیوندند مقامے کہ آنجا علم علماے ظواہر میرسد این بزرگواران
بقلاب محبت منجذب گشتہ خود ہا میرسند و اتصال بچونے پیدا می کنند
این فرق از راہ محبت و عدم محبت آمد ہر کہ محب است واز غیر محبوب
گسستہ است بمحبوب مے پیوندد و ہر کہ این محبت ندارد بعلم کفایت
میکند و آنرا منتہیٰ میداند بل جاے کہ آن بزرگان خود ہا میرسند علم
اینان ہم آنجا نرسد نہایت علم بر تقدیر صحت تا دہلیز مطلوب ست
و آنکہ واصل بمطلوب ست با مطلوب ست معیت ہیچ دقیقہ نمیگذارد
کہ نصیب واصل نشود انتہی و ایضاً بتقریب آنکہ صوفیہ در احکام اصول

Marfat.com

وفروع دین تابع مجتهدین اند نه آنکه درین امور برخلاف ایشان روند
لمحاظن بعض الناقصین ونیز الهام این طائفه علیه مفید بسیار اسرار
خفیه ماذونات ومرضیات علیه است اما نه مثبت حل وحرمت شرعیه
لمحاتوهم بعض الجاهلین رقم فرموده اند که معتبر در اثبات احکام شرعیه
کتاب سنت ست وقیاس مجتهدان واجماع امت نیز مثبت احکام
ست بعد این چهار ادله هیچ دلیلے مثبت احکام شرعیه نمیتواند شد الهام مثبت
حل وحرمت نبود وکشف ارباب باطن اثبات فرض وسنت نه نماید و
ارباب ولایت خاصه با عامهٔ مومنان در تقلید مجتهدان برابر ند کشوف والهامات
ایشان را قربت نمی بخشد واز رقبهٔ تقلید نمی برآرد ذوالنون وبسطامے
وجنید وشبلی رحمهم الله بایزید وعمرو دیگر وخالد که از عوام مومنان اند در تقلید
مجتهدان در احکام اجتهادیه متساوے اند آرے مزیت این بزرگواران
ازراه دیگر ست اصحاب کشوف ومشاهدات ایشانند وارباب تجلیات
وظهورات هم ایشانند که بواسطهٔ استیلاے محبت محبوب حقیقی جل
سلطانه از ماسوے او تعالی گسسته اند واز دید ودانش غیر وغیریت
آزاد گشته اند اگر حاصل دارند او را دارند واگر واصل اند او را واصل اند در
عالم بیعالم اند وباخود بیخود اند واگر میزنید برای او میزنید ومبتدیان ایشان
مطلوب را بواسطه غلبهٔ محبت در مرآت هر ذره از ذرات عالم مشاهده مینمایند
وهر ذره را جامع جمیع کمالات اسمایی وصفاتی او می یابند از منتهیان ایشان
چه نشان دهد کرنے نشان اند قدم اول شان نسیان ماسوے ست از قدم
ثانی ایشان چه وانماید که برون آفاق وانفس ست الهام ایشان راست
وکلام باایشان ست اکابر الاکابر ایشان علوم واسرار بی توسط از اصل اخذ

Marfat.com

مے نمایند در رنگ مجتہد کہ تابع رائے واجتہاد خود ست ایشان نیز
در معارف وسوا جہد تابع الہام فراست خود اند حضرت خواجہ محمد پارسا
قدس سرہ نوشتہ اند کہ در افاضہ وعلوم لدنے روحانیت حضرت خضر
متوسط است علی نبینا وعلی جمیع الانبیاء الصلوات والسلام ظاہر ازین
سخن نسبت با بتدا و توسط خواہد بود معاملہ منتہی دیگر ست کما یشہد الکشف
الصریح ومویدا ین تخصیص ست انچہ از حضرت شیخ عبد القادر جیلانے
قدس سرہ منقول ست کہ روزے بر سر منبر بیان علوم ومعارف مینمودند
درین اثنا گذر حضرت خضر واقع شد شیخ فرمود اے اسرائیلے بیا
کلام محمدی بشنو ازین عبارت شیخ مفہوم مے شود کہ حضرت خضر از
محمدیان نیست از علل سابقہ است چون چنین باشد محمدیان را
چگونہ واسطہ بود پس محقق شد کہ علوم ومعارف دیگر اند ماوراء احکام
شرعیہ کہ اہل اللہ بآن مخصوص اند چہ آن معارف ثمرات اوست
ونتائج این احکام اند مقصود از درخت نشاندن حصول ثمرات اوست
وتا زمانے کہ درخت بر پاست ثمرات متوقع ست چون در اصل درخت
خلل رفت ثمرات معدوم گشت نے عقلے باشد کہ درخت ببرد وثمرات
را توقع دارد ہر چند درخت را نیک تربیت کنند ثمرات وافر آرد
تجرد اگر چہ مقصود ست اما فرع شجرہ است ملتزم شریعت ومداہن شریعت
را برین معنی قیاس باید کرد وآنکہ التزام دارد صاحب معرفت ست
ہر چند التزام بیش معرفت بیش وآنکہ مداہن از معرفت نے نصیب ست
بالفرض انچہ بزعم فاسد خود دارد اگر چہ ہیچ ندارد از قبیل
استدراج ست کہ جوگیہ وبراہمہ را دران شرکت ست کل حقیقۃ

Marfat.com

رتۃ الشریعۃ فہوزندقہ والحاد پس رواست کہ خواص اہل اللہ در معارف
ذات وصفات وافعال او تعالے بعضے از اسرار ودقائق فہم کنند
کہ ظاہر شریعت از ان ساکت ست ودر حرکات وسکنات اذن وعدم
اذن او تعالے دریابند ومرضے وغیر مرضے دانند لہذا ست کہ در بعضے
اوقات أداے بعضے از عبادات نافلہ را غیر مرضے یابند وبترک آن
مأذون گردند گاہے نوم را بہ از یقظہ فہمند احکام شرعیہ باوقات موقتہ
واحکام الہامیہ ہمہ وقت ثابت اند وچون حرکات وسکنات این
بزرگواران مربوط بہ اذن ست ناچار نوافل دیگران نیز فرائض ایشان
باشند مثلاً یک فعل نسبت بیک شخص بحکم شریعت نفل وہمان
فعل نسبت بشخص دیگر بحکم الہام فرض پس دیگران گاہی أدائی نوافل
بینمایند وگاہے مرتکب امور مباحہ میگردند واین بزرگواران چون کار را
بأمر واذن موئے جل سلطانہ مے کنند ہمہ از فرائض أدامی یابد مستحب
ومباح دیگران فرض ایشان ست ازینجا علو شان این بزرگواران
باید دریافت علماے ظواہر در امور دین اخبار غیبیہ را مخصوص باخبار
پیغمبران مے دانند علیہم الصلوات والتسلیمات ودیگران را در ان
اخبار شرکت نمیدہند این معنے منافی وراثت نیست ونفی ست
مر بسیارے از علوم ومعارف صحیحہ را کہ بدین متین تعلق وارتباط
احکام شرعیہ مربوطہ بہ ادلہ اربعہ است کہ الہام را در ان گنجایش نیست
اما امور دینیہ ماورائے احکام شرعیہ بسیار ست کہ اصل خامس یعنی
الہام ست بلکہ توان گفت کہ اصل ثالث الہام ست بعد کتاب وسنت
این اصل تا انقراض عالم برپاست پس دیگران را باین بزرگواران

Marfat.com

چه نسبت بود بسیار ست که دیگران در بعضے اوقات عبادت کنند و آن
عبادت غیر مرضے باشد و این بزرگواران در بعضے احوال ترک عبادت
کنند و آن ترک مرضے بود پس نزد حق جل و علا ترک ایشان به از
فعل دیگران شد و عوام بخلاف این حاکم اند آن را عابد میدانند این را
بیکار می شمارند سوال چون دین به کتاب و سنت کامل گشت بعد از کمال
بالهام چه احتیاج بود وجه نقصان مانده که بالهام کامل گردد جواب
الهام مظهر کمالات خفیهٔ دین ست نه مثبت کمالات زائده در دین چنانچه
اجتهاد مظهر احکام ست الهام مظهر دقائق و اسرار ست که فهم اکثر مردم
از ان کوتاه است هر چند در اجتهاد و الهام فرق واضح ست که آن
مستند برأے ست و این مستند بخلق رأے جل سلطانه پس در الهام
یک قسم اصالت پیدا شد که در اجتهاد نیست الهام شبیه اعلام نبی ست
که مأخذ سنت ست چنانچه بالا گذشت اگرچه الهام ظنے است و آن اعلام
قطعے ربنا اتنا من لدنك رحمةً وهيئ لنا من امرنا رشدا والسلام
علے من اتبع الهدے انتهے کلامه فی حق اولیاء مطلوب از ایراد این
فقرات رائقه و این مقدمات سابقه و لاحقه آنست که حضرت ایشان هر چند
غرق محبت و مدحت اکابر اولیا الله بودند رحمهم الله سبحانه و اگر
بندرت در بعضے کلمات ایشان سخن کرده اند بنا بر نیتی و حکمتے و کشفے
و مشاهدتے بوده بالجمله اگر منصفے علو حال و کمال و کثرت معرفت
و علم و عمل و رعایت اتباع سنت آن حضرت را تأمل نماید در باب
که حضرت ایشان را میرسد که از روے اجتهادات کشفیه و الهامات
لدنیه در بعضے کلمات مشائخ توقف فرمایند یا خلاف آنرا اثبات

Marfat.com

نمایند وازان ہیچ نفے قائل آن کلام لازم نمی آید چہ امثال این در میان
محل مشائخ بظہور پیوستہ وہیچ از روے انکار ہم نبودہ از مشاجرہ کہ شیخ
ربانی علاؤالدولہ سمنانی ورسئلہ از مسائل بشیخ اکبر محی الدین العربی
رضی اللہ عنہما نمودہ انکار آن بزرگ لازم نیاید نہ بینی کہ ہم شیخ سمنانی
ویرا عارف سبحانی گفتہ و در مصنفات خود بعلو مرتبہ ستودہ اینچنین ست
احوال مجتہدین میان ہمدیگر و نیز تلمیذ را بعد از رسیدن بدرجۂ اجتہاد او
متابعت رأے خود ست و مرضیٔ استادش نیز دران ست و تلامذہ با وجود
کمال أدب در حقیقت مسئلہ با ساتذہ مباحثات و مناظرات نمودہ اند
و آن محمود بودہ امام ابو یوسف در یک مسئلہ شش ماہ با امام اعظم مناظرہ
نمودہ و در بسیار مسائل وے وامثال او بر خلاف رأے استاد خود
فتوے دادہ اند کما لا یخفی کند لیک مرتبۂ الکمال وارشاد و عرفان نیز
این صورت دارد و ماہر ناقص معرفت پست منزلت را این مرتبہ نباشد
و بعضے فضلاے وقت التماس آن نمودند کہ کتاب عوارف شرحی چنانکہ
باید ندارد و امروز در علم ظاہر و باطن یگانۂ زمانہ ایشانند چہ بود کہ شرحے
برنگارند چون الحاح اعزہ از حد شد بندہ را بقرأت عوارف أمر نمودہ
بدین تقریب شروع نمودند شرحے عربے در غایت بلاغت
معنے و فصاحت لفظ جزوے تحریر یافتہ بود کہ فرمودند خود را ازین معنی
گذرانیدیم کہ مبادا در محلی از محال اذکار بتقریب علو سخن و تدقیقات آن
ناگاہ شیوۂ ظہور گیرد کہ کمال رعایت حضرت شیخ الشیوخ از دست رود
حال آنکہ من کہترین مخلصان این بزرگوارم قدس سرہ شیخ حسن برگے
کہ مرد فاضل ست و از ارباب حال و از مخلصان اجازت یافتۂ حضرت ایشان

برمسئلہ از مسائل صوفیۂ صافیہ رحمہم اللہ پیچیدہ بود حضرت ایشان
بعتاب و رنجش تمام بوے نوشتند کہ این پیچیدن تو غایت بیجا و نازیبا
واقع شدہ چنانکہ در احوال مشار الیہ این قصہ بیاید انشا اللہ سبحانہ و اگر
بعضے تصوف خوانان مقید بدعت و ہوا یا بعضے از ارباب شوکت و غنایا
بعضے علماے طالب الدنیا در مجالس از اسرار این طائفہ بسوالے لب
میکشودند حضرت ایشان راہ خموشے پیمودہ میفرمودند تحقیق این امور
در کتب قوم مسطور ست از انجا باید طلبید دگاہ بدو کلمہ در غایت اجمال
از سر وا میکردند روزے یکے از خواتین بزرگ در مجلسے از ایشان سوال
کرد اینکہ صوفیۂ موحدہ عالم را نمودنے بود میگویند عجب سخنے ست کہ
باین مسئلہ دوزخ و عذاب و عقاب و جنت و لذات و ثواب او ہمہ نمود
نے بود خواہند شد کہ آنہا نیز داخل عالم اند حضرت ایشان سائل را
و اہل محفل را لائق استماع تفصیل حل این مسئلہ ندیدند و ایضاً بسکوت
مطلق آن سائل را از سر وا نے شد و نیز از فحواے سوال او رغبت او را
بر فع قیود شرعیہ دریافتہ بودند در جواب فرمودند این لذات دنیویہ کہ
فریفتۂ حظوظ آنا یند و بشوق تمام آنرا جویان و از زوال آن سخت
ہراسان و ہمچنین این عذابہاے دنیوے کہ می بینند و ازان خود را بصد حیلہ
بکنار میکشند و بکترین اَلمے کہ خلیدن خارے باشد چہ مقدار آزار می یابند
ہمین لذات و حظوظ در بہشت و ہمان رنج و آزارے در دوزخ اَشد و ابقی
خواہد بود چنین لذتے را کہ آنجا تمام تر ست و اَبدے طلب نمایند و ہر چہ
موجب حصول آن گردد با تیان آن سعے فرمایند و از چنین عذابے و
آزارے کہ آنجا سخت تر ست و سرمدے بپرہیزند و از ہر چہ باعث وصول

Marfat.com

بآن بود بگریزند خواه بحقیقت آن بود بود یا نمودنے بود و کذلک مردمان از
دور و نزدیک بزبان قلم سوالات درمیان آوردہ التماس جواب آن
مینمودند حضرت ایشان اگر سائل را لائق آن جواب نمیدیدند بجواب
نمی پرداختند و گاہ بودے کہ مامور بجواب او نمی شدند و اگر لائق می یافتند
جواب آن می نگاشتند یا اشارتے میرسید ناچار بتفصیل یا اجمال کلمہ چند
بخامہ مشکین شمامہ میدادند موجب ظہور این مکاتیب کثیرہ با وجود کثرت
خاموشی و استغراق آن حضرت این بودہ و ابتدا ے توجہ شریف ایشان
بہ تحریر اسرار عالیشان امر و اشارۃ حضرت پیر بزرگوار ایشان بودہ ایضاً
امرار واح طیبۂ عارفین بل در بعضے معارف تحسین از سید المرسلین
صلوات اللہ علیہ و آلہ و اصحابہ و احبابہ اجمعین مشاہدہ فرمودند چنانکہ در
عریضہ کہ بحضرت پیر بزرگوار خود نوشتہ اند تصریح باین معنے نمودہ اند
آنجاکہ رقم فرمودہ اند ہمو در کشف ہر یک از مقدمۂ مذکورہ بمقتضاے
وقت مسودہ کردہ شد بعضے شمات و کلمات آن علوم مسطورہ نیز
مخطور شدہ بود فرصت تحریر آنہا نشد کہ حامل عریضہ واشت راہی شد
انشاء اللہ تبارک و تعالے متعاقب بخدمت خواہد فرستاد الحال رسالۂ دیگر
بہ بیاض رسیدہ بود فرستادۂ آن رسالہ بالتماس بعضی یاران ملیسر شد
کہ التماس نمودند کہ نصائح بہ نویسیں کہ در طریق نافع بود و بمقتضاے آن زندگانی
کردہ شود الحق رسالہ غیر مکرر کثیر البرکت ست بعد از تحریر آن چنان معلوم شد
کہ حضرت رسالت خاتمت علیہ السلام والصلوۃ والتحیۃ با جمع کثیر از مشائخ امت
خود حاضر اند و ہمین رسالہ را در دست مبارک خود دارند و از کمال کرم خویش
آنرا بوسہ میکنند و بمشائخ مینمایند کہ این نوع معتقدات می باید حاصل کرد

Marfat.com

وجماعہ کہ باین علوم مستعد گشتہ بودند نورانے وممتازند وعزیز الوجود روبروئے
آن حضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام ایستادہ اند والقصہ لطولہا ودرہمان مجلس
باشاعت این واقعہ را امر فرمودند ع باکریمان کار با دشوار نیست ۔ انتہی
کلامہ العالے بمقتضائے آنکہ ایشان را بوراثت جد معظم خود فاروق
اعظم رضی اللہ عنہ از محدثیت بفتح دال نصیبۂ فراوان دادہ بودند چنانکہ
سابقاً اشارت بآن رفتہ لاجرم این ہمہ اسرار ومعارف از دست سبحانہ
کہ بزبان این بندہ برگزیدۂ خود اظہار نمودہ ع زبانے زما بود وگوینده تو
شاہد این معنی ست قصہ کہ راقم این حروف آنرا در دیباچہ دفتر ثالث
مکتوبات آن حضرت بتفصیل نیز رقم نمودہ ومجملش اینست کہ بعد از اتمام
دفتر اول مکتوبات وپیش از شروع دفتر ثانی حضرت ایشان از غایت
انکسار دید قصور احوال واقوال کہ این دید لازم این طائفہ است بر خاطر
عاطر گذشتہ کہ آیا اینہمہ معارف کہ بہ تحریر آوردہ ایم مقبول ومرضی او
سبحانہ باشد یا نہ مقارن این اندیشہ ندا در رسیدہ کہ این علوم کہ در تحریر
وتقریر تو آمدہ ہمہ مقبول ومرضی ماست باز درین اثنا ملہم گشتند کہ اینہمہ
کہ نوشتہ بلکہ ہر چہ در گفتگوئے تو آمدہ است ہمہ مقبول ومرضی ماست
بل این ہمہ را ما گفتہ ایم وبیان ما ست ودر آن وقت آن علوم ومعارف را
یکیک در نظر ایشان داشتہ اند وہمہ را در ان حکم داخل یافتہ اند آنگاہ
بہ تحریر مکاتیب جلد دوم پرداختہ شتافتہ اند وایضاً حضرت در خاتمہ مکتوب
دو صد وسی وچہارم از دفتر اول بتقریب معرفت خاصۂ عالیہ رقم نمودہ اند
کہ این معارف کہ سودہ یافتہ است امید ست کہ از الہامات رحمانے
باشند کہ اصلا شائبۂ وساوس شیطانی را در انجا مجال نبود دلیل بر نمی انکہ

Marfat.com

چون در صدد تحریر این علوم شد و ملتجی بجناب قدس خداوندی جل سلطانه
گشت دید که ملائکهٔ کرام علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام از نواحی آن مقام
دفع شیطان میکردند و نمیگذاشتند که در حوالی آن مکان بگردد و چون
اظهار نعم جلیله از اعاظم محامد ست باظهار نعم عظمی جرأت نموده آمد رجا
که از مظنهٔ عجب مبرا باشد چگونه عجب را گنجایش باشد که بعنایت الله سبحانه
نقص و شرارت ذاتی خود همه وقت نصب عین ست و کمالات منسوب باو
و ایضاً مؤید تحریر کثرت علوم ایشان آن دو خاصه که ذکر یافته یکی فرمودن
سید الانام علیه الصلوة والسلام ایشان را مجتهد علم کلام دوم فرمودن
مرتضی کرم الله وجه ایشان را که آمده ام که ترا علم سموات بیاموزم و باعث
دیگر ازین بواعث عجیب تر تحریر این علوم قصه ایست عجب که بنده آنرا
از زبان یکی از نزدیکان خدمت حضرت ایشان شنوده که او از زبان
مبارک آنحضرت استماع نموده که روزی فرموده اند بر ما چنان ظاهر
گردانیدند که مرقومات ما بنظر اقدس انور حضرت مهدی آخر الزمان علیه الرحمه
والتحیة والرضوان خواهد در آمد مقبول حضرت او خواهد شد. این تکثیر تحریر
از انست ؎ بر نوحهٔ شب و روز از آن می پیچم ؛ تا بود که یکی ناله بگوش
تو رسد ؛ و اگر آن قصه را داخل آن خصایص حضرت ایشان که در فصل پنجم
ذکر یافت نیز می نمودم گنجائی داشت و دیگر باعث برین تحریر تحدیث نعمت
و تشویق اهل طلب و ارادت و تخفیف بار غلبات حال و نسبت ست چنانکه
در مکتوبات باین بواعث مذکورات تصریح نموده اند آنجا که فرموده اند مقصود
ازین گفتگو اظهار نعمت حق ست سبحانه و ترغیب طالبان این طریقت
نه تفضیل خود بر دیگران معرفت خدای عز و جل بر آنکس حرام ست که خود را

از کافر فرنگ بهتر داند فکیف از اکابر دین سه ولے چون شه مرا بر داشت
از خاک ؛ سنه دگر بگذرانم سر ز افلاک ؛ اگر بروید از تن صد زبانم ؛ چو سوسن
شکر لطفش گے توانم ؛ و نیز رقم فرموده اند که طائفهٔ از ارباب توحید آنانند
که استهلاک و اضمحلال در شهود خود بروجه اتم پیدا کرده اند و همت ایشان
آنست که در شهود خود مضمحل و معدوم باشند و اثرے از لوازم وجود
ایشان ظاهر نشود رجوع انا را بر خود کفر میدانند بعضے از ایشان
میفرمایند که اشتهی عدمًا لا اعود ابدًا عدمی میخواهم که هرگز او را وجودی نبود
ایشان اند مقتول محبت و حدیث قدسی من قتلته فانا دیته در شان ایشان
متحقق ست همیشه در زیر بار وجود اند و لمحه آسایش ندارند چه آسایش در
غفلت ست بر تقدیر دوام استهلاک غفلت را گنجایش نیست شیخ الاسلام
هروی میفرماید کسی را که مرا یک ساعت از حق سبحانه غافل سازد امیدست
که گناهان او را بخشند و وجود بشریت را غفلت درکار ست حق سبحانه از
کمال کرم خویش هریکے از ایشان را باندازهٔ استعداد او بامورے
که مستلزم غفلت اند ظاهر ایشان را بآن امور مشغول ساخته است
تا آن بار وجود نے البته از ایشان تخفیف یابد بر جمعے را السماع و رقص الفت
داده اند و طائفه را تصنیف کتب و تحریر علوم معارف شعار ساخته
و گروهے را به بعضے امور مباحه مشغول داشته عبد الرحیم اصطخری
همراه سگبانان بصحرا میرفت شخصے از عزیزے سر آن پرسید فرمود
تا نفسے از بار وجود خلاص شود انتهے کلامه العزیز برخوانندگان معارف
حضرت ایشان مستور نیست که علوم ایشان را از علو فوت و غموض
و دقت پایه دیگر ست و از ناز کے سرمایهٔ دیگر روزے این حقیر از

Marfat.com

از زبان شریف شنود کہ فرمودند تا کسی را در علوم ظاہرے از منقول
ومعقول مہارت تمام نبود واز غوامض کلام این طائفہ علیہ خصوصًا دقائق
حقائق شیخ اکبر محی الدین العربی قدس سرہ اطلاع فراوان نباشد
قدر علو معارف ما ونازکیہا ے آنرا در نیابد ؎ در نیابد حال پختہ
ہیچ خام ؛ پس سخن کوتاہ باید والسلام ؛ از مرقومات منبرکات حضرت
ایشان یکے فقرات عالیات مبدر ومعاد ست وفقرات شریفہ
معارف لدنیہ ورسالۂ جذب وسلوک ورسالۂ مکاشفات غیبیہ ورسالۂ
شرح رباعیات حضرت خواجہ باقی باللہ طاب ثراہ ورسالۂ تہلیلیہ ورسالۂ
ردشیعہ وتعلیقات عوارف وغیر ازین رسائل دفاتر ثلثہ مکتوبات
قدسی آیات ست اما دفتر اول متضمن بصد بیست عریضہ ودو صد ونود وسہ
مکتوب ست کہ مجموع سے صد وسیزدہ گردد از خوارق حضرت ایشان
کہ فقیر مطالعہ نمودہ یکے اینست کہ چون بنام ہر یک از مخلصان
مکتوبے مرقوم گشت این حقیر را نیز آرزوے این دولت بردل گذشت
ونیز مخطور دل مکسور میشد کہ اگر بناگاہ بعنایت اللہ رقیمۂ شمیمہ نامزد این احقر
گردد آن رقیمہ خاتمۂ مکتوبات آن دفتر باشد کہ من فرود ہمہ مخلصان
این درگاہم چہ دولتے باشد اتفاقًا چون بتقریبے خواستند کہ نوازش نامہ
باین غلام مہجور متردد ے برہان پور مرسل دارند چون برنگاشتہ اند
فرمودہ اند کہ باین مکتوب کہ بنام فلان ست مکتوبات آن دفتر را
کہ بر طبق عدد رسل واصحاب جیش بدر گشتہ ختم نمایند فحصل مرادی
بکرامت چون بندہ بتاریخ اختتام این مجلد را در المعرفۃ یافتہ بود فرمودند
کہ نامش نیز ہمین باشد اما جلد ثانی مشتمل ست بر نود ونہ مکتوب

Marfat.com

موافق اسمای حسنی جلد سوم محتوی ست بر صد و چہاردہ مکتوب بر طبق سور
قرآنی بعد از تمامی جلد ثالث و مہجوری بندہ از آستان بعضے مکاتیب
دیگر کہ شروع دفتر چہارم بود بظہور آمدہ بود و ہنوز بچہاردہ مکتوب نرسیدہ
کہ آن ماہ چہاردہ آسمان قطبیت رو در نقاب مغرب تراب کشیدہ
قدس اللہ سرہ الانور و نور مضجعہ المعطر بحرمۃ سید البشر و الصلوۃ و السلام علیہ
و علی آلہ و اصحابہ و احبائہ الی یوم المحشر ناچار آن مکتوبات را داخل جلد ثالث
نمودہ شد اکنون وقت آن رسید کہ بیان این مطلب مزبور را بدین
فقرہ متبرکہ از حضرت ایشان ست ختم نمائیم انگاہ زبان خامہ را بہ بیان
چند معرفت مسموعہ کہ داخل رسائل و مکتوبات آن حضرت نیست و تازہ
وجد بدست بکشائیم بعنایت اللہ سبحانہ و کرمہ فقرۂ اولے در مکتوبی
بیکے از ہم پیرہاے متردد الاخلاص طالب خوارق نوشتہ اند علوم
و معارف الہامیہ از اعظم آیات ست و ارفع خوارق لہذا معجزۂ قرآنے
از سائر معجزات اقوے و ابقے آمد چشم بکشائید کہ این ہمہ علوم و معارف
کہ در رنگ ابر نیسان می ریزد از کجاست علومے با این ہمہ کثرت تمامہا
موافق علوم شرعیہ و سر مو مے مخالفت سنت ندارد ان گنجاے
نہ این خصوصیت علامۂ صحت علوم ست حضرت خواجہ ما قدس اللہ سرہ
الاقدس نوشتہ بودند کہ علوم شما ہمہ صحیح ست الا چہ فائدہ کہ سخن حضرت
خواجہ بشما حجت نیست ہر چند خود را پیرو پرست نامیدہ اید فقرۂ ثانیہ در آخر
معارف عالیہ مکتوب بیان طریق برنگاشتہ اند کہ این ست بیان طریق
کہ حضرت حق سبحانہ و تعالے این حقیر را باین طریق ممتاز ساختہ است
از بدایت تا نہایت و بنیادش نسبت نقشبندیہ است کہ متضمن اندراج

Marfat.com

نہایت در بدایت ست برین بنیاد عمارتہا ساختہ اند و کوشکہا بنا فرمودہ
اگر این بنیاد نے بود معاملہ اینجا نے افزود تخم او از بخارا و سمرقند
آوردہ در زمین ہند کہ مایہ اش از خاک پثرب و بطحا ست کشتند و با
فضل سالہا آنرا سیراب داشتند و بہ تربیت احسان مرنے ساختند چون
آن کشت و کار بکمال رسید این علوم و معارف ثمرات بخشید الحمد للہ الذی
ھدانا لھذا و ما کنا لنھتدی لولا ان ھدانا اللہ لقد جاءت رسل ربنا بالحق
فقرہ ثالثہ در علوم و معارف کہ ترجمان احوال و مواجید ند اگر تناقضے
و تدافعے مفہوم گردد حمل بر اختلاف اوقات و تنوع اوضاع باید نمود
چہ در ہر وقتے احوال و مواجید علیحدہ است و در ہر مقامے علوم و
معارفے جدا پس فی الحقیقت تناقض و تدافع نباشد مثل این مثل
احکام شرعیہ است کہ بعد از نسخ و تبدیل احکام متناقضہ مے نمایند
و چون اختلاف اوقات و اوضاع را ملاحظہ نمودہ مے شود آن تناقض
و تدافع مرتفع میگردد للہ سبحانہ حکم و مصالح فی ذلک فلا تکن من المتحیرین
انتہی کلامہ العزیز اما معارفے کہ این حقیر از زبان آن پیر دستگیر استماع
نمودہ اگرچہ برائے تحریر آن نیز مرا علیحدہ کتابے باید پرداخت لیکن عشر
را ازان اینجا در ضمن ہفت برگ مے نگارم و انتظار فرصت
تحریر بقیہ آن در اوراق دیگرے برم تا کے میسر آید پس فرخندہ شبی
تکرر این دو بیت مولوے معنوے را قدس اللہ سرہ کہ سہ عشق معشوقان
نہان ست و ستیر عشق عاشق با دو صد طبل و نفیر لیک عشق عاشقان
تن زہ کند عشق معشوقان خوش و فربہ کند بر زبان آوردہ اند فرمودند
عشق معشوقان را از علو مرتبہ ہیچ مناسبتے بہ عشق عاشقان نیست

Marfat.com

زیرا کہ متعلق عشق معشوق ہمان ذات عاشق ست نے آنکہ صفتی از صفات
عاشق ملحوظ بود و عشق عاشق ملحوظ صفات معشوق ست مگر آنکہ عاشق را
بمرور تصرف استیلاے عشق از صفات معشوق بذات معشوق برد تا
محبتش آن وقت ذاتی گردد و بمحبت معشوق بعاشقی نسبت پدید آرد
چنانکہ در اواخر از مجنون عامرے نقل کنند والّا در ابتدا و توسط عشق
عاشق منظور صفات معشوق ست از صباحت خد و رشاقت قد و
ملاحت تبسم و لطافت تکلم و ناز گوشۂ چشم و چین ابرو و شکنج زلف و گیسو
و امثالہا اما در عشقے کہ معشوق را بعاشق ست ہیچ یک ازینہا ملحوظ نیست
آنگاہ فرمودند عشق صفات را بے آرامے و تلوین ناگزیر ست از انست
کہ عشق عاشق با دو صد طبل و نفیر ست و عشق ذات موجب آرام و تمکین
است نزارے عاشق و فربہے معشوق آثار آن و این ست و آنکہ عشق
معشوقان نہان و ستیر ست نیز بمحبت ذاتیہ مشیر ست لان الذات
اخفی من الصفات و ادق منہا این حقیر بعرض رسانید کہ آیا در عشقے
کہ معشوق را بعاشق ست ملحوظ معشوق آن نخواہد بود کہ این عاشق
ازین محبوب من ست کہ گرفتار من ست فرمودند این ملاحظات نیز مفقود
مینماید و محبت معشوق بے کیف ظاہر میشود انتہی ما سمعت من لسانہ الشریف
و این تعبیرے بود از ان حضرت برمزے کہ تعلق بکریمۂ یحبہم و یحبونہ
داشت فہم من فہم ب۲ روزے یکے از دریشان منظور حضرت
ایشان بعرض رسانید کہ در کتابے دیدہ ام کہ غوث ربانی شیخ ابوالحسن
خرقانے فرمودہ قدس سرہ در ہر چیز رحمت ست الّا در محبت کہ بکشند
و از کشتہ دیت خواہند معنئ این کلام چہ باشد حضرت ایشان

Marfat.com

برعرش خود تکیه کرده بودند چون آن کلام را شنودند باضطراب از عرش
فرود آمده و ساعتے مراقب بنشستند بعد ازان روے بحاضران کرده
ازین میان این بیچاره دل آواره را مخاطب ساخته فرمودند این کلام
از زوال عین و اثر عارف نشان میدهد صاحب آن حال که لب
بدین مقال کشوده با آنکه در حق او هنگے از معشوق رحمت اند رحمت ظهور
ننماید اما این بیچاره عاشق از فرط تعطشے که بلقا و تحقق معشوق دارد
آنرا رحمت نمیداند زیرا که آندم که آن کشتهٔ محبت از معشوق دور بود
شنیدن نام بل خبر مسکن و مقام محبوب او را رحمت بود اما اوے
رحمت رویت معشوق را میدانست مجرد آن نوید پیش او عدم رحمت
بود رحمت قربت را میدانست چون بر حمت محبوب از دورے
نزدیکے آمد آن قربت را عدم رحمت دانسته رحمت مشاہدت معشوق
میدانست چون بر حمت محبوب بمشاہده رسیده تعطش او آنرا نیز عدم
رحمت دانسته رحمت هم آغوشی محبوب را میدانست چون بر حمت محبوب
هم آغوش محبوب شد از بس استقرار آن تشنه آنرا عدم رحمت دانسته رحمت
عین معشوق شدن را میدانست چون بر حمت معشوق آن نیز شود
چندان مرتبهٔ دیگر درین تحقق و عینیت مندرج ست که تعطش او رحمت
آنرا داند و انچه در دست از غلبهٔ شوق عدم رحمت شناسد آنکه گفته از
کشته دست خواهند او بدانستگی خود خود را کشتهٔ محض یافته و مواخذه
که بر و از فنا ے بقایاے آثار میرود و دست فهمیده متحیرانه می گوید انچه
میگوید اما نمیداند که در هر مرتبه قتل او با تمام نرسیده بود رمقے باقی بود
و بعد از قتل دوم که ازالهٔ آن رمق بود رمقی دقیق تر در نظر قاتل مینمود

Marfat.com

کہ بدفع آن میکوشید اینجا دیت طلب نمودن قاتل از مقتول آنست
مقتول خود را ہمگی باو سپارد تا سر موے ازو با دست قاتل مواخذہ
دیت درمیان دارد وچہ گویم کہ بردچہ مے رود وچہ مے بیند وچہ میدہد
ع قلم اینجا رسید و سر بشکست ۞ وتوجیہ این کلام وجیہ نیز برین وجہ
فرمودند کہ بکشند و از کشتہ دیت خواہند یعنی بفنائے کہ زوال عین
و اثر لازمۂ آنست مقتول سازند و با آن از و تکالیف عبودیت خواہند
و وظائف شرعیہ طلب دارند ۞ روزے در سفرے کہ ہوا در
غایت رطوبت و لطافت بود و صحرا در نہایت نضارت و خضرت
و وقت حضرت ایشان باوجود استمرار وقت در کمال علو و رفعت
بمخدوم زادۂ عالے مشرب جامع الاسرار والعلوم شیخ محمد المعصوم سلمہ اللہ
و باین مسکین مغموم توجہ نمودہ فرمودند کہ عارف سبحانے شیخ الوالکرام
علاء الدولہ سمنانے قدس سرہ میفرماید در رباعیہ این وہم بود کہ زتو دوے
برخیزد ۞ امکان و حدث بروے برخیزد ۞ گر لطف خدا در رسد از راہ کرم
شاید کہ دمے از تو توئی برخیزد ۞ این رباعیۂ شیخ اشارہ بزوال عین نمیباید
اگرچہ قائل آن قدس سرہ آن زوال را جز لمحہ نمی داند زیرا کہ از ادراک عین
جز بہ تجلی ذاتے تمیز نمیگردد و چون تجلی ذاتے نزد قائل نیست مگر
برغم لاجرم اثر او کہ رفع تو یے ست و آن ایماست بازالۂ عین
دمے و لحظے باشد و آنگہ گفتم زوال عین جز بہ تجلی ذاتے صورت
نمیگیرد اگرچہ بیان آن تفصیلے دارد اما مجملش آنست کہ چون
اسمے و صفتے ملحوظ بود لاجرم عین ماہیت عارف درمیان
حائل باشد پس زوال عین متحقق نگردد و انگاہ فرمودند صاحب فصوص

Marfat.com

قدس سرہ نزد ما قائل نیست و تجلی ذاتے را جز بصورت متجلی
له اثبات نمینماید آنجا که در فص ششم میفرماید التجلی من الذات
لایکون الا بصورت المتجلی له فالمتجلی له لا یری الا صورته فی مرآة الحق
و نیز می فرماید عین که معلوم ست از معلومات الهی اگر زائل گردد انقلاب
علم او سبحانه بجهل لازم آید و هذا محال و اعتقاده ضلال و بزوال اثر
نیز این بزرگوار قائل نیست میگوید چون عین زائل نگردد اثر چگونه رود
و در کلام بعض صوفیه چنان مفهوم می شود که عین زائل شود اما اثر
ماند اما نزد ما حق آنست که عین و اثر هر دو زوال پذیرد چنانکه
کلام شیخ بلند سیر ابو سعید ابو الخیر قدس الله سره العزیز مصرح این
مطلب است اما آنکه بزوال عین رفته و زوال اثر را منع نموده
شیر ست این مقوله از وے بر آنکه زوال عین از و بکلیت متحقق
نشده که اثر حکم عرض دارد و عین حکم جوهر چون جوهر رود عرض
چگونه ثبات یابد چون سر رود درد سر چون ماند بعد ازان آن
رباعیه شیخ مهنه قدس الله سره را که در جواب سائل از محو اثر
نوشته فرستاد خواندند و مصراع چهارم او را تکرار نموده فرمودند
ما بزوال عین و اثر شیخ مهنه موافقیم اما چون من همه معشوق شدم
عاشق کیست نگویم بل چون شیخ سمنانی گویم توئے برخیزد
اما دوئے برنخیزد ولیکن شیخ سمنانی آنرا دمے گوید و ما مستمر
شناسم که نزد ما تجلی ذاتے دائمے بود نه برقے و نیز فرمودند زوال
عین و اثر را لازم بود برخاستن دوئے بل نشاید زیرا که هستے
ظل را بود از اصل و دیعت بود که از خود می دید چون با اصل دید نوئے

Marfat.com

برخیزد چہ تولئ او بمان ماہیت سودعہ بود اما دوئے ہر جا باشد کہ ظل
اصل نشود فہم من فہم و بسا تحقیق دقیق درمیان نہادند کہ حافظہ بل
ادراک بندہ بان کوتاہی نمود و بدین تقریبات فرمودند کہ شیخ
علاؤالدولہ ازان قول صاحب فتوحات کہ حق را وجود مطلق گفتہ
آن ہمہ غوغا ازان دارد کہ قسم کلی را منحصر در مقید و مطلق میداند
وغیر خاص و عام قسمے ثالثے نمیگوید و الحق بحسب عرف و قانون منطقی
و کلامے این چنین ست اما شیخ ابن عربی کہ مطلق گفتہ مطلقی از قید
اطلاق نیز ورا گفتہ و این قسم ثالثے ست کہ مصطلح شیخ ست بدین تقریر
ہیچ نزاعے نیست مگر لفظے ہم روزے بتقریب آن کلام صاحب فصوص
قدس سرہ کہ فرمودہ اِن شئت قلت انہ اے العالم حق و اِن شئت
قلت انہ خلق و اِن شئت قلت انہ حق من وجہٍ و خلق من وجہٍ و اِن
شئت قلت لا بالحیرۃ بعدم التمیز بینہما فرمودند تمیز نمودن میان موہوم و
موجود دیگر ست و متمیز گشتن آن دیگر و نیز فرمودند کہ ہمچنین میان نفی
و انتفا فرقی ست بس شگرف کہ نفی در بدایت و توسط باشد و انتفا در
نہایت و ہم بدین تقریب فرمودند در طریقۂ حضرات خواجگان ما قدس اللہ
اسرارہم ہم تعلیم و تعلم اسم ذات آمدہ و ہم نفی و اثبات انچہ ما را معلوم شدہ
آنست کہ اسم ذات را بجذبہ مناسبت بیشتر ست و نفی و اثبات را بسلوک
و چون درین طریقہ در بدایت تقدم جذبہ مناسب حال مبتدی ست
مبتدی این طریقہ را اولے تکرار اسم ذات ست و چون بسلوک قدم زند
لائق حال او نفی و اثبات ست روزے یکے از اصحاب صاحبدل
ایشان در خلوتی کہ بندہ نیز حاضر بود معروض داشت کہ معاملۂ خود را عجیب می یابم

Marfat.com

در محفلها و هنگامها ظهور نسبت و حضور را بیشتر می بینم و در خلوات و تنهائی
کمتر آیا سر این معنی چیست فرمودند که یکے از اصحاب حضرت خواجه احرار
قدس سره از ایشان طلب کشف این سر نمود فرمودند نسبت خواجگان
با محبوبست چون محبوب را بخلوت خوانند در حیا رود و حضرت ایشان
بعد از أداے کلام حضرت خواجه رضی الله عنهما این حقیر را بخطاب سرافراز
کرده فرمودند این جوانے هست از حضرت خواجه بحسن أداو لطافت طبیعت
آسا اما حل این دقیقه در میان نیامد بنده معروض داشت که حل آن چیست
فرمودند ظاهر را با باطن الفت و نسبتی ست چون نسبت و الفت آشنایان
و همنشینان باهم و هر یک از باطن و ظاهر سالک را بکارے که لائق اوست
داشته اند باطن سرگرم معاملات خود ست از توجه و مراقبه و حضور و ظاهر نیز
مشغول معاملات خود از امور حسیه سالک را در محافل کثرت بنا بر اختلاط و الفت
این و آن ظاهر از غایت اشتغال باموریکه متوجه الیها از الفت و مصاحبت
این رفیق و آشنائی خود که باطن ست زائل گردد باطن او ناچار بی حرج
و مزاحمت اختلاط او سرگرم کار خود باشد و این غلبه حضور و حلاوت او از این
ست و چون سالک بخلوت رود ظاهرش از شاغل پرداخته متوجه باطن
گردد و باطن بحکم الفت روی باختلاط مصاحب خویش آرد در کلیه توجه
آنسوی بی سوی او تخللی رود و ناچار حضور و آرامش تقلیل پذیرد بنده بعرض
رسانید که بسا باشد که سالک این طریقه را در خلوات قیاس با انجمن آرام و حضور
نیز روی نماید وجه آن چه بود فرمودند باطن این سالک را قوتی میسر گشته که بر ظاهر
او غالب آمده او را نیز بکار خود آورده بل برنگ خود برآورده و ازین اتفاق نسبت آرام
تزاید پذیرفته ب ۶ وقت رخصت بنده را در خلوتی طلبیده از انچه دیده بود و دانسته پرسیدند

Marfat.com

معروض داشت بتقریبی که درمیان بود فرمودند بدانکه چنانکه ذات او سبحانه
در ادراک و مراقبات ما نیاید صفات او تعالی نیز چنین مینماید که هرچه از صفات
واجبی تعالی بدریافت سالک در آید ظلال آن صفات بوده آنچه مختار ماست
آنست که بحکم اذکرونی اوقات خود را بیاد و ذکر او سبحانه مستغرق داری
تا او سبحانه بحکم اذکرکم ترا بکرم چگونه یاد کند که وعده یاد فرموده و بی تخیل و
تکلف تو از و سبحانه بر تو چه ظاهر شود و ذکر بغرض حصول احوال و مکاشفات
نگوئی و مطلبی در متخیله جا ندهی و بی غرضانه بل بجان منت داشته بذکر
و عبودیت پردازی اگر قبول کند بهرچه او سبحانه بآن نوازد و آن بر طبق
معتقدات اهل حق رحمهم الله بود بران اعتماد ے نمائی و شکر بجا آورده هل من
مزید گوئی و الا اعتباری ننهی بعد ازان فرمودند سبحان الله و بحمده ما را با وجود
حصول کمالات ذاتیه از بس مراعات نیز او سبحانه در مراقبات صفات و تصور
آنها خوف و حیرت می آید و بعضے مشائخ وقت را می شنویم که بمبتدیان مراقبت
ذات سبحانه میفرمایند و آنرا بنور بے رنگ بے حیز که محیط همه عالم ست تعبیر
مینمایند و از بیان صاحبان آن مراقبه چنان مفهوم میشود که آن نور را منبسط
و عریض در تخیل مے آرند حق سبحانه ازین متخیل ایشان منزه است بسیطی ست
حقیقی که آنجا انبساط را و عرض و طول و مانند آن را و این تخیلات را راه نیست
ب روزے در محفل شریف سکریات و سطحیات بعضی عرفا رحمهم الله مذکور شد
که خامان و ناتمامان آنرا دست آویز ساخته اند و تساهلات در دین پیش گرفته اند
حضرت ایشان فرمودند اگرچه از صوفیه صافیه فوائد بسیار بدین محمدی و ملت
احمدی صلی الله علیه وسلم رسیده که بسیار فاجران این امت به یمن انظار این طائفه
و صحبت ایشان از صالحان گردیدند و از انوار اکثر ایشان بسا ظلمات بدع مندفع شد و بسا

Marfat.com

اسرار خفیہ کتاب ہدیت بکشف ایشان بعرصۂ بیان آمد لیکن بسیار ضرر ہا ہم از
ستان این طائفہ بدین ببین لاحق گشت و ناقصان بیباک را تکیہ گاہ آمد کہ کلمات
در سکر حال از ایشان سرزد کہ آن معنی ناقصان را نیز مستمند باشد از و ما خود می گشت
اگرچہ مقصد آنان از ان کلام معنی تمام بود اما چون دیدۂ ادراک این ناقصان را
نوری کہ بآن نور جمال یعنی مستور را مشاہدہ نمایند و از کجی برآیند نبود لاجرم روی نمود
انچہ نمود و حق را سبحانہ در ظہور این کلمات از ایشان حال این طائفہ حکمتہا خواہ بود
بلکہ این طائفہ در تکلم باین نوع کلمات متشابہ سمات بر سنت الہی رفتہ اند و انبیا
رحمہم اللہ از تخلق باخلاق الہی آن نوع سخنان متشابہ روی دادہ زیرا کہ در کلام
او سبحانہ متشابہات آمدہ چون ید و استوی و جنب کہ محسبہ باطلہ از انجا بہ تجسیم رفتہ گمراہ
شدہ با آنکہ او تعالی عالم بود بہ لغزش اقدام افہام آنہا از ان عبارات مع ذلک
بنا بر حکمتی فرستاد و ہمچنین در کلام نبوی چون ضحک اللہ و ان اللہ خلق آدم علی صورتہ
و امثالہا آمدہ با آنکہ انبیا سیما سرور ایشان علیہ و علیہم الصلوۃ والسلام در غایۃ صحو
و نہایۃ رعایت کلام حقیقت و عدالت با انتظام اند پس از طائفہ اولیا اگر مثل این
یا زیادہ ازین سرزند عجب نباشد ارباب سعادت را از کلام ایشان یعنی دیگر بر دل
قائض شود اصحاب بطلان را یعنی دیگر کہ نیل مصر مار للمحبوبین و ماء للمحجوبین این قسم
کلمات ناچار از اقتضای وقت و حال این طائفہ باشد بعد ازان فرمودند
کہ ما کہ ہمگی خود را البشر بعیت در دادہ ایم و بخدمت سنت سنیۂ مصطفویہ علی صاحبہا
الصلوۃ والتحیہ ہمیشہ بر پا ایستادہ از زبان قلم ما نیز بعضے کلمات سکر آمیز بر آمدہ
کہ تا دوران چہ در یابند انتہی کلامہ الشریف اللطیف فی حق کلامہ و کلامہم رقم این
حروف عفی اللہ عنہ میگوید کہ این فرمودۂ حضرت ایشان کہ در ین صحیفہ سمت
گذارش یافت رافع ست تشکیکاتی را کہ بعضے مشککان در کلام حضرت ایشان

Marfat.com

نیز مینماید از جملہ آن تشکیکات یازدہ معترضات کہ شہرت تمام یافتہ اعتراض بمکا
عریضہ یازدہم ست از عرایضے کہ آن حضرت بہ پیر بزرگوار خود با سر آن بزرگ مرسل
داشتہ اند و حاصل اینست کہ رقم نمودہ اند کہ بعد از سیر مقامات مشائخ عبور و مرو
بمقامات اصحاب و خلفای راشدین رضی اللہ عنہم اجمعین دست دادہ است
تا آنکہ سیر و عبور ایشان بمقام حضرت صدیق نیز روی دادہ است و مردم ازین
کلام دعوی مساوات قائل آن کلام فہم نمودہ اند بصاحب آن مقام اما این
دریافت آنان را از قلت تدبر کلمات این طائفہ علیہ بظہور رسیدہ زیرا کہ ہر
اشنای اصطلاح و کلمات مورث الفلاح این طائفہ باشد میداند کہ مراد ایشان
قدس اللہ سرہ خود نیز در دفاتر مکتوبات قدسی آیات بصریح و کنایات رفع ا
شبہات نمودہ اند کہ برخواستگان منصف بصفت عرفا متصف مخفی نخواہد بو
از انجملہ مکتوبی ست کہ بشیخ حمید بنگالی نوشتہ اند و آن مکتوب در ین کتاب د
احوال مشار الیہ خواہد آمد انشا اللہ یا فقرہ دیگر کہ بندہ از مکتوب آخر انجا نقل
کردہ و نیز در عنوان مکتوب آخرین از مکاتیب جلد دوم کہ آن مکتوبیست ب
سیدی مرشدی میر محمد نعمان سلمہ اللہ رفع این شبہہ بشیوۂ احسن نمودہ اند م
اراد الاطلاع فلیرجع الیہ آیا معترضان ندانستہ اند کہ عجب تر ازین سخنان
بزرگان کمل سر بر زدہ بایزید کہ سلطان العارفین ست فرمودہ لوائے ارفع م
لواء محمد آنرا چہ تاویل دارند و شیخ اکبر محی الدین العربی کہ خاتم النبوۃ رصلی ا
علیہ وسلم خشت فضہ گفتہ و خاتم الولایت را کہ خود باشد خشت ذہب خو
و نیز نوشتہ کہ خاتم النبوۃ اخذ معارف و علوم از خاتم الولایت مینماید د
آن چہ میفرمایند و آنکہ در مقامات فذوۃ المتاخرین خواجہ بہاء الحق والد
قدس سرہ مرقوم است کہ حضرت خواجہ بتقریب بدایت و توسط سلوک

Marfat.com

فرمودہ اند کہ در مقام منصور و ابو یزید و جنید سیر کردم و آنجا کہ ایشان رسیدہ بودند
رسیدم تا بجائیکہ بیا رگاہی رسیدم کہ از ان معظم تر بارگاہی نبود دانستم کہ بارگاہ
محمدی ست علی ساکنہا الصلوٰۃ والسلام گستاخی نکردم و انچہ ابو یزید کردہ بود
من نکردم و ہمدران مقامات ست کہ حضرت خواجہ فرمودند سلطان العارفین
ابو یزید بسطامی قدس سرہ فرمودہ در ینمقام سیر در صفات انبیا علیہم السلام
سیر میکردم بیارگاہ محمدی صلی اللہ علیہ وسلم رسیدم خواستم کہ در صفت او سیر
کنم رد دست بر پیشانی من نہادند حضرت خواجہ بزرگ فرمودند کہ چون من بعنایت
الٰہی در سیر مقامات باینمقام رسیدم گستاخی نکردم و سر نیاز بر آستانہ احترام
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نہادم و در بعضی رسائل اکابر این خانوادہ
مرقوم ست کہ حضرت خواجہ فرمودہ اند چون من تواضع را سر نیاز بر ان آستانہ
نہادم بر من کرم فرمودند و مراد اخل آن مقام گردانیدند انتہی در کلام این
دو بزرگ دین چہ میگویند ہر تاویلی کہ آنجا میکنند اینجا ہمان کنند آنکہ بمقام محمدی
رسید ناچار از مقامات سائر انبیا بالا رفتہ باشد پس اگر ازین کلام این طائفہ
مساوات و تفوق آنہا بر انبیا مراد میدارند عیاذاً باللہ منہ بکجا منجر خواہد شد
پس اکابر دین و رؤسای محققین رضی اللہ عنہم اجمعین را در امثال این
بیان مراد یست کہ ایشان دانند و آن مراد را حضرت ایشان دران مکتوب
کہ تعیین نمودیم بوجہ احسن بیان فرمودہ اند با آنہا رجوع باید نمود و امید ست
کہ ہیچ شبہہ نماند و حضرت خواجہ منبع الاسرار شیخ فرید الدین عطار عطر اللہ مرقدہ
در یکی از مصنفات شریفہ خود می آرد ہمچنانکہ در عالم شہادت انبیا و خلفای
انبیا را علیہم السلام والصلوٰۃ اماکن خاصہ ہست کہ مسافران و سایر زایران
بزیارت آن میرسند و استفاضہا میکنند و گدائی و مسئلہ مینمایند کذلک

در عالم

Marfat.com

در عالم غیب نیز ایشان را مقامات ست که سالک طریقت جهت در یوزهٔ
فتح کار و برای یوزه نعمت احوال باین مقامات انبیاء عظام و اولیای علام
نیز میرسد و بر آستانهٔ ایشان روی نیاز نهاده سالست کشایش مینماید بلکه
لباست که کشایش در کار نه بیند تا بعتبهٔ عالیهٔ مقام محمدی علی صاحبه السلام
الابدی نرسد خدمت شیخ تاج سلمه الله باین فقیر گفت که یکی از منکران کلام
شیخ تو این قضیهٔ مذکوره را در میان آورده از من حل آن طلب نموده من
گفتم صاحب این سخن را فقیر میداند که از کمل علمای عاملین ست و صاحب
احوال بلند و معرفت ارجمند و از پیر دستگیر بکرات اینمعنی را شنوده پس این قسم
کلام از ایشان متضمن معنی صادق و سزا لائق ست گو مارا و ترا معلوم و مکشوف
نباشد و حال آنکه از سلف مشکل تر ازین کلمات نشنوده ایم و هر یک را از روی
عقیده تاویلات پسندیده نموده اینجا نیز همان کنیم آن شکاک خاموش گشت
هذا چون حقیقت بی مغزی یک شبهه اینجا بوضوح رسید که آن شبهه میان مردم
شهورتر بود و از اذهان ناتمامان دورتر شبهات دیگر را ابران قیاس کنند
وخود را از سور ظن باکابر دین و وارثان سید المرسلین علیه وعلی اتباعه افضل
الصلوات والتسلیمات خلاص کنند **فصل هشتم در بیان بعض خوارق**
حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس هر چند بحکم کلام ذوالاحترام
قطب وقته ابوالحسن نوری نور الله مرقده که فرموده اعز العلامات فی زماننا اخفیا
عالم یعمل بعلمه و عارف ینطق عن حقیقته همان کثرت علم و عمل و معرفت اکمل
حضرت ایشان کرامت شگرف آنحضرت بود نیز بحکم آنکه گفته اند ع اشرف معجزات
قرآنست و دقائق حقائق آن غوث الخلائق عظیم ترین خوارق ست و بعض
آن خصایص علیا که در فصل پنجم بزبان قلم رفت هر یک آیت اسنی

Marfat.com

بر علو کرامت آن قطب الطرایق مع ذلک چون عادت نویسندگان احوال
اولیا چنان جاری ست که از خارقی که بعالم کون متعلق ست نیز می نگارند ما نیز از
جملهٔ خوارق کثیرهٔ حضرت ایشان که در السنهٔ محبان مذکورست کرامتی چند که از
خلص اصحاب ایشان شنوده ایم درین کتاب بیاریم اگرچه مصداق این مقام
آنکلام حضرت شیخ الاسلام ست یعنی خواجه عبد الله انصاری قدس سره که در حق
ذوالنون قدس سرهما فرموده نه ذوالنون از انست که ویرا بیارایند بکرامات بستایند
بمقامات که مقال و حال در دست او مسخره بود انتهی یکی از خاصان حضرت
ایشان باین تراب اقدام درویشان عفی عنه حکایت کرد که روزی بتقریبی وقت
حضرت ایشان بغایت گرم بود درین اثنای نسبتی فرمودند که حضرت حق سبحانه
از کمال کرم این کمترین را آنقدرت و قوت عطا فرموده که اگر باین چوب خشک
توجه و همت گمارم عالمی ازو منور شود اما درین جزو آخر زمان نه مرضی او سبحانه در ظهور
این امورست و نه مراد دل برین ظهورست خدمت مرحومی امیر سعد الدین محمد که برادر
بزرگ حضرت سیدی مرشدی میر محمد نعمان بودند و از مخلصان منظور حضرت
ایشان گفتند چون چند روز در خانقاه اقطاب پناه حضرت ایشان بودم بیمن
صحبت شریف ایشان بعضی احوالات غریبه روی میداد چنانکه بسیار بودی که در
وقت بجود احوال طبقات ارضی و ما فیها در نظر آمدی در اثنای این احوال ناگاه
از هم صحبتی یکی از آشنایان کثیر الخدشه در خاطر افتاد که عجب با وجود اینهمه بزرگی حضرت
ایشان و کثرت علم و عمل و عرفان آنحضرت از ایشان خارقی که بعالم کون متعلق باشد
کمتر دیده میشود این خطره چون غلبه نمود دران احوالاتی که مشاهده میشد بستگی و قبض
تمام راه یافت چون از غلبهٔ قبض عاجز شدم دانستم که از شامت حدوث این خطره
است به نیت عذر تقصیر بخدمت حضرت ایشان آمدم و دستار خود در گردن افگنده

خود را در پای مبارک ایشان انداختم بعد از لحظہ سر مرا برداشتہ فرمودند آرے
سیر کرامات طلب شدہ اند و این از اثر صحبت فلان خواہد بود معلوم یاران
باشد ہر کہ چشم برین قسم کرامات دارد شیخ دیگر جوید و ہر کہ متابعت آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم و اقتباس نور فنا و بقا و دیگر کمالات از معرفت ذات
و صفات میخواستہ باشد باین فقرا چند روز بگذراند راوے گفت درین
عتاب ہم کرامت نمودند و ہم مرا از ان ذلت بکلی خلاصے بخشیدند پیش
از تحریر آن خوارق معارفی چند درین معنی کہ از زبان حضرت ایشان
شنیدہ ایم و بعضی را در مرقومات شریف ایشان نیز دیدہ آن متضمن بست فوائد
جلیلہ را در ضمن برکات تنس بیاریم و نیز یک مکتوبی را بتمام کہ درین باب رقم نمودہ اند
برنگاریم سبب سیفر مودند کرامات ہمہ معجزات پیغمبرست و چنانکہ معجزات پیغمبر برای ترویج
و تقویۃ دین بودہ کذلک خوارق اولیا نیز برای ہمین مقصدست مطلب دیگر
ایشان را در اظہار خوارق از حصول جاہ و ہنرنمای و اشتہار خود و امثالہا نیست
باوجود این بیست اکثر ایشان آخر عمر از ظہور خوارق نادم بودہ اند بعضی از ایشان فرمودند
عقوبۃ الأنبیاء حبس الوحی و عقوبۃ الأولیاء اظہار الکرامات و عقوبۃ المؤمنین التقصیر
فی الطاعات و ہر چند روزگار بقیامت نزدیکتر آید چون دین ضعف پیدا میکند و رواج
آن فرومی نشیند چنانکہ احادیث کثیرہ مخبر این معنی ست لاجرم ظہور خوارق کہ برائے تقویۃ
و ترویج دین بود نیز تقلیل پذیرد یعنی اولیاء مامور باظہار آن نگردند لاسیما چون ہزار
سال از انتقال حضرت سید الابرار صلی اللہ علیہ وسلم بگذرد کہ مضی آن مدت را در تغیر امور دین و ضعف
ملت سد خلیتی تمام ست اولیاء عشرت نیز چون اولیاء عزلت از اظہار خوارق غالبا ممنوع
گردند کہ ظہور خوارق از مقتضیات اسم الہادی ست کہ بارشاد و ہدایت متعلق ست و آخر
زمان مقتضی ظہور اسم المضل ست کہ بہ بدعت و ضلالت وابستہ است کما جاء فی الخبر

Marfat.com

ان بین یدی الساعۃ فیہا کقطع اللیل المظلم یصبح الرجل فیہا مومنا ویمسی کافرا ویمسی مومنا ویصبح کافرا
ب و نیز فرمودند کرامتی کہ ارباب ارشاد را ضروری ست آنست کہ مریدان را شبہا
از خلق بخلق ببرند و از حالی بحالی گذرانند و مرید سعادتمند ہر روز از مرشد خود کرامات
مطالعہ مینماید و در خود آثار تصرفات پیر می بیند و اولیاء اللہ را ہیچ لازم نیست برای
نمودن دیگران اظہار خوارق درکار نیست کہ معاملہ ولایت باستتار لایق ست اولیا
تحت قبابی لا یعرفہم غیری برین مدعا گواہ صادق ست و تحریر نموده اند کہ خوارق نه از
ارکان ولایت ست و نه از شرائط آن بخلاف معجزہ نبی کہ از شرائط مقام دعوتست لیکن
ظہور خوارق از اولیاء امتہ شایع است تخالف کم کند اما کثرت ظہور خوارق نیز دلالت ندارد
افضلیت و تفاضل انجا باعتبار درجات قرب الہی ست جل شانہ تواند بود کہ از ولی افضل
ظہور خوارق اقل باشد و از ابعد اکثر خوارق کہ از بعض اولیای این امت بظہور آمده
از اصحاب کرام رضی اللہ عنہ عشر عشیر آن نیامده با آنکہ افضل اولیاء بمرتبہ ادنای صحابی
نرسد نظر بر ظہور خوارق از کوتہ نظری ست و دلیل ست بر قصور استعداد تقلیدی شایان
قبول فیض نبوت و ولایۃ جماعہ اند کہ استعداد تقلیدی در ایشان غالب باشد بر قوت نظر
ایشان حضرت صدیق اکبر رضی اللہ تعالی عنہ بواسطہ آن قوت اصلا محتاج بلہم نگشت
ولہذا سبق سابقان این امت آمد و ابو جہل لعین بواسطہ قصور ہمین استعداد با وجود
ظہور چندین آیات باہرہ و معجزات قاہرہ بدولت تصدیق نبوت مشرف نشد سبب
دیگر ہم بر گماشته اند کہ شیخ الشیوخ قدس سرہ در عوارف بعد ذکر کرامات
و خوارق مشائخ فرموده کل ہذہ مواہب اللہ سبحانہ و قد یکاشف بہا قوم و یعطی و قد
یکون فوق ہذہ الامور لا یکون لشئ من ہذا لان ہذہ کلہا تقویۃ للیقین و من منح عین
الیقین لا حاجۃ الی شئ من ہذا و کل ہذہ الکرامات دون ما ذکرناہ من تجوہر الذکر
فی القلب و وجود ذکر الذات خوارق عادات بر دو نوعست اول علوم و معارف

الهی ست جل سلطانه که بذات وصفات وافعال واجبی جل وعلا تعلق دارد ورای نظر
عقل ست وخلاف متعارف ومعتادست که بنده های خاص خود را بآن ممتاز ساخته
است ونوع ثانی کشف صور مخلوقاتست واخبار از مغیبات که بعالم تعلق دارد نوع اول
مخصوص باهل حق وارباب معرفت ست ونوع ثانی شامل محق ومبطل ست زیرا که اهل
استدراج را نیز نوع ثانی حاصل ست نوع اول نزد خدای عزوجل شرافت واعتبار دارد
که باولیاء خود مخصوص ساخته است واعدا را دران شرکت نداده ونوع ثانی نزد عوام
خلائق معتبرست ودر انظار ایشان معزز ومحترم اینمعنی اگرچه از اهل استدراج بظهور آید نزدیک ست
که از نادانی او را پرستش نمایند وبهر رطب ویابس که او ایشان را تکلیف نماید مطیع ومنقاد
او گردند بلکه این محجوبان نوع اول را از خوارق نمیدانند واز کرامات نمی شمرند خوارق نزد
ایشان منحصر در نوع ثانی ست وکرامات بزعم این محجوبان مخصوص بکشف صور مخلوقات
واخبار از مغیبات ایشان زهی بیخبران علمی که باحوال مخلوقات حاضر یا غائب تعلق دارد
کدام شرافت وکرامت دروی حاصل ست بلکه این علم شایان آنست که بجهل مبدل
گردد تا نسیان از مخلوقات واحوال ایشان حاصل آید معرفت واجبی ست تعالی وتقدس
که بشرافت وکرامت سزاوارست وباعزاز واحترام شایان ؎ پری نهفته رخ ودیو در کرشمه
وناز ؎ بسوخت عقل ز حیرت که این چه بوالعجبی ست ؎ وقریب مما ذکرنا ما قال شیخ الاسلام
الهروی والامام الانصاری فی کتابه منازل السائرین وشارحه رحمة الله علیهم اجمعین
وایضاً میفرمودند که از اکثر متقدمین اولیا رحمهم الله در طول عمر زیاده از پنج شش خوارق
نقل نکرده اند جنید قدس سره که سید این طائفه است معلوم نیست که از وی ده خوارق
نقل کرده باشند حضرت حق سبحانه وتعالی از حال کلیم خود علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام
چنین خبر داده است حیث قال عزوجل ولقد آتینا موسی تسع آیات بینات واز مشائخ اینوقت
از کجا معلوم شد که امثال این خوارق بظهور نمی آید بلکه اولیای الله را چه متقدم وچه متاخر

در هر ساعت ظهور خوارق ست مدعی آنرا داند یا نداند مصرع خورشید نه مجرم ار کسی بینا نیست
اکثر خوارق مشائخ را مریدان خاص و جلیسان مجلس اختصاص می بینند و بمرور ایام به تقریر السنه
و تحریر اقلام بین الانام شهرت میگیرد ب ۵ ایضاً تحریر نموده اند که معنی تخلقوا باخلاق الله
که در ولایت ماخوذ ست آنست که حاصل شود اولیاء الله را صفاتی که مناسب
باشند صفات واجبی را تعالی لیکن آن مناسبت در اسم بود و مشارکت در عموم
صفات نه در خواص معانی که آن محال ست و مستلزم قلب حقائق در تحقیقات خواجه محمد پارسا
قدس سره میفرمایند در بیان معنی تخلقوا باخلاق الله صفت دیگر ملک ست و معنی ملک
متصرف بودن بر همه چون رونده راه بر نفس خود متصرف شود او را مقهور تواند داشت و تصرف
او در دلها نفاذ یابد بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر سمیع ست و معنی سمیع
شنواست چون رونده سخن حق را از هر که باشد بی گرانی قبول کند و اسرار غیبی و حقائق را
بگوش جان فهم کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر بصیر ست و معنی بصیر بیناست
چون رونده راه را بصر بصیرت او بینا شده باشد و بنور فراست همه عیوب خود بیند و
کمال حال دیگران یعنی همه کس را به از خود بیند و نیز بصیر نظر او شده باشد تا هر چه کند بر موجب
پسندیده حق کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر محی ست و معنی محی زنده
کننده بود چون رونده راه باحیای سنت متروکه قیام نماید بدین صفت موصوف شده باشد
صفت دیگر ممیت ست و معنی ممیت میراننده بود چون سالک بدعتهای که بجای سنت گرفته اند
وی منع آن بدعتها نماید بدین صفت موصوف شده باشد علی هذا القیاس و عوام معنی تخلق را
رنگ دیگر فهمیده اند ناچار در تیه ضلالت فرو نشسته اند و خیال کرده اند که ولی را احیای
جسدی در کار ست و اشیای غیبی می باید که اکثر برو منکشف شود و امثال اینها کما تری من الظنون
الفاسدة ان بعض الظن اثم اما آن مکتوب اینست که بجناب خواجه حسام الدین احمد سلمه الله نوشته
اند الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین اجمعین بخاطر فاتر

میرسد که چون درمیان احبّاء بعد صوری حائل گشته است و ملاقات ظاهری عنقای
مغرب شده اگر احیاناً بعضے از علوم و معارف بایشان نوشته شود مناسب مینماید
بناءً علی ذلک گاه گاه ازین قسم چیز مینویسد امید ست که بملال نکشد مخدوما چون
مبحث ولایت درمیان ست و نظر عوام بر ظهور خوارق ازین مقوله سخنی چند مذکور
میسازد و استماع خواهند فرمود ولایت عبارة از فنا و بقاست که خوارق و کشوف
از لوازم آنست قلّت او کثرت لیکن نه هر که خوارق بیشتر دارد ولایت او تم و اکمل
باشد بلکه بسا ست که خوارق کمتر ظاهر شود و ولایت اکمل بود مدار کثرت ظهور خوارق
بر دو چیز ست در وقت عروج بلند تر رفتن و در وقت نزول کمتر فرود آمدن بلکه
اصل عظیم در ظهور کثرت خوارق قلت نزول ست جانب عروج بهر کیف که باشد
زیرا که صاحب نزول بعالم اسباب فرود می آید وجود اشیا را مربوط باسباب
می یابد و فعل مسبب الاسباب را در پس پردهٔ اسباب می بیند و آنکه نزول نکرده است
یا نزول کرده و باسباب نرسیده و نظرش بر فعل مسبب الاسباب ست و بس زیرا که
اسباب بتمام از نظر او مرتفع گشته است لاجرم حضرت حق سبحانه و تعالی بمقتضای
ظن هر کدام با هر کدام علیحده معامله میفرماید و کار اسباب بین را باسباب می اندازد
و آنکه اسباب را نمی بیند کار او را بی توسط اسباب مهیا می سازد و حدیث قدسی
انا عند ظن عبدی بی شاهد این معنی ست تا مدتها بخاطر می خلید که وجه چیست که اولیا
کمل این امت بسیار گذشته اند اما آنقدر که خوارق از حضرت سید محی الدین جیلانی
قدس سره ظاهر گشته است از هیچکدام آنها ظهور نیافته آخر الامر حضرت حق سبحانه
سر این معما را ظاهر ساخت و معلوم فرمود که عروج ایشان از اکثر اولیا بلند تر واقع
شده است و در جانب نزول در مقام روح فرود آمده اند که از عالم اسباب بلند تر ست
مناسب این مقام حکایة خواجه حسن بصری و حبیب عجمی ست قدس سرهما منقول

که روزی خواجه حسن بصری رضی الله عنه بر لب دریا ایستاده بوده انتظار کشتی می برد
که از آب بگذرد درین اثنا حبیب عجمی رسید پرسید که چرا ایستاده اید گفت انتظار کشتی
میبرم حبیب گفت چه احتیاج کشتی ست شما یقین ندارید خواجه حسن گفت تو علم
نداری حبیب بی اعانت کشتی از آب گذشت و خواجه در انتظار کشتی ایستاده ماند
و حسن بصری چون بعالم اسباب فرود آمده بود با و بتوسط اسباب معامله میفرمود
و حبیب عجمی چون اسباب را درست از نظر انداخته بود بی توسط اسباب با و
زندگانی میکردند اما فضل حسن را ست رضی الله عنه که صاحب علم ست و عین الیقین را
بعلم الیقین جمع ساخته و اشیا را چنانکه هست دانسته چه نفس الامر قدرت را در پس
پرده حکمت مستور ساخته اند و حبیب عجمی قدس سره صاحب سکر ست الیقینی بفعل
حقیقی دارد بی آنکه اسباب را مدخلی بود این دید مطابق نفس الامر نیست زیرا که بو
اسباب بحسب واقع کاین ست اما معامله بتحمیل وارشاد بر عکس معامله مظهر خوارق ست
زیرا که در مقام ارشاد هر چند نازلتر کاملتر که در ارشاد حصول مناسبت میان مرشد
و مسترشد در کار ست که منوط به نزول ست و بداند که اغلب آنست که هر که از همه
بالاتر رفت از همه بپایان تر فرود آمد لهذا حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله
الصلوة والسلام والتحیة از همه بالاتر رفت و در وقت نزول از همه پایان تر
فرود آمد از ینجاست دعوة او اتم گشت و بکافهٔ انام مرسل شد چه بواسطهٔ نهایت
نزول مناسبت بهمه پیدا کرده و راه افاده تمامتر گشته و لهذاست که از متوسطان
این راه آنقدر افادهٔ طالبان بوقوع آید که از منتهیان غیر مرجوع میسر نشود زیرا که
متوسطان بیشتر مناسبت دارند بمبتدیان از منتهیان غیر مرجوع ازینجاست که
کشیخ الاسلام هروی قدس سره گفته که اگر خرقانی و محمد قصاب بجای بودندی من
بسوی قصاب فرستادمی نه بخرقانی که وی شما سودمندتر بود از خرقانی یعنی خرقانی منتهی بود

Marfat.com

مرید از وی بہرہ کمتر یافتی یعنی غیر مرجوع نہ منتہی مطلقا کہ عدم افادۂ تام در حق او
غیر واقع ست زیرا کہ محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم منتہی تر بود از ہمہ عالم و حال
آنکہ افادۂ او از ہمہ زیادہ تر بود پس مدار زیادتی افادہ کمتر آن بر رجوع و ہبوط آمد
نہ بر انتہا و عدم انتہا ایجاد دقیقہ ایست باید دانست ہمچنانکہ در حصول نفس ولایت
مرولی را علم بولایت خود شرط نیست بلکہ بسا ست کہ مردم از وی خوارق نقل کنند
و او را از ان خوارق اصلا اطلاع نہ از اولیای کہ صاحب علم و کشف اند جائز ست
کہ بر بعضی خوارق خود اطلاع پیدا نکنند بلکہ صور مشار الیہ ایشان را در امکنۂ
متعددہ ظاہر سازند و در مسافات بعیدہ کارہای عجیبہ و غریبہ از ان صور بظہور
آرند کہ صاحب آن صور را از آنہا اصلا اطلاع نیست ع از ما و شما بہانہ بر ساختہ
اند ۔ حضرت مخدومی قبلہ گاہی قدس سرہ میفرمودند کہ عزیزی میگفت عجائب کار و بار
ست مردم از اطراف و جوانب می آیند بعضی میگویند کہ ترا در مکہ معظمہ دیدہ ایم در
موسم حج حاضر بودہ اید باتفاق حج کردہ ایم و بعضی دیگر میگویند کہ در بغداد دیدہ
بودیم و اظہار آشنائی مینمایند و من ہرگز از خانہ خود نہ برآمدہ ام و ہرگز این قسم مردم
را ندیدہ ام چہ تہمتی ست کہ بر من میکنند و اللہ سبحانہ اعلم بحقائق الامور کلہا
زیادہ بریں اطناب ست اگر تعطش ایشان را معلوم خواہد ساخت زودتر
بیشتر خواہد نوشت انشاء اللہ تعالی الی مکتوبۃ العالی چون این فوائد معلوم
شد اکنون انجاز وعدہ نمودہ دریں فصل سی و یک خارق از خوارق
از حضرت ایشان کہ این عدد اشارت بنصف عمر مینماید مذکور میگردد و بعضی
خوارق عظیمۂ ایشان در فصل آیندہ کہ متضمن احوال وفات ست نیز خواہد
و برخی دیگر در احوال یاران ایشان بتقریبات مذکور خواہد شد انشاء اللہ
سبحانہ منہا از ثقات اصحاب حضرت ایشان قدس اللہ سرہ شنودم

Marfat.com

آن حضرت را ضعفی روے نمود دران ضعف دہ یازدہ دانہ مویز طلبیدند
تا تناول نمایند چون خادم این مویزہا پیش ایشان نہاد در مراقبہ رفتند
بعد از ساعتی سر برآوردہ فرمودند امر عجیب بظہور رسید چون این مویزہا
پیش من نہادند مرئی و محسوس گشت کہ ہمہ مناجات درآمدند و از حضرت
حق سبحانہ صحت و شفاے اکل خود داشتند و معلوم گردید کہ حق سبحانہ مسؤل
ایشان را اجابت فرمود و صحت اکل آنہا را در اکل آنہا و دیعت نہاد خود چند
مویز ازان تناول فرمودند و صحت یافتند و مخدوم زادۂ خرد ایشان کہ او
نیز مریض بود و معاملہ بیاس رسیدہ از تناول آن بشفا رسید و کذلک دو سہ
تن دیگر حضرت ایشان فرمودند کاش مویز بیشتر بودی تا بسیار بیماران را
موجب صحت شدی منہا سیدی صاحبدلی رحمۃ اللہ نام کہ از مریدان حضرت ۲ ب
ایشان ہست اما آن سال کہ در ایام حیات خواجہ باقی باللہ طاب ثراہ حضرت
ایشان بلاہور تشریف برده بودند گاہ گاہ بملازمت ایشان میرسیدہ و حسن
عقیدہ بخادمان آن درگاہ داشتہ باین حقیر حکایت کرد کہ در اقصاے
ملک دکن من با دو سہ درویشے دیگر بصحراے میرفتیم بتخانہ دیدیم چون روزی
از حضرت شیخ تو شنودہ بودم ہر مقدار کہ از تو ہمین اصنام و عبدۂ آن از دست
مسلمانی آید خود را معاف ندارد کہ ثواب غازیان سبیل اللہ می یابد تکیہ برین
نصیحت ایشان کردہ بیاران گفتم کہ درین صحرا کسی حامی این بتخانہ نمی نماید
بیائید ہر مقدار کہ توانیم ازین بتخانہ ویران کنیم بتی شکستیم و کمر در ہدم بعضی دیوارہا
بستیم درین میان یکی از مزارعان ہنود از دور دران صحرا این تخریب ما را دیدہ
دویدہ با اہل قریہ کہ عابدان بتخانہ بودہ اند خبر کردہ ناگاہ چہ بینیم کہ قریب بہزار کس بعضی
سنگ و بعضی چوب و بعضی حربہ بردست بخشم تمام متوجہ ما شدند ما و یاران ما را حیرت و دہشت

فرو گرفت و فرار نیز دشوار دیدیم دل بر شهادت نهادیم درین حال من
متوجه باطن حضرت شیخ تو شدم و گفتم ای بزرگ دین تکیه بر نصیحت شما کرده
این کار را پیش گرفته بودیم ما را از دست کفر و فجر رهائی ده درین تضرع و نیاز
آوازی بگوشم رسید که مخصوصه آواز ایشان بوده ع تو بودی من آواز
را می شناسم که میگفت خاطر جمع دار که اینک برای حمایت تو لشکری
از اسلام میفرستم من بیاران خود گفتم که عجب معامله ایست که در گوش
از حضرت شیخ این آواز رسید لشکر کی خواهد آمد اینان خود رسیدند قریب
یک تیر پرتاب کفرهٔ مرتاب بما نزدیک شده بودند که ناگاه از فراز بلندی
سواری چند که قریب بسی و چهل تن باشند نمایان شدند که بسرعت تمام
اسپان را بدین جانب میراندند چون کفره آن سواران را دیدند قدم واپس
کشیدند بانجماعه رسیده بعضے را ازین کفره تازیانه زده و برخے را شتم نموده
ما را حمایت کرده همراه بردند معلوم شد که اینها سپاهیان مسلمانان بوده اند
که بقرب بیکے از قرای آن نواحی آمده بوده اند چون آن کفره بقصد قتل
کاروان شده اند مسلمانی از قریه این کفار بسرعت رفته بآن دیه که این
سپاهیان بوده اند خبر کرده آنها بالفور خود را رسانیدند و ما را رهانیدند
و این نبود الا محض تصرف حضرت شیخ تو قدس سره العزیز منها
سید جمال که از ارباب ذوق و حال ست و خداوند صدق مقال و از متقولان
حضرت ایشان باین حقیر گفت در یکی از بوادی ناگاه شیری مرا پیش آمد
از دهشت تنهائی و هیبت آن درنده سخت هراسان و لرزان شدم
و ازان بیشه فرار را ممکن ندیدم ناچار التجا بحمایت حضرت ایشان بردم
تضرع و توجه بجانب آنحضرت در نظر آمد که حضرت ایشان عصا بر کف شتابان

Marfat.com

رسیدند و به نیروی هرچه تمامتر عصای مبارک بر دهان آن شیر دلیر فرود کوفتند
چون ازین معامله چشم گرم کردم نه حضرت ایشان را دیدم و نه از ان شیر درآن بیشه
نشان یافتم منها مذمت شیخ بدیع الدین سلّمه الله از خلفای بزرگ حضرت ب ٤
ایشان اند و عنقریب ذکر ایشان بیاید حکایت کردند که روزی با الحاج یکی از
دوستان بزیارت قبر شیخی که حضرت ایشان بنا بر صدو بعضے سخنان مخالف
شرع ازان شیخ ناخوش بودند رفتم اما ازین رفتن بآن ملاحظه اندیشه داشتم
لیکن در مرافقت آن یار ناچار بودم چون بر سر تربت آن شیخ مراقب شدم به
در نظرم آمد که شیر غرّانی خشم آلوده بآن خطیره درون شد و من بجانب آن شیر
بدهشت تمام می نگریستم دیدم که چشمهای آن شیر بصورت چشمان حضرت
ایشان ظاهر شدن گرفت همچنین تمام روے انسان از روی آن شیر هویدا
گشت در کمال غضب چنانکه از هیبت آن سر از مراقبه کشیدم و زود برخاستم و استغفار
نمودم منها بعضے ثقات اصحاب حضرت ایشان نقل کردند که محمد صادق
کابلی که از اجلهٔ مخلصان حضرت ایشان بود علت جذام اعادنا الله منه بر ے ٥ ب
غلبه کرد از مجالست و مشارکت او در اکل و شرب اجتناب نمودن گرفتند
تا روزی در مجلسے یکی از یاران مخصوص او صریحًا از هم کاسگے او تنزه نمود خواجه
از عار آن یار بغایت منفعل و تنگدل شد و البتا بسدهٔ سلیمه آورد در یوزهٔ
توجه و عنایت نمود حضرت ایشان از وفور شفقت و رحمت مغموم شدند
و در دفع آن مرض توجه نموده آن مرض را بر خود کشیدند چنانکه اثر آن از بدن او بے
مبارک ایشان منتقل شده بود و یاران اعضای مولانا را نیز دیدند که ازان بیاض
نمانده بود و ارشاهدهٔ آن اگرچه مخلصان را خلاص و عقیدت درجهٔ دیگر گرفت اما ازانکه آن مرض
بحضرت ایشان منتقل گشت همه بے آرام و غمگین شدند چون جزع و فزع فرزندان و یاران را

Marfat.com

حضرت ایشان دران باب مشاہدہ کردند باز ملتجی و متضرع شدند کہ از ایشان نیز
مرتفع گردد بعنایت اللہ سبحانہ مرتفع گشت مژدۂ آن بفرزندان و یاران رسانیدند
و آن اعضا را نمودند کہ اثری ازان مرض در آنہا نماندہ ہمہ شکر آنرا بجا آوردند و این
خارقی بود ازان حضرت ایشان پس شگرف ع قدس اللہ سرہ منظرہ ۔ منہا ہم
از عدول اصحاب ایشان شنودم کہ وقتی آن حضرت بقصد سیر و گشت بیابان ورد
آنجا رود متوجہ شدند روزی درمیان راہ آفتاب گرمے کرد و از حرارت ہوا گرد
و غبار تشنگی و ماندگی بر مخدوم زادۂ بزرگ رحمہ اللہ و دیگران کہ پیادہ در عنان
میرفتند غلبہ نمود اما از غایت ادب جرأت عرض نداشتند درین میان حضرت
ایشان بمرحومی مولانا محمد یوسف سمرقندی کہ از قدماء اصحاب آن حضرت بل از ہم
پیرہای ایشان بود خطاب نمودہ فرمودند ہمانا حرارت آفتاب و تراکم غبار یارانرا
آزار میدہد مولانا معروض داشت چون معلوم و مکشوف حضرت ایشان ست چہ حاجت
بعرض مخلصان ست حضرت ایشان تبسم نمودہ گوشۂ چشم حق بین جانب آسمان
کردند چیزی در زیر لب گفت قدمی چند نرفتہ بودند کہ قطعۂ ابر ظاہر گردید و محازی ایشان
و اصحاب ایشان آمدہ سایہ افگند و بہمان مقدار کہ غباری فرو نشیند و بوجل نانجامد
متقاطر شد و شمالی بغایت اعتدال وزیدن گرفت و حال آنکہ آنوقت وقت باران
نبود یاران را بمشاہدۂ این سایہ و باران موجب مزید عقیدت گشت منہا برنائی
از سادات کہ از طلبۂ علم بود و آشنائی راقم روزی بدیدۂ گریان آمدہ باین حقیر واقعہ
عجیب درمیان نہاد کہ خارقی بود عظیم از حضرت ایشان و آن این بود کہ گفت مرا بمجاریان
حضرت امیر کرم اللہ وجہہ خصوصًا بمعاویہ نقاری بود و بسور عقیدت شبی مطالعۂ مکتوبات
حضرت شیخ بزرگوار تو می نمودم آنجا دیدم کہ نوشتہ اند کہ امام مالک شتم ابوبکر و عمر رضی اللہ عنہم
مبدانست و ہمان حد کہ بر شما تم آنہا میفرمودند بر شما تم معاویہ میفرمود من ازین نقل برآشفتم و گفتم

Marfat.com

این چه نقل نے مزہ است کہ این مرد اینجا ایراد نمودہ است این نفتم و مکتوبات از زمین انداختہ
ببالین سر بخواب نہادم در خواب دیدم کہ حضرت شیخ بزرگوار تو بغضب تمام در رسیدند و ہر دو گوش
مرا بدو دست مبارک گرفتہ فرمودند کہ ای مفضل نادان تو ہم بنوشتہ ما اعتراض میکنی و رقعہ ما را بزمین
افگنی اگر از من آن سخن بر اگر از دو اشفتہ گشتہ باور میکنی بیا تا ترا پیش کسی برم کہ خوش آید حضرت
او دانستہ برادران او را کہ صحابہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و صحبہ و سلم دشمن داشتہ اند
غلط پنداشتہ و ہمچنان مرا کشان کشان باغی بردند در کنار آن باغ مرا بازداشتہ خود
تنہا شدہ بجانب ایوانی کہ در آن باغ ہمی رفتند آنجا دیدم کہ عزیزی بس عظیم نورانی
نشستہ بود تواضع تمام بآن عزیز آداب سلام بجا آوردند و آن نیز بہ بشاشت و تبسم
تمام با ایشان ملاقی شدند بعد ازان حضرت شیخ بزرگوار تو بدو زانوی ادب پیش آن
بزرگ نشستہ حرفی معروض میداشتند و ایشان و آن عزیز جانب من از دور نگاہ
واشارتہا میکردند یقین داشتم کہ جانب من حرفی میگذرد و بعد از ساعتی حضرت شیخ بزرگوار تو
برخاستہ مرا نزدیک طلبیدند و فرمودند کہ ایشان گزشتہ اند حضرت امیر اند کرم اللہ وجہہ
المقدس بشنو کہ چہ میفرمایند من سلام کردم بزبان گوہر فشان فرمودند کہ زنہار با صحابہ
پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نقاری در دل نداری و علامت این بزرگواران بر زبان نیاری
کہ ما دانیم و برادران ما کہ بچہ نیات خیر صورت منازعتی در میان آمدہ بود و نام شریف
پیر بزرگوار ترا برد فرمودند از گفتہ ایشان نیز زنہار سر پیچی ارادی گوید با وجود این نصیحت
ایشان چون بدل رجوع نمودم دل خود را ہمچنان بر نقار و دشمنی آنجماعہ یافتم ایشان
را آن معلوم شدہ در غضب رفتند بحضرت شیخ معظم تو فرمودند کہ دلش بنور ما نشدہ است
واشارت کردند بحضرت سبلی حضرت شیخ بقوت تمام سبلی بر قفای من زد و امر باز خوردن سبلی خود کرد
عداوت آنہا را بر محبت و رضای ایشان اختیار کردہ بودی چون تا این حد ایشان از من بیزار
و عداوت از تو ناخوشنود می شدہ اند و برفع آن امر حتی تا چنین مانعی چون نظر کردم این دم دل خود

Marfat.com

صاف دیدم و درین میان از خواب برآمدم و همچنان سینه اکنون ازان کینه پاک
می یابم و از لذت این جواب و خطاب همگی حضور گشته ام و بشیخ بزرگوار تو و معارف
و گفتار این بزرگ اعتقادم یکی صد شده است منها یکی از ارباب سپاه و اصحاب جاه
که از مریدان حضرت ایشان بود روزی شنود که آنحضرت بمنزل فلان وزیر رفته اند
دلتنگ شده گفت ایشان را مناسب نیست که بمنزل دنیاداران روند درویشی از
مخلصان حضرت ایشان آندم حاضر بود گفت ایشان البته برای رفع حاجت مسلمانی
رفته باشند یا نیت خیری ملحوظ خواهد بود از شما اعتراض خوب نیست وی خاموش
شد آن جوان دولتمند همان شب بخواب دید که جمعی از غیبیان بغضب تمام رسیدند
بوی درآویختند چنانکه بر گنهگاری درآویزند و جریمهٔ اعتراض دوشینه را مذکور ساخته
کارد برکشیدند که زبان او را قطع نمایند وی بتضرع بسیار راه معذرت و توبه و استغفار
بیشمار درمیان آورد تا دست ازو باز داشتند ازان پس هرگز بر هیچ کار ایشان اگرچه
بظاهر خاطر نشین او نگردد اعتراض ننمود منها جناب حاجی عبدالحق که متورع و فاضل
ست و از ارباب دل باین حقیر گفت بمجلس یکی از علمای وقت حاضر شدم
تقریبی را مذکور شیخ بزرگوار تو شد آن عالم در طعن و ملامت ایشان درآمد من بآن
عالم گفتم که فقیر بصحبت این عزیز رسیده ام و سیر بسیار عرفا و اولیا را دیده ام میدانم
که این عزیز از رجال الله است آن عالم مقدمات طویله درمیان نهاد که ما و شما
هر دو وضوی تازه کنیم و دوگانه ادا نموده بتوجه و نیاز تمام مصحف را برکشائیم هر کلمه
که در بدایت صحیفه آید آنرا نشان حال آن مرد داریم و مشاجرت را بهمان ختم نمائیم
آن عالم را پسند آمد و بذوق تمام وضو کرد و من نیز و هر دو دوگانه ادا کردیم و مصحف را
همچنان عالم بر دست گرفته بتوجه و خضوع تمام بکشاد اول صحیفه این بود که رجال لا تلهیهم
تجارة ولا بیع عن ذکر الله آن عالم در حیرت رفت و از گفتهٔ خود نادم شد و من

Marfat.com

شکر گفتم ازین کرامت اخلاص من بایشان افزون شد ثقات اصحاب حضرت
ایشان بل مخدوم زادہای عالیشان نیز حکایت کردند کہ قطار نیل تاجری در ہمسایگی
یکی از خویشان حضرت ایشان بسرقہ رفت صاحب مال برنایی را از اقربای آنحضرت
بدزدی متہم گردانید آن جوان از بیم اہانت و آزار فرار نمود عسس سر ہند چون آنرا بشنود
حضرت ایشان را طلب نمود ایشان بارانی را کہ میدانستند کہ تحمل دیدن آن رفتن
ایشان ندارند بکارہا ہر سو گسیل کردہ خود با خادمی ہمچنان پیادہ نزد او رفتند آن بی ادب
سخنان درشت بر زبان میراند و ایشان بہ لینت تمام جواب میدادند درین اثنا
مولانا طاہر بدخشی رسید و بآن عسس بشورید و گفت ای چنین و چنان میدانی
کہ چہ کس طلبیدۂ حضرت ایشان مولانا را ازان گفتگو باز داشتند آن عسس را وداع
نمود روزی چند برین بی ادبی او نرفتہ بود کہ میان آن عسس و گروہی آن
دیار منازعت عظیم برپا شد و بجار بہ انجامید آن عسس با قریب بست تن
از فرزندان و خویشان بالاخانہ برآمدۂ آن بالاخانہ خانۂ بود پر از نفط کہ نفط اندازان
برای مصالح حرب آمادہ کردہ بودند بناگاہ دران نفط از جامی آتش افتاد و آن
عسس را با جمیع فرزندان و خویشان و خادمانش بعدم فرستاد کہ از میت آنہا
اثری ندیدند سہ نے ادب تنہا نہ خود را داشت بدہ بلکہ آتش در ہمہ آفاق
زد پنہا یکے از امیرزادہا را سلطان وقت بغضب تمام از لاہور طلبید
کہ از و تقصیرات بوقوع آمدہ بود از مشاہدۂ کثرت غضب سلطان حاضران
را عقیدہ آن بود کہ بمجرد رسیدن او را بزیر پای فیل افگند وی نیز
ایمنی را در یافتہ سخت ہراسان گردیدہ بود چون بسر ہند رسید بخدمت ایشان
کہ غائبانہ اخلاصی داشت آمدہ بزاری تمام التماس حمایت نمود ایشان فرمودند
کہ ایشاء اللہ سبحانہ خاطر جمع باشد کہ ہیچ مکروہی نمیرسد بل سلطان التفات و مہربانہا خواہد نمود

Marfat.com

وی از غایت اضطراب معروض داشت که در آنچه در حق این کمترین مخلصان بزبان
مبارک رفت آنرا بزبان قلم نیز بیارند و آن رقیمه را بمن بسپارند که مرا اطمینان تمام
حاصل گردد چون مبالغه نمود حضرت ایشان تبسم فرموده نوشته دادند که چون فلان از
خوف غضب سلطان که نمونهٔ غضب الهی ست بفقرا رجوع نمود فقرا او را در ضمن خود گرفته
ازین مهلکه رهانیدند بعد از مرخص فرمودن او بچندین روز ناگاه یکی خبر آورد که آن
شخص را سلطان آزارها داده بزندان فرستاد چون این خبر بسمع حضرت ایشان رسید
تبسم نموده فرمودند در نظر بعضے فقرا چون فلق صبح در آمده که وی همگی از سلطان شفقت
و عنایت بیند این خبر که میگویند صدقی ندارد تا بعد دو سه روز خبر رسید که آن مرد
همین که بنظر سلطان در آمد سلطان بخندید و از روی نصیحت کلمهٔ چند باو در میان
آورد آنگاه بالتفات تمام خلعتش داد رخصت فرمود منها یکی از سلاطین زادها
را بادشاه وقت در زندان کرد و رای ملک بقتل آن مقرر شد آن بیچاره هر سوی
دست و پای میزد و بفقرا رجوعی مینمود دران اثنا حضرت ایشان بطالع او باگره تشریف
آوردند آن محبوس مأیوس یکی از مخلصان منظور حضرت ایشان را که آشنای قدیم
او بود طلب نمود و بزبان او از حضرت ایشان دریوزهٔ توجه خاص الخاص برای رهائی
و خلاص خود نمود آن عزیز آمده تنها به تضرع و الحاح التماس او را بعرض رسانید
ایشان آنشب متوجه شده فرداش فرمودند که باو مژده رسان که از قتل خلاص شدی
و از حبس نیز عنقریب رهائی خواهی یافت این مژده را باو رسانید اما وی را از غلبهٔ اضطرابی
که داشت اطمینان تمام روی نداد یکی از مجاذیب معتبر کس فرستاد و التماس خلاصی خود از توجه
او نیز نمود آن مجذوب را بزبان رفت که خاطر جمع دارد که دیدم که قلاب یکی از اکابر نقشبندیه آمده
ماهی او را از گرداب هلاکت کشید مقارن آن سلطان زاده از حبس خلاصی شده بمنصب رسید
این حقیر این قصه را مخصوصه از زبان آن سلطان زاده مشنود و وی را ممنون احسان ایشان دید

Marfat.com

واز مخلصان ایشان یافت عزیزی که درمیان این معامله بود حکایت کند که وقتی
حضرت ایشان بشارت خلاصی او فرمودند بعرض رسانیدم که تا تعیین وقت خلاصی
نفرمایند خاطرها جمع نمیشود و درین الحاح نمودیم فرمودند فردا خلاص خواهد شد موافق
فرموده فردای آن روز خلاص یافت منها دولتمندی را از پیرزادهای این سلسلهٔ
شریفه که از سوی ماوراء از اخفاء ملوک نیز بود مرض قولنج عارض شد و بروزها کشید و بسا
اطبا تداوی نمودند اما فائده بظهور نرسید آن عزیز ازین سخت متأذی و متألم و حیران
بود و شب و روز خوابش نمی آمد یکی از نزدیکان خود را که آشنای این حقیر راقم بود
نزد فقیر فرستاد که ما از تو بس ممنون میشویم و ارواح پدران خشنود میشوند که نوعی بعرض پیر
دستگیر خود که از کبار عزیزان سلسلهٔ ما اند رسانی که در وقت خوش متوجه رفع این بلیه گردند
بنده آن التماس را از فرستادهٔ او بعد از عصر شنوده بود پس از فراغ عشای همان شب
خلوتی یافته حقیقت را بروجهی که مهربان شوند معروض داشت فرمودند که انشاء الله تقصیر
نخواهم کرد چون حضرت ایشان فرض بامداد را ادا کردند بی واسطه بنده را طلبیده سر
گوشی نموده فرمودند که بعد از تهجد متوجه رفع بلیهٔ آن عزیز که شب التماس مینمودی شدیم
بعنایت الله سبحانه آن بلیه مرتفع گشت زود رفته دعای ما را باین نوید برسان بنده
حسب الامر بمنزل او رفت بمجردی که مرا دید از جای جسته در آغوش کشید و آب در چشم آورد پیش
از آنکه بنده لب کشاید گفت دانستم که ترا برای چه فرستاده اند پیش ازین بلحظه من بحاضران
میگفتم که چند ساعت از شب مانده بود که آن درد عظیم مرتفع شد که گویا هرگز نبود یقین کردم
که فلان که تو باشی التماس مرا بعرض ایشان رسانیده و ایشان این دم بتهجد برخاسته اند
دعا و توجهی در دفع آن نموده اند و باجابت رسیده عنقریب ست که این مژدهٔ ایشان خواهد
رسید فقیر گفتم که حقیقت بتمامها همین ست که دریافته اید مرا حضرت ایشان برای رسانیدن
مژدهٔ این قضیهٔ مذکوره فرستاده بودند الحمد لله که شما از علو فطرت و خلوص عقیدت

Marfat.com

محتاج بناسه و پیام نبوده آید بعد از مشاهدهٔ این خارق نقد این عزیز با وجود علو جاه
و پیرزادگی و سلاطین نژادی بسعادت انابت رسیده از جملهٔ مخلصان و نیازمندان
گردید چنانچه بتواضع تمام پیاده بخدمت ایشان میرسید و شکرانهٔ وجود شریف درین دیار
روزگار می نمود منها درویشی که وی و اهلیهٔ وی از مخلصان این آستانه بودند و ان ب ۱۴
درویش بتقریبی ساکن ملتان شده بود و در آن ایام که حضرت ایشان بلاهور تشریف
داشتند آن درویش آمده بقدمبوسی مشرف شد روز دیگر توسط این حقیر بعرض رسانید
که اهلیهٔ من که از مخلصان حضرت ست چندین سال ست که بانواع امراض مختلفه
گرفتار شده که طبابت یکی موجب مزید مرض دیگر میگردد و از ادویه و ادعیه انچه
مردمان در میان آوردند سود مند نیامد اکنون از همه امید بگسسته و بتوجه خاص حضرت
ایشان سررشتهٔ رجا بسته امید که توجهی خاص فرمایند چون بنده معروضداشت
فرمودند که فاتحه شفا بخوانم و خواندند آن درویش بفقیر گفت که اهلیهٔ من مرا تاکید تمام نموده
که آنقدر ببندگی حضرت ایشان تضرع نمائی که ایشان بگویند که اورا در ضمن خود گرفتم و امراض
او را برداشتم خاطر جمع دار آنگاه دست از دامان خادمان درگاه خواهی کشید این فقیر
مسألت او را بعرض اشرف رسانید فرمودند که این چه تکلیف مالایطاق ست از ما
فقیران همین دعا و فاتحه است دیگر هرچه او کند سبحانه فقیر گستاخی نموده معروضداشت
که او این تکلیف را قیاس بقدرت و مرتبهٔ حضرت ایشان مالایطاق نمیداند بلکه بسیار
بسیار آسان می یابد خاموش شدند باز روز دیگر بنده جرأت نموده بعرض رسانید که
آن بیچاره بس امیدوار ست رجا که محروم نماند ساعتی خاموش گشته تبسم نموده فرمودند
خوش آنچنان باش که او میخواهد چنان کردیم خاطرش جمع باشد آن درویش روی
نیاز بر اقدام ایشان نهاده مرخص شد و بنده منتظر رسیدن خبر شفای اهلیهٔ او می بود
تا آنکه بعد از چند روز نوشتهٔ او رسید که چون اینجا رسیدم اهلیهٔ خود را صحیح و تندرست یافتم

Marfat.com

حساب کردم از ہمان روز کہ حضرت ایشان فرمودہ بودند یکیک امراض او رخت بستہ
بودہ اند بندہ بعرض ایشان رسانید تبسم نمودہ کلمۂ تحمید بر زبان آوردند منہا در بیاض
حضرت مخدوم زادہا خواجہ محمد معصوم سلمہ اللہ مخطط آن نوبادۂ بوستان ارشاد دیدم کہ مرقوم
بود در ایام غلبۂ طاعون در بارۂ عزیزی مردم خوابہای ناخوش دیدہ بعرض حضرت
ایشان رسانیدند حضرت ایشان آن عزیز را طلبیدہ بختم حصن حصین امر فرمودند وی
ختم نمودہ آمد معروض داشت حضرت ایشان فاتحہ خواندند بعد از ادای فاتحہ فرمودند کہ در
اثنای قرأت فاتحہ گرد اگرد تو قلعہ دیدم برپا شدہ اما بعضی اطراف آن قلعہ نادرست ظاہر
میشود غالبًا در قرأت آن نسخہ تقصیری رفتہ باشد آن شخص رفتہ باز ختم نمود حضرت ایشان فرمودند
این حصن در نظر مرتب می در آید بعد ازان فرمودند عجب معاملہ ایست آن حصن اول را می بینم
کہ از تو منتقل شد پنداشتم کہ گرد من آمد دیدم کہ متوجہ برادر زادۂ تو شد و او را احاطہ درست نمود
او در مرض صعب گرفتار بود کہ اطبا عاجز بودند دران ایام آن برادر زادہ صحت
یافت و عم او نیز بعافیت ماند منہا مولانا محمد امین نام عزیزی کہ از مریدان
خواجہ دیوانہ سورتی رحمہ اللہ بود بیماری صعب ویرا پیش آمدہ بود و مدتہا
ماندہ نہ از دعای فقرا او نہ از تداوی اطبا تخفیفی یافتہ چون آوازۂ بزرگی
حضرت ایشان بگوش طالعش رسید بہ نیازمندی تمام عریضہ مرسل داشت
و التماس توجہی کہ شفا بخش باشد باعنایت تبرکی نمود حضرت ایشان بر وی ترحم
فرمودہ این عنایت نامہ را با پیراہن متبرک فرستادند ہمو خدوما تا چند بر خود
چون مادر مہربان باید لرزید و تا کی سر خود از غصہ و غم باید بچپید خود را و ہمہ را
مردہ باید انگاشت و جمادی چند بے حس و حرکت باید پنداشت انک میت
وانہم میتون نص قاطع ست فکر ازالۂ مرض قلبی درین فرصت پسیر بند کہ کثیر از اہم
مہام ست و علاج علت معنوی درین مہلت قلیل بیاد رب جلیل از اعظم

Marfat.com

مقاصد دلی کہ گرفتار غیر ست از وے چہ توقع خیر ست روحی کہ مائل بکثرت
نفس امارہ از و بہتر ست آنجا ہمہ سلامتی قلب مطلبند و خلاصی روح بجویند و ما
کوتہ اندیشان درہمہ فکر تحصیل اسباب گرفتاری روح و قلبیم میہات میہات چہ توان
کرد و ما ظلمہم اللہ ولکن کانوا انفسہم یظلمون دیگر از ہم ضعف ظاہر اندیشہ نکند انشاء اللہ
تعالے بالصحت و عافیت تبدل خواہد یافت خاطر اینجانب ازین رنگذر جمع ست جامہ
فقرا کہ طلب داشتہ بودند پیراہن فرستادہ شد بپوشند و مترصد نتائج و ثمرات آن باشند
کہ کثیر البرکت ست ۱۲ ہر کس افسانہ بخواند افسانہ ست ۱۲ دانکہ دیدش نقد خود مرد آنست ۱۲ والسلام علے من اتبع الہدے والتزم متابعۃ المصطفے علیہ وعلے آلہ
من الصلوات الملہاوی آن پیراہن را در پوشید و ازان مرض چندین سالہ
رہید و آمدہ از مریدان گشت منہا فاضلے از مخلصان مقبول ایشان کہ ساکن ۱۷
آن حدود ست باین فقیر گفت کہ باعث ارادت من بحضرت ایشان آن شد کہ مرا خویشی
بود کہ محبت باو تمام داشتم او را بیماری صعب روی داد جہت ادویہ و ادعیہ باطبا و فقرا
تردد بسیار کردم اثری ظاہر نشد یکی ذکر خیر ایشان کرد بخدمت رسیدم و التماس توجہ
نمودم فاتحہ خواندند و متوجہ بحجرہ خاص شدند بعد از لحظہ برآمدہ مرا یاد کردند کہ فلان
طالب العلم کہ برائے مریض خود فاتحہ شفا طلبیدہ بود کجاست حاضر شدم فرمودند فاتحہ
مغفرت بخوانیم من در حیرت واندوہ رفتہ بمسکن خود کہ از مرہند چند فرسخ بود باز گشتم
و در راہ با خود گفتم کہ این فاتحہ آخر ایشان بآن عبارت صریح ست بفوت و اگر اینچنین
خواہد بود پس خارقی عظیم ست من آمدہ مرید خواہم شد چون بخانہ رسیدم از دفن
او فارغ شدہ بودند با خود حساب کردم کہ ہمان وقت کہ وے فوت کردہ بود حضرت
ایشان را معلوم شدہ مرا طلبیدہ فاتحہ مغفرت خواندہ بودند پس آمدہ مرید شدم منہا
از عزیزی صاحب فطرتی ذوی شوکتی کہ از مخلصان مقبول حضرت ایشان بود شنودم

Marfat.com

که گفت جهت امر ضرور از لاهور متوجه برهان پور بودم چون بقدمبوس حضرت
ایشان در سرهند رسیدم مرا ضعفی روی داد که در رفتن و بودن متردد گشتم حضرت ایشان
فرمودند که کار ضرور در پیش داری بهر حال متوجه شو انشاء الله خیرست حسب الامر در راه
در آمدم دو سه منزل رفته بودم که آن ضعف بر من غلبه کرد شب بغایت استیلا
نمود در غلبات آن ضعف با خود گفتم ایشان فرموده بودند که برو بخیرست و عجب که
اینصورت گرفت بعد ازین خطره در عین اضطراب و تپ و تاب حضرت ایشان در نظرم
آمده فرمودند که خاطر جمع دار که ضعف ترا برداشتم و در راه در آری چون صبح شد هیچ
اثری از ضعف در خود ندیدم چون بدهلی رسیدم آنجا دوستی تناول بمعجونی از معجونات
حاره مرا دلالت نمود بمجرد خوردن باز آن ضعف بیش از پیش عود نمود بر بالین
افتاده بودم و زبان التماس کرم بدرگاه حضرت ایشان کشاده دو روزی برین
نگذشته بود که یکی از دوستان قدیمی صمیمی من که در خدمت حضرت ایشان می بود
بناگاه از در در آمد گفتم خیرست گفت حضرت ایشان مرا فرستادند که خود را بفلان
یار خود برسان که ضعفها او را روی میدهد باید که مثل تو مهربانی کاردانی با او همراه
باشد و وقت رخصت خریطه از نبات طلبیده بمن سپردند که بفلان برسان اینک
حاضرست من گفتم این نبات داروی هست که حضرت ایشان برای رفع این
مرض من فرستاده اند من آنرا شربت ساخته می نوشم اطبا مانع آمدند که در غلبات
تپ شیرینی و سردی خوردن مضرست من گفتم نامعقول مگوئید آن طبیب
الهی برای من فرستاده و ناچار شربت ساختند بمجرد نوشیدن نصف ضعف
را از خود کم یافتم روز دیگر بقیه نبات را باز شربت کرده نوشیدم بکلی آن ضعف
و تپ مرتفع شد حاضران ازین قضیه و فارق در حیرت رفتند و از معتقدان
شدند منها این حقیر راقم عفی الله عنه روزی در اثنای تلاوة سورة

ب ۱۹

بنی اسرائیل چون بر کریمهٔ وتهجد به نافلة لک عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا
رسید بخاطرش خطور کرد که مگر اداے نماز تهجد را در نصیب از برکات مقام محمود
که مقام شفاعت ست دخلی هست از حضرت ایشان باید پرسید باین نیت بملازمت
آمدم که ایشان در کار وضو بودند چون مرا دیدند بالفور فرمودند که تهجد را لازم داری
معروض داشتم که اکثر اداے یابد فرمودند هر که میخواهد که از مقام محمود که مقام شفاعت
است بهرهٔ تمام گیرد گو نماز تهجد را ملتزم باشد و آن آیت مذکوره را تلاوة نمودند
بنده سر در قدم همایون نهاده معروض داشت که به نیت استفسار همین
سر بملازمت رسیده بودم الحمد لله که بکرامت ایشان بے آنکه عرض نمایم
بظهور آمد منها هم این حقیر غفر الله ذنوبه میگوید که دران ایام که حضرت ایشان
این کمترین را بطریق رابطه مشغول ساخته بودند و بنده را راه عشقبازیها
بحضرت ایشان کشوده بود روزے رباعی بنظم آورده بسمع شریف رسانیدم
و آن رباعی این بود ؎ ای آنکه ملائک مگس قند تواند ٭ دل سوختگان
عشق اسپند تواند ٭ کان نمک از لعل تو آواره بکوه ٭ عالم همه در شور شکرخند
تواند ٭ ایشان بمجرد استماع مصراع اول فرمودند که مدح کسے چنان نباید
کرد که قدح بزرگ دیگرے لازم آید ملائکه بس بزرگ اند و جمهور اهل سنت
برانند که عوام ایشان از عوام بشر که اولیاء و من دونهم باشند افضل اند مگس
قند گفتن ناملایم است بنده را براے استشهاد آن این بیت مولوی که از زبان
شریف ایشان مذکور خواهد شد در خاطر گذشت اما معروض داشتن آنرا نحوے
معارضه دانسته خموش بودم درین اثنا فرمودند که مبادا بآن بیت مولوی رومی
قدس سره که ؎ بی عنایات حق و خاصان حق ٭ گر ملک باشد سیاهش شد
ورق ٭ تکیه کرده باشی که مراد مولوی از خاصان انبیا صلوات الله علیهم خواهند بود

Marfat.com

یا از بس مبالغه بغرض محال فرموده باشد یا در سکر حال از مولانا سرزده بود
منهاثقات اصحاب ایشان نقل کردند که در سفرے حضرت ایشان بر باطے ۲۱ ب
فرود آمده بودند بناگاه بیاران فرمودند که مرئی کردید که درین سرا امروز بلیه روے
خواهد داد و در عامهٔ اهل سرا سرایت خواهد نمود یاران مایکدیگر را خبر کنند که هر
یک دعاے مأثوره بسم الذی لا یضر مع اسمه شئی فی الارض ولا فی السماء
گویند اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق را تکرار نمایند که هر که این دعا را
بخواند بعنایت الله سبحانه وے و اسبابش محفوظ ماند ازین فرموده ایشان دو
ساعت نرفته بود که در بعضے خانهاے آن رباط آتش در افتاد و بشدتی هر چه
تمامتر مشتعل شد چنانکه مردم از اطفای آن عاجز گشتند بسا خانها سوخت
و بسا امتعه چه بحرقت و چه بسرقه رفت مولانا عبد المومن لاهوری که فاضلے
بود از مخلصان ایشان اسباب او نیز محروق گشت و او خود را بصد محنت
بخدمت ایشان رسانید حضرت ایشان بمولانا فرمودند که مکرر شما را بخواندن ۹۰
دعاے مأثورهٔ مذکوره خبر نکرد گفت نه حضرت ایشان یاران را از عدم اخبار
مولانا عتاب نمودند و هر یارے که آن دعا خوانده بود وے و اشیاء وے بسلامت
رهائی یافت منها فقیرے که در حدود دکن سکونت داشت و بشرف قدمبوس ۲۲ ب
حضرت ایشان نرسیده بود اما غائبانه از آرزومندان و مشتاقان آن
درگاه بود از غایت اشتیاق عریضه مشتمل امتداد ایام محرومی و فراق بجانب
آن آستان فرستاد حضرت ایشان بعد از خواندن عریضهٔ او باو نوشتند که
در وقت مطالعهٔ کتابت شما انبساط نورانیت شما در ان نواحے بسیار بنظر در آمد و امید
ساخت لله سبحانه الحمد و المنة علے ذلک انتهے آن فقیر بعد از رسیدن این کتاب
متضمن بشارت بسالی بخدمت ایشان مشرف گشت و چند گاه در آستان

Marfat.com

گذرانده نوازشها دید و باز بدکن مرخص شد بعد از رفتن او بدکن باندک روز
ما صدق فرموده و بشارت حضرت ایشان بظهور پیوست جمع کثیر که زیاده
از هزار باشد بتوسط او داخل طریق نقشبندیه شدند و جم غفیر صاحب ذوق
و حالت گشتند و بسیاران از فسق بصلاح آمدند و این معنی را حضرت ایشان در
حق آن درویش پیش از پنج شش سال دیده فرمودند ع دلها اسیر آن نظر
دوربین او ۞ منها هم در صوب دکن خانی عظیم الشانی که قدوة خوانین بود و از
محبان صلحا و علما و عارفین و بحضرت ایشان نیز اعتقادے تمام داشت بناگاه از
ایالت و سرداری معزول گشت و سلطان وقت در حق او و فرزندانش بغایت
بدگمان شد تا بیم آن بود که بقتلش رساند حضرت سیدی مرشدی میر محمد
نعمان سلمه الله که آشنای آن خان محب الفقرا بودند قضیهٔ او را بحضرت ایشان
عرضداشت نموده التماس کردند که بتوجه خاص ایشان باز بشوکت خود رسد و از
آفات سلطان محفوظ ماند حضرت ایشان بعد از مطالعهٔ عریضهٔ سیدی بسیدی
نوشتند که در وقت مطالعهٔ کتابت شما آن خان در نظر بس عالیشان نمود خاطر
شریف از معاملهٔ او جمع دارند چون این رقیمه شمیمه بحضرت سیدی رسید همان
را بخصوصها بان خان فرستادند وے شکر آنها بجا آورد و گفت که بسیار بسیار
صعب مینماید کشایش معاملهٔ من که سلطان در حق من بغایت بدگمان شده
و حاسدان از در و دیوار فتویهاء جریمهٔ من نوشته اند آرے بتوجه بزرگان
علوشان من عجب نباشد ازین نوشتهٔ شریفه ده دوازده روز نرفته بود که
خاطر سلطان بحال وے بشفقت تمام منصرف شد و باز آن ایالت و صوبه داری
را باو مسلم داشت و بیش از پیش بوے الطاف و اعطاف بظهور آورد منها شیخی
سجاده نشین از روے طلب و نیاز از راه دور بمحبت تمام باستان آن قدوهٔ

Marfat.com

انام رسید چون ملازمت نمود با آنکه شیوهٔ نازنین ایشان بآیندگان خصوصاً
بمشائخ و صلحا کمال بشاشت و تواضع و مهربانی بود در حق آن عزیز آثار عنایت
و نزهت چندانے بظهور نیامد بعضے مخلصان بعرض رسانیدند که این مرد از
مشاهیر مشائخ ست و باخلاص تمام از راه دور باین عتبهٔ علیه رسیده حضرت
ایشان در حق او بیش ازین کرم نمایند فرمودند که آرے چنین گمان می بردیم اما در
پیشانی او لفظ انکار بخط جلی نوشته می بینم چه باید کرد یاران در تعجب رفتند مدتی
بسر برد تا آنکه بعد از چندگاه آثار فراست ایشان بظهور پیوست اتقوا فراسة
المؤمن فانه ینظر بنور الله منها فقیرے گفت که هنوز بخدمت حضرت ایشان
نرسیده بودم عرضه داشت بآنحضرت فرستادم که صحابهٔ پیغمبر صلی الله علیه
وسلم که بیک صحبت از کمل اولیا که غیر اصحاب باشند افضل شدند سرش
چه باشد مگر در همان صحبت ایشان را حالتے روے مے داد که بر جمیع احوال اولیا
شرف و مزیت داشت حضرت ایشان در جواب رقم فرمودند که حل این
سوال منوط بصحبت ست و موقوف بخدمت آن فقیر گوید بعد از آن بخدمت
و صحبت ایشان مشرف گشتم در صحبت اول حالتے بر من روے داد که به بیان
او شرح نگنجد آخر همان روز حضرت ایشان مرا طلبیده فرمودند که امروز
ورق ترا گردانیدم و احوال تو صورت دیگر گرفته فهمیده باشی یا نه سر در قدم
ایشان نهادم بر خاک پاے آن سرو بوستان اقتباس انوار وراثت از جویبار
دیدهٔ دل و روان برکشادم منها عدول اصحاب ایشان حکایت کردند که سیدے
صاحبدلی روزی بخدمت حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس رسید که
آن سید را ذکر دل بر تهجی غلبه کرده بود که هر که در پهلوی او نشستی آواز ذکر دل
از و استماع نمودی لاسیما چون آن سید بخواب رفتی دو چندان آواز آن ذکر رفعت

گرفتی از بعضے مشایخ وقت رخصت واجازة وکلاه وخرقه یافته بود واز حضرت نیز
ترقبه اتمیمی نیافته بود چون قضیهٔ ذکر باطن او با مطلبش معلوم حضرت ایشان
شد فرمودند سردی مستعد ظاهر میشود اما ازین استیلای ذکر دل که بجهر کشیده
واز ان اجازتها می بیحاصل که دیده وی را پنداری برسر دویده وسد راه ترقی او
گردیده معالجهٔ او سلب این حالت ست از دل او دور نرفته بود که آن ذکر جنان
چنان از و مسلوب گردید که هر چند به تکلف خود را بران میداشت فائده نمیدید
حیران شده می نالید واشک حسرت می بارید وضمون این مصرع بزبان حال
میسرا نمید ع هرچه اندر خانه بود آن طرفه طرار برد چون روزے چند حضرت ایشان
در تاب انتظارش گداخته وبنای پندارش را از بیخ برانداخته متفقد تمام او را
طلبیده باحوالات مخفیه نوافتند وفرمودند که معاملهٔ باطن مسبطن باید دانست
نجسب قافله سالار انند نه که برنداز ره پنهان بجرم قافله را نه منهاج شیخ محمد مسعود
که برادر خرد حضرت ایشان بود واز مریدان مقبول صاحب کشوف حضرت
خواجهٔ عالیشان قدس الله سرهما جهته کفاف معیشت برسبیل تجارت بقندهار
رفته بود در ان ایام سحری حضرت ایشان بخادمی که حاضر وقت بود فرمودند
که بجهت معامله ایست خواستم متوجه احوال محمد مسعود شدم هرچند بدیدهٔ مکاشفه
جستجو نمودم ویرا هیچ جا در روی زمین نیافتم بعد ازان چون نیک متوجه شدم
صورت قبر او که بتازگی فوت شده در نظر آمد سامعان در حیرت رفتند بعد ازین
فرمودهٔ ایشان بچند روز رفیقانش رسیدند خبر وفات او رسانیدند منهاج را یامیکه حضرت
ایشان در اجمیر تشریف داشتند شهر مبارک رمضان در میان برف وسرما رسید حضرت ایشان
بعبادت شریفه متوجه ختمات قرآنی شدند در نماز تراویح شب اول بست یاران در مسجدے که بغایت
تنگ بود نماز را ادا نمودند از تعفن بایشان درویشان آزار رسید بعد از ادائے نماز حضرت ایشان

Marfat.com

ز زبان مبارک راندند تا تمامی ختمات که قرار داده ایم اگر یکبرم الهی باران شبها فرصتی میدا
ه بردن مسجد تراویح گذارده میشد چه نعمتے بود این حقیر یکی از یاران گفت شنیدی
ه چه فرمودند دیگر تا آخر رمضان در شب باران نخواهیم دید انشا الله سبحانه همچنان
شد که تا شب بست و هفتم که ختمهای اربعه انجام یافت باران اصلا در شب نشد
بعد از ادای این ختمات از شب بست و هشتم باران ریختن گرفت و کان هذا من کرامته الشریفه
منهما همان مسجدی که ذکر یافت یک دیوارش سمت بنیاد شده بود و بیک جانب ۲۹ ب
سیل تمام نموده بنوعی که اکثر آیندگان مسجد و جمعی که در حواشی او می بودند یا از آنجا
عبور می نمودند مرتقب آن بودند که امروز و فردا خواهد افتاد حضرت ایشان بر سبیل
طیبت روزی فرمودند که ما تا زمانی که این فقرا اینجا هستند رعایت کرده نخواهد
افتاد بقول اکابر که فرموده اند هزل لنا جد ع هزل من هزل نیست تعلیم ست
همچنان شد که فرموده بودند روزے که حضرت ایشان از آنجا کوچ کردند این
فقیر بتقریبے ساعتی آنجا مانده بود حضرت ایشان قریب میلی نرفته بودند بل همین
که از محاذات آن مسجد مختفی شدند آن دیوار بیکبار بیفتاد منهما در ایامیکه بلاهور ۳۰ ب
تشریف داشتند ی از خفتن را ادا نموده نزدیک یکی از دیوارهای آن منزل
ایستاده فرمودند که امشب زنهار کسی نزد این والان نباشد و نخسپد و حال آنکه
باعثی از باران و امثال آن در میان نبود شخصی طبیب وار بفقیر گفت که
خانهای دیگر ازین فرسوده ترند تقصیر این خانه چیست که او را باید افتادن امشب
نسبت میدهند دو حصه از شب رفته بود که ناگاه آن خانه افتاد یک کنیزی در آن
والان خوابیده بود در تهٔ آن خانه آمد و دیگری که نزدیک بآن بود بپای او کلوخی رسید
حضرت ایشان بعتاب فرمودند که ما شب نگفته بودیم که نزدیک این خانه کسی نماند
چون آن کنیزک را از آنجا برآوردند اصلا آسیبے باو نرسیده بود منهما یکے از حکام ۳۱ ب

Marfat.com

آن حدود خواسته که بر سر سرکشان رود و استیصال آنها نماید به یکے از مشائخ
آن نواحی استخارةً مذکور ساخته آن عزیز وے را بشارت بفتح داده ترغیب
بر قتل نموده آن امیر بحسب اشارهٔ آن فقیر متوجه آن کارزار شده پیش
از آنکه وے بأعدا ملحق شود این عزیز عریضه بخدمت حضرت ایشان از روی
احتیاط نوشت و عرضه نمود که من درین باب بشارت فتح داده ام حضرت
ایشان چه میفرمایند آنحضرت در جواب او نوشتند که از شما خطا در کشف رفت
معامله نزد ما بر عکس ست لیکن چون آن أمیر دور رفته بود کسے این فرمود
حضرت ایشان را بوی نتوانست رسانید ازین فرموده سه چهار روز نگذشته
که خبر رسید که آن أمیر از آن سرکشان هزیمت یافت و به پریشانی تمام مراجعت
نمود و نشان و نقاره را بغارت داده آمد منها فرزند ثالث سلطان وقت
از سائر اخوانش در رشد امتیاز تمام داشت ناگاه با پدر نزاعے در میان آمد از یک
پدر با لشکر عظیم و از یکسو پسر با سپاه شگرف باهم مقابل شدند و کار بمقاتله کشید
و یکی از خوانین عمده که طلیعه لشکر پدر بود در عین کارزار بلشکر پسر ملحق گشت
و دیگران نیز درین اندیشه بودند از آنجا که شاهزاده محب و مشفق فقرا و
بود و حامی ملت بیضا بعضے از اعاظم مشائخ وقت نامه بآنحضرت نوشته
درویشان و بزرگان دیار دهلی مکشوف و واقعات فتح و نصرت شاهزاده معلوم
نموده اند حضرت ایشان درین باب چه میفرمایند آن عالیحضرت فرمودند که
معرکه معامله برخلاف آن مکشوف میگردد اما آخر کار معاملهٔ شاهزادهٔ عالیمقدار بسیار
در نظر می در آید همچنان روے داد که فرموده بودند قریب چهار پنج سال سرگردانی
کشید آنگاه حق سبحانه از سایر اخوان ایشان را برگزید و نائب مناب پدر گردانید و چه نائب
از منوب و چه خلف به از سلف و بادشاهی جمیع مملکت هندوستان را بآن قدوه

Marfat.com

سلاطین زمان سلمه الله بالعدل والاحسان عطا فرمود و مملکت ازین بادشاه
انتظام دیگر یافت و عرفا و علما حرمت دیگر دیدند و شریعت زینت دیگر پذیرفت ازین
راه این حقیر را تاریخ سال جلوس این بادشاه برآورنگ شوکت و جاه بدیهه زینت شرع
از دل بزبان آمد حضرت پروردگار سالهای بسیار باعلو منزلت و رفعت مرتبت و
فتح و نصرت این مالک اسلام را زینت بخش شریعت سید الانام کرداناد بحق اهل الاسلام
فصل نهم در بیان انتقال حضرت ایشان ازین جهان بفراديس الجنان در
سال هزار و بیست و چهار از هجرت سید الابرار صلی الله علیه وآله وسلم که آفتاب
عمر گرامی ایشان در برج پنجاه و سه سالگی بود بر طبق شمار احمد روزی بمخلص اصحاب
خود فرمودند که چنان دانم و مفهم گردانیده اند که قضاء مبرم در عمر زندگانی ما
بشصت و سه سالگی هست و ازین معنی شادمی بودند که از غایة اتباع سید المرسلین
صلی الله علیه وآله اجمعین در سن عمر مطابقتی نیز بظهور میرسد لذلک
موافقتی با عمار صدیق و فاروق و مرتضی رضی الله تعالی عنهم میسر میگردد و در
سال هزار و سی و دوم در بلدهٔ اجمیر فرمودند که آثار قربت انتقال ظاهر میشود و
بحضرت مخدوم زادهای گرامی سلمهم الله که آنوقت در سرهند بودند نوشته
فرستادند که ایام انقراض عمر نزدیک و فرزندان دور بعد از رسیدن این رقیمه
عظیمه آن نور دیدهای ولایت متوجه ملازمت شدند بعد از شرف تقبیل عتبه علیا
بروزی چند در خلوتی آن دو فرزند ارجمند را طلب داشته فرمودند که
مرا اکنون بهیچ گونه نظری و بهیچ وجه بستگی باین جهان نمانده می باید بآن
جهان شد و آثار رفتن ناچیز مشهود میگردد و چون مخدوم زادها سلمهم الله
از آن خلوت بیرون آمدند آثار دلتنگی و حزن تمام از ایشان در نظر این
احقر در رویشان آمد و هر یک را گریه در گلو دریافت ناچار

Marfat.com

بنده گستاخی نموده استفسار سرّ کار نمود چون بے آرامی و ناشکیبائی
این عاشق شیدائی را از استماع این خبر میدانستند و بهمین وجه حضرت
ایشان نیز در آن خلوت که ازین قضیه اظهاری رفته بود بنده را طلب
ننموده اند فلاجرم از اظهار آن خود را برکران داشتند اما چون حضرت ایشان
کثرت اندوه و ضیق صدر فرزندان عالی قدر را از ان واقعه دیده اند و ایضاً
معلوم شده که ایام وصال بسالی خواهد کشید باز فرزندان را طلب نموده فرموده
اند که چندگاه دیگر برای تمامی کاری دیگری ما را نگاهداشتند ازین نوید آن دو
سعادتمند جاوید مسرور و مبتهج گردیده این زمان قضیه مذکوره را باین خادم در میان
نهادند مع ذلک رخنه جوئبار دیده بنده را کشادند اما ازین مژده چندگاه که بر
زبان مبارک رفته بود حضرات مخدوم زادهای کبار و هم این عاشق دلفگار
امیدوار سالهای بسیار گردید و از اتفاقات غیبیه آنکه دران ایام بزیارت
روضه شریفه خواجه معین الدین چشتی قدس سره رفته بودند مدتے محاذی صدر
آن صدر الاولیا مراقب نشستند چون برآمدند فرمودند که حضرت خواجه اعطاف
و اشفاق بسیار نمودند و از تبرکات خاصه خود ضیافات بظهور رسانیدند و سخنان
اسرار درمیان آمد یکی از ان مذکورات این بود که ما را فرمودند در خلاصی خود ازین
عسکر سعی نکنید و برضای او تعالے واگذارید درین میان خادمان آن مزار فایض الانوار
آمده بدستبوس حضرت ایشان مشرف شدند و قبرپوش متبرکه حضرت خواجه ر
قدس سره که در هر سال یکبار تازه میگردانند و آن قدیمه را بیکی از کبار مشائخ
میفرستاده اند یا بپادشاه وقت میداده یا تبرکاً چون لآلی و جواهر در صندوق
می نهاده آن روز آن قبرپوش فیروز را برآورده نزد ایشان آورده معروض داشتند
که به از شما سزاوار این که باشد حضرت ایشان بادب تمام قبول نمودند و آنرا بخادم سپرد

Marfat.com

آه سرد از دل کشیده بر زبان آوردند و فرمودند که لباسی ازین نزدیکتر بحضرت
خواجه نبود لاجرم آنرا بما لطف نمودند برای تکفین ما نگاه میداشته باش و هم دران
ایام شبی وقت تهجد این بنده نزدیک بحجرهٔ خاص آمده قریب بآستان سر
بزانوی فکرت کشیده بود ناگاه ازان حجره آواز حزین گریه آلود بگوش هوشم رسید
گوش بر سوراخ دروازه شریفه نهادم شنیدم که آن قطب الانام با رقت تمام بیتی
را میخواند و اشک نیاز از دیدهٔ حق بین میراند و آن بیت اینست ؎ با دو روز
زندگی جامی نشد سیر از غمت ٭ وه چه خوش بودی که عمر جاودانی داشتی ٭ چون
ازین سفر سعادت اثر بسرهند معاودت نمودند و زبان ساکنان آن دیار را بمقوله
العود احمد کشودند نزدیک بمنازل شریفهٔ خویش دورتر از فرزندان زاویه اختیار
اختیار نموده انزوا گزیدند چنانکه جز بنماز پنجگانه و جمعه بمسجد برون نمی آمدند و در آن
خلوت ینابیع الانوار والاسرار غیر از مخدوم زادهای کبار و این بیمقدار و دو سه
تن از درویشان خدمتگار دیگری را رسیدن کمتر میسر میشد روزی در بدایت
اختیار آن خلوت نفسی سرد از دل حقیقت بر در بر آورده این کلام شیخ الاسلام
را که چون بوعلی دقاق را مشرب عالی شد مجلس او از خلق خالی شد بر زبان راندند
الحق در اواخر عمر مشرب حضرت ایشان آنقدر عالیشان شده بود که کاملان اصحاب
ایشان بطفلان نو در آمد این دبیرستان ملحق شده بودند دران ایام به بعضی
دوستان که کتابتی می نوشتند اکثر از استغفار چند کلمه درج می نمودند و در بعضی
کتابت تصریح میکردند که اواخر عمر نزدیک آمده تا چه پیش آید درین اثنا این بیچاره
را بسبب هرج و مرج سلاطین که در صوبه دکن بظهور پیوسته بود خاطر بران آمد
که اطفال را گرفته بتحت اقدام همایون برسد ناچار رخصت فرمودند بصد اندوه
و حسرت در وقت رخصت معروض داشتم که دعا فرمایند که بزودی باین آستان

Marfat.com

ملجاء حق پرستان مشرف گردم آنحضرت آهی کشیده فرمودند دعا کنم که در آخرت
باهم یکجا جمع شویم این حرف جانگداز هوش از سر در ربود مع ذلک چون نصیب
این بی طالع محرومی بود با قضا مقاومت نتوانست نمود ناچار با دیدهٔ اشک
فشان و انشا و اشعار حسرت نشان که ازان اشعارست این دو رباعیه که اشعارے
باین مدعا مینماید ؎ مسکین مگسی حلقهٔ هر در میزد ٭ هر سو طبل سراغ شکر میزد ٭ چون
یافت دکان قند بادش بربود ٭ میرفت و زیاس دست بر سر میزد ٭ ؎ حرفے
نشنفته از دبستان رفتیم ٭ صبحے نشگفته از گلستان رفتیم ٭ آوخ که چو آه سرد اصحاب
خمار ٭ ناخورده شراب از دل مستان رفتیم ٭ اواخر ماه رجب سنه هزار و سی و سه بود
که بنده مرخص گشت ازان ایام تا زمان انتقال حضرت ایشان که مدت هفت
ماه باشد شیخ بدر الدین سرهندی از مقبولان حضرت ایشان بتائید و تقریر حضرات
مخدوم زادهاے عالی شان سلمهم الله سوانح این شهور سبعه را رقم نموده ازانجا
قضیه ایام ارتحال و قبل و بعد آن بسبیل التقاط و انتخاب منقول میگردد و با
بعضے فوائد دیگر که زبان آن قیمه ازان ساکت ست منتصف شعبان سنه مذکوره
که کریمه انا انزلناه فی لیلة مبارکة انا کنا منذرین صفت آن شب متبرک است
حضرت ایشان در خلوت خانه احیاء لیل می نموده اند ناگاه دران نصف شب
بآن خانه که اطفال و والده ماجده آنها آنجا بودند تشریف قدوم ارزانی فرمودند
آنشب بناگاه بر زبان شریف عصمت پناه یعنے والده مخدوم زادها سلمهم الله رفته که
امشب که شب تقدیر آجال و آمال ست خدا داند که نام کرا از ورق هستی محو کرده
باشند و نام کرا ثابت داشته چون حضرت ایشان رضی الله عنه این سخن
شنوده اند فرموده اند که شما بشک و تردد مے گوئید چه باشد حال آنکس
که معاینه می بیند که نام او را از صحیفه زندگانی این جهانی محو ساختند این را

Marfat.com

زبوش بر انداز را فرموده آهی از دل اسرار منزل کشیده اند ایضا بعضی محرمان
خاص و متعلقان ذی اختصاص درین ایام اختیار انزوا و انقطاع جرأت نموده
پرسیدند که وجه این تبتل و عزلت و انقطاع از عیال و خلق الله درین روزها
چیست فرمودند سرش آنست که ایام ارتحال خود را ازین جهان قریب می بینم
چون اینچنین باشد بجملگی خود به تنهائی و انزوا و بهمگی انس با ستغفار و استعفا ضروری
است و تمامی اوقات و انفاس درینوقت مستغرق عبادات ظاهریه و باطنیه
داشتن لازم و اینمعنی بی انقطاع تبتل تام صورت پذیر نه پس شمایان از من دست
بدارید و مرا باو سبحانه واگذارید و ایضا درین ایام روزی که در دهلیز حرم سرا اضطجاع
نموده بودند بناگاه فرمودند درین سرما که بعد از دو ماه می آید ما درین خانه نخواهیم غنود
حاضران معروض داشتند که مگر در خلوت خانهٔ خاص خواهند گذراند فرمودند
آنجا هم نه و ازین خانها جای دیگر نیز نه عرض کردند پس کجا فرمودند بینم که چه خواهد
شد در اواسط ذی حجه که اوائل میزان بود عارضهٔ ضیق النفس بر ایشان استیلا
نمود درین ایام روزی فرمودند که حضرت شیخ الانس والجن سید عبد القادر جیلانی
را رضی الله عنه در معامله دیدم که در حق من عنایات بلانهایات نمودند و زبان مبارک
خود در دهان من کرده فرمودند که مردم در معنی این بیت ما که ؎ افلت شموس
الاولین و شمسنا ابدا علی افق العلی لا تغرب ؛ و آن قول ما که قدمی هذه علی رقبة
کل ولی الله حیرانند شما حل آن بنویسید که ازین ضعف صحت ست ولیکن
حضرت ایشان را از انجا که درین بیماری شوق لقای او سبحانه استیلا نموده بود و از
کمال آن شوق گریه بر ایشان غالب میشد و همیشه در آن ضعف بدعای ماثوره
اللهم بالرفیق الاعلی رطب اللسان می بودند و میفرمودند اگر طبیب گوید که مرض
تو علاج پذیر نیست ویرا شکرا لله بفقرا مبلغها بدهیم لاجرم از وفور این شوق و اشتیاق

شرح این بیت و آن کلام قطب الآفاق نیامد اما چون لفظ صحت در حق آنحضرت
از زبان شریف آن بزرگ رضی الله عنهما رفته بود درین میان چند روزے
صحت گونه روی نموده و ریش دل خستگان رایحهٔ مرهمی شنود درین چند روز
صحت شداید ایام آلام ضعف و سقام را بشوق تمام یاد کرده میفرمودند که در هجوم
مرارت ضعف حلاوتی و نعمتی می یافتم که درین چند روزه صحت معلوم نمیکرد
درین میان تصدق و خیرات فراوان نیز بظهور میرسید که یکی از ارباب اخلاص
آن وفور شوق ایشان را بوصال رفیق اعلے مشاهده کرده بود و یاس ایشان
از زندگانی این جهانی دیده و این تصدقات و خیرات را دفع بلیات گمان بر
در حیرت بود تا روزی بعرض رسانید که آن چیست و این چه این مصراع را از اشعار
هندی بر زبان شریف راندند و سرشک مسرت از دیده برافشاندند ع هندی
آج ملاوا کنت سون سکهی سبهه جگ دینون وار یعنی امروز روز وصال دوست
ای محرم همه عالم را از شادی این دولت و نعمت نثار میکنم تا آنکه در دوازده
شهر محرم الحرام فرمودند که الحال مرا نمودند که درمیان چهل و پنجاه روز ترا ازین جهان
بآن جهان باید شد و قبر مرا بمن نشان دادند مستمعان در اندوه و حسرت رفتند و
جگر تازگی دیگر یافت حضرت مخدوم زاده خواجه محمد معصوم سلمه الله و حضرت مخدوم
زاده خواجه محمد سعید سلمه الله در همان ایام روزے آنحضرت را در گریه دیده سبب آن
پرسید فرمودند شوق وصال حضرت ذوالجلال معروض داشتند که حضرت حق
سبحانه و تعالے خواص بندگان خود را درین دار به اختیار اینها میگذارد و چون
آرزوی خود ایشان باین مثابه است البته ایشان را می برد چون ازین حروف دو
زادها تغیری دیدند فرمودند که محمد سعید از حضرت حق تعالی غیرت میکنی معروض
که حسرت بر احوال خود میکنم از صمیم دل پر درد و کانون جان اندوه پر درد بعرض رسا

که قبله گاها اینهمه بی شفقتی و کم رأفتی در حق مایان چیست فرمودند که حضرت حق عز
وجل از شما احب است و نیز شفقت و اعانت ما بشما بعد از ارتحال ما زیاده زیاده از ایام
حیات اینجهانی خواهد شد که اینجا علایق بشری در بعضی اوقات ناچار مانع اعانته و توجه
است و بعد الموت فراغ و تجرد است و از آن روز که حضرت ایشان آن معاینهٔ مذکوره در
ایام مذبوره نموده بودند شمار آن ایام منتظره میفرمودند تا آنکه شب بست و دوم صفر در جمع
اصحاب خسته جگر فرمودند امروز از آن میعاد چهل روز میشود تا درین هفت هشت روز
دیگر چه پیش آید و نیز بحضرات مخدوم زادها فرمودند که درین چند روزهٔ صحت که
درمیان آمد هر کمالی که حصول آن در حق نوع بشر ممکن و متصور بود حضرت حق سبحانه
بطفیل حبیب خود سرور انبیا علیه و علی آله و اصحابه من الصلوات اکملها و من التسلیمات
افضلها مرا عطا فرمود مخدوم زادهاء عالیشان ازین کلام حضرت ایشان خاطر پریشان
شدند که درین کلام رمزی مضمر بود که حضرت صدیق اکبر را رضی الله تعالی عنه بعد
از نزول کریمه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً بر دل
الهام منزل آمده بود یعنی ارتحال سرور دین و دنیا صلی الله علیه وسلم ع زمشک زلف
تو بوی شب فراق آمد ٭ روز پنجشنبه بست و سوم صفر بدرویشان بدست مبارک
جامها قسمت کردند چون بر بدن جامه پنبه دار نبود سردی هوا اثر کرد و تپ رجعت
نمود باز صاحب فراش شدند و چون حضرت رسالت علیه الصلواة والتحیة از
بیماری صحت یافته بفاصلهٔ قلیله مریض گشته انتقال فرموده اند کما یستفاد
من الاخبار حضرت ایشان قدس سره پیش ازین معنی نیز اتباع را از دست
ندادند و پیش ازین ضعف بخادم فرموده بودند که مبلغ کذا را انگشت جهت منقل
بیار بعد از ساعتی خادم را نزد خویش خوانده بنصف آنچه فرموده بودند دلالت
نمودند بر زبان مبارک راندند که واعظی در دل من گفت که فرصت آنقدر انگشت

سوختن نیست باز فرمودند که همان مقدار بیار بکار دیگر خواهد آمد چون بیاورد ایشان
ازان انگشت مقدار معین برای خود جدا کردند و باقی را باطفال فرستادند
و آنقدر که برای خود جدا کرده بودند روز انتقال بکلی تمام شده بود درین ضعف
افاضهٔ علوم عالیه بیش از پیش بفرزندان عالی مقدار خویش مینمودند روزی ازانجا
که گرم بیان دقایق حقائق بودند تکلم فراوان بظهور رسید حضرت مخدوم زاده
خواجه محمد سعید سلمه الله وابقاه معروض داشتند که ضعف حضرت ایشان اینهمه
تکلم را تحمل نمیتواند نمود و بیان معارف را بوقت و فرصت دیگر موقوف دارند
فرمودند که ای فرزند وقت کجاست و فرصت کرا بوقت دیگر زبان را دانم که یارای
اینقدر بیان هم نخواهد بود و درین ایام غلبات ضعف نماز بغیر جماعة ادا نفرمودند
مگر چهار پنج روز اخیر که تنها گذاردند برای رعایت قوم و ادعیه و اوراد ماثورهٔ لازمه
و ذکر و مراقبهٔ دائمی را بی هیچ فتوری بجا آوردند و هیچ دقیقه از دقائق شریعت و طریقت
را فرو نگذاشتند شبی که ثلث آخر شب برخاسته وضو کردند و تهجد را ایستاده
گذاردند و فرمودند که این آخرین تهجد ماست و آنچنان شد که بعد ازان تهجد میسر نشد
که معامله بآخر رسید تهجد ختم یافت و قبل وقت وصال ایشان را فرو رفتگی روی
میداد مخدوم زادهٔ بزرگترین حین افاقت بعرض رسانیدند که این کثرت فرو رفتگی لوازم
ضعف ست یا از استغراق ست که بعضی معاملات عظیمه درمیان ست توجه دارم
تا کما هو مکشوف و مشهود گردند و باتمام و اکمال رسند و مجملی ازان غوامض اسرار
بگوش فرزندان کبار رسانیده اند و چون ازین فرو رفتگیها بافاقت می آمده اند وصایای
درد انگیز و داغ اثر بدرویشان خسته جگر درمیان می نهاده اند بیشتر آن وصایا تحریص
بر متابعت التزام سنت و اجتناب از بدعت و دوام ذکر و مراقبه بود و میفرمودند
که سنت را بدندان خواهند گرفت گویا ازین وصیت نیز نظر بر متابعت حضرت

Marfat.com

خاتمت داشتہ اند زیرا کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نیز بوقت انتقال چنین
نصایح بنظور می آوردہ اند منہا ما رواہ الترمذی وابو داؤد عن عرباض بن ساریہ
رضی اللہ عنہ انہ قال وعظنا رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم موعظۃ وجلت
منہا القلوب وارقت منہا العیون فقلنا یا رسول اللہ کانہا موعظۃ مودع
فاوصنا فقال اوصیکم بتقوی اللہ والسمع والطاعۃ وان یامر علیکم عبد وانہ
من یعش منکم فسیری اختلافا کثیرا فعلیکم بسنتی وسنۃ خلفائی الراشدین المہدیین
عضوا علیہا بالنواجذ ایاکم ومحدثات الامور فان کل بدعۃ ضلالۃ و درین وصایا
فرمودند صاحب شریعت علیہ الصلوۃ والتحیۃ دقیقہ از دقائق نصح بحکم الدین
ہی النصیحۃ فروگذاشتہ از کتیب معتبرہ دینی طریق متابعت کاملہ بکیفیۃ
وبران کار کنید ونیز فرمودند در تجہیز وتکفین من مراعات اتباع سنت بوے
علی مصدرہا الصلوۃ والسلام نمائید وقبل ازین بوالدہ ماجدہ اطفال فرمودہ
بودند کہ چون ارتحال من ازین دار ملال پیش از تو معلوم میشود باید کہ از مطبخ
مہر خود کفن من سازی ونیز یکی از وصایا این بودہ کہ فرمودہ اند قبر مرا در جائے
گمنام خواہند مقرر داشت مخدوم زادہا معروض داشتہ اند کہ پیش ازین
شرافت وبرکت موضع راکہ برادر بزرگ ما علیہ الرحمۃ باشارۂ حضرت آنجا
مدفون شدہ اند بیان فرمودند کہ مرقد من دران زمین خواہد شد وتعین موضع
دفن نیز در آنجا کردہ اید واکنون چنین میسر باشد فرمودند آری چنان بود اما
الحال شوق من چنین ست چون از شہر زندان ورقبول آن توقف دیدند فرمودند
اگر چنین نکنید بیرون شہر نزدیک والد بزرگوار دفن کنید یا بیرون شہر در باغ
تربت من مقرر دارید وقبر مرا خام گذارید تا باندک زمانی ازان نشانی نماند
راقم حروف گوید این فرمودۂ حضرت ایشان قدس سرہ اشارہ مینماید ہم

Marfat.com

بفنای اتم وهم بر آنکه آنحضرت متخلق باخلاق حضرت بی نشان گردیده بودند موید
اینمعنی ست آنکه این حقیر پیش از انتقال حضرت ایشان در واقعه دیده بود
که آنحضرت قدس سره ازینجهان انتقال نموده اند و من نالان و گریان هر سوی
می پویم و گاه این احمد و گاه این الله میگویم درین میان یکے مرا گفت اینک
مسجدے ست بس بزرگ قبر ایشان درین مسجد ست چون بآن مسجد در آمدم
بجز خطے که از و صورت قبری طولاً و عرضاً ظاهر شود نبود و میگفتند قبر ایشان
اینست که جز اینقدر نشانی ندارد و مرا آنوقت تعبیر نسبت محو که آخرین نسبتی
است از نسبتهای فنائیه و بقائیه این طایفه علیه بر دل آمده بود چنانکه حضرت
ایشان نیز در مکتوبی که کریمه بل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا
مذکورا عنوان آن مکتوب ست از تحقق باین حال تصریح نموده اند و آن خط را
همان شیخ عارف فرموده بعد از اندک ایام از دیدن آن مقام انتقال آن غوث الانام
بظهور رسید تواند بود که تعبیرش هم آن و هم این بود چون فقیر به برهانپور رفت
در اواسط ماه صفرے که دران ماه انتقال حضرت ایشان خواهد بود درویشے از
مخلصان آنحضرت آمده بفقیر گفت که در واقعه می بینم که شجره عظیمه در کمال
سبزی و ثمر و رفعت چنانکه گویا نزدیک بآسمان رسیده و از کثرت اغصان
چنانکه هزار کس در سایه او آرامیده بیکبار از تند بادے بر زمین آمد غریو و
افسوس و گریه از مردم برخاست ؎ شور برخاست مگر دامن محفل بشکست
؎ گریه زد جوش مگر آبله دل بشکست ؎ این فقیر دلریش از واقعه آن درویش
هراسان بود تا بعد از سے و اندر وز ازین واقعه خبر وفات حضرت ایشان
به بنده رسید چون حساب کردم آن واقعه باین صورت بحکم کریمه کشجرة
طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء الآیه اشاره می نماید بانکه آنحضرت تمامی شریعت

Marfat.com

غرا بودند باز گردیم بحرف وصایاے آن غوث البرایا قدس الله سره الاقدس
چون حضرت ایشان از فرزندان گرامی در اختیار آن دو سه جا که برای
قبر خود تعیین فرمودند توقف و نگرانی بل حیرانی دیدند به تبسم آمده فرمودند
شما مختارید هر جا صلاح دانید آنجا گذارید شب سه شنبه بست و نهم
صفر که روزش روز وصال خواهد بود بخادمانے که شبها بیمار داری میکردند
فرمودند بسیار محنت کشیدید همین محنت امشبه است و بس و در آخر شب
فرمودند اصبح لیل بوقت چاشت آن روز فرمودند که بجهت بول طشت ریک
ندارد احتمال جستن قطراتست و رعایت دقیقه در آن وقت نازک نموده ترک
بول نمودند و فرمودند که این ظرف را بردارید یکے گفت قاروره را بحکیم باید
نمود چون این حرف شنودند فرمودند نقض وضو نمی نمایم و استنجا نمی کنم
مرا بر فراش من بخوابانید چنان کردند آرے چون معلوم ایشان گردید که بعد از
ساعتے انتقال خواهم فرمود و فرصت وضو نخواهد شد نقض وضو نفرمودند
و بطهارت ازین جهان انتقال نمودند چون ایشان را بر بستر تکیه دادند ایشان
بر طریقه مسنونه دست راست زیر خد راست نهاده بذکر پرداختند مخدوم
زادهٔ بزرگ سرعت نفس در ایشان دیده معروض داشت که حال شریف
چون ست فرمودند خوبیم و نیز فرمودند آن دو رکعت نماز که کرده ایم کافیست
و بعد ازین سخن نفرمودند جز ذکر ذات پس از لمحه جان بجانان تسلیم نمودند
رحمه الله سبحانه رحمة واسعة ابدیة بثبوت پیوسته که آخرین کلام اکثر
انبیای عظام حرف از نماز بوده درین باب نیز بتبعیت انبیا و سرور ایشان
علیهم الصلوات والتسلیمات نمودند و این واقعهٔ عظمے در چاشت روز سه شنبه
قریب بیکپاس روز بست و هشتم شهر صفر و بحساب شمسی نصف جدی گویند

حاضر کنند خادم آورد که در آن ریگ نبود و فرمودند که

بست ونهم صفر سنه هزار وسی وچهار از هجرت سید الابرار صلی الله علیه وآله وسلم
بوقوع پیوسته وآن ماه بست ونه روز آمده بود شب اول شهر ربیع الاول که
ماه نبوی ست بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم شتافتند ایام ضعف وتپ
ایشان موافق سال عمر ایشان بوده وشصت وسه روز اینمعنی موافق مضمون
حدیث صحیح حمی یوم کفارة سنة بظهور آمده چون غسال آن بدن انور را بتختهٔ
غسل آورد وجامهارا از تن مبارک برکشید همه حاضران معائنه دیدند که آنحضرت
بر شیوهٔ نماز دست بسته بودند وابهام وخنصر راست برگرد رسغ دست چپ حلقه
داده وحال آنکه حضرات مخدوم زادها بعد ارتحال دستهای ایشان را دراز کرده بودند
در زمان خوابانیدن بر تخته تبسم نمودند ومدتی همچنان متبسم بودند چنانکه فریاد از حاضران
برآمد واین قصه مصداق این قطعه گردید ؎ یاد داری که وقت آمدنت ٭ همه
خندان بودند وتو گریان ٭ همچنان زی که وقت رفتن تو ٭ همه گریان شوند وتو
خندان ٭ دستهای شریف را غسال کشاده راست کرده بر یسار مضطجع
گردانیده غسل به جانب یمین داد چون بر جانب یمین خوابانید تا یسار را نیز
غسل دهد باز مرئی حاضران گردید که دستهای شریف بحرکت ضعیف که آن
از قوت ولایهٔ کامله نشان قوی بود متحرک شد تا بهم آمد وبطریق سابق ابهام وخنصر
یمین بر رسغ یسار حلقه گشت وحال آنکه چون اضطجاع بر یمین بود بایستی که دست
راست بر چپ نمی ایستاد باوجود آنکه دستهای لطیف از غایت نرمی از موم و
برگ گل ملائم تر بود لیکن بقوتی مقبوض شده بود که افتادن وجدا شدن امکان
نداشته وقتیکه کفن پوشانیده اند آن وقت نیز آن قبض بظهور رسیده بود وهمچنین
پیش از آنکه آنحضرت را بر تختهٔ غسل فرود آوردند قبض یدین بر نهج مسطور واقع
گردید وچون حاضران کشادند مشاهده میکردند که دستهای مبارک آنحضرت بر سبیل مذکور

Marfat.com

باہم جمع شدند و ہمبرین منوال دو سہ کرت واقع شد آخر چون معلوم گردید کہ اینجا
سرّی ست مبطن و رازی ست مخفی باز بکشادن آن متعرض نشدند و گفتند کہ
حضرت خواجہ محمد سعید سلمہ اللہ فرمودہ اند کہ چون مرضی حضرت ایشان اسکنہ اللہ
بحبوحۃ الجنان چنین ست چنین گذارید صدق رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم کما
تعیشون تموتون ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم مشاہدۂ این
خوارق عظیم مخلصان را موجب مزید عقیدت و دیگران را باعث حیرت و
حصول اعتقاد و ارادت گشتہ و آنحضرت را بموجب وصیت آنحضرت و بصوابدید
حضرت خواجہ محمد سعید کہ افقہ فقہای وقت اند و دیگر فضلای حاضر سہ جامہ سفید
کفن کردند لفافہ و قمیص و ازار و چاک قمیص را بروایۃ مفتی بہ از دو جانب تکبین نمودند
و عمامہ ندادند کہ اتفاق فقہا و محدثین ست کہ آنحضرت را صلے اللہ علیہ وسلم و ابوبکر صدیق
رضی اللہ تعالے عنہ عمامہ نداده بودند در قہستانی مرقوم ست کہ اصح آنست کہ عمامہ
در کفن مکروہ است و علامہ ربانی حضرت سید شریف جرجانی در شرح سراجی نیز در منع عمامہ
در تکفین تاکید فرموده و حدیث ان اللہ وتر یحب الوتر نیز مقتضی اینست و حضرت مخدوم زادۂ
بزرگ خواجہ محمد سعید دامت برکاتہ امامت نماز جنازہ پیر و پدر بزرگوار خود رضی اللہ عنہ
نمودند و بعد از نماز برای دعای توقف نفرمودند کہ مقتضی سنت چنین نیست و در کتب
فقہیۂ معتبرہ مرقوم ست کہ بعد از نماز جنازہ ایستادہ دعا کردن مکروہ است ہر چند کہ عمل
بعضے ائمہ درین ایام چنین ست و روضۂ منورۂ ایشان پہلوی مسجد متبرک آنحضرت
جانب شمال در جوار مساکن شرف مواطن ایشان واقع ست و در ہمان قبۂ علیہ قبل
ازین حضرت مخدوم زادگی خواجہ محمد صادق را قدس سرہ نگاہداشتہ بودند نورانیت
و شرافت آن موضع را بارہا حضرت ایشان میفرموده اند و نیز در یکی از مکاتیب حال آن موضع
را چنین تحریر نموده اند بعنایت اللہ سبحانہ و بصدقۂ حبیبہ علیہ و علی آلہ الصلوات والسلام

Marfat.com

والتحیة والبرکتہ بلدۂ سرہند گویا زمین احیای منست کہ برائے من چاہ عمیق تاریک را پر کردہ صفۂ بلند ساختہ اند و بر اکثر بلاد و بقاع آنرا ارتفاع دادہ و نوری دران زمین ودیعت گشتہ است کہ مقتبس از نور لی صفتے و بی کیفے ست در رنگ نوری کہ از زمین مقدسۂ بیت اللہ ساطع ولامع ست پیش از ارتحال فرزندی اعظمے مرحومی بچند ماہ این نور را بر این درویش ظاہر ساختہ بودند و در زاویۂ زمین سکنای فقیران را نشان دادہ نوری نمودند ساطع کہ گردی از صفت و شان بوی راہ نیافتہ بود و از کیفیات منزہ و مبرا بود آرزوی آن شد کہ آن زمین مدفن من شود و آن نور بر سر قبر من لامع بود انیعنی را بفرزندی اعظمی کہ صاحب سر بود ظاہر ساختم و ازان نور و ازان آرزو مطلع گردانیدم اتفاقاً فرزندی مرحومی باین دولت سبقت کرد و در پردۂ خاک در دریای آن نور مستغرق گشت ع ہنیئاً لارباب النعیم نعیمہا ۱۲ ازشرافت این بلدۂ معظمہ ایست کہ مثل فرزندی اعظمی کہ از اکابر اولیای اللہ ست و آنجا آسودہ ست و بعد از مدتی ظاہر گشت کہ آن نور مودع لمعہ ایست از انوار قلبیۂ این فقیر کہ از ینجا اقتباس نمودہ دران زمین افروختہ اند در رنگ آنکہ چراغی از مشعل افروزند

قل کل من عند اللہ اللہ نور السموات والارض انتہی مرقومہ الشریف و راقم این حروف پیش از انتقال حضرت ایشان بدو سال از زبان شریف مخدوم زادۂ جامع الاسرار والعلوم خواجہ محمد معصوم سلمہ اللہ شنود کہ ایشان از زبان مبارک حضرت ایشان قدس اللہ سرہ الاقدس نقل کردند کہ فرمودند ارادۂ عزلت و انزوا نمودم کہ بگوشۂ از گوشہا رفتہ بنزوی شوم درین میان الہام نمودند و معلوم فرمودند کہ طریق محبوب و مرضی ما ہمین ست کہ الحال بر آن ہستی نہ آن طریق کہ خواہش کردۂ در آن وقت در نظرم بلدۂ سرہند چاہ تاریک نمود کہ ہیچ از غایت عمق راہ برآمد ندارد و نیز پیش از انتقال بچند سال روزی بر زبان مبارک آوردہ

Marfat.com

بودند که مرا محاذی قبر فرزندی اعظمی مدفون خواهند ساخت که آن زمین را
باحوالی آن که در آن وقت داخل محوطه بودند روضهٔ از ریاض جنت دیدم
سر آنکه مخدوم زادها را آخر در مدفن مختار گردانیدند همین خواهد بود که ایشان بهمان
نوشته و گفتهٔ سابق عامل خواهند شد و آنکه پیش از مختار ساختن آن بدروجی دو جای
دیگر را که فرمودند از غلبهٔ دید فنا و خمول و بی نشانیها سر زده بود کما لا یخفی مخفی
نماند که بعد از انتقال آنحضرت نیز خوارق از ایشان بعضی درویشان و اخلاص
کیشان دیده اند برخی از آن مرقوم میگردد یکی از آن خوارق که بسیار مریدان
آنحضرت و غیر مریدان باین فقیر رسانیدند آنست که قبر شریف مخدوم زادهٔ
بزرگ قدس سره در مرکز خطیره واقع شده بود که فقیر و همه مخلصان ایشان دیده
اند بلکه گمان این حقیر آنست که از مرکز بجانب قبله مائل تر بود و آنچه وجود حضرت
ایشان را پیش روی آن مخدوم زادهٔ مغفرت نشان که سمت قبله باشد
بخاک سپرده بودند الحال زایران متفق اللفظ والمعنی میگویند حضرت ایشان
که قبر مخدوم زاده تخمیناً یک ذراع و چیزی بجانب دیوار شرقی رفته دیگر
از آن خوارق آنست که جامع رسالهٔ احوال وفات ایشان مولانا بدر الدین
سرهندی نوشته که روز انتقال حضرت اطراف آسمان بغایة الغایة سرخ شده
بود و آن سرخی آسمان را اکابر گریه بر موت کمل دوستان او سبحانه گفته اند کما فی

شرح الصدور بلغنی ان السموات والارض یبکیان علی المؤمن وبکاء السماء حمرة اطرافها
و آنچه بعد از انتقال حضرت ایشان مخدوم زادهای عالیشان و بعضی درویشان
در واقعات و مکشوفات دیده اند بیش از آنست که به تحریر در آید از انجمله است آنکه
حضرت مخدوم زادهٔ کلان شیخ محمد سعید سلمه الله فرمودند که ایشان را بعد از دفن
بخواب دیدم که از انعامات عظیمهٔ او تعالی که بعد از ارتحال در باب ایشان بظهور

Marfat.com

آمده به بشاشت و فرحت تمام بیان میفرمایند و مباهات میکنند عرض کردم که قبله
گاها از مقام شکر هیچ کس را نصیبی عطا کرده اند فرمودند بلی مرا نیز از جمله شاکران
گردانیده معروض داشتم که در قرآن مجید و قلیل من عبادی الشکور آمده و ازین
کریمه چنان مستفاد میگردد که آن جماعه پیغمبران باشند یا کمل صحابه
پیغمبران چون ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمودند آری چنین ست امّا مرا
بفضل خاص و عنایت مخصوص نیز داخل آن جماعت ساختند حضرت
مخدومزاده خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالی فرمودند که ایشان را در واقعه دیده
پرسیدم که سوال شکر و تکبیر چون گذشت فرمودند حق سبحانه بکمال رحمت بخشت
بمن الهام فرمود که اگر تو اذان دهی این دو فرشته در قبر تو بیایند عرض کردم
که الهی دو ولائی این دو فرشته هم در حضرت تو باشند و پیش این بنده مسکین
نیایند ایزد متعال نهایت رحمت و رأفت خود را شامل من داشته ایشان را
پیش من نفرستاد پرسیدم که ضغطهٔ قبر چون گذشت فرمودند که شد امّا اقل
قلیل و گویا مولانا محمد هاشم خادم که از مخلصان قدیم ست حاضر ست و بخدمت
بر پا ایستاده میگوید ایشان اقل قلیل را هم بر سبیل تواضع میگویند والّا انهم نشده
مخدومزاده کلان فرمودند که در حجرهٔ جماعت خانه بودم و آن وقت سحر بود و معاینه
دیدم که حضرت ایشان از در در آمدند و بر سر عریش من نشستند و مرا در برگرفتند
هیبتی بر من مستولی شد و لرزه در اعضای من افتاد و فی الحال از نظر من غائب
شدند و فاضلی دیگر از مریدان مقبول ایشان شیخ پیر محمد نام گفت در نماز فرض
ظهر که مخدومزاده کلان امام بودند بچشم سر بفتح سین دیدم که حضرت ایشان برابر من
ایستاده اند و چون میان من و ایشان در صف جماعت فرجه بود دست مرا گرفتند
بخود متصل ساختند که فاصله نماند تا آخر نماز ایشان را میدیدم و فرجی شال

Marfat.com

فستقی پوشیدہ بودند وگوشہ پیچ برسر دستار پیچیدہ ومسحی در پای ایشان
بود ومن زمان زمان متحیر میشدم وتعمق میکردم کہ مبادا از وہم باشد اما بی ریب
وشک چنانکہ در ایام حیات میدیدم مشہود می شدند چون نماز را سلام دادند ایشانرا
ندیدم مضمون سہ آمدی وآتشم برجان زدی ۔ رفتی وبر آتشم دامان زدی ۔
باخود میخواندم واشک اندوہ مہاجرت می راندم یکے از مخلصان ایشان کہ در
قریہ دیرک بودہ ومہنوز خبر وفات ایشان را نشنودہ بود فرزندان او پیش
مخلص بیماری داشتہ بفرزندش گفت احضار حضرت ایشان میکردہ باشد
دران احضار آن طفل بیمار دیدہ است کہ حضرت ایشان آمدہ فرمودہ اند کہ
بابا ما بخدا رسیدیم وبہشت اعلے درآمدیم اول پاے راست در بہشت نہادیم
بعد ازان سر درآوردیم بعد ازان پاے چپ را وبلقای او تعالی مشرف گشتیم
رائی معروض داشتہ کہ مرا نیز بہ بہشت وبلقای حق تعالے برسانید فرمودند
کہ ہنوز وقت تو وفرزندان من نرسیدہ چون آن مریض ازان واقعہ برآمدہ
صحتش روے دادہ وبعد ازدہ دوازدہ روز خبر انتقال ایشان بدیار او رسیدہ مولانا
بدر الدین مذکور در آن رسالۂ مذبورہ نوشتہ کہ بعد از انتقال آنحضرت من ہم در واقعہ
ایشان را دیدم کہ بخواجہ حسام الدین احمد کتابتی نوشتہ اند وعنوان آن مکتوب این
عبارتست کہ ما خود بخود نگاہبان این جہانیم ما از یجہان گذشتیم ودر آنجہان نشستیم
انا للہ وانا الیہ راجعون این حقیر جامع این کتاب عفی اللہ عنہ گوید چون خبر انتقال آنحضرت
باین منزوی زاویۂ غربت ومسکنت رسید از غایۂ دلبستگی واضطراب با جگر کباب وچشم پر آب
ودل آوارہ وگریبان پارہ از شہر روے بیابان نہاد وزبان حال را بانشاد این رباعیہ
فرو بکشاد سہ بی روے تو روی دل بصحرا کنمی ۔ چون کوہ زبار غم درو جا کنمی ۔ از ہر
خاری نشان آن گل پرسم ہر دم ز ہر مرغے سراغ عنقا کنمی ۔ اتفاقاً چون شب رسید در کنار

Marfat.com

شهر در ویرانهٔ مسجدی بیاد آن گنج سر بجیب اندوه برده بودم و با سوز و حرقت تمام
آه سرد از دل و اشک گرم از دیده بیرون می آوردم لمؤلفه ز آتش غم آه سرد و
چشم تر داریم ما ٭ از رسول عشق اعجاز دگر داریم ما ٭ هر رگی شد رشته هر مو سوزن
اصلاحی نیافت ٭ چاکهای کز تو بر جیب جگر داریم ما ٭ بیخ هر مو بر تن هاشم ز ماتم
حلقه ایست ٭ در دل هر حلقه چندین نوحه گر داریم ما ٭ در میان این گریه و سوز
حضرت ایشان ظاهر شدند فرمودند صبر باید کرد با هزار پریشانی و حیرانی گفتم ای
قبلهٔ دو جهانی در آتش صبر که تواند نمود فرمودند اتباع خلیل علیه السلام بجا باید آورد
در آتش راه شکیبائی گرفت با وجود این گرامی بندهٔ دیوانگی این عاشق مستمند
افزود و ورد زبانم این رباعی خود بود ؎ دیوانه دلم ز پند مجنون تر شد ٭ وز زخم کسان
ناله ام افزون تر شد ٭ هر شیشه که بشکست ز می گشت تهی ٭ هر چند دلم شکست
پر خون تر شد ٭ باز خواستم که سر بصحرا نهم چون پای بزینهٔ آن ویرانه مسجد نهادم بزیر
در افتادم چنانکه از هوش رفتم یکی از آشنایان فقیر در آن شبگیر رسید مرا شناخت
بزاویهٔ خود برد و متعلقان مرا خبر کرد تا مرا بکنج احزان من بردند دانستم که آن اندوخته
عدم رضای ایشان بود بآن آوارگی لاجرم در ویرانهٔ خود این مفلس بی نوا تا
جزا بهوای آن گنج بصد رنج ورد زبان خود این ابیات حسرت نشان خود
دارد لمؤلفه اشکریزان بنشستم سر هر رهگذری ٭ هر که از هر طرف آید ز تو
پرسم خبری ٭ گاه برخیزم و گاهی بنشینم چو غبار ٭ تا توانان ترا نیست ازین
به سفری ٭ بکف آرم طلبم بوی کبابی جگری ٭ کاسهٔ دیده نهم بر کف و دریوزه
کنم ٭ ز اشک رخسار گدایان درت سیم و زری ٭ خانه از نی کنم و نغمه ز
گیرم پیش ٭ تا مگر یابم ازین راه ز یوسف اثری ٭ همچو آن تشنه که از دشت
بدریا آمد ٭ سر نهم در ره آن کش نگرم چشم تری ٭ اهل این قافله سرگشته بیع

۱ بر دوش دلق سیه پوشم و صد گونه مشام ٭

Marfat.com

اندوشرابۂ دل گروساختہ ہاشم بخیال نظرے بۂ ناچار خود را بفکر نظم و نثر مرتبہا
وتواریخ انتقال مشغول گردانیدم شصت وسہ فقرہ برطبق عمر گرامی ایشان
درغایت فصاحت وایجاز وبلاغت روی داد کہ ہر فقرہ تاریخ انتقال آنحضرت
بود وکذلک رباعیات وقطعات بطریق لغز وتعمیہ وامثالہما دران باب از
دل کباب سرزدہ کہ مخلصان آنحضرت وفقیر زادہ ودیگر
ہمنشینان ہریک را جمع نمودہ اند بیک تاریخ مشورکہ آن کریمہ
الَا اِنَّ اَوْلِیَاءَ اللّٰہِ لَا خَوْفٌ عَلَیْہِمْ است باکتفا میرود باین منظومۂ نغز پیہ نہند
لمؤلفہ یا ایہا الانام لقد سافر الامام ۂ من کان ذیل رافتہ عروۃ
القبول ۂ قطب الذی تقوّض رب السماء لہ ۂ حال الذی تحیر فی شانہا
العقول ۂ ما الموت کان بدر کمال قد انطلق ۂ من مشرق الظہور
الی مغرب الافول ۂ لما اصاب ارشاد رسول بکفہ ۂ اکشف لعام رحلتہ
وارث الرسول ۂ دیگر مخلصان آنحضرت نیز تاریخہا وتاریخہا نثرا ونظما
دربیان آوردہ اند عزیزے ازہم پیرہاے ایشان مولانا محمد صادق نام
حدیث الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب را بزیادتی ہوسیان موت
وجسر تاریخ یافتہ یعنے الموت ہو جسر یوصل الحبیب الی الحبیب قطعہ
انتقال را بہمین حدیث مشعر الوصال ختم نمایم ودیدۂ دل را براہ انتظار فیوضات
وبرکات حضرت وزبان قلم را بذکر احوال فرزندان عالیمقدار وخلفای
کبار آنحضرت بگشائیم بتوفیق اللہ سبحانہ وکرمہ

فصل دہم در ذکر احوال

حضرات مخدوم زادہاے کبار خواجہ محمد صادق رحمۃ اللہ تحتین
فرزند بہرہ مند حضرت ایشان بودند ولادت لازم السعادت آن نخل برومند
بوستان ولایت در سال ہزار وسی نمودہ از بدایت صبی وآغاز نشو

Marfat.com

ونما سیمای صفا و آثار ذکا از ایشان پیدا بوده در ایام طفولیت جد امجد ایشان
علیہ الرحمۃ آنجناب را در کنف تعلیم و تربیت میداشته حضرت ایشان
فرمودند که والد ما میگفتند که این طفل شما عجائب چیزها از کیفیت و حقیقت
اشیا از ما می پرسد که جواب آن بدشواری توان گفت چون حضرت ایشان
در حدود سنه هزار و هشت بصحبت گرامی حضرت سفا خواجه فانی ز خو
باقی بحق قدس الله تعالی سره رسیدند مخدوم زاده نیز بنظر قبول حضرت
خواجه و اخذ ذکر و مراقبه و جذبه و نسبت شریفه مشرف گشتند و از علو استعدا
و فطرت و برکات نظر رحمت و تربیت حضرت ایشان احوالات شگرف
معاملات عظیمه نصیب روزگار ایشان گردید و هم از حضرت تصرفات و برکات پیر
عالیمقدار و پدر بزرگوار قدس سرهما در ان ایام غلبات و جذبات از تحصیل علو
دینی فارغ نبودند تا آنرا میز بنهایت رسانیدند شنوده ام که بسا بودی که در ا
ایام از وفور مستی و استیلای جذبات سر و پای برهنه هر سو سر نهادندی و اوراق
سبق را بباد دادندی روزی در اثنای باران با جمعی از طفلان و یاران
برهنه سر و آشفته حال ایستاده بودند که حضرت خواجه از انجا عبور نمودند چون
آنجناب را چنان دیدند تبسم نموده فرمودند مجذوب ما را بنگرید که چه میکند وقتی
یکی از درویشان نواحی که در خدمت عزیزی سلوک تمام کرده و خلافت یافته
متوجه دیار خود بود بخدمت حضرت خواجه قدس سره آمده احوالات بلند خو
بعرض رسانید و مراد شش آن بود که ما را با چنین احوالات نواخته اند اگر اینجا
همینهاست مصدع نباشم و اگر فوق آن بود استفاضه نمایم حضرت خواجه
مخدوم زاده را طلب نموده فرمودند با احوال خود را بگوی که درویشان مها
بشنوند مخدوم زاده احوال بعرض رسانده اند که بخصوصه احوالات آن درویش

Marfat.com

بوده بامزید آن چون آن شیخ دیده که طفل هفت هشت ساله این آستان
که دو سه ماه هست قدم درین راه نهاده از حال پنجاه ساله او دم نمیزند پندارد ید
آن احوال از سر نهاده غیبت و استهلاک مخدوم زاده قدس سره با نجای رسیده
که در غلبات و استیلای آن حضرت خواجه جهته تخفیف مغلوبی ویرا طعام بازار
می داده اند چنانکه حضرت ایشان قدس سره در مکتوبی تصریح باینمعنی نموده
اند و نیز از مکتوبی که حضرت خواجه روح الله روحه بجناب مخدوم زاده نگارش
فرموده اند این مضمون هویدا است ازان مکتوبست این چند فقره قرة العین
محمد صادق برخوردار ظاهر و باطن گردد احوال او چنانچه ظاهر است مستوجب
حمد ست بر همان حضور خود باشد از غیبت و استغراق اندیشه نیست انشاالله
العزیز از سکر بصحو آید و فنا در شعور اندراج یابد الی آخر المکتوب المرغوب و از زمان
مغرسن در کشف کون و کشف قبور نظر صائب و بصیرت صادق نیز داشته اند
چنانکه حضرت خواجه قدس الله سره بر کشف و فراست ایشان اعتماد تام نموده همواره
آن مخدوم زاده را طلب داشته از امر کونیه غیبیه می پرسیدند و ایشان علی الفور از
هر کدام بمقتضای کشف خود جواب میگفتند و نیز ایشان بر سر مقابر بوده از احوال
هر کدام از اموات هر مقبره استفسار میفرمودند و ایشان بلا توقف حال هر کدام
چنانچه مشاهده میکردند بیان می نمودند که تفصیل آن تعسر دارد چون حضرت خواجه
هم در آن زمان حیات خویش بعضی طالبان را حواله بحضرت ایشان میکردند مخدوم
زاده نیز از ان جماعه بود دل بهترین آنها لاجرم دست اقتباس بدامان انوار ایشان
والد بزرگوار خود زده تا بنهایت مراتب کمال و اکمال رسید چنانکه همه گفتندی که
این پدر را چنین پسر باید حضرت ایشان در عریضه که بحضرت خواجه خود مرسل داشته
اند انجام مرقوم است محمد صادق از خردی خود را ضبط نمیتواند کرد اگر در سفری همراه

می باشد ترقیات بسیار میکند در سیر دامن کوه همراه بود و ترقی بسیار نمود در
مقام حیرت غوطه خورده است در حیرت بفقیر مناسبت تمام دارد و انتهی و آثار
فنا و تحیر بدو دل از ماسوا چنان از جمال و خصال آنجناب هویدا بوده که بعضے از
ارباب غنا که بشرف ملاقات ایشان رسیده بوده اند میفرموده اند که همینکه
این جوان را می بینیم دنیا بر دل ما سرد میگردد و دیگری از درویشان بتقویت تسلیم
و نیستی آنجناب حکایت کرد که روزی از جفا و ملامت بعضے همسایها بخدمت
مخدوم زاده اظهار تنگدلی نمودم و گفتم چه باشد که بعضے اینان را تهدید و تنبیه
نمایند مخدوم زاده آه سرد از دل پر درد بر کشید و گفت ای فلان اگر در خصومت
رویم پس میان ما و اهل رسم چه فرق آن درویش گفت بنوعی این سخن از زبان
مبارکش رفت که من ازان عرض خجل شدم و کینهٔ ملامت گران از دلم بکلی رخت
بست و قوهٔ مدرکهٔ ایشان در مسائل علمی از عقلی و نقلی بغایتی بود که روزی بصحبت یکی از
فحول علمای شیراز که بهند آمده بود و در معقولات بینظیر بود رسیده حرفی چند با او از دقائق
علوم هیئت و حکمت که زادهٔ طبعش بود در میان نهاد بعد از اتمام سخن آن فاضل شیرازی
گفته باشد که تا این جوان را ندیدم یقین نکردم که از طلبهٔ هندوستان کسی قوهٔ ادراک
مسائل دقیقهٔ علوم عقلیه چنانکه باید داشته باشد مهارت علمی ایشان با علو حال و
غلبهٔ انکسار و وفور تفرید و همت و انس بمناجات و خلوات از فقرات متبرکه والد
بزرگوار ایشان قدس الله سرهما که در مکتوبات بتقریبات در مدح آن فرزند نگارش
نموده اند برخوانندگان هویداست ما بفقرهٔ چند ازان کلمات ارجمند اکتفا نمایم
در مکتوب دوصد و هفتاد و هفتم از دفتر اول است که فرزندی اعزی مجموعهٔ معارف
فقیر است و نسخهٔ مقامات جذبه و سلوک و هم درین مکتوب است که فرزندی
که از محرمان اسرار است و از خطا و غلط مصون و در مکتوب دوصد و چهل و چهارم

Marfat.com

ازین دفترست که این مقام را بفرزندی ارشدی عنایت فرموده اند و داخل
ولایت ایشان ساخته فقیر اینجا در رنگ مسافران در ولایت ایشان نشسته
است و در مکتوب سیصد و یازدهم ازین دفتر مرقوم ست که استفاده
که این فقیر از ولایت موسوی نموده از راه اجمال آن ولایت است و استفادهٔ
فرزندی اعظمی علیه الرحمۃ از راه تفصیل آن ولایت ولایت این فقیر که از ولایت
موسوی مستفاد ست شبیه ولایت رجل مؤمن ست که از آل فرعون
بوده و ولایت فرزندی علیه الرحمہ شبیه بولایت سحرهٔ فرعون که ایمان آوردند
و نیز حضرت ایشان بعد از وفات آن فرزند باد و برادر ارجمند او یکی از دوستان
نیز نگاشته اند که فرزند اعظمی رضی اللہ تعالی عنہ باد و برادر خود محمد فرخ و محمد عیسے
سفر آخرت اختیار نمودند انا للہ و انا الیہ راجعون حمد اللہ سبحانہ که اولا باقی ماندگان
را قوت صبر عطا فرمودند ثانیا بلیه را سر دادند خوش گفت ؎ من از تو روی
نه پیچم گرم بیازاری ؛ که خوش بود ز عزیزان تحمل خواری ؛ فرزند مرحومی آیتی بود از
آیات حق جل و علا و رحمتے بود از رحمتهای رب العالمین در سن بست و چهار سالگی
آن یافت که کم کسی یافت پایهٔ مولویت و تدریس علوم نقلیه و عقلیه را بحد کمال
رسانیده بود حتے که تلامیذ ایشان بیضاوی و شرح مواقف و امثال اینها را بقدرت
تام درس دادند و حکایات معرفت و عرفان و قصص شهود و کشوف ایشان مستغنی
است از آنکه در بیان آرد معلوم شماست که در سن هشت سالگی بر نهجی مغلوب حال
شده بودند که حضرت خواجهٔ ما قدس سره معالجه تسکین حال ایشان را بطعامهای
بازار که مشکوک و مشتبه است می نمودند و می فرمودند که محبتے که مرا بمحمد صادق ست
بهیچ کس نیست و همچنین محبتے که او را بماست بهیچکس نیست ازین سخن بزرگی ایشان را
باید دریافت ولایت موسوی را بنقطهٔ آخر رسانیده بود عجائب و غرائب آن ولایت را

Marfat.com

بیان میفرمودند و همواره خاضع و خاشع و ملجی متضرع و متذلل و منکسر بوده و میفرموده که
هر یکے از اولیا را از حضرت حق سبحانه و تعالی چیزے خواسته است و من التجا و تضرع
خواسته ام از محمد فرح چه نویسد که در یازده سالگی طالب علم شده بود کافیه خوان و
بشعور سبق میخوانده و همواره از عذاب آخرت ترسان و لرزان بود و دعا میکرد که
درسن مفعولیت دنیای دنیه را وداع نماید تا از عذاب آخرت خلاص شود و در
مرض موت یارانی که بیمار داری او میکردند عجائب و غرائب از وی مشاهده نمود
اند کرامات و خوارق که از محمد عیسے تا هشت سالگی مردم معائنه کرده اند چه نویسد
باجمله جواهر نفیسه بودند که بودیعت سپرده بودند لله سبحانه الحمد والمنه که امانات را باهل

آن بی کره و بی اکراه حواله نمودم اللهم لا تحرمنا اجرهم ولا تفتنا بعدهم بحرمت سید المرسلین
علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات گویند که عم شریف آن مخدوم زاده شیخ محمد
مسعود بطریق تجارت عازم خراسان شد و قاصد دیار قندهار مخدوم زاده مشار الیه
ایشان تا بمزار جد بزرگوار شیخ عبد الاحد قدس سره که در سواد قصبه سرهند
واقع است برفتند و لمحه بر مزار منور مراقب نشستند بعد ازان سر برداشته
گفتند که حضرت جدی عم را ازین سفر منع میفرمایند چون مخدوم زاده دران ایام
در صغر سن بودند فسخ عزیمت سفر نمودند عاقبت آن شد که مشار الیه با بضاعت
تجارت دران سفر بهلاک پیوست و مراجعت نشد انتهی انتقال حضرت مخدوم
زاده بزرگ روز دوشنبه نهم ربیع الاول بوقوع پیوسته بود و از لفظ روز دوشنبه نهم
ربیع الاول ۱۰۲۵ تاریخ سال وصال ایشان نیز برمی آید گویند چون وبا در آن
بلده طغیان گرفت مخدوم زاده بزرگ قدس سره فرمودند که این طاعون
لقمه چرب میخواهد تا ما نرویم تسکین نیابد ایشان راتب گرفت و برفتند بعضے
ازان وبا در قبیله ایشان تخفیفی پذیرفت بعد از انتقال ایشان بعضے را که آثار

Marfat.com

تپ طاعون پدیدار گشتہ بود صحت یافتہ و در غلیات آن تپ دیدہ بودند کہ مخدوم زادہ
آمدہ آنہا را از دست جماعہ کہ بر آن بلیہ موکل بودند خلاص میکنند و میگویند اکنون کہ ما
این بلا را برداشتیم شما را بر مردمان چنین روا نباشد و یکی در خواب دید کہ ہر کہ نام
مخدوم زادہ نوشتہ با خود دارد از آن بلیہ بر ہد چند روز مردمان نام مبارک ایشان
نوشتہ می بردند و اثرہای می یافتند بعد از انتقال ایشان خویشان بر آن بودند
کہ در مقبرۂ جد خود قدس سرہ مدفون گردند حضرت ایشان رضی اللہ عنہ در این باب
متوجہ شدند باین مکان شریف کہ الحال مدفن ایشان ست مامور شدند چنانکہ
قصۂ آن در مدفن حضرت ایشان گذشت و حضرت ایشان بعد از ہر نماز جمعہ
بزیارت روضۂ آن فرزند میرفتند و مدتی مراقب میشدند و نیز ہر صباح شنبہ
مع اصحاب حلقۂ ذکر را بر سر آن مزار پر انوار میداشتند و اکثر اوقات معاملات
عجیبہ از احوال اخرویۂ آن فرزند بیان میکردند و ترقیات بی اندازہ کہ بتوجہ و دعائے
آنحضرت بحصول پیوست و انواع مواہب الٰہیہ جل شانہ و عنایات کہ بظہور می آمد
مکشوف می ساختند و روزے بعد از برخاستن از تربت ایشان فرمودند امروز متوجہ
او بودم دیدم ہر لحظہ بانوار و آثار عجیبہ ظاہر شد و ساعت بساعت می بالید
و اسرار غریبہ کہ برحمت الٰہی متعلق بود بشگفتگی بیان میکرد حضرت مخدوم زادہ قدس
سرہ بعض عرایض در ایام مفارقت حضرت ایشان بآنحضرت مرسل
داشتہ اند کہ از انجا پی باحوال گرامی ایشان توان برد منہا قبلہ گاہا از روے
جز آن نیست کہ ہیچ لحظہ و ساعت بخلاف رضاے او تعالیٰ نگذرد و آن میسر نہ نگر توجہ خادمان
آن درگاہ مدد سے فرماید و دستگیری نماید مصرع باکریان کارہا دشوار نیست ؛
الحمد للہ و المنۃ کہ بیمن توجہ شریف بطریقے کہ امر فرمودہ اند استقامت
دارد و دران کم فتور راہ می یابد بل روز بروز امید وار ترقی و تزائد است

Marfat.com

بعد از فجر و ظہر و عصر حلقہ می نشیند و از حافظ قرآن می شنود و بعض اوقات مقبوض است و بعض دیگر مبسوط قبض و بسط و ذوق و آرام و جز آن ہمہ تعلق ببدن دارد و ازان تجاوز نمی نماید لطایف ستہ نہ متوجہ اند و نہ غافل اگر متوجہ اند توجہ آنہا مثل علم حضوری ست بلکہ عین آن و توجہ و ذوق و مثل آن را ہمہ داخل ظلال سیداند و از ظل متجاوز نمی یابد لطائف او ببدن منحاط بودند و در نظر بصیرت غیر از بدن امر دیگر مفہوم نمیشد چنانکہ بحضور موفور السرور عرض کردہ بود الحال از بدن در نظر ممتاز می درآیند و این مقام را مقام بقا میداند و بعد ازین بقا باز یک نوعی از فنا بہ لطایف رو نمود چنان معلوم شد کہ بی این فنا کہ بعد از فنا روے دہد تمامی کار میسر نمیست الحال مقبوض ظاہر میشود فاما تا حال توجہ بعالم نیابدہ است چون غرض عرض احوال ضروری بود بچند کلمہ جرأت نمود و بہ منہا عرضہ داشت کمترین بندگان محمد صادق موقف عرض میرساند کہ این حقیر مدتی مقبوض و مغموم می بود آخر الامر بمحض توجہ اقدس عنایت خداوندی دررسید و بسطے عظیم روے نمود و دران بسط چنان معلوم گشت کہ چنانچہ سابقاً یاد و توجہ مثلاً از جانب این کس می بود الحال ہر چہ ہست از جانب اوست تعالی و تقدس و در خود بیش از قابلیت قبول نمی یافت کالمرآۃ التی تطلع علیہ الشمس فاحترق بذلک الطلوع کل ظلمۃ وکدورۃ من البدن و اللطائف وحصل فیہا کل نور و برکۃ ینبغی فانشرح الصدر واتسع القلب وصار البدن کلہ نورا مضیا اللطف من السر والروح الذین کانا قبل ذلک وقد جدت التجلی الاکمل من بین اللطائف علی القلب فلما نظرت الی القلب ظہر ان فی القلب قلبا آخر وانما التجلی علیہ فلما نظرت الی القلب ظہر ان فی ذلک قلبا آخر وانما التجلی علیہ فلما نظرت الی قلب القلب ظہر ان فی ذلک قلب آخر والتجلی علیہ ہکذا الی غیر النہایۃ فلم یظہر قلب بسیط الا وقلب آخر فیہ ولکن یتوہم الان انہ انتہی الی القلب البسیط ولیس بمتیقن وعلم ان الحالات السابقہ من ہذہ الحالۃ بالنسبۃ الیہا

Marfat.com

کانت کلها تکلفات صرفة وکان یخطر اسم ہذا المقام فما کتبها بسوء الأدب قبلہ گاہا این ہمہ
کمترین اثریست از آثار توجہ اظہر ؎ گر بر تن من زبان شود ہر موی ٭ یک شکر تو از
ہزار نتوانم کرد ٭ و آرزومندی دریافت ملازمت خادمان درگاہ را چہ شرح دہد حق
سبحانہ باحسن وجوہ این دولت عظمے میسر گرداناد بحرمتہ النبی الامی و آلہ علیہ و علیہم من الصلوات
اتمہا و افضلہا حضرت سلامتہ و جماعتہ اعدا ہر چند خباثتہا میکنند و منصوبہا می انگیزند
آخر الأمر بتوجہ عالی بغیر از خجالت و خسارت بدست نیاوردہ اند بندہاے اینجایی
ہمہ عرض بندگی مینمایند و بجد و ذوق حاضر میشوند ب منہا حضرت سلامت
شبی در نماز تراویح حافظ قرآن میخواند کہ مقامی وسیع بس نورانی ظاہر شد گوئیا
مقام حقیقت قرآنی بود ہر چند باین جرأت نمی تواند کرد و چنان معلوم شد کہ حقیقۃ
محمدی علے صاحبہا الصلواۃ والسلام مرکز و اجمال این مقام ست گوئیا دریای
عظیم را در کوزہ در آوردہ باشند و آن مقام تفصیل حقیقت محمدی ست
انبیا علیہم السلام و اکثر اولیای کمل بقدر استعداد خود از بعض آن مقام بہرہ دارند
و از تمام آن مقام بغیر از پیغمبر ما را صلے اللہ علیہ وسلم نصیبے مفہوم نشد و این حقیر
نیز بہرہ یافت حق سبحانہ بتوجہ علیہ نصیب کامل روزی گرداناد و ہنوز این مقام
خوب واضح نشدہ است باقی احوال بجمعیت گذران ست درین ماہ معظم خیلے برکات
مفہوم میشود اخوی محمد سعید اوضاع ہموار دارد و اوقات بجمعیت و ذکر میگذراند
یاران شہر نیز بذوق تمام حاضر می شوند والعبودیۃ انتہی حضرت ایشان را قدس اللہ
سرہ العزیز نیز بنام این گرامی فرزند مکتوبات عالیہ ست کہ اعظم آنہا مکتوبی ست
در بیان طریق و آن مکتوب دو صد و شصتم ست از دفتر اول مکتوبات چون در غایۃ
تطویل و تفصیل بود و معارف دران باہم دریافتہ نقل آن یا فقرۂ ازان دشوار
نمود خواجہ محمد سعید سلمہ اللہ تعالی فرزند دوم حضرت ایشان اند بحسن مکارم

اخلاق

Marfat.com

اخلاق بل وفور احوال وکثرت فضائل وبشاشت وجه ونرمی گفتار وصفائے
کردار آراستہ اند ولادت شریف ایشان در حدود سال ہزار وپنج ہجری شہر شعبان
بودہ وحضرت ایشان قدس سرہ میفرمودند کہ محمد سعید چہار وپنج سالہ بود کہ ویرا
رنجوری پیش آمد در غلبات آن ضعف ازوی پرسیدہ شد کہ چہ میخواہی بی اختیار
گفت حضرت خواجہ را میخواہم من این حرف او را بحضرت خواجۂ خود قدس سرہ
عرض کردم فرمودند محمد سعید شمار ندہی وحریفے نمود وغائبانہ ازمانسبت در ربود ونیز
حضرت خواجہ قدس سرہ در بعضے مکاتیب کہ بحضرت ایشان رقم فرمودہ اند این
مخدوم زادہ را نیز بشفقت ورحمت تمام یاد فرمودہ دعا کردہ اند در مکتوبے کہ بیکی
از مخلصان در مدحت حضرت ایشان ماقدس سرہ برگاشتہ اند آنجا نوشتہ اند
فرزندان ایشان کہ اطفال اند اسرار الٰہی اند استعدادہای عجب دارند بالجملہ شجرۂ
طیبہ اند انبتہ اللہ نباتا حسنا واین کلام عزیز حضرت خواجہ قدس سرہ اشارت
است عظیم بعلو استعداد فطرت ہمہ مخدوم زادہا ووصول ایشان بدرجات
علیا این مخدوم زادہ بعد از رسیدن بسن تمیز بتحصیل علوم صوری پرداختہ حصہ
از علوم را در خدمت حضرت ایشان رضی اللہ عنہ وبرخے را در ملازمت برادر بزرگ
خود قدس سرہ وبعضے را در صحبت شیخ طاہر لاہوری سلمہ اللہ بآخر رسانیدند تا در
انواع علوم عقلی ونقلی مہارت تمام حاصل کردند واز حفظ تصرف ویمن توجہ والد بزرگوار
در عین این تحصیل از نسبت این طایفہ بزرگ احوالات بلند بدست آوردند و
این مجموع کمالات صوری وترقیات معنوی باتمام وانجام رسانیدند در سن ہفدہ
وہیزدہ سالگی بار دیدہ شد گویا در ایشان بلوغ طبیعی بلاغت معنوی توام گردید
از آن وقت تا حال کتب علوم دقیقہ را از معقول ومنقول بمہارت تمام درس میفرمایند
وبر بعض کتب معتبرہ تعلیقات وحواشی ریبا رقم فرمودہ اند از انجملہ است تعلیقات

Marfat.com

مشکوة المصابیح که دران بتحقیق صحت و قوت آن احادیث که ماخذ ائمه حنفیه است
غایة سعی مبذول داشته اند بعضی علما که مطالعه نمودند بغایة پسندیده زبان بثنا
و دعای ایشان کشودند و روزی که راقم نیز حاضر بود یکی از علما از ایشان مسئلهٔ مشکله که
بر اصول فقه تعلق داشت پرسید ایشان حل آنرا در غایة تنقیح بیان فرمودند
و آن عالم سر بگوش راقم آورده گفت هیچ دانسته که مخدوم زادهٔ تو در مهارت علمی
امروز نظیر خود ندارد و شبی در بلدهٔ لاهور یکی از اکابر وقت مجلس عظیم برپا کرده بود
و علما و مشائخ آن بلده را و نیز اکابر نزیل آنرا دعوت نموده بود دران محفل بتقریب
سجدهٔ تحیت و سجدهٔ عبادت دقایق علوم درمیان افتاد حضرت مخدوم زاده با برادر عزیز
خود یکجانب بودند و جماعت کثیر از فحول علما یکجانب سخن را از هر علم تقریباً بدرجات
عالیه رسانیدند طلبهٔ علم از قوت علمیهٔ این دو برادر در تحیر رفتند و اهل مجلس بنظاره
درآمدند و برخی که بخصوص مشار الیهما را نمی شناختند می پرسیدند که این دو عزیز
کیانند چون می شنودند که فرزندان گرامی حضرت ایشان اند می گفتند آری
ازان صدف ولایت این قسم درّ هدایت چرا بظهور نیاید و نیز این مخدوم زاده سلمه الله
بتقریب عدم رفع سبابه در تشهد بمذهب مختار حنفیه رساله بنگاشته بودند و فرمودند
مقصد آنست که اولویت عدم رفع بثبوت رسد علمای که مثبت رفع سبابه بودند
در اقامت جواب متحیر ماندند روزی حضرت ایشان قدس الله تعالی سره بتقریب
جامعیت این دو برادر به این حقیر فرمودند که چون محمد صادق علیه الرحمة فوت
شد گفتم دیگر چنین فرزندی که در فضیلت ظاهری و احوال باطنی صاحب کمال
باشد از کجا خواهم یافت حق تعالی بمحض کرم این دو برادر برخوردار را نائب
مناب آن برادر بزرگوار ساخت الحمد لله علی الاحسان این مخدوم زاده سلمه الله
اخذ طریقت و مراقبه از حضرت والد ماجد قدس الله سره نموده به نسبتهای اصیل

رسیدند چنانکه ابتدا سلوک و ظهور جوش و خروش و ایام عرضه داشتی که از سرهند بدهلی
بحضرت ایشان نوشته بودند آنجا مرقوم بوده که حضرت سلامت دل را هیچ متوجه
بجای نمی یابد بلکه دل را نمی یابد اکثر حیران می باشد اگر قرآن می شنود چون سایر
مردمان نشسته میماند گاه بغیر توجه بذکر رفتگیها در دل مفهوم میشود و در قصبه شاه آباد
مشغول بود روح را از بدن تمام جدا دید ظاهر گردید که این از مقامات حیرت است
پیشوای این مقام حضرت شیخ عراقی قدس سره بود و دیدم که شیخ را ظهور شد و آن
نسبت غلبه کرد چندانکه غلبه میکرد بدن متالم می شد درین میان ظهور حضرت خواجه
بزرگ شد قدس سره تسکینی روی نمود روز دیگر حضرت ایشان ظاهر شدند
و بیشتر تسکین شد انتهی حضرت ایشان رضی الله عنه در حاشیه جواب عریضه
مخدوم زاده بزرگ علیه الرحمه نوشتند آنکه محمد سعید از احوال خود نوشته بغایت
اصیل است هیچ یکی از یاران را باین خصوصیت روی نداد انشاء الله که او نیز بولایت
خاصه مشرف گردد بعد از آن چندین سال دیگر تا روز انتقال حضرت ایشان رضی الله
عنه نظرات عنایات خاصه آنحضرت شامل این دو برادر یعنی صاحب ترجمه و خواجه
محمد معصوم مدظلهما می بود و به نسبتهای بلند و احوال ارجمند می نواختند و محرم اسرار
غریبه و معارف عجیبه حضرت ایشان در خلوات و جلوات این دو برادر بودند و
دیگران بوساطت ایشان مستفید می گشتند در یکی از اسفار که این دو
مخدوم زاده عالیمقدار در خدمت حضرت ایشان نبودند و بضرورت در سرهند
بنده بنده که در خدمت حضور بود مشاهده مینمود که چون وارد عظیم و معرفت
شگرف بحضرت ایشان روی میداد این دو نور دیده را بشوق تمام یاد
میکردند در همان ایام این چند کلمه را که شاهد عدل است برین مرعا
بمشار الیهما رقم فرمودند الحمد لله والصلوٰة والسلام علی رسول الله فرزندان

در مکتوب هفتاد و هشتم در جلد ثالث

Marfat.com

گرامی هرچند مشتاق و خواهان صحبت ما اند و ما هم آرزومند حضور و ملاقات
ایشان اما چه توان کرد که جمیع آرزوها میسر نیست مصرع تجری الریاح بما لا تشتهی
السفن ٭ درین عسکر بے اختیار رغبت ماندن را بسیار مغتنم میداند و یکساعت
این عرصه را به از ساعات کثیره امکنهٔ دیگر تصور می نماید اینجا آن میسر است که در جاهای
دیگر معلوم نیست که تمثال آن میسر شود علوم و معارف آن موطن جداست و احوال
و مقامات این مجموعهٔ علیحده منعی که از جانب سلطان ست آنرا دریچهٔ کمال رأفت
و رضامندی مولای خود میداند جل شانه و سعادت خود را درین حبس می انگارد
علی الخصوص درین ایام مشاجرت عجائب کار و بار ست و درین اوقات پر تفرقه
غرائب غنج و دلال لیکن هر دولت و نعمت تازه و بوالعجب که روز بروز میرسد
فرزندان در دل می خلند و از دوری و نایافت ایشان جگر در اضطراب می باشد
انگارم که شوق من بر شوق شما چرب و غالب ست و مقرر ست که آنقدر که پدر
خواهان پسر ست پسر خواهان پدر نیست هرچند قضیهٔ اصالة و فرعیه مقتضی عکس
اینمعنی ست چه اصل را احتیاجی نیست و فرع سراسر محتاج اصل اما از پیشگاه
چنین آمده و اشد شوق اصل را ثابت گشته آرمی مصرع در خانه بکدخدای ماند
همه چیز ٭ والسلام و در دفاتر مکتوبات قدسی آیات معارف خاصه بیشتر نامزد
این دو نخل برومند بوستان ولایت میکردند کما لا یخفی علی ناظریها در سفر اجمیر
که این بنده در خدمت آستان حضرت ایشان بود می شنود که در هرچند روز ایشان
این مخدوم زاده را بفیض خاص و نسبت مخصوص سرافراز میساختند روزی فرمودند
گویا این سفر اجمیر برای محمد سعید بود ترقیات بسیار نمود و وقت دیگر در خلوتی
باین فقیر فرمودند بر عمر اعتمادی نمی بینم رفتن قریب مینماید میخواهم محمد سعید چنان
شود که تواند برین مسند نشست فقیر فحوای آنرا بسمع این مخدوم زاده رسانید

به لینت و رقت و انکسار و افتقار تمام فرمودند من ناقابل چنین و چنان خود را
بهیچ وجه شایان این امور نمی بینم حضرت ایشان هر جا تشریف برند برادرم محمد معصوم
را بجای خود بنشانند مرا بخدمت و متابعت او امر کنند و اگر این التماس بخاطر
اقدس ایشان نیاید نفرمایند من بر مزار جد بزرگوار قدس سره که برون شهر
واقع است زاویه اختیار کنم و مسند داری حواله قرة العین محمد معصوم باشد
فقیر این ماجرا را بخدمت مخدوم زاده خواجه محمد معصوم مدظله معروض داشتم ایشان
نیز بگریستند و فرمودند همانا اعزی مخدومی خواجه محمد سعید سلمه الله مرا لائق خدمت
خود نمیداند من که نظر میکنم در استقامت احوال و اطوار و احتیاط های شرعیه و اخلاق
ملکیه و قوت علمیه و غیرها خود را کمترین مستفیض و تلمیذ ایشان می یابم و سعادت
خود را در خدمت ایشان می بینم فقیر این ماجرا را در خلوتی بعرض حضرت ایشان
رسانیدم ایشان بغایت خوشنود شدند و آب در چشم مبارک آورده باین فقیر
فرمودند می بینی انکسار و ایثار و وداد و وداد این دو برادر خجسته سیر را و دعا
در حق ایشان کردند باجابت قرین باد عریضه از بعضی عرائض این مخدوم زاده
که پیش از سفر اجمیر و قبل از ترقیات بلند بحضرت ایشان نوشته بودند ایراد نموده
می آید بعد از آن [باقی در صفحه ۴۰۴ است] ب هو عرضداشت
احقر العبید محمد سعید بموقف عرض اشرف میرساند که از اندوه مفارقت صوری
چه عرض نماید گاه وحشت آنقدر مستولی میشود که مترصد هلاکت و مرض شدید
میگردد از خرابی احوال چه معروض دارد با وجود تعلقات شتی که دامنگیر شده تمنای
آن دارد که دیوانه وار از جمیع علائق گسسته و همه را سوخته عزلتی اختیار نماید
که جز لب گور این کس را نه بینند در حلقه پیشین نشسته بودم و حافظ قرآن میخواند
ظاهر شد که چنانچه ظرفی را خالی سازند باز پر سازند بنده را پر ساختن گرفتند بنوعی

Marfat.com

که کیفیت آنرا نمیداند که چگونه بعرض رساند دریافت که تخلیه اول تخلیه از توهم
وجود ست که خود را که عدم مطلق و شر محض بود وجود و خیر محض می انگاشتم آن توهم
زائل شد عدم بصرافت خود عدم بود باز پرساختن آن اینست که بجای عدم که حقیقت
این شخص بود ثبوت را داشتند اما در نظر خوب حقیقت خود در نظر ست ثبوت
مجدد هم منظور گویا شیء خالی را پر کرده اند و گران باری آن واضح ست فردای آن روز
دیدم که آئینه کوران مینماید که روی من داغهای مختفی دارد که در نظر مردم نمی در آید دیدم
که آئینه در کمال صفا نیست دانستم که زنگ گرفته صورت داغدار ظاهر شد از آن
دلتنگ شدم آئینه دیگر گرفتم دیدم که داغهای زشت بیشتر ظاهر شد بسیار پریشان شدم
آئینه دیگر گرفتم در کمال راستی و صفا اول پاره از رو در آن مصفا ظاهر شد ثانی الحال
تمام داغدار دیدم در آن وقت تعبیر نمودند که مرآت شیء مغائر شیء ست پس اول
چون معامله در میان عدم و وجود مختلط بود آئینه بر مثابه آن بود وقتیکه معامله بعدم
صرف کشید آئینه خالی از احکام عدم پیدا شد و نیز روز دیگر آن عقده حل شد
که نوشته بود خوب در نظر حقیقت بودن ثبوت بدل عدم نمی ایستد
ظاهر شد که نهایت اطلاق انا تا بقایای عدم ست که ملتبس با باطل است چون
عدم باصل خود پیوندد انا منقطع میشود اینجا حقیقت بی اطلاق انا به ثبوت مبدل
میگردد و اینجا انقطاع علم حضوری واضح میشود چه وجود همیشه خود حاضر ست بصدقه
آنحضرت امیدوار ست که بتفصیل این حقائق بهره ور گردد انتهی حضرت مخدوم
زاده باین فقیر حکایت کردند شبی در صحن خانه خود دروازه را از درون بسته
خفته بودم و نصفی و زیاده از شب رفته بود یکی بشدت تمام وحدت بر در و حیران
شدم که که باشد هر چند فریاد کردم جواب نداد بدروازه خانه آمدم که بگشایم او
در را بجانب خود می کشید و من جانب خود درین اثنا آواز حضرت ایشان

رسید فرمودند محمد سعید حاضر باش بجبر در رسیدن آواز ایشان آینده
ناپدید شد صباح که بخدمت حضرت ایشان رسیدم پیش از انکه من قصه
شب را معروض دارم فرمودند امشب جن بخانه تو میخواهست در آید مزاحم شود
من مطلع شدم و بانگ بروے زدم و براندم بدین تقریب بعضے ثقات اصحاب حضرت
ایشان که حاضر بودند از زبان مبارک آنحضرت نقل کردند که فرمودند شبے بخانه
خواب خود را زگشیده بودم و القایی آمده بود که ناگاه جنی خواست بمن تصرف
کند من کلمه لاحول ولاقوة الا بالله بر زبان راندم همین که آن کلمه از زبان من
برآمد دیدم که ملائکه باد دور باشها نزول نموده آن جن را پاره پاره کردند و متعلقان او
را از نواحی اجلاوطن نمودند بفلان منزل کشیدند ناقل گفت همان روز یکے را
ازان منزل آوردند که امشب جن باین سبب رسانیده اینمعنی نیز مصدق
فرموده ایشان گشت و ایضاً حضرت ایشان خود در رساله مبدء و معاد نوشته
اند که روزے احوال جنان را برین درویش منکشف ساختند دیدم که جنیان در
کوچها در رنگ مردم میگردند و بر سر هر جن فرشته ایست موکل و آن جن
از ترس موکل خود سر نمیتواند برداشت و به یمین و یسار خود نظر نمیتواند انداخت
در رنگ مقیدان و محبوسان می کشند و اصلا مجال مخالفت ندارند الا
ان بیشمار بی شمار در ان وقت چنان معلوم شد که گویا در دست هر
موکلے گرزی ست آهنے که اگر از جن اندک مخالفت احساس نماید بیک ضربه
کارش را کفایت کند خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالی فرزند ثالث حضرت
ایشان اند ولادت شریف ایشان در حدود سنه هزار و هفت و یازده هم
شهر شوال هجری بوده حضرت ایشان قدس الله سره العزیز میفرمودند تجدد
میمنت لزوم محمد معصوم یعنی ولادت او مارا بس مبارک و همایون آمد که بعد

Marfat.com

تولد او بچند ماه بملازمت حضرت خواجه خود مشرف شدیم و دیدیم آنچه دیدیم وقت
دیگر تعریف علو استعداد این فرزند ارجمند نموده فرمودند که از محمدی المشربان ست
و نیز آنحضرت در مکتوبی برنگاشته اند که از فرزندی محمد معصوم چه نویسد که وی بالذات
قابل این دولت ست یعنی ولایت خاصه محمدیه علی صاحبها الصلواة والتحیة و نیز
بر زبان شریف راندند که از اقتضای علو استعداد او بود که در ایام سه سالگی
بجامعیت استعداد و حقیقت تجلی ذاتی و حرف توحید لب کشود و میگفت من
آسمانم و من زمینم و من فلانم و من فلانم دیوار حق ست ؎ چون زلیخا کز سپند آن
تا بعود ٭ نام جمله چیز یوسف کرده بود ٭ آنگاه فرمودند درین طریق پیر و جوان برابر
اند و نساء و صبیان در وصول انوار فیوض متساوی ذلک فضل الله یؤتیه
من یشاء والله ذو الفضل العظیم حضرت ایشان همیشه بنابر مشاهده بلندی
استعداد و آثار رشد و رشاد که ازین فرزند در ایام طفولیت و صغر سن مشاهده
مینمودند نظر عنایات شامل حال او میداشتند و منتظر ظهور کمالات خفیه که در همگی
استعداد مودع می بوده می بودند و میفرمودند که چون علم مبدء حال ست از
تحصیل آن چاره نبود ازینجهت بتحصیل علوم از معقول و منقول نیز دلالت
می نمودند و از کتب دقیقه علمیه بقراة صفحه صفحه و ورق ورق امر کرده میفرمودند
بابا زود از تحصیل علوم فارغ شوید که ما را با شما کارهای عظیم ست تا بتوجه شریف
آنحضرت این نور دیده ولایت نیز چون برادران بزرگ خویش در شانزده
سالگی از تحصیل علوم فراغ یافت و اگرچه در ضمن تحصیل قال در تحصیل حال
و تنویر بال سرگرم می بود اما بعد از فراغ از آن بهمگی خود متوجه این گردید تا بعنایت
الله سبحانه از احوال و اسرار خاصه والد بزرگوار خود رضی الله عنه بهره فراوان گرفت که بل
مخلصان امید دارند که بحکم واقعه که این مخدوم زاده دیده اند و از والد بزرگوار در تعبیر آن

Marfat.com

اشارتی بمرتبه قطبیت یافته باین مرتبه والا برسند وآن واقعه اینست که بعرض
اشرف حضرت ایشان رسانیده اند که من از خود نوری یافتم که تمام عالم ازان نور
منور است وآن نور در هر ذره از ذرات ساری ست چون آفتاب اگر آن فرو رود
عالم ظلمانی میشود حضرت ایشان ببشارت داده فرمودند که تو قطب وقت خویش
نیستی واین سخن را از من یادداری الحمد لله حمداً کثیراً این فقیر راقم گوید که از
زبان مبارک حضرت ایشان قدس الله سره العزیز شنودم که فرمودند اقتباس
محمد معصوم نسبت بما را یوماً فیوماً بصاحب شرح وقایه می ماند در حفظ وتعلیم وقایه از صغر
بزرگوارش چنانکه خود در عنوان آن کتاب آورده الفضائل جدی الوقایه سبقاً سبقاً
وکنت اجری فی میدان حفظها طاقاً طاقاً حتی اتفق اتمام تالیفه مع تمام حفظی راقم گوید
در مدحت علو حال ومرتبه این نوهاوده بوستان کمال همین سخن بسنده است
ونیز حضرت ایشان در مکتوبی کلمه چند در حق این فرزند رشید وبرادر بزرگ
ایشان خواجه محمد سعید سلمهما الله سبحانه رقم فرموده اند که از انجا آشنایان ذوالاخلاص
بحصول علو حال وکمال واکمال ایشایان پی برند وآن اینست خاطر همیشه متوجه
احوال شماست وخواهان کمال شما دیروز بعد از نماز بامداد مجلس سکوت داشتم ظاهر
شد خلعتی که داشتم ازمن جدا شد وخلعت دیگر بمن متوجه شد که بجای
آن خلعت نشیند بخاطر آمد که این خلعت زائله را بکسی خواهند داد یا نه و
آرزوی آن شد که آنرا بفرزند ارجمند محمد معصوم بدهند بعد از لحظه دید که بفرزند
مرحمت فرمودند وآن خلعت او را تمام پوشانید وآن خلعت زائله کنایه از
معامله قیومیت بوده است که بتربیت وتکمیل تعلق داشته وباعث ارتباط باین
عرصه مجتمعه او بوده واین خلعت جدیده را چون معامله بانجام رسد ومستحق منعم
گردد امید وارست که از کمال کرم آنرا بفرزندی اعزی محمد سعید عطا فرمایند این

Marfat.com

فقیر بتفرع مسالت این معنی مینماید واثر اجابت می فهد و فرزندے را مستحق
این دولت می یابد ؎ باکریمان کار ہا دشوار نیست ؛ اگر استعداد ست
ہم داداوست تعالے ؎ نیاوردم از خانہ چیزے بخویش ؛ تو دادی ہمہ
چیز من چیز تست ؛ وبدین تقریب ہر دو مخدوم زادہ را بشکر دلالت نمودہ
نوشتہ اند قال اللہ تبارک وتعالے اعملوآل داؤد شکرا وقلیل من عبادی الشکور
میدانند کہ شکر عبارت از صرف عبد است جمیع ما انعم اللہ علیہ من الجوارح والقوی
الظاہر والباطن الی ما خلق اللہ واعطاہ لاجلہ لولاہ لما حصل الشکر واللہ سبحانہ
الموفق امتثے بعد ازین بدت قلیل چون حضرت مخدوم زادہا بشرف ملازمت
رسیدند خلعت ثانیہ موعودہ مذکورہ را فرمودند کہ بفرزندی محمد سعید عطا
کردند حمد اللہ سبحانہ علی ذالک چہ آن خلعت ثانیہ کنایت از خلعت ست
وغیر ازین نیز چہ در مکتوبات وچہ در مکالمات اشارات بکمالات فرزندان
فرموالبرکات بسیار نمودہ اند حق سبحانہ برکات این را ہموارہ جاری دارد
وازان دو سرچشمہ زلال کمال بکام متعطشان این راہ رشحہ برساناد وہم از
عنایات الٰہی در حق این مخدوم زادہ ثالث آنکہ درین ایام باوجود مشاغل از
افادۂ طلبہ علم وافاضۂ طالبان حق والتزام اوراد وافیات در اندک روز حفظ قرآن
مجید نمود وما شاء اللہ من اعطاف اللہ سبحانہ والطافہ مخفی نماند کہ این
مخدوم زادہ را نہایتہ اطلاع است بر اسرار ومعارف پدر بزرگوار خود چہ آن
معارف کہ داخل مکتوبات گردیدہ وچہ غیر آن از اسرار خاصہ کہ در خلوات
از زبان مبارک آنحضرت شنودہ اند وبعضے را از انہا در بیاضہ خاص
خود تسوید فرمودہ چون باین بندہ نظر عنایتے داشتند ومحرم میدانستند
باکثر آنہا اطلاع بخشیدہ بودند وبہ نقل بعضے اجازۃ فرمودہ وبعض ازان در

Marfat.com

احوال حضرت ایشان سمت تحریر یافت و برخی ازانها چنان ست که افشار ابر
نمی تابد از بعض آخر که توان اظهار نمود این برکات پنجگانه تبرکاً بمنصه تحریر می آید
ب ۱ مراد از روضه بودن قبر که در حدیث آمده القبر روضة من ریاض الجنة
آنست که حجبے و مسافتے که میان آن بقعه قبر و جنت بوده مرتفع میگردد و هیچ
حجابے و مانعے میان آن هر دو مقام نمی ماند گویا آن بقعه فنا و بقای بجنت پیدا میکند
فافهم و هذا معنے قوله صلے الله علیه وسلم ما بین قبری و منبری روضة من ریاض الجنة
این قسم روضه خص خواص راست دیگران را از نورانیت ایمان اگر پرتوی از
جنت در آن بقعه تابد می شاید ب ۲ حیاتی که بنشاء دنیوی تعلق دارد دو چیز
می طلبد حس و حرکت و حیاتی که به برزخ متعلق است محض حس ست بی آنکه
بادی حرکت بود و حق سبحانه حکیم مطلق ست و موافق هر محل حیاتی داده است
و در برزخ از حس چاره نیست تا تالم و تلذذ صورت بندد و حرکت هیچ در کار نیست
ب ۳ علم که عبارت از انکشاف ست دو قسم ست که یا انکشاف احاطه بود و قسم
دیگر آنکه محض انکشاف باشد علمی که ممکن تعلق گیرد داخل قسم اول است و علمی که بوجوب
متعلق شود از قسم ثانی ست و این علم را ادراک بسیط گویند و نشان عدم احاطه
آنست که کیفیت در درک نه در آید و رویة اخروی مماثل قسم ثانی ست که آنجا محض
انکشاف ست بی آنکه کیفیتے معلوم شود و چگونه معلوم شود که دران حضرت کیفیتے
نیست تعالے شانه ب ۴ در مقام رضا که فوق مقام حب ست دو اعتبار ست
اعتبار اول رضاے حق ست از عبد و اعتبار دوم رضای عبد ست از حق عز شانه
اعتبار ثانی فوق اعتبار اول ست چه اول رضای حق ست بعد ازان رضاے
عبد کما قال سبحانه رضی الله عنهم و رضوا عنه ب ۵ روزی حضرت ایشان کریمه
انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون را خوانده فرمودند علمای کرام ازین استنساخ استنساخ

Marfat.com

ملک مراد میدارند و اسناد را مجازی میگویند اما مرا روزی درین تکرار این آیه بر
دل گذشت که آیا در انکه او تعالی استنساخ را بخود نسبت داده حقیقت خواهد بود
متوجه شد مشهود گشت که دران مرتبه استنساخی ورای استنساخ ملک ثابت هست
مخدوم زاده گوید من معروض داشتم که آیا استنساخ آن مرتبه مخصوص اشخاص ست
یا عام ست فرمودند مخصوص خصوصان ست که میان او تعالی و ایشانان امور می شنوند و
که نمیخواهد که ملک بران اطلاع دهد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم ست
آنکه او تعالی از بعض خاصان خویش کرام الکاتبین را دور میدارد مینماید که همین باشد
کذا نسبت الحق سبحانه التوفی الی نفسه فی کریمه الله یتوفی الانفس حین موتها
مع ان المتوفی ملک الموت کما تدل علیه الایة الاخری قل یتوفیکم ملک الموت الذی
وکل بکم الایة او یحتمل ان یکون لبعض الخواص بلا توسط الملک وما جاء فی بعض الاخبار
من توسط الملک لبعض الخواص فیمکن حملها علی هذا المعنی باوفق تاویل وتوجیه حضرت
مخدوم زاده سلمه الله در بعض اسفار که حاضر خدمت ایشان نبوده اند احوال علیه
خود را بزبان قلم عرضه داشت نموده اند بانقل دو عریضه که دو شاهد عدل بلو
احوال واسرار ایشان ست اکتفا نمایم سبب عریضهٔ اولی بعرضه داشت
بندهٔ کمترین محمد معصوم ذره وار بموقف عرض میرساند
سرفراز نامهای گرامی پیاپی رسیده معامله را از تفصیل ناموج بوده
بعد از وصول مکتوبی مشتمل بر معارف نور صرف ذاتی بعنایت الله سبحانه فنا و
بقای بآن نور میسر گردید و تا مدتی دران استغراق داشت اگرچه در وقت تحریر
عریضه مستور مینماید تا وجهش چه باشد قبله گاها از عنایات او تعالی بوسیلهٔ توجهات
حضرت ایشان چه نویسد و از احسانهای او سبحانه چه بیان نماید کشان کشان می برند
هر چند ندانند که از کجا می برند و به کجا رسانند اما کیفیتی و حالاتی درین میان مید هند که دون

است نه بیانی ؎ من نه باختیار خود میروم از قفای او ٭ آن دو کمند عنبرین
میکشدم کشان کشان ٭ حق سبحانه بتوجه عالی آنحضرت تمیز کامل عطا فرماید رب
زدنی علما عجب معامله ایست که باوجود ورود این احوالات بعضی از اوقات از وفور
قبض آن قدر منجمد میشود که گویا هیچ حرارتی ندارد و بعد از چند روز باز از سر نو معاملات خاصه تازه
میگردد و کیفیات مخصوصه جلوه گر میشود وجه آن چه خواهد بود اینقدر میداند که ما
اصابک من حسنة فمن الله وما اصابک من سیئة فمن نفسک و ازین معامله
مناسبت خود را براه انابت بیش از راه اجتبا می بیند و اجتبا را طفلی میداند بل حسرت
می آید و خود را بآن تسلی می دهد که بنده را بخواست چه کار هر چه عنایت فرمایند بآن
راضی باید بود حضرت حق سبحانه و تعالی شمه از محبوبیة ذاتی بتوجهات علیه آنحضرت عنایت
فرماید العبودیة عریضه ثانیه عرضه داشت کمترین بندها محمد معصوم بذروهٔ عرض
خاک نشینان آستانه علیا میرساند سرفراز نامه عالی که دران این عاصی مهجور
ناقابل دور از کار را بانواع عنایات سربلند ساخته بودند شرف از ورود آن یافت
؎ من که باشم که بران خاطر عاطر گذرم ٭ لطفها میکنی ای خاک درت تاج سرم ٭
قبله گاها از احسانهای او تعالی چه توان نوشت و بکدام جوارح مکافات و شکر او سبحانه
توان بجا آورد مگر آنکه خود را خاک سازد بلکه از خود نامی و نشانی نگذارد و هنوز حق
آنرا بجا نه آورده باشد چه هر عبادتی که باین طرف منسوب بوده باشد
البته قاصر است و بعیب و نقصان متصف اللهم لا احصی ثناء علیک انت
کما اثنیت علی نفسک مکتوبات معارف شریفه جدیده را اخوی خواجه محمد
هاشم از آگره فرستادند علو درجهٔ آن نه بآن مثابه است که فراخور فهم هزلی سرانجام
باشد و آنچه اندراج یافته که افراد عالم همگی ظلال اسماء و صفات واجبی است
عز شانه پس همه اعراض بودند که جوهری درمیان اینها کائن نباشد

Marfat.com

تا قیام اینہا بآن جوہر بود پس از ذات ایشان را جز حرمان نصیب نبود
و نصیب شان غیر از صفات نباشد مگر یک ذات عارف الخ شبے در نماز
تراویح در مراقبہ و مطالعہ این معنے افتاد دید کہ اعراضی کہ ذات اینکس بودند
باصل خود عود کردند و ہیچ نامی و نشانی ازان نماند و بتمام مضمحل و محو و متلاشی در
اصل خود گشت ہر چند قصد عروج مینماید دولہ آنست کہ از ذات مجرد بہرہ یابد میسر نمیشود
و ہر چند میرود ہمہ در اصول خود میرود و در اصول اصول الی ما شاء اللہ تعالی و مشہود
گشت کہ تا ہر جا میرود ہمہ در وجوہ و اعتبارات میروی اصل اصول اند و ازین اصول
و اصول اصول بذات مجرد رسیدن محال است اصول ہمہ انقطاع می پذیرند و
ذات غرشانہ ما وراء و را است چہ اطلاق اصل بر ان حضرت جل سلطانہ ساقط است
آخر الامر معاملہ بیأس رسید و بیقین یقین معلوم گشت کہ ہر گاہ اصل تو صفات و
اعتبارات باشد نہایت سعی آن خواہد بود کہ خود را در اصول خود مضمحل و متلاشی سازی و بعد
از اضمحلال در اصل از اصل گذشتن معنی ندارد امرے دیگر باید کہ نصیبے از حضرت
ذات فراگیرد جل سلطانہ دران وقت بخاطر رسید کہ حضرت شیخ محی الدین
بن العربی قدس سرہ خوش میفرماید کہ وما بعد ہذا الا العدم المحض یعنے نیست
کہ بعد از فنا و اضمحلال در اصول مگر عدم محض چہ اصول را دران حضرت راہی نیست
غیر از انقطاع و ذات مجرد وراء الوراء است تا این را ذات عطا نفرماید بذات تعالی
رسیدن محال ست و انچہ حضرت ایشان نوشتہ اند کہ این قسم بزرگ در یک عصر
متعدد نمیشود علاوہ یأس کہ مذکور شد آنقدر غم و غصہ روی داد کہ چہ نویسد دران ایام
یأس گاہے بخاطر رسید کہ تابع کامل را از جمیع کمالات متبوع نصیب ست پس
عدم تعدد بگدام اعتبار خواہد بود یا فرق اصالۃ و تبعیۃ باشد اما این قسم خواطر
مسکن آن اضطراب نمیشد محرمے نبود کہ با وی در د دل توان در میان آورد

Marfat.com

بحکم حتے اذا استیاس الرسل وظنوا انہم قد کذبوا جاءہم نصرنا فنجی من نشاء بر آخر
مکتوبے کہ نامزد این فقیر گردیدہ اطلاع دادند ہر چند مکرر بران مکتوب
گذشتہ بود اما گویا ازین سر اطلاع دادن مصلحت نبود کہ چشم پوشیدہ ازین
حرف میگذشتم الحال بتوجہ شریف امیدوارست کہ ازین معمّا دری بگشاید
چون در عین نوشتن برین امر اطلاع یافت بتفصیل در خود مطالعہ نتوانست
نمود انشاء اللہ تعالے کہ بتوجہ آنحضرت بہرہ ور گردد والعبودیۃ انتہے
مکتوبہ الشریف و درین ایام حضرت مخدوم زادہ والامقام التفات نامہ
نامزد این مخلص خویش فرمودہ اند و اشارہ بعضے امور کہ فقیر را بصدقہ
حضرت ایشان محرم آن میدانستند نمودہ تبرکاً آن را نیز می آرد کہ از انجا
بعلو حال وانکسار ایشان پے توان برد ہذا ہو الجواب ہو الحمد للہ رب العالمین
والصلوٰۃ والسلام علے سید المرسلین محمد وآلہ اجمعین امید واریم کہ آن برادر
گرامی از صنوف دوال وارستہ بدلول حقیقے پیوستہ باشند و
از جفرنے بکلے واز آنجا بما فوق ملحق گشتہ واز قوسین باو ادنے رسیدہ و
خالص را از مخلوط جدا ساختہ واز دائرۂ صباحت گذشتہ چنگے بدامان نقطۂ
ملاحت زدہ بل بمقتضای المرء مع من احب در بطون مرکز نقطۂ مذکور نفوذ
کردہ باشند واز علم بنادانی واز گفت بخموشے آمدہ و معاملہ نفی را پس
پشت داوہ بکلیت نگران اثبات گشتہ بل از انجا نصیب مجہول الکیفیۃ
ولوفی الجملہ فراگرفتہ باشند واز خلیل بہ حبیب روآوردہ بودند علیہما الصلوٰۃ
والتسلیمات وعلے محبیہما مصرعہ باکریان کارہا دشوار نیست پ از علو فطرت
ومحبتہا و دیوانگیہاے شما این امور قریب ست بلکہ توان گفت ثابت اما
مثل من ناقابلے پست استعدادے را کہ تمام قابلیت خود را بر زلات

Marfat.com

ومعاصی صرف نموده چه یارا که این مطالب ارجمند را توان خطور نمود این
سخن را بر تکلف یا شکست نفس حمل ننمایند که بیان واقع ست آرے اینقدر
مے یابد که باوجود این همه ناقابلے وعصیان سرّے ونشاء در نهاد او ودیعت
نهاده اند که مستودع را از حقیقت آن کماهی اطلاع نه داده اند همواره
واله نشاء خود است وهمه وقت عاشقیها باوے درمیان دارد بلکه آن سرّ
نزد مودع آن انکارم نیز محبوب ست امید از الطاف بے غایات واهب
العطیات آنکه آنمعنی کماهو در ظهور آید واز سرّ بعلانه کشد واز قوة بفعل آید
وما ذلک علے الله بعزیز پروردگارا این محبوس زندان دنیا را از حبس خلاصی
بخش واین مرغ شکسته بال را از قفص وارهان تا بے مزاحمت اغیار
مستهلک آن نشاء بل نشاء آن باشد انه قریب مجیب انتهی
مکتوبة اللطیف مخفے نماند که حضرت ایشان را رضی الله عنه غیر ازین سه
فرزند که ذکر شریف شان سبق یافت فرزندان دیگر بودند وهستند
یکی شیخ محمد فرخ بود ودوم شیخ محمد عیسے رحمهما الله که در زمان حضرت ایشان
بارفاقت برادر اعظم قدس سره سفر آخرت اختیار نمودند احوال ارجمند
واستعداد بلند این دو نور دیده بزبان قلم محترم حضرت ایشان رضی الله
عنه در ضمن احوال مخدوم زادهٔ بزرگ مذکور ست وباعث تسمیهٔ آن
مخدوم زاده بمحمد عیسے آن بوده که آنوقت که این فرزند در رحم بوده حضرت
عیسے علیه السلام بحضرت ایشان ظاهر شده فرموده اند که در خانهٔ شما
پسرے متولد خواهد شد مسمّے بنام ما گردانید دیگر محمد اشرف که در حین
شیرخوارگی که نیز در ایام حیات آنحضرت رحلت فرمود دیگر شاه محمد یحیے
است طوّل الله عمره اصغر اولاد حضرت ایشان ست این مخدوم زاده

Marfat.com

راشاه ازان لقب ست که خدمت شاه سکندر قادری رحمه الله
که سابقاً ذکر حال او محرر گشته نظر عنایت در طفولیت شامل حال این
صاحبزاده برخوردار داشت و بشیوهٔ القاب اجداد امجاد خود این قرة العین
راشاه خواند و بود وجه تسمیهٔ ایشان به یحییٰ آن بود که پیش از ولادت آن
مخدوم زاده حضرت ایشان رضی الله عنه ملهم شدند که در خانهٔ تو پسرے
آید یحییٰ اسمک یعنے نام ترا زنده دارد و چون متولد شد بآن مناسبت بشارت
بآن نام مسمے گردید و همواره از سمو فطرت و علو استعداد آن قرهٔ باصرهٔ
ولایت خبر میدادند تا آنکه این نور دیده به یمن تربیت حضرت ایشان در سن
هشت و نه سالگی حفظ قرآن مجید نمود و در ان سن گودکی از و تحصیل علم
رغبتے و محبتے دیده می شد و با وستادش رابطهٔ مشاهده می گشت که از هیچ
طفل کس ندیده و نشنیده و وقتے که حضرت ایشان از سفر اجمیر مراجعت
نمودند بعض خادمان این مخدوم زاده دو سه منزل باستقبال آوردند چون
ایشان را ملازمت نمود و معلوم کرد که بنابر سببے آنحضرت بعد از سه چهار
روز لبسر هند خواهند رسید التماس رخصت سرهند نمود حضرت ایشان
فرمودند با این همه تعجیل رفتن چیست مگر مارا یاد نکرده بعرض رسانید که در پنج
چند روز در سبق من تعطیل میرود و فلان شریک من از من میگذرد و نیز
او ستاد خود را یاد کرده ام حضرت ایشان بسیار خوش شدند و گفتند
آرے چرا همچنین نبود که از طبقهٔ علما ست و از خاندان حفاظ و صلحا رخصتش
فرمودند در بلدهٔ اجمیر که حضرت ایشان را قریب ایام ارتحال معلوم گردیده
بود روزے فرمودند بخاطر آمد که محمد یحییٰ نیز چون برادران خود از ین نسبت
بهره در گردد اما چه باید کرد که او طفل و معامله اجل مابس نزدیک این بگفتند

Marfat.com

واز لبس شفقت آب در چشم مبارک جمع شد بعد از انتقال حضرت ایشان پس
از تمامی حفظ قرآن به تمین تربیت برادران بزرگوار تحصیل علوم چه معقول و
چه منقول بآخر رسانیدند و باستحکام تمام و استحضار کامل بدرس کتب متداوله
و نشر علوم بر منصهٔ افاده و افاضه اقامت دارند و بر طریقه انقطاع و تبتل و
آزادی و بے تعینی و ضبط اوقات و حفظ اوضاع و ملازمت سنت سنیه
در رعایت این طریقه علیه بوجه اوفر مستقیم و مستدیم اند چنانکه آثار نجابت و
وراثت نسبت معنویه بر جبین مبین شان شاهد عدل است و حلیهٔ ایشان
از قامت و رفتار و چشم و ابرو بوالد بزرگوار خویش شباهت تمام دارد و از دلائل
قبول آن مخدوم زاده آنست که نبیرهٔ حضرت خواجه باقی بالله دختر خواجه کلان
خواجه عبید الله سلمه الله و ابقاه در حبالهٔ نکاح آن گوهر صدف ولایت منسلک
گردیده است و با وجود نسبت معنوی به نسبت صوری نیز شرف امتیاز
یافتند امروز که سال عمر آن برخوردار به پانزده رسیده مطول میخواند امید
که در عالم ظاهر و احوال باطن چون برادران کامل گردد و حضرت ایشان را
سه صبیه بود یکے در حال حیات آنحضرت در ایام رضاع در گذشته دوم که
بسن پانزده رسیده بود نیز در زمان حیات آنحضرت رحلت نمود و
صاحب احوال و کشوف بود و حضرت ایشان را بوی عطوفت تمام صبیه
سوم در حیات و از صالحات و السلام والاکرام

فصل یازدهم در بیان احوال خلفاء حضرت ایشان و دیگر یاران صاحبدل آن قدوهٔ صفا کیشان پیر محمد نعمان سلمه الله تعالی

والد آنجناب خدمت شمس الدین تیجی معروف بپیر بزرگ اند که در نسبت والا و فضل و تقوی و حضور و صفا از مشاهیر بدخشان و ماوراء النهر بودند و در بعض علوم نادره چون جفر و تکسیر و اشالها و حید الدهر

Marfat.com

ومولد ومسکن ومدفن ایشان بلدهٔ کشم ست از بلاد بدخشان ووالد ماجد میر
بزرگ امیر جلال الدین وجد امجد ایشان سید حمید الدین نیز از علماء پرهیزگار
بوده اند واز مشاهیر آن روزگار ودیاریکی از قدمای آبای ایشان غرچه زی است
که ایشان را میر بلبل میگفته اند از انکه چون تلاوة قرآن مجید میکرده اند از اثر حلاوت
آن تلاوة غندلیبان پیرامون ایشان جمع میشده اند نسبت ارادت امیر
بزرگ رحمه الله در طریقت بدرویش هوزه دوز بوده که آنجناب در سلسلهٔ
عشقیه صاحب حالات وکرامات بلند بوده اند واز درویشان مختفی روایاتی
سمرقند جهت کفاف خود موزه میدوخته اند وخود ببازار برده آنرا میفروخته اند
خدمت میر ازان پیر روشن ضمیر حکایت میکرده اند که روزی در جامع
سمرقند ایشان را وجدی در رسید که دران وجد باوجود کبر سن ازین
سوی منبر بدان سوی برجستند وهیچ الم بجسم شریف آنجناب نرسیده
وحال آنکه ارتفاع آن منبر مقدار دو قامت آدمی بود وعرضش نصف آن
ونیز خدمت میر بزرگ بخدمت قاسم شیخ کرمنی قدس سرّه رسیده اند
ورساله بنام نامی آن عزیز تالیف نموده غالباً نام حضرت شیخ را دران رساله
به آب زر نوشته بوده اند چون شیخ آنرا دیده اند فرموده اند چنانکه شما
نام فقیر را عزیز ومحترم داشتید حق سبحانه وتعالی شما را معزز ومعظم گرداند
خدمت میر بسبب عارضی از وطن خود بسمرقند رفته بودند بعد از رفع آن
عارض بوطن باز رجعت نمودند بعد از رخصت بوطن شاهزاده مشفق المعالی
والفقرا محمد حکیم میرزا کتابتی در غایة نیازمندی بمیر نوشته آنجناب را بکابل
طلب فرموده بعد از رسیدن باحترام تمام تلقی نمود بعد از انتقال سلطان
مذکور چون حاکم آن دیار یکی از هنود مقرر شد خدمت میر بدعا انتقال خود ازین وار

Marfat.com

ملال طلبیدند و باجابت رسید فی سنہ اربع و تسعین و تسع مائۃ خدمت
مرشدی میفرمودند کہ مرا بوالد خود ہمین اعتقاد علم و عمل بود کہ ایشان را از عرفا و اولیا
نمیدانستم روزے یکی از درویشان صاحبدل بمن گفت والد شما را در واقعہ دیدم فرمود
کہ بمحمد نعمان گو کہ چرا بما این ہمہ سستی اعتقادی ولادت مرشدی میر محمد نعمان
سلمہ المنان در سمرقند بودہ در حدود سنہ سبع و سبعین و تسع مائۃ پیش از ولادت
ایشان والد ایشان حضرت امام اعظم ابو حنیفہ نعمان بن ثابت رضی اللہ عنہ بخواب
دیدہ اند کہ فرمودہ اند کہ از تو فرزندی سعادتمندی متولد میگردد او را اسمے باسم ما
گردان مرشدی میفرمودند ہم در ایام صبے بعضی فکرتہا و حیرتہا مرا فرو میگرفت بعد
از آنکہ در خدمت فقرا در آمدم و از مراقبات ایشان اطلاعی شد معلوم گشت
کہ فکرتہا و حیرتہا نیز شعبہا بودہ اند ازین راہ در بدایت ایام شباب در ملتج بخدمت
عارف آگاہ امیر عبید اللہ ملتجی عشقی رحمۃ اللہ علیہ رسیدہ باشارۂ آن بزرگ
انابت نمودہ اند چون بہندوستان آمدہ اند نیز از و فور شوقی کہ باین معنی داشتہ اند
از بعضے درویشان تعلیم اذکار گرفتہ بودہ اند تا آنکہ قائد توفیق زمام طالع ایشان را
بآستان حضرت ع خواجہ فانی ز خود باقی بحق ؛ قدس اللہ تعالے سرہ
رسانید از ایشان الطاف بسیار دیدہ بذکر و مراقبۂ طریقۂ شریفۂ نقشبندیہ
مشرف گردیدند در خدمت ایشان با جمع کثیر از فرزندان و خویشان بفقر و
فاقۂ تمام بسر می بردند و ازان خوشدل و مسرور خاطر می بودند یکی از امرائے
مخلص حضرت خواجہ از ایشان التماس نمودہ کہ چون می شنوم کہ بعضی فقرا
خانقاہ شدہ تہائی فقر میگذرانند اگر امر شود بسعادت خدمت کفاف ہر روزہ
ہر یک مستعد گردم حضرت خواجہ چند تن از فرزندان و اصحاب خود را تجویز نمودہ اند
درین اثنا یکی معروض داشتہ کہ میر محمد نعمان نیز در غایت فقر و کثرت عیال ست

Marfat.com

حضرت خواجہ رضا نداده اند و فرموده اند اینها جز ربدن ما اند یعنے ما جز ربدن
خود را باین امور قرین نگر دانیم مرشدے فرمودند که باوجود که دران ایام چه
نوع فاقها بر ما میگذشت از استماع این عنایت بر قهقار فتیم و امیدها بستیم در زیر
مسجد فیروزی خانها بوده که در قرنها آدمی آنجا سکونت ننموده بوده اند و از
سراقین ابابیل وغیره تنگی نفس لازم آن بوده بامر حضرت خواجه قدس سره
سیدی با متعلقان آنجا می بوده اند و از اثر سکونت آنجا هم شیرهٔ ایشان که از
صالحات خداوندحالات و جذبات بوده رنجور شده والدهٔ ماجدهٔ حضرت خواجه
بعیادت او آمده اند از ایچه گریهٔ آن خانه ساعتے نشستن نتوانسته اند حقیقت
آنرا بحضرت خواجه وانموده گفته اند اے خواجهٔ من و نور دیدهٔ من این جماعته
که مرید شده اند کشتے نشده اند آنحضرت فرموده اند اے والده اینها
بدعوی نیامده اند که ازین امور گران خاطر و ملول دل گردند و هم سیدی فرمودند
که روزے چند بعضی اوقات سکریه که نه بر وفق شرع اند بر من مستولی شد چندانکه
کوشش نمودم مرفوع نگشت ناچار قصد آن کردم که بحضرت خواجهٔ خود
قدس سرهٔ معروض دارم چون بمسجد رسیدم نماز جماعت برپا شده بود من
این کرانه صف بودم و آنحضرت آن کرانه صف خواستم نظرے به آن قبله حقیقے
کرده احرام ببندم بمجردے که نظر من بر ایشان افتاد نظر ایشان نیز بمن افتاد
واز من این نظر آن حال که رفع آن میخواستم از من مسلوب شد و هم سیدی
فرمودند که در مرض ارتحال خواجهٔ بزرگوار خدمتگارے وبیدارے کشب
بمن رسید آن شب نظرے بر من انداختند که از اثر آن نظر مرا فروگرفت
که هر کارے که از من وقوع می یافت درین اندیشه میرفتم که آیا رضای او تعالے
دران باشد یا نه چنان که اگر قدمی بجایے می نهادم می گفتم آیا مرضی بود یا غیر مرضے

Marfat.com

چون بازمی گشتم سر درین اندیشه گم میشدم معلوم شد که آنوقت وقت تسلیم و
رضای ایشان بوده ورشحه ازان دریای بیکران به این تشنه جان رسیده
از زبان سیدی شنیدم که حضرت خواجه قدس سرّهٗ در حال حیات چون حضرت
ایشان را رخصت ارشاد فرمودند وجمهور اصحاب را بایشان سپردند وهر کدام جدا
جدا طلب داشته وداع فرموده بخدمت ایشان فرستادند وایشان را
متکفل تربیت آنها ساختند چنانچه پیوسته اصحاب خود را میفرمودند که در
خدمت ایشان تعظیم ما مکنید بلکه توجه خود را بجانب ما منمائید دران اثنا باین فقیر
محمد نعمان نیز فرمودند که خدمت ایشان را سعادت خود دانسته ملازم آن
باش بمقتضای هم پیرگی در نفوس چون رعونتها متمکن بود معروض داشتم
که قبلهٔ توجه من درگاه شماست هرچند ایشان بزرگ باشند حضرت خواجه
ازروی غضب فرمودند که میان شیخ احمد آفتابی اند که مثل ما هزاران مثل رگان
وضمن ایشان کم ست واز کمل اُولیاء متقدمین خال خالی مثل ایشان گذشته
باشند بعده باعتقاد درست ونیاز تمام بخدمت ایشان رسیدم واظهار عجز
ونیاز انکسار نموده دریوزهٔ عنایت کردم فرمودند که تو آخر ازان مائی الحال چند
گاه درخدمت حضرت قبله گاه باش بعد از انتقال حضرت خواجه چون حضرت
ایشان ماقدس سرّهٗ به دهلی آمدند خدمت سیدی عریضه مشتمل برشکسته ولیها
وغریبیها وبی نصیبیها وبی استعدادیهای خود بحضرت ایشان نوشته اند ومعروض
داشته که مرا وسیله بر حمت ایشان جز آن نیست که نسبتے باُولاد سید المرسلین
صلے اللہ علیہ وسلم دارم بصدقهٔ آنحضرت برمن ترحم نمایند حضرت ایشان را از مطالعهٔ این
عریضه رقت روی داده فرموده اند میر بیدلی مکنید که حضرت خواجهٔ ما رضی اللہ عنہ حاضر اند
انشاء اللہ خوب خواهد شد ونیز فرموده اند در میان اصحاب حضرت خواجهٔ ما قدس سرّهٗ میر را

Marfat.com

باما مناسبت دیگرست باجملہ سیدی را در سلک اہل ارادت داخل ساختہ در کنف تربیت گرفتہ بسر ہند بردہ اند و مرشدے سالہا در آستان آن قدوۂ حق پرستان گذرانده دیده اند انچه دیده اند تا آنکه وقتی حضرت ایشان را قدس اللہ تعالی سرہٗ ضعفے روی داده متصور آنکه آن مرض مرض آخرش باشد واز مناسبات ضعف شاید فرصت سپردن امانت خواجگان رضی اللہ عنہم باہل آن میسر نشود بران آمده اند که به بعضے مخلص اصحاب این نسبت شریفه را القا فرمایند شایان تحمل آن باز جز مخدوم زادۂ بزرگ خود شیخ محمد صادق علیہ الرحمۃ و مرشدی میر محمد نعمان را سلمہ اللہ ندیده اند و بعضے احوالات که مناسب استعداد این دو عزیز بوده بر هر یک افاضه فرموده اند بعد ازان حضرت ایشان را صحت کامل روی داده فرموده اند سر آنکه این نسبت تا درین ضعف بشمایان متعلق گشت آن بوده که بعضے احوالات عظیمۂ دیگر بما مودع بوده که ورود آن موقوف باعطائے اینہا می بوده بعد از چند گاه مرشدی را بهدایت طلبۂ برہانپور مرخص گردانیده اند و این اجازت نامه رقم زده هو اللہ لا الہ الا ہو نحمده و نصلی علی نبیه و نسلم علیه و علی آله الکرام و بعد فان الاخ الصالح السالک طریقۂ اہل اللہ العارف باللہ السید الکامل محمد نعمان وفقه اللہ سبحانه و ایانا لمرضاته تما دخل بتوسط هذا الفقیر فی سلک ارادة المشایخ النقشبندیة و سلک طریقتهم العالیة قدس اللہ تعالی اسرارہم و ظهر منه الانتفاع للطلبة اجزته بتعلیم طریقة هؤلاء الاکابر للطلاب و شرط الاجازة الاستقامة علی الشریعة و الثبات علی الطریقة و الحقیقة و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوٰت و التسلیمات دو بار سیدی مرشدی بلدۂ معظمه رفته اند چون دران شهر مذکور مشایخ معظمه از طرق دیگر صاحب علوم قال و حال و خداوند کمال و اکمال بوده اند چون شیخ محمد فضل اللہ و شیخ عیسی روح اللہ روحهما این طریقه از مرشدی تربیتی نیافت بخدمت حضرت ایشان مراجعت نموده حقیقت را معروض داشتند حضرت ایشان مرتبۂ ثالثه بشیخت آن شهر امر کرده فرمودند این مرتبه بمرتبه

Marfat.com

سابق نماند انشاء الله تعالے سبحانه چون سید درین مرتبه بشهر برهانپور رصانها الله
وجمیع المسلمین عن البلیات والشرور آمدند بحسب اشارات غنایات بنوعی مجلس
ایشان آنجا درگرفت که بتحریر نگنجد دیده نشد که جماعه که از دور نظاره آن مجالس میکردند
ناگاه جذب وحالتی ایشان را روی میداد که از غایت سکر ولی آرامی جاها پاره میکردند
وچون مرغ بسمل بر خاک می طپیدند گاه مشاهده میشد که سی چهل تن بهم افتاده بودند
ومصدوقه این مصراع سید قاسم تبریزی رحمة الله که ع ورمیان شهر ودر هر گوشه
غوغای اوست بظهور پیوسته بود تا بجائے که بعضے مریدان مشایخ عظام
آن شهر نیز ناچار آمده داخل مستفیضان شدند وبسا مفسدان بصلاح رسیدند
وبسیار هشیاران بادهٔ بیخودی وجذبه چشیدند ودرین اثنا عنایت نامهٔ حضرت
ایشان قدس سرهٗ بسیدی رسید که ایں فقره از انست روزی بعد از نماز
بامداد در حلقهٔ یاران نشسته بود بخواست یابی ذوهبت توجهی بجانب شما پیدا شد
ودر رفع بقایاے آثار که بنظر می آمد گشت واهتمام در رفع ظلمات ولد وراثه که
محسوس میگشت نمود تا آنکه هلال کمال شما بدر کامل گشت وآنچه در آفتاب
هدایت ودیعت نهاده بودند همه در آن بدر منعکس شد حتے که در جانب کمال
هیچ متوقعی ومنتظرے نماند الا ان یتسع الظرف بعد ذلک ویافت بقدر وسعه شیئاً
فشیئاً وتا زمان طویل صورت مثالیهٔ این معنی را در نظر داشت تا نیفتد که مصداق
حاصل آمد الحمد لله سبحانه والمنه علے ذلک حصول این دولت تاویل آن واقعه ست که
شما دیده بودید وحصول آن ابمبالغه وتاکید مسالت مینمودید لله سبحانه الحمد والمنه وام شما
بتمام اولیافت وموعود منجر شد ومعهود موفی گشت امید وارست که بتعجیل باندازهٔ
این کمال حاصل آید ودشت وصحرائے آن حدود بوجود شریف شما منور گردد ونهتی
از سرایت حضور صحبت شریف بر هر قوی وضعیف چه گوید واز راستیها وبے

Marfat.com

تکلفہا آن عنصر لطیف چہ در بیان آورد و از الطاف و اعطاف ایشان کہ شامل این بیچارہ دل آوارہ گشتہ چہ بنگارد و این ذرۂ ناچیز تجدید توبہ و انابت بخدمت این عزیز نمودہ و در بدایت تعلیم ذکر این طریقۂ علیہ از ایشان اخذ کردہ بمین صحبت ایشان از وضع سپاہ بشیوۂ اہل خانقاہ درآمدہ و بدلالت و سفارت ایشان باستان بوسی حضرت ایشان قدس اللہ سرہ الاقدس مشرف گردیدہ و بنظرات و عنایات آنحضرت بقدر قابلیت خویش رسیدہ جزاہ اللہ عنا خیر الجزاء و سلمہ اللہ علی رؤس الاشہاد و امید وار است کہ بحکم واقعۂ صادقہ کہ ہم ایشان دیدہ اند قبول این بزرگان چون قبول او سبحانہ و تعالی و حبیبہ صلی اللہ علیہ وسلم گردد و آن واقعہ اینست کہ سیّد فرمودند آن سرور را علیہ الصلوٰۃ والسلام در مسجد جامع برہانپور با خلفاء کبار رضی اللہ تعالی عنہم دیدم چون نظر مبارک ایشان بر من افتاد بحضرت صدیق اکبر خطاب نمودہ فرمودند ہر کہ مقبول شیخ احمد است مقبول ماست و مقبول او تعالی و آنکہ مردود شیخ احمد است نیز مردود ماست و مردود حق جل و علا مرشدی گفتند چون این کلام از ان حضرت شنودم شکر ہا در دلم آمد کہ از مقبولان حضرت ایشانم پس مقبول حضرت حق سبحانہ و حبیبہ المطلق باشم آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والتحیۃ بر ما فی الضمیر من مشرف شدہ فرمودند رو و قبول تو نیز اینچنین ست روزی باین حقیر بتقریب آنکہ آزار و آلام سالکان را موجب کشایش کار ست فرمودند شبے از صفحۂ مسجد جامع برہانپور کہ مقدار قامت آدمی ارتفاع داشت افتادم چنانکہ یکدست من خستہ و شکستہ شد اما افتادن ہمان بود و ظہور معاملہ و مقامی کہ آرزو میکردم ہمان و چنان ازان افتادن مسرور شدم کہ شکرانۂ آنرا حلوا پختم و اعتقادم چنان بود کہ ہر کہ ازان تناول نماید بہشت رود و نیز روزے باین حقیر بتقریب بزرگیہای حضرت ایشان قدس اللہ سرہ فرمودند دران ایام کہ در خدمت ایشان بودم روز

Marfat.com

در حلقهٔ مراقبه دیدم که همه کائنات گویا خیمه ایست افراشته و همه خلائق زیر آن بارگاه و متصدیان مهمات کارخانهٔ ظهور همه در تحت آن و در مرکز آن بارگاه رونقی ست و آنحضرت از راه آن نگاهی دارند و هر که در زیر آن خیمه است توجه و نظر بران روزن دارد ایشان باین خلائق اشاره میفرمایند و بآن یک اشاره هر که متصدی کاریست معاملهٔ خود را ازان یک اشاره فهم میکند و بدان عمل مینماید و همچنین هر که در زیر آن بارگاه ست بهمان یک اشاره معاملات مختلفه و کارهای متنوعه ادراک نموده سرانجام میدهد حضرت ایشان نشسته اند و بجز نیابت و کلیات کار و معامله که درین خانه است بدین تقریب حضرت سیدی افاده نمودند که چندین راقیم میدانند که از برکت صحبت حضرت ایشان بقطبیت رسیده اند راقم این حروف گوید شبی با جمعی از مخلصان سیدی در خدمت آن مرشدی بمنزل یکی از مریدان ایشان میهمان شدیم جناب سیدی میزبان را تاکید فرمودند که در طعام کمال احتیاط حلته بجا آورے چنان کرد و بعد از ساعتے شوربرخاست که بزے را درین میان بجرمے که ذبح کردند کرم بسیار در وی افتاد بنوعی که در ساعتے از گوشت به استخوان رسید و عجب تر آنکه هیچ کرمے به گوشتهاے دیگر ذبائح با آنکه نزدیک بود رغبت ننمود سیدی فرمودند که این ذبیحه از وجه حلال نبوده تحقیق نمایند چون تفتیش نمودند معلوم شد که یکی از آشنایان آن بلاد که از عاملان قریه بوده آن حیوان را از رعایا گرفته بود و بخانهٔ این یار خود فرستاده و وی از ضرورت کثرت مهمانان ویرا ذبح نموده اگرچه تحصیل علوم ظاهر سیدی را کمتر ست اما آنجناب را در ادراک حقایق این طائفه خصوصا علوم حضرت ایشان قدس سرهٔ حدت بصر ست و حضرت ایشان نیز اگر سیدی را بحدت بصر ستوده اند و در مکتوبات کثیر البرکات مکاتیب

Marfat.com

کثیرہ در جواب اسولۂ ایشان یا بغیر آن نامزد آنجناب فرمودہ اند کمالا
یخفی ازان مکاتیب بعض مراتب ضروریۂ راہ را در ضمن دوازدہ برکتہ
نقل مینماید خوانندگان را مفید آید ب ۱ از تکثر طلاب و ترقیات آنہا
نوشتہ بودند در تکثر اخوان بموجب اکثروا اخوانکم فی الدین امیدواریہاست
و کریمہ سنشد عضدک باخیک نیز مؤید این معنی ست لیکن باید کہ منظور
نظر احوال و اعمال خود باشد و ملحوظ سکون و حرکتہ خود بود مبادا کہ ترقیات
مریدان باعث توقفات پیران گردد و حرارت مسترشدان در کارخانۂ مرشدان
برودت اندازد ازین معنے ترسان و لرزان باید بود احوال و مقامات مریدان
را در رنگ شیر دیبر باید دانست چہ جای آنکہ بآنہا مفاخرت و مباہات باید
کرد کہ مبادا ازین راہ دروازۂ عجب کشادہ گردد بلکہ باید کہ بحکم الحیاء شعبتہ من
الایمان ترقیات مریدان باعث شرمندگی و خجالت باشد و حرارت طلب
طالبان موجب غیرت و عبرت بود باید کہ قصور اعمال و متہم داشتن نیات
ملازم وقت بود و لسان حال و قال بکلمۂ ہل من مزید مرطوب باشد ب ۲
اے برادر مکرر بشما گفتہ کہ مدار این طریق بر دو اصل ست استقامت بر
شریعت بحدی کہ بر ترک ادنے ادبے از آداب راضی نباید شد و رسوخ
و ثبات ست بر محبت و اخلاص شیخ طریقت بر نہجی کہ بر وے مجال اعتراض
نماند بلکہ جمیع حرکات و سکنات او زیبا و محبوب در نظر مرید در آید اگر بعنایت
اللہ سبحانہ این دو اصل مستقیم ست سعادت دنیا و آخرت نقد وقت
ست ب ۳ پرسیدہ بودند کہ اسمائی کہ مبادیٔ تعینات أنبیا
علیہم الصلوٰۃ والتسلیمات اند ہمان اسماے مبادیٔ تعینات اولیاست
یا نہ و اگر ہست فرق چیست اے عزیز مبادیٔ تعینات أنبیا علیہم الصلوٰۃ

Marfat.com

کلیات ہماست ومبادیٔ تعینات اُولیا جزئیات آن اُسماست کہ در
تحت آن کلیات مندرج ست ومراد از جزئیات آن اُسما ہمان اُسما
است کہ بقیدے از قیود ماخوذ گشتہ ہست کالارادۃ المطلقۃ والارادۃ
المقیدۃ بشئ وچون اُولیا را بواسطہ متابعت انبیا علیہم الصلوٰۃ والتسلیمات
ترقی واقع میشود رفع آن قید نمودہ ملحق خواہد بود این فرق را در بعضی
مکاتیب بتفصیل مذکور ساختہ ہست ملاحظہ خواہند نمود ب۴ عمل آن سرور
علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام بر دو نوع ست برسبیل عبادتست یا برطریق
عرف وعادت عملے کہ برسبیل عبادت بود خلاف آنرا از بدعتہا منکر میدانیم و
در منع آن مبالغہ مینمائیم کہ احداث در دین ست وآن مردود ہست وعملے کہ
بنا بر عرف وعادت است خلاف آن را بدعت منکر نمیدانیم ودر منع آن مبالغہ نمی
نمائیم کہ در دین تعلق ندارد وجود وعدم آن مبنی بر عرف وعادت است
نہ بر دین وملت چہ عرف بعضے بلاد خلاف عرف بعضے از بلاد دیگر ست
وہمچنین در یک بلدہ باعتبار تفاوت ازمنہ تفاوت عرف واقع ست مع
ذلک رعایت سنت عادی نیز منجر نتائج ست ومنتج سعادات ب۵ از فرق
میان حصول وصول سؤال کردہ بودند اے برادر حصول باوجود بُعد متصور
است ووصول متعذر عنقا را کہ بصورت مخصوصہ تصور میکنم میتوان گفت
کہ عنقا در مدرکۂ ما حاصل ست اما وصول بعنقا متحقق نیست زیرا کہ ظلیت کہ
عبارت از ظہور شی ست در مرتبہ ثانیہ منافی حصول آن شی نیست اما وصول
شی ظلیت را برنتابد فافہم ب۶ شکر این نعمت عظمے بکدام زبان بجا آورد
کہ حضرت حق سبحانہ وتعالے ما فقرا را بعد از تصحیح عقائد بموجب آرائے
اہل سنت وجماعت شکر اللہ تعالے سعیہم بسلوک طریقۂ علیۂ نقشبندیہ

Marfat.com

مشرف ساخت واز مریدان ومنتسبان این خاندان بزرگ گرداند
نزد فقیر یک گام در این طریق زدن بهتر از هفت گام طرق دیگر ست راهی که بکمالات
نبوة بطریق تبعیة دوراثت کشاده میشود مخصوص باین طریق عالیشان منتهیان
این طریقه ازین کمالات بطریق تبعیت نصیب کامل می یابند مبتدیان و
متوسطان که ملتزم این طریق اند ومحبت کامل بمنتهیان این طریق دارند نیز
امید وارند للمرء مع من احب بشارتیست دور افتادگان را خائب وخاسر درین
طریق کسی ست که داخل این طریق شود ومراعات این طریق نکند وامور محدثه
درین طریق اختراع نماید وبه اعتماد منامات ووقایع خود بخلاف این طریق اقدام
کند درینصورت گناه طریق چیست ب پرسیده بودند که ذکر نفی و
اثبات بهتر ست یا تلاوة قیام نماز بطول قنوت بدانند که ذکر نفی واثبات در
رنگ وخصوصست که شرط نماز ست تا طهارت درست نشود شروع در نماز
ممنوع ست همچنین تا معاملهٔ نفی باتمام نرسد غیر از فرائض وواجبات وسُنن
هرچه کند از عبادات نافله داخل وبال ست اول ازالهٔ مرض خود باید کرد که مربوط
بذکر نفی واثبات است بعد ازان بعبادات وحسنات دیگر که در رنگ غذائے
صالح اند مریدان را باید پرداخت پیش از زوال مرض سر غذا که تناول نمایند
فاسد ومفسد است ع هرچه گیرد علتے علت شود ب حقائق ممکنات بعلم
این فقیر عبارت از عدمات ست که منشاء هر شر ونقص ست باعکوس صور
علمیهٔ اسما وصفات الٰهی جل شانه که دران عدمات ظهور یافته اند غایته ما فی الباب
آن عدمات در رنگ هیولی اند وآن عکوس در رنگ صورت که در هیولی حال
گشته است تشخیص وتمیز عدمات بآن عکوس ظاهر ست وقیام آن عکوس
بآن عدمات متمیزه واین چون قیام عرض بجوهر نیست بلکه در رنگ قیام صورت است

Marfat.com

که به هیولی گفته اند و تشخیص هیولی را بصورت داشته اند و چون بتوفیق الله
سبحانه سالک متوجه جناب قدس خداوندی جل شانه بذکر و مراقبه میگردد و ساعته
فساعته از ماسوی اعراض مینماید آن عکوس صور علمیه اسما و صفات وجهی جل سلطانه
در هر آن قوت و غلبه پیدا میکند و بر قرین خود که عدمات ست استیلا و تسلط می یابد لا
ان حزب الله هم الغالبون معامله تا بجائی میرسد که عدمات که همچون اصل و هیولی بود
مر عکوس را روبا ستتاری آرند بلکه تمام از نظر سالک مختفی گردند و غیر از عکوس اصول و
اصول اصول خود در راه نمی ماند بلکه عکوس که مرایای اصول خود ند نیز از نظر مختفی میگردد
چه مرایا را از اختفا چاره نبود این مقام مقام فنای بلند ست ب چون انسان
کامل بعد از تمامی سیر را نیز تمام کند و دائرهٔ ظهور عکوس اسما و صفات را که مربوط سیر
فی الله بوده بانجام رساند شایان آن میگردد که معشوق با صالته بی شائبهٔ ظلیت
و بی توهم حالیه و محلیت در وی ظهور فرماید و چون صفات ذاتیهٔ معشوق از ذات او
تعالی انفکاک نیست ناچار ظهور ذات مع الصفات در عین عاشق خواهد بود و
قوسین بحصول خواهد پیوسته که قوس صفات و قوس ذات بود این مقام اعلای مقامات
قاب قوسین ست که متعلق بظهور اصلی ست بی شائبهٔ ظلی و اگر بعنایت الله سبحانه
عاشق صادق را کمال گرفتاری بذات معشوق پیدا شود بحدی که از اسم و صفت
هیچ نخواهد در نیوقت بفضل خداوندی جل سلطانه اسم و صفت بتمام از نظر او میخیزد و
جز ذات هیچ چیز ملحوظ و مشهود او نمی ماند هر چند صفات موجود باشند اما مشهود او نمی
ماند هر چند صفات نبودند در خیال سر او آنرا بظهور می آید و از قوسین اثر نمی ماند
ب ۱۰ بدانند که هر شئی بماهیت خود آن شئی شی ست و از برای ثبوت ماهیت مر آن شئی
را هیچ جعل جاعل در کار نیست که ثبوت شئی مر نفس خود را ضروریست از اینجا گفته اند که جعل
در نفس ماهیات ثابت نیست و ماهیات مجعول نیستند جعل جاعل از برای اتصاف ماهیات بوجود

Marfat.com

در کار ست فعل صباغ در اتصاف ثوب ست بلون نہ آنکہ ثوب را ثوب سازد و
لون را گر داند کہ آن محال ست کہ تحصیل حاصل ست پس جعل در نفس شی نشد
بلکہ در اتصاف شی بوجود شد پس ثابت شد کہ شی بماہیت خود شی ست و یعنی
در نظر کشفی در ظل شئے و عکسٔ مفقود ست کہ عکس و ظل شئ بماہیۃ ظلی و عکسی خود و
ظل و عکس نیست بلکہ بماہیت اصل خود ظل و عکس گشتہ است چہ ظل ماہیت ندارد
ہمان ماہیت اصلست کہ بظل خود را ظہور نمودہ است پس اصل اقرب باشد ظل را از
نفس خود و چہ ظل باصل ظل ست نہ بہ نفس خود و چون عالم ظلال و عکوس افعال واجبی
جل سلطانہ است ناچار افعال کہ اصول اویند از عالم بعالم اقرب باشند و ہمچنین
چون افعال ظلال صفات واجبی اند جل شانہ ناچار صفات بعالم از عالم و از اصول
عالم کہ افعال باشند اقرب باشند کہ اصل الاصل اند و چون صفات نیز ظلال حضرت ذات
اند تعالے و حضرت ذات جل شانہ اصل جمیع اصول ست لاجرم حضرت ذات
تعالے بعالم از عالم و از افعال و صفات واجبی اقرب باشد اینست بیان اقربیت او تعالے
کہ در چیز تحریر و بیان آمد ۱۱ ب پرسیدہ بودند کہ چون اشیا ظلی بماہیت خود
اشیا نباشد بلکہ ماہیت اصل خود پا بودند باید کہ مشار الیہ اشیا بلفظ ہو و انت و انا ہمان
اصل باشد این زمان حمل بعض صفات کہ بآن اصل نا ملائم اند بر ضمائر چون صادق آید در
انا الکل و انا نائم بدانند کہ ظل فی الحقیقۃ ہر چند باصل خود بر پاست اما ثبوت ظلیت
خود اگر چہ در مرتبۂ حس و خیال بود ہمیشہ بر جاست و احکام ظلیت او را دوام و بقاست
و خلقہم اللہ بداز اگو ست و حمل آن صفات بر آن ضمائر بملاحظۂ اعتبار ظلیت روا ست
و ہر مرتبہ از وجود را حکم جدا ست و ہر چہ در خدا کم ست نہ خدا ست جل و علا ۱۲ ب
بدانند کہ در مراتب عروج تا زمانے کہ از یکدیگر متمیز اند و از اصلے باصلے دیگر رفتہ
میشود آن کمالات داخل دائرۂ ولایات ست و چون این تمیز برطرف شود و

Marfat.com

واین تفصیل کم کردہ معاملہ بہ اجمال وبساطت صرف افتد شروع در کمالات متبع
نبوت بود دران مرتبہ نیز ہر چند وسعت ست ان اللہ واسع علیم اما آن وسعت
وسعت دیگرست واگر تمیز است ہم تمیز دیگر زیادہ ازین چہ نویسد وکہ دریابد رہنا
اتنا من لدنک رحمۃ وہیئ لنا من امرنا رشدا شیخ طاہر لاہوری سلمہ اللہ
تعالے از کبار اصحاب حضرت ایشان اند صاحب ریاضات شاقہ ومجاہدات
شدیدہ وخداوند کرامات ظاہرہ وخوارق باہرہ واحوال عالیہ ومناقب فاخرہ
وحاوی علوم وحافظ قرآن بعد از تحصیل انواع فنون از معقول ومنقول فروع
واصول چون شوق سلوک این راہ گریبان ہمت آنجناب بگرفت خود را باستان
حضرت ایشان رسانید زیرا کہ وے از غایۃ تشرع جویاے مرشدی بود کہ در علم
وعمل وکمال متابعت آن سرور صلے اللہ علیہ وسلم یگانۂ زمان خود باشد وبہ ہمہ
ہوید ابو وبل اشہر من البیضا کہ درین امور سرآمد اولیاے وقت خود حضرت ایشان
بودند قدس اللہ سرہ الاقدس پس خدمت شیخ سالہا بانکسار وذلت وافتقار تمام
در عتبۂ علیہ گذرانید چنانکہ دران خانقاہ از سالکان این راہ در ظاہر نجا کسی و
بیمقداری شیخ طاہر دیگری نمی نمود وبسیار بودی کہ از درویشان التماس آن مینمود
کہ کناس را منع کنند وتطہیر خلا ہا را باو واگذارند وایضا خدمتش در تعلیم وتفہیم صاحبزادہ
کبار سلمہم اللہ سبحانہ جہد بلیغ وسعی تمام مبذول داشت چنانکہ از زبان مبارک مخدوم
زادہا مکرر شنودم کہ فرمودند حقوق حضرت شیخ طاہر بر ما بایان نہ آنقدر ست
کہ از عہدۂ شکر آن توانیم برون آمد جزاہ اللہ عنا خیر الجزاء روزے حضرت ایشان
قدس سرہ نیز فرمودند کہ محمد یحیے را ہم میخواہم بشیخ طاہر بسپاریم کہ چون بدرانش
از ہمت انفاس شیخ عالم عامل شود اما الحال شیخ طاہر را آن دماغ کے ماندہ
باین مولویت رعایت آداب حضرت ایشان وہیبت آنحضرت آنقدر

Marfat.com

بر شیخ مستولی بود که بتحریر نگنجد چنانکه روزی حضرت ایشان آنجناب را امر
بامامت کردند رنگش بگشت و لرزه بر اعضای او افتاد از غایت خشیت
باوجود حفظ قرآن و علم فراوان زمان زمان قراة در گلویش گره می شد
لاجرم از برکت این دولت انکسار و ادب و خدمت بل بیمن نظر اکسیر خاصیت
آنحضرت قدس سره رسید بجائی که رسید اما در اثنای راه سلوک و گرمی
کار بتقدیر و حکمت ملک الجبار او را بلیهٔ عظمی روی داده بود مجمل آن قضیه آنکه
روزی حضرت ایشان قدس سره از حلقهٔ ذکر برخاستند و فرمودند که درین
حلقه دیدم که بر جبین یاران لفظ شقی مرقوم است ازین سخن بر همه یاران هیبت عظیم
مستولی شد و از خوف و خشیت هر کدام بر خود لرزیدند و آن شخص شیخ طاهر
بود و مقارن آن مکشوف لغزشهای عجیب از شیخ بظهور آمد پس حضرت ایشان
که گنجور گنجینهٔ رحمت رحمن بودند دعا و توجه علیه بر رفع آن بلیه گماشتند تا
آنکه حضرت حق سبحانه بمحض کرم خود مسألت ایشان را باجابت رسانید گویا
حضرت ایشان خود نیز در نامهٔ اجازهٔ او باین قضیه ایما نموده اند و ایضاً در
مکتوبی بتقریب بیان قضای معلق و مبرم اشعار باین امر فرموده برنگاشته
اند ب که چون متوجه رفع این بلیه شدم در لوح محفوظ دفع آن را معلق بامری
ندیدم مبرم دانستم حیرت روی داد چه بآثار و اخبار و اجماع امت معلوم
داشتم که بر قضای مبرم تغیر روا نبود درین اثنا آن کلام بلند غوث الانام
سید عبد القادر جیلانی قدس الله سره العالی بیادم آمد که فرموده هیچکس
را در قضای مبرم تصرفی نیست مگر مرا گفتم الهی چون یکی از اولیای ترا
این دولت میسر بود من نیز امیدوارم و الحاح نمودم باجابت رسید و
معرفت این سر نیز عطا فرموده دانانید که قضای معلق دو قسم است معلقی

Marfat.com

است کہ تعلیقش در لوح محفوظ مسطور است و معلقے ست کہ تعلیقش در علم
ماست این قضیہ و آنکہ شیخ عبدؓ القادر را دران تصرف عطا کردہ ایم داخل
قسم ثانی ست لیکن چون بصورت مبرم نمایست او مبرم انتہے ماحصل من
کلامہ الشریف و نیز روزے شیخ طاہر را در ایام گرمی کارا واز غلبۂ حال بر زبان رفت
کہ اگر حضرت ایشان خواہند سلب احوال من نمایند میسّر نشود کہ من فانی
شدہ ام و اتفاق این طایفہ است کہ الفانی لایرد و این شطح او را یکی بسمع
حضرت ایشان قدس سرّہٗ رسانید در جلالیت رفتہ سلب احوال او نمودند
شیخ بیچارہ بصد اضطراب چون ماہیٔ بے آب بر خود می جنبید و جمعے از بزرگان را
وسیلۂ شفاعت ساخت تا حضرت ایشان رقم عفو بر جریمۂ او کشیدند
و باز بہ نسبتش رسانیدند باجملہ بعد التیا والتی شیخ مشار الیہ را حضرت ایشان
قدس اللہ سرّہٗ باحوالات علیہ نواختہ بخلافت تعلیم طریقت در سلسلۂ شریفۂ
نقشبندیہ سرافراز ساختہ بارشاد طلبۂ بلدۂ لاہور رخصت فرمودند اگاہ از
طریقۂ قادریہ نیز مجازش گردانیدند شیخ بہ بلدۂ مذکور رفتہ بارشاد و تربیت طالبان
پرداخت و جمعے را از برکات و افاضات خود بہرہ ور ساخت این فقرات کہ
از عرائض او منقول میگردد مبین علوّ حالات و فور برکات اوست ب منہا
بعرض اقدس میرساند چون ازان آستانۂ علیا متوجہ اینجانب شدم در ہر قدمے
با خود میگفتم اے نادان مقصد خود را پس گذاشتہ کجا میروی اما از غیب
کسے میگفت راہی شو باجملہ کشان کشان باین شہر آوردند در گوشۂ مسجدے
حیران نشستم ناگاہ روحانیت حضرت خواجۂ بزرگ رضی اللہ عنہ ظاہر شد با
گشت کہ در پے کارے کہ فرمودہ اند باید شد امتثالاً لامرہ وام کم چندی را مشغول
ساختم درین میان جوانے بلند استعدادے رسیدہ بمجرد شغل دادن

Marfat.com

در تمام بدش دفعۃً نسبت سرایت کرد و سر تا قدم آگاہ شد دیگر طالبان
نیز جمعیت و حضور ہا بدست آوردند بعضے حاسدان سخنے را کہ پیر دستگیر در بیان
مقامات خصوصًا مقام حضرت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ رقم نمودہ اند درمیان
آوردہ بعضے چیز ہاے دیگر بآن از خود الحاق کردہ راہ طعن گشودند مولانا حامد
آن مکتوب را پیش علامۃ الانام مولانا عبد السلام برد مولانا بعد از مطالعہ گفتند
ہیچ شبہ وارد نمیشود و خیلے حسن ظن پیدا کردند زبان حاسدان بستہ شد
بسبب ہذا حضرت سلامت سگان آن درگاہ را از نسبت مریدی ما نا
قابلان را ہزار عمارست فکیف کہ خود را در زمرۂ بندگان آن آستان شماریم
کہ ہر چہ از انجاست ہمہ خیر محض ست و ہر چہ از ینجاست شر محض پس
مایان را بان عتبۂ علیہ چہ نسبت لیکن چون از خاک مذلت بر داشتہ اند
و بعرض حال امر فرمودہ گستاخی میرود قبلہ گاہا نسبتہای طرق ثلاثہ جلوہ
گر شدند و مشائخ آن فوج فوج تشریف می آوردند و الطاف کثیرہ می نمایند خصوصًا
حضرت خواجۂ بزرگ و حضرت غوث الثقلین و حضرت شیخ فرید شکر گنج قدس اللہ
تعالے اسرارہم و نیز در حلقۂ ذکر و نماز تراویح حضرت رسالت پچندین ہزار صحابہ
و مشائخ علیہ و علیہم السلام و التحیۃ آمدہ مدتے می نشستند و نوازشہا می نمودند
در عشرۂ اعتکاف خلعت خاص عنایت فرمودند و حضرت فاطمہ زہرا
علے ابیہا و علیہا الصلوٰۃ و السلام نیز الطاف بسیار نمودند و بہ تشریفات نوازشتند
و در ضمن این وقایع عروج و نزول مکرر واقع شد بعد از طے مقامات
کثیرہ خود را در خدمت روضۂ منورۂ حضرت رسالت صلے اللہ علیہ
وسلم یافتم بعد ازان روضۂ مبارک را در منزل خود دیدم بعد ازان
بنورے کہ از ان روضۂ مقدسہ ساطع شد متحقق گشت و بحقیقتہ آن

Marfat.com

تیز مشرف ساختند و بتکرار انجامید بعد ازان ظاہر شد کہ حجب بتمامہ از روے
کار زائل شد و حقیقت وصل عریانی آشکارا گشت مکالمہ و محادثہ نیز
وقوع یافت بعد ازان جہل و نکرت صرف روے نمود و حالانہ وصل ست
و نہ فقد و نہ طلب و نہ غیر طلب بہیچ حکم محکوم علیہ نیست نہ اثباتاً و نہ نفیاً
سبحانہا از کثرت تقصیرات خود چہ غرض نماید کہ پایان ندارد باین ہم
از اثر عنایات حضرت ایشان احوال متزاید و متصاعد ست قبل ازین ہم
یک از نسبت ثلاثہ یعنی نقشبندیہ و قادریہ و چشتیہ نوبت بنوبت
روے میداوند احیاناً بہم خلط می شدند گاہ غالبہ و مغلوبہ نیز می بودند الحال
ہر سہ نسبت یکی شدہ اند مگر گاہی کہ یکے بر دیگرے غلبہ میکند و سیر در نسبت
نسبت مشائخ کم شدہ است مگر احیاناً چون تربیت حضرت پیر دستگیر
بطریق عنف و لطف بودہ آثار ہیچ چنین مترتب میشود و انتہی و در اثنای این
گرمی ارشاد ہدایت خدمت شیخ از و فور بے تعینے و تفرید دل شیوہ پیش
گرفت کہ آیندگان کمتر سجدہ متش بار یابند بعد از استماع انعینی و وصول عریضہ او
حضرت ایشان رضی اللہ عنہ این مکتوب بوے مرسل داشتند الحمد للہ و
سلام علے عبادہ الذین اصطفے مکتوب شریف وصول یافت موجب فرحت
گشت از حلاوۃ و التذاذ یاران نوشتہ بودند فرحت بر فرحت افزود و
اے برادر حق سبحانہ و تعالے شما را این منصب کرامت فرمودہ است
شکر این نعمت را بروجہ اتم ادا نمایند و محافظت کنید کہ امرے صادر نشود
کہ باعث نفرۃ خلق گردد کہ آن مناسب حال ملامیہ ست کہ بشیخی و دعوۃ
کار ندارد بلکہ مقام ملامت نقیض مقام شیخی ست مبادا این دو مقام را
خلط نمایند و در عین شیخی آرزوی ملامت کنند کہ ظلم ست و در نظر مریدان

Marfat.com

خود را متحمل دارید و در اختلاط و مولنست با مستر شدان افراط نه نمائید که باعث استخفاف ست که منافی افادہ و استفادہ ست و در محافظت حدود شرعیہ نیک رعایت نمائید مهما امکن عمل برخصت تجویز نکنید که هم منافی این طریقۂ علیہ است و هم مناقض دعوائے متابعت سنت سنیہ عزیزی فرمودہ ست که ریاء العارفین خیر من اخلاص المریدین چه ریای عارفان از برای انجذاب قلوب طلاب ست بجناب قدس خداوندی جل سلطانہ پس ناچار از اخلاص مریدان بهتر باشد و ایضاً اعمال عارفان سبب تقلید ست مر طالبان را و رایتان اعمال اگر عارفان عمل نکنند طالبان محروم مانند پس عارفان برای آن کنند تا طالبان بآن اقتدا نمایند این ریا عین اخلاص ست بلکه بهتر از اخلاص که برائے نفع خود باشد ازینجا کسی گمان نکند که عمل عارفان محض از برائے تقلید طالبان ست و عارفان را بعمل احتیاج نیست عیاذاً باللہ سبحانہ این خود عین الحاد و زندقہ است بلکه عارفان را یتان اعمال بسائر طالبان برابر ند و از رایتان اعمال هیچکس را استغنا نیست غایتہ ما فی الباب در اعمال عارفان گاه هست که نفع طالبان که مربوط بتقلید است نیز ملحوظ ست و بآن اعتبار آنرا یامی نامند بالجمله در قول و فعل نیک محافظت نمایند که اکثر خلائق درین آوان هنگامۂ طلب اند کارے بوقوع نیاید که منافی آن مقام باشد و جهال را بطعن اکابر رساند از حضرت حق سبحانہ و تعالے استقامت طلبند دیگر از حصول نسبتهای مشائخ نوشتہ بودند وجه آنرا مکرر بشما بالمشافہ گفتہ شدہ است ما ورای آن چیزی نفهمند که دران خیریت نیست زیادہ چه نویسد والسلام چون این تربیت نامۂ رحمت شمامہ بآنجناب رسید عریضہ بآن حضرت نوشت که این فقرات از انجاست قبلۂ هر دو جهان سلامت چنانچه بچۂ عصفور دهان وا کردہ بفریاد و فغان منتظر دانہ میباشد

Marfat.com

حال این حقیر نسبت بآن درگاه همین ست بی امداد آنحضرت جای فقیر جز هاویه
خسارت و ضلالت نیست هر حالے که در معرض عرض می آرد شمه ایست از آثار
قبولیت آن درگاه وگرنه امثال این کمینه را باین دولت عظمے چه مناسبت
اکنون مطمح نظر جز اتباع سرور دنیا و دین صلے الله علیه وسلم هیچ نیست مع
قطع النظر عن المشیخة والملامة همه را امر زاید بر اتباع میدادند و در خود سرانجام
این کار یعنے مشیخت نمی بیند غریب و مسکین افتاده یعذبنی هذا و یعیشنی آخر
حقیقت حال فقر ست انتهی بالجمله شیخ در بلدهٔ لاهور تا امروز بافادهٔ طلبه علوم
دینی و افاضهٔ سالکان براه یقین مشتغل ست و در تشرع و اتباع و تبتل و انقطاع
و فقر و قناعت و انکسار و مسکنت وحید زمان هیچ یکے از اهل دنیا آشنائی نمی
نماید فتوح اهل دنیا قبول نمی فرماید و از کسب حلال خود کفاف میسازد مگر از
اهل توفیق و صلاح اگر جزوے چیز می آورد میگرفت از همه رمیده است و پای
همت در دامن عزلت کشیده در هر سال چندین بار پیاده با جمعے از درویشان
خرقه پوش رکوه و عصا بر کف و ردا بر دوش از لاهور بقصد زیارت حضرت
ایشان آمده چند روز در خدمت شریف گذرانیده مرخص میشد در ایامی که حضرت
ایشان قدس سره در لاهور تشریف داشتند روزے سواره از پیش زاویهٔ شیخ مرور
نمودند و راقم نیز در عنان بود شیخ مشار الیه خبر یافت همچنان با طاقیه و ازار در عنان
آن شاهسوار شتافت حضرت ایشان متبسم گشته شیخ را بزاویهٔ شیخ اشاره نموده
این مصرع خواندند ع آنجا مگر نسیم رسد یا صبا وزد ٭ و شیخ را رخصت فرموده در
غیبت او مدح آنجناب بسیار بر زبان راندند سایهٔ افادت و افاضت او بر مفارق
تلامیذ و مریدان مستدام باد شیخ بدیع الدین سلمه الله تعالی از بزرگ زادهای
هندوستانست در بدایت حال در خدمت حضرت ایشان قدس الله سره العزیز

Marfat.com

توضیح و تلویح میخواند اما بدرویشان اعتقادے نداشت بل باقامتہ صلوٰۃ مفروضہ نیز نمی
پرداخت از زبان شیخ مشارٌالیہ شنودم کہ گفت ہمدران سال کہ در خدمت حضرت
ایشان بتحصیل علوم مشتغل بودم مرا بیکے از جوانان صاحب جمال تعلقے بود درمیان
درس و سبق دلم می طپید کہ کی ازین فارغ شوم تا بکوی او و نظارہ و مطالعۂ ورق روے
او رسم درین اثنا روزے حضرت ایشان فرمودند اے فلان نماز باید گذارد و از جنایات
شرعیہ احتراز باید نمود کہ ارتکاب اعمال سیئہ در حصول علم ظاہر نیز مثمر بے
برکتی ست گفتم از بسیار مردم این نصائح شنیدہ ام اگر جذبے فرمایند و کرامتے
نمایند کہ بوسیلۂ آن در زمرۂ صلحا درآیم شاید و اگر نہ از نصیحت کارے نکشاید ایشان
لحظۂ خاموش گشتہ فرمودند فردا باین نیت پیش ما بیا تا چہ رو دہد اتفاقاً فردائے
موعود آن برنا کہ مرا بوے دلبستگے بود بخانۂ من آمد مرا دل نداد کہ از صحبت او
بخدمت ایشان شوم بعد از دو سہ روز بملازمت رسیدم فرمودند خوب نکردے
کہ خلاف وعدہ کردی اکنون کہ آمدۂ ہم مبارک ست برو وضو کردہ دوگانہ
ادا نمودہ بیا چنان کردم مرا بخلوتے بردند و تعلیم ذکر دل فرمودند و توجہ نمودند
چنانکہ از مستے و بیخودی بر خاک افتادم و ہمچنان مرا برداشتہ بخانۂ من بردند
بعد از یک روز بافاقت آمدم پس ازان دلم ازان گرفتاری و از ہمہ تعلقہا
سرد شدہ بود و ملازم خدمت لازم السعادۃ شدم و بہمین نظر کیمیا اثر ہر روز
خود را از خود دور و بعالم غیب نزدیک می دیدم انتہی بالجملہ مشارٌالیہ سالہا
دران آستان گذراند دید انچہ دید تا آنکہ حضرت ایشان او را اجازت تعلیم
طریقت دادہ او در بلدہ سہارن پور کہ وطن مألوف او بود رفتہ بارشاد و
ہدایت طلاب مشغول گشت بعد از چند گاہ بہ بلدۂ آگرہ کہ آن بلدہ از خلفائے
این سلسلۂ علیہ خالی بود فرستادند و فرمودند کہ دران مقام استقامت بلیغ

Marfat.com

نمائی و بی اُمرما از انجا نه برائے شیخ آنجا رسید و قبول عظیم یافت و فیوض و برکات کثیره
بسگان آن دیار از اغنیا و فقرا رسید و مجلسها گرم شد در ینولا البلیس پر تلبیس بعضے
عوارض مخطور خاطر شیخ کرد که مرتکب خلاف اُمر حضرت ایشان شده و بواسطه
اصلاح بعضے امور مخطوره بوطن مراجعت نمود و این خلاف اُمر بر مزاج مبارک
حضرت ایشان بسیار گران آمد بعد ازان بخدمت عالی مستعد گشت و دریافت
که خاطر عاطر حضرت ایشان از ممر مخالفت اُمر گرانست بعرض رسانید که باز متوجه
دار الخلافت گشته بخدمت ارشاد اقدام نماید مقبول طبع اشرف نگشت فرمودند
که وقت همان بود حالا اگر بروے تو دانی و باختیار تست شیخ باضطراب متوجه
دار الخلافت شد بامید آنکه خاطر مبارک که غبار یافته است مصفا شود چون
رسید در اول آن مقام گرمیها و فیضها بخلائق رسید لیکن چون آن شهر
دار الامارة بود و مجمع عسکریان هنگام طلب دور از اخلاص و اُدب ازان گروه
جمعے که بخدمتش رسیدند با نها نصائح خشونت آمیز درمیان نهاد و از احوالات
بلند خویش بر زبان آورد بلکه بعضے وقائع و کشوف که اظهار آنها ایقاظ فتنه مینمود
بگوش منکران رسانید تا بجائے رسید که دران شهر بودن نتوانست بلکه آن
شور و شر به پیر بزرگوار او قدس الله سره العزیز سرایان نمود و سلطان آنوقت
که باین طایفه بی مناسبتے تمام داشت حضرت ایشان را طلب نموده ایذا
نمود و حبس فرمود اگرچه بعد ازان سلطان ازین اُمر نادم و پشیمان شد و عذرها
خواست اما ویرا این سوء اُدب نامبارک آمد شورها و فتورها در مملکتش پیدا
شد و بر بعضے دیار معتبره او ایرانیان غلبه نموده در تصرف خود آوردند و
جودش بضعفهاء مهلک مبتلا گشت تا بهمان رفت بعد ازین قضیه مذکوره
شیخ بدیع الدین بوطن خود سهارن پور رجعت نمود تا امروز آنجاست گوشه

گزیدہ و بذکر و مراقبت و انس و الفت آرامیدہ باوجودکہ سال عمرش بہ پنجاہ رسیدہ بود حفظ قرآن مجید نمود و بافادۃ و افاضۂ طالبان علوم دینی و یقینی مشتغل است دران ایام کہ راقم در آستان حضرت ایشان بود عرضہ داشت او رسید و دران مسطور بود کہ از حضرت رسالت صلے اللہ علیہ وسلم بشارتہای خاص می یابد وعنایتہا مینمایند و نصایح میفرمایند روزے فرمودند انت سراج الہند و باز دیاد طاعت امر نمودند انتہی حضرت ایشان در جواب این چند کلمہ نگارش فرمودند ب الحمد للہ وسلام علے عبادہ الذین اصطفے رقیمۂ شریفہ خوش وقت ساخت واقعات مبشرات

وقابل تاویل اما ہر چند ماوّل اند منوّر اند ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علے کل شیٔ قدیر وچون باز دیاد عمل مامور شدہ اند ہر قدر عمل کہ از دست آید مغتنم دانند کہ این دار دار عمل ست واللہ الموفق این چند فقرہ کہ از عرائض شیخ بدیع الدین منقول میگردد دلیل ست بعلو حال او وارشاد و اکمال او باستقامت و شکیبائے او برآزار اہل ملامت ب منہا عرضہ داشت کمترین خدمۂ آستانہ معلّے بدیع بعرض اقدس میرساند کہ احوال این شکستہ بال ہمین توجہ آن کعبۂ امانی و آمال بروجہ استقامت ست و ہیچ گونہ در غریمت امور فتور راہ نیافتہ امید میدارد کہ بطفیل نظر عنایت آنحضرت در چند نفس عاریتی کہ باقی ماندہ نیز فتور راہ نیابد ہر چند حوادث گوناگون بیش از پیش می آیند مطلبے کہ گرفتار اوست خلل دران نمی پذیرد و اکثر اوقات حوادث کہ حکم آلہی جلّ شانہ بوقوع آن تعلق گرفتہ است پیش از وقوع آن با آن اعلام مے بخشند بی آنکہ قصد با و متعلق باشد و از غیب بشارتہای عجیب می یابد کہ عرض کردن بحضور گرامی تعلق دارد چند طالب صادق جمع شدہ اند سرگرم کارند و احوالہای بلند می گذرانند و حضور نقشبندیہ را در اندک مدت لمعہ ساختہ اند و بعضے بفنائے جمعی مشرف گشتہ و احوال اخروی و برزخ را بدیہی اولے

Marfat.com

میدانند این ہمہ از صدقۂ آن درگاہ است وگرنہ این ناقابل سیاہ بخت را باین
مقدمات چہ نسبت و باین نعمت عظمیٰ چہ مناسبت بعضے از طلبہ از کثرت انتداد
ترک خان و مان میکنند اقربای آنہا این فقیر را بسیار آزار میدہند و آنہا را تکلیف
بوضع سابق مینمایند بعضے مردم اینجا کہ در سلاسل دیگر تشغل کردہ اند باحوال کہ درین
طریقۂ علیہ داخل شدہ اند خیالے متلذذ داند و بر عمر گذشتہ متأسف از بیخبری یکی از
مشائخ اینجا غایتہ عداوت گرفتہ تا بجائے کہ باین طریقہ و اعزۂ آن بہتان بیہودہ
میگوید روزی جمعے از مریدانش را فرستاد تا بحضرت خواجۂ بزرگ و حضرت
مخدومی خواجہ باقی قدس سرہما و سائر اعزہ دشنامہا دادند چون از نالائقے
قابل خطاب نبودند غیر از سکوت و صبر مناسب وقت نیافت قبلہ گاہا بتوجہ
آنحضرت بدولت مشاہدہ سرافراز ساختند و نیز آرزوئی کہ داشت کہ یکبار
نظارۂ بارگاہ محمدی علی صاحبہا من الصلوات اکملہا و من التحیات افضلہا نماید ہم سر
آستان نہد و از انوار و کمالات آن پرتوے یابد حق سبحانہ بمحض فضل و کرم شبے
بعد از نماز تہجد بآن دولت رسانید چنان معلوم گشت کہ باہتمام خدمت این مقام بحضرت
غوث الثقلین قدس اللہ سرہٗ تعلق دارد و بیوسیلۂ ایشان بآن درگاہ رسیدن
دشوار است و از انوار این مقام اقتباس نمینماید مگر اولیا کہ بکمال متابعت سرور
انبیا علیہ و علیہم الصلوات و السلام مشرف شدہ اند کعبۂ مقاصد سلامت
اینہمہ را بوسیلہ و صدقۂ خادمان این درگاہ میداند در کونین غیر از توجہ حضرت
ایشان مربی ندارد و ہمیشہ از حضرت حق سبحانہ مسألت مینماید کہ این ناقابل بی استعداد
ازلی و ابدی در محبت و خدمت خاکروبان آن درگاہ بزید و در ہمین بمیرد و
بہمین محشور گردد بحرمۃ النبی الامی العربی علیہ الصلوۃ و السلام انتہی از زبان مبارک
مخدومزادہا سلمہم اللہ سبحانہ می شنودم کہ فرمودند از مردم صالح صادق القول

چند خارق عادات شیخ بدیع الدین شنیده ایم مانا که ظهور خوارق از آنجناب از اثر
آن کلمهٔ حضرت ایشان قدس سرّہٗ باشد که در مکتوبے با نجناب برگاشته اند که طلب
کرامات نموده آید امیدوار باشند فان مع العسر یسرا از انجمله است
آنکه در ایامی که حضرت ایشان را قدس الله سرّہٗ سلطان وقت بعتاب تمام بآگره
طلبیده بود یکے از نزدیکان سلطان که بشیخ بدیع الدین نسبت هم شهری بل
خویشی داشت لیکن باین دو عزیز در غایته عداوت بود شیخ مذکور را بصورآنکه مبادا
آن مفسد از دشمنی امور نالائق بسمع سلطان میرساند بخانهٔ او رفت و بانکسار و
افتقار التماس آن نمود که در انکار و اضرار نکوشد که اقربا هر چند دشمن و دل آزار اند
اما در وقت نظر از خویشان را مددگار اند آن سیه سعادت بیش از پیش در نخوت
و عداوت خویش برفت و گفت مراد چندین ساله من برآمده هان بنگر که چه میکنم
مولانا نیز در جذبه رفت و در شورید و گفت بنگریم که گدام پیشتر کار همدیگر می کنیم
و بخاطر خسته بزاویهٔ خود رفت و متوجه گشت آن مفسد پیش از آنکه
فرصت بدگوئی یابد در همان ایام بمرد شیخ نور محمد متنی سلمه الله تعالی
آنجناب چون از علوم رسمی بهرهٔ تمام برداشت همت بسلوک این راه گماشت
بخدمت بسیار خداوستان کشور هندوستان رسید اما از هیچ
یک مطلب بحصول نه پیوست تا آنکه قائد توفیق زمام بختی بخت او را به
آستان حضرت ایشان کشید از آنحضرت به تعلیم ذکر طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه
مشرف شد باندک فرصت از برکات صحبت ایشان بآن نسبت رسید
که حضرت ایشان حقیقت آن را در یکے از عرائض بحضرت خواجه قدس
سرهما چنان نوشته اند شیخ نور به نقطهٔ پایان فرو رفته است و کار
جذبه را باتمام رسانیده و به برزخیت آن مقام رسیده و فرق را من

Marfat.com

توجہ بنہایت بردہ اول صفات بلکہ نوری کہ صفات بآن قائم انداز خود جدا دیدہ و
خود را شیخ خالی یافتہ بعد ازان صفات را از ذات جدا مشاہدہ نمودہ باین دید تا حد
مقام جذبہ رسیدہ حالا عالم وخود را چنان کم ساختہ کہ نہ باحاطہ قائل ست و نہ بمعیت
وچنان باَبطن بطون متوجہ است کہ غیر از حیرت و نادانی حاصل ندارد و انتہی کلامہ
الشریف بعد ازین مرقوم نیز شیخ مشائخ الیہ سالہا بسیار در آستان حضرت
ایشان بتجرید و خدمات شایستہ گذرانید تا بمزید انچہ ذکر یافت رسید پس
حضرت ایشان او را اجازۃ تعلیم طریقت دادہ بشہر مٹہ کہ از بلاد مشہورۂ معمورۂ
ہندوستان ست مرخص فرمودند حسب الأمر بآنجا رفت لیکن از وفور
تفرید اکثر در مفاوز و براری گذرانید و از صحبت خلق اجتناب می نمود چون ازین
بحضرت ایشان رسید این مکتوب بوے مرسل داشتند بسم اللہ
وسلام علی عبادہ الذین اصطفی برادر ارشد آدمی را ہمچنانکہ از امتثال اوامر حق جل
وعلا اجتناب از نواہی چارہ نیست در مراعات حقوق خلق و مواسات بایشان
نیز چارہ نہ التعظیم لأمر اللہ والشفقۃ علی خلق اللہ بیان ادائے این دو حقوق میفرماید و
بمراعات شطران دلالت می نماید پس اقتصار بر یکے از ان دو امر از قصور
است واکتفا بجزو از کل از کمالیہ دور پس تحمل اذای خلق ضروری آمد
وحسن معاشرت پیش ایشان واجب گشت بے دماغی نمی زید و ناپروائے
نمی شاید ؎ ہر کہ عاشق شد اگرچہ نازنین عالم ست ۔ ناز کی کے راست
آید بار می باید کشید ۔ چون در صحبت بودہ اند و مواعظ شنودہ از اطالۂ
سخن اعتراض نمودہ بر فقرۂ چند اقتصار افتاد ثبتنا اللہ سبحانہ وایاکم
علی جادۃ الشریعۃ المصطفویۃ علی صاحبہا السلام والصلوۃ والتحیۃ انتہی شیخ
حسب الأمر در کنار شہر مذکور بر ساحل دریاے گنگ آمدہ چون بلیل شوریدہ

Marfat.com

از کاہ و گیاہ کلبہ پرداختہ و نیز مثل آن مسجدے ساختہ با عیال و اطفال دران کلبہ میگذراند و دران مسجد باداے صلوات و طاعات و افادات علوم دینی و یقینی و ارشاد و ہدایت اشتغال مینماید از مخلص اصحاب حضرت ایشان شنودم کہ گفت ازان حضرت قدس سرہ کہ استماع دارم کہ فرمودند شیخ نور محمد از رجال الغیب است ندانم از نقبا رفرمودند یا نجبا و ہم از بعض مخلصان حضرت ایشان مسموع گردید کہ بتقریب تربیت شیخ طاہر و شیخ نور محمد و کسر نفس ایشان حکایت کردہ کہ یکبار حضرت ایشان بدہلی تشریف آوردہ بودند و خواجہ حسام الدین احمد سلمہ اللہ و بعض اعزۂ دیگر از ایشان التماس درس عوارف نمودند باجابت رسید مولانا طاہر لاہوری و شیخ نور محمد را کہ از سامعان بودند درین درس بخاطر خطور کردہ باشد کہ حضرت ایشان موافق بعضے مستمعان بدقت نمی پردازند و جز معنئ عبارت مذکور نمی سازند و معنئ ظاہر عبارت خود ہمان را نیز میسر است پس مارا ازین استماع چہ فائدہ بود آنحضرت برین خطرہ مشرف گشتہ بعتاب تمام مشار الیہما را از فیروز آباد بیرون کردند ناچار روزہا بہ ویرانہاے گشتند و شبہا آمدہ بیرون دروازۂ قلعۂ فیروزی میگذرانیدند تا آنکہ جناب خواجہ حسام الدین سلمہ اللہ تعالی بشفاعت درآمدند حضرت ایشان فرمودند بگذرانید کہ ایشان نفسہاے فربہ دارند خواجۂ مذکور معروض داشتند کہ بعض حجرہاے زیر مسجد فیروزی مدتہاست کہ از سر اقمین و غیرہا ملوث ماندہ اگر حکم شود مشار الیہما آمدہ بتطہیر آنجا مشغول شوند کہ ہم کسر نفس و ہم خدمت است حضرت ایشان پذیرفتہ چنان فرمودند و آن دو خردمند جوانمرد چنان کردند بعد ازان حضرت ایشان آنہارا طلبداشتہ باشفاق نواختند لمؤلفہ راہ رو رنجور دل رہبر خردمند طبیب جان بردبیار

Marfat.com

کز جان بشنود پند طبیب ؛ **شیخ حمید بنگالی سلمه الله تعالی**

آنجناب از اقصاے ولایت بنگاله است تحصیل علوم دینی را بشهر معظم
لاهور آمده بود بعد از فراغ تحصیل متوجه وطن مألوف شد چون بدار السلطنة
آگره رسید در جوار خواجه عبد الرحمان مفتی کابلی منزل گزید از خواجه مذکور شنودم
که گفت چون شیخ حمید را در علوم ماهر و متین دیدیم بشیخ قرار داده شد که
تا در آگره باشند باهم همسایه و همنشین باشیم و صحبت کتاب درمیان آریم
روزے تقریب مشائخ و علم تصوف شد شیخ را برین طایفه منکر و معترض یافتم بیشتر
انکارش بسبب اعتقاد این طایفه بود بر مسئله توحید وجود و بحضرت
ایشان مومی الیه را منکر تر از همه دیدیم ازین مقوله دو سه روزے گذشته بود که
حضرت ایشان از سرهند بآگره تشریف آوردند و در همسایگی ما منزل گزیدند
چون شیخ حمید این خبر شنود باضطراب تمام بخانهٔ ما آمده گفت الحال من
ازین محله بجاے دیگر انتقال می نمایم بعض اجزا و رسائل من که نزد شماست
بمن بسپارید گفتم چه باعث این نقل مکان شد نام مبارک حضرت ایشان
برد که فلان اینجا آمده گفتم فلان مرد صالح و عالم ست اینهمه ناخوشی نازیباست
گفت من باین مرد اندک آشنائی دارم ناچار در قرب و جوار ملاقاتی روے خواهد
نمود اگر جمع نشویم مشکل و اگر شویم ازان مشکل تر که تاب پیش آمدن این قسم شیخان
ندارم این گفت مرخص شده بمحلهٔ دیگر رخت کشید بعد از دو سه روز براے
جزوے که مانده بود بخانهٔ ما آمد باهم نشسته بودیم و سخن علمی میرفت که ناگاه یکے
آمد که حضرت ایشان اینک بدروازه ایستاده اند مرا حیرت آمد که چه باشد و شیخ
حمید متغیر شد و از آمدن خود پشیمان گشت من پذیره ایشان شدم چون در
آمدند بنشستند فرمودند باستفتا آمده ایم عرض کردم که کدام مسئله باشد که از

ایشان

ایشان پوشیده بود فرمودند چون شما مفتی اید احتیاط آنست که از شما
پرسیده شود بعد از ادای مسئله که آن در غایة ظهور و اشتهار بود رو بجانب
شیخ حمید کرده فرمودند که های شیخ حمید اینجا بوده اند و یک دو نظر بکیفیت
تمام بجانب او دیده ساعتی مراقب شدند انگاه برخاستند هر چند التماس
نمود که لحظه توقف نمایند که جهت خادمان سفره درمیان آید نپذیرفتند و برخاستند
بمشایعت تا برون دروازه شدم گمان من آنکه شیخ حمید از جای خود هم نه برخاسته باشد
دیدم که مشار الیه در قفای من می آمد چون من حضرت ایشان را وداع کردم
شیخ حمید را برابر خود ندیدم دانستم که بخانهٔ خود رفت یکی را فرستادم که بنگرد
خبر آورد که شیخ حمید از قفای حضرت ایشان میرود و آن حضرت باو غیر ملتفت
تا همچنان بمنزل درآمدند و شیخ حمید بر دروازه گریان و حیران و ذو الیأس و
ناکس الروس ایستاده بماند بعد از مدتی او را طلبیده بانابت و تعلیم طریقت
و اعطای جذبهٔ نسبت بنواختند تا بحدی مغلوب شد و بخدمت و صحبت
ایشان مشغول که آشنائی ما و یاد کتب خویش که بآنها تعلق تمام داشت از خاطرش
بالکل رفت بعد از چند روز حضرت ایشان در سرهند شدند همچنان پیاده در
خدمت ایشان میرفت خواجه عبد الرحمن که ناقل این مقوله است گفت مرا
مشاهدهٔ این امر مخلص ایشان ساخت آمده مرید شدم بعد از شرف ارادت
روزی یکی از اعظم امرا که در حق حضرت ایشان اعتقادی درست نداشت از
من پرسید که شما از علماء و عقلای روزگارید از شیخ چه کرامت دیدید که مرید
شدید گفتم ما جماعتیم از اهل علم هیچ کرامت در کسی به ازین ندانیم که عالم عامل باشد
و در متابعت آنسرور صلی الله علیه وسلم اعتقاداً و علماً و عملاً کامل از اکابر این
روزگار درین امر چون ایشان ندیده ایم و نه شنیده گفت این اعتقاد

Marfat.com

ملائم حال اہل علم ست کرامتی بگوئید کہ مناسب حال ہمہ باشد من قضیۂ شیخ
حمید را بگفتم تعجب بسیار نمود و گفت ما را بر صدق و دیانت و ورع و درایت
شما اعتقاد تمام ست قبول کردیم و ما نیز از مخلصان این بزرگ دین شدیم و چون
شیخ مشار الیہ بر معتقدان توحید وجود انکار تمام داشت و آن انکار او منجر بقدح
بعضے اولیاء کبار می شد باندک فرصت بتصرف حضرت ایشان نسبت
توحید وجود بنہج بر وے مستولی شد کہ بہر شے از اشیا عشقبازی خاص داشت
واز حرکات و سکنات ہر انسانی و حیوانی گداختہ میرفت خدمتے مرشدی میر
محمد نعمان سلمہ اللہ حکایت کردند دران ایام روزے باتفاق شیخ حمید بجاے
میرفتم در راہ حیوانی افتادہ بود مردہ و دندانہاے وے وامانده شیخ را از دیدن
او حالی عجب در گرفت و گفت یارب این چہ اداست باین کسوت در
آمدن و خود را چنین وانمودن بالجملہ قریب دو سال در عتبۂ حضرت ایشان
بخدمتگاری و آداب سلوک بسر برد و احوالات عجیبہ و مقامات غریبہ بہم
رسانید آنحضرت ویرا اجازت تعلیم طریقت داده بوطنش فرستادند واین
اجازت نامہ نگاشتند ہو ا ما بعد الحمد و الصلوۃ فیقول العبد المفتقر الی
رحمۃ اللہ الملک الولی احمد بن عبد الاحد الفاروقی النقشبندی رحمہما اللہ
سبحانہ رحمۃ واسعۃ ان الاخ العالم والصدیق الصالح جامع العلوم
الشریعۃ والطریقۃ والحقیقۃ الشیخ حمید البنگالی وفقہ اللہ سبحانہ لما یحب
ویرضاہ لما قطع منازل السلوک وعرج معارج الجذبہ و وصل الی درجۃ الولایۃ
بعد ان حصل لہ اندراج النہایۃ فی البدایۃ اجزت لہ بتعلیم الطریقۃ علی
طریقۃ المشایخ النقشبندیہ قدس اللہ تعالی اسرارہم الطالبین المسترشدین
والمریدین المخلصین بعد الاستخارۃ وحصول الاذن من اللہ سبحانہ والمسئول

Marfat.com

من اللہ سبحانہ ان یعصمہ عما لا یلیق و یحفظہ عما لا ینبغی و ان ثبت علی متابعۃ
سید المرسلین علیہ و علیہم الصلوٰۃ والتسلیمات چون سنت مشایخ نست
قدس اللہ اسرارہم کہ در وقت خلافت خرقہ عنایت میکند شیخ عرض نمود
کہ کفش پاے مبارک مرا کافی ست حسب الالتماس کفش یک پاے عنایت
فرمودند شیخ آنرا در دہان گرفتہ رجع القہقری کردہ مرخص شدہ تا حال کہ زیادہ
از بست سال گذشتہ آن کفش در ان دیار متبرک و مزارست و اہل حاجات
و ارباب امراض در انجاح مشکلات و شفای علل التجا می آرند و بمرادات میرسند
تا بحدی کہ احتیاج اطبا در انصوب کمترست با جملہ شیخ از دولت آن کفش یافت
انچہ یافت ؎ اگر خاکی ازین کوہر سر آید ۔ مرا بہتر ز چندین افسر آید ۔ چون وطن او در
اقصای بنگالہ بود و ذو العیال والاطفال دیگر بشرف آستان رسیدن نتوانست
تا امروز دران حدود برسند افاضہ و افادہ ست جمعے از طلبہ علوم دینی و طائفہ
از سالکان طریق یقینی از برکاتش بہرہ ور اند اللہم کثر اخواننا فی الدین و سلم ایماننا
بحق سید المرسلین و آلہ الطیبین و اصحابہ الکاملین و اتباع العاملین این مکتوب
شریف کہ مشتمل ضروریات راہ ست حضرت ایشان قدس سرہ بشیخ نوشتہ اند
ب الحمد للہ رب العالمین و الصلوٰۃ و السلام علی سید المرسلین و علی آلہ و
اصحابہ اجمعین احوال و اوضاع فقرا ایں جانبی روز بروز موجب از دیاد شکرست
و ہمین توقع را در مادۂ دوستان دور افتادہ دارد و لے عزیز درین راہ عجیب الغیب
مزلۃ اقدام سالکان بسیارست شریعت را در اعتقادیات و عملیات
نیک نگاشتہ زندگانی فرمایند در حضور و غیبت ہمین نصیحت ست مبادا غفلت
واقع شود از اغلاط این راہ می نویسد و نشان غلط را تعین مینماید بنظر اعتبار خواہند
ملاحظہ نمود و در ماورا د جزئیات مذکورہ باندازۂ آن کار خواہند فرمود بدانند کہ بعضے

Marfat.com

از اغلاط صوفیہ آنست کہ ہر گاہ سالک در مقامات عروج خود را فوق دیگران کہ فی الحقیقت افضلیہ آنہا باجماع علما ثابت شدہ است و بیقین مقام این سالک دون مقامات آن بزرگوار انست می یابد بلکہ این اشتباہ گاہ ہست کہ نسبت بانبیا کہ بہترین خلائق اند قطعا علیہم الصلوات والتسلیمات واقع شود عیاذا باللہ سبحانہ من ذلک منشا غلط جمعے را آنست کہ ہر یکے از انبیا و اولیا را اولا عروج تا باسما است کہ سبب تعینات وجودیشانست و باین عروج اسم ولایت متحقق میشود و ثانیا عروج در ان اسماست و از ان اسما الی ما شاء اللہ تعالے اما با وجود این عروج ما دون و منزل ہر کدام ایشان ہمان اسم ست کہ مبدا تعین وجودی اوست لہذا در مقامات عروج ہر کہ ایشان را جوید اکثر در ہمان اسما یابد چہ مکان طبعی این بزرگوارن در مراتب عروج ہمان اسماست و عروج و ہبوط از ان اسما بواسطہ عروض عوارض است پس سالک بلند فطرت چون سیر او از اسما بلندتر واقع شود لاجرم از ان اسما نیز بالاتر خواہد رفت و آن توہم پیدا خواہد کرد عیاذا باللہ سبحانہ از ان کہ آن توہم یقین سابق را زائل گرداند در افضلیت انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات و اولویت اولیاے کہ باجماع افضل اند اشتباہ پیدا آرد این مقام از مزال اقدام سالکان است در آن وقت سالک نمیداند کہ آن اکابر از ان اسما عروجات بی نہایت فرمودہ اند و بفوق فوق رسیدہ و نیز نمیداند کہ آن اسما امکنہ طبعیہ عروجی ایشان ست و او را نیز در انجا مکانے طبعی ہست کہ ادون آن اسماست و از ان اسما نیز بالاتر خواہد رفت و آنہا چہ افضلیہ ہر شخصے باعتبار اقدمیۃ اسم اوست کہ مبدا تعین او گشتہ است ازین قبیل است آنچہ بعضے از مشایخ گفتہ اند کہ گاہ ہست کہ عارف در مقامات عروج بزرخیۃ کبرے را حائل نیابد و بی واسطہ او ترقی فرماید حضرت خواجہ ما میفرمودند کہ رابعہ نیز از ین جماعہ است این جماعہ در وقت عروج چونکہ از اسمی کہ مبدا

Marfat.com

تعین برزخیۂ کبرے ست بفوق گذشتہ اند توہم کردہ کہ برزخیۂ کبرے درمیان
حائل نماندہ است واز برزخیۂ کبرے حضرت رسالت خاتمیۃ علیہ وعلے آلہ
الصلواۃ والسلام مراد داشتہ اند وحقیقت معاملہ آنست کہ بالا گذشت ومنشأ
آن غلط جمعی دیگر را آنکہ چون سیر سالک در اسمے واقع شود کہ مبدأ تعین اوست و
آن اسم جامع جمیع اسماست بر سبیل اجمال چہ جامعیت ایشان بواسطۂ جامعیت
ہمان اسم ست پس ناچار درین ضمن اسمائیکہ مبادی تعینات مشایخ دیگرست بطریق
اجمال نیز بآن سیر قطع خواہد کرد واز ہر یکے گذشتہ بمنتہای آن اسم خواہد رسید و
توہم فوقیۂ خود پیدا خواہد کرد نمیداند کہ آنچہ او دیدہ است از مقامات مشائخ واز انہا
گذشتہ انموذجی ست از مقامات ایشان نہ حقیقت آن مقامات وچون درین
مقام خود را جامع می یابد ودیگران را اجزاء خود می انگارد لاجرم توہم اولویۃ خود پیدا
می آرد ودرین مقام شیخ بسطام میگوید لوای ارفع من لواء محمد از غلبۂ سکر نمیداند
کہ ارفعیۃ لوائے او از لوائے محمد نیست علیہ وعلے آلہ الصلواۃ والسلام بلکہ از انموذج
لوائے اوست علیہ السلام کہ در ضمن حقیقت اسم او مشہود گشتہ است ازین
قبیل ست آنچہ او گفتہ از وسعت قلب خود کہ اگر عرش ومافیہ در زاویۂ قلب
عارف بنہند ہیچ محسوس نشود اینجا نیز اشتباہ انموذج بحقیقت ست والا
عرش کہ حضرت حق سبحانہ او را عظیم میفرماید قلب عارف را در جنب او چہ اعتبار
وچہ مقدار ظہوری کہ در عرش ست عشر عشیر ازان در قلب نیست اگرچہ قلب
عارف باشد رویۃ اخروی بظہور عرشی متحقق خواہد شد این سخن را بمثالے واضح
گردانیم انسان را کہ جامع عناصر وافلاک ست ہرگاہ نظر بر جامعیت خود افتد
وعناصر وافلاک را اجزاء خود بیند وچون این دید غالب آید دور نباشد کہ بگوید
کہ من از کرۂ زمین کلان ترم واز سموات عظیم تر درینوقت عاقلان می فہمند کہ

Marfat.com

عظمت وکلانی اوازاجزاء خود ست وکرۂ زمین وسموات فی الحقیقت اجزاء
اونیستند انموذجات اینہارا اجزاے آن ساختہ اند وکلانی اوازان انموذجات است
کہ اجزاے اواند نہ از حقیقت کرۂ ارضی وسماوی وہمین شتباہ انموذج شئے بحقیقت
شئ صاحب فتوحات مکیہ گفتہ است کہ جمع محمدی اجمع ست از جمع الٰہی چہ جمع محمدی
مشتمل ست بر حقائق کونی والٰہی پس اجمع باشد نمیدانند کہ آن اشتمال بر ظلی از ظلال مرتبۂ
الوہیت ست وانموذجی ست از انموذجات آن نہ بر حقیقت آن مرتبۂ مقدسہ
بلکہ نسبت بآن مرتبۂ مقدسہ کہ عظمت وکبریائی از لوازم آنست جمع محمدی را ہیچ
مقداری نیست ماللتراب ورب الارباب وہم در ینمقام کہ سیر سالک در اسمی کہ رب او ست
واقع شود گاہ ہست کہ پندارد کہ بعضے از اکابر کہ بیقین ازوے افضل اند بتوسط او
بعضے از درجات فوق رسیدہ اند وبتوسل او ترقی فرمودہ اینجا نیز مزال اقدام
سالکانست عیاذاً باللہ سبحانہ کہ باین گمان خود را افضل داند وبخسارت ابدی
پیوندد چہ عجب وکدام افضلیت اگر بادشاہ عظیم الشان وتمام السلطان در تصرف
زمیندارے کہ داخل مملکت اوست برود وبتوسط آن زمین دار بعضی از مقامات
برسد وبتوسل آن فتح بعضے مواضع نماید نہایۃ ما فی الباب اینجا احتمال فضلیت جزء
کہ خارج مبحث ست چہ ہر حجام وحائک بعضے از وجوہ مخصوصۂ خود بر عالم وفنون
وحکیم بوقلمون فضل دارد اما آن فضیلت از اعتبار خارج آنچہ معتبر ست فضل کلی
است کہ عالم وحکیم را ثابت ست این درویش را نیز ازین اشتباہات بسیار واقع
شدہ بود واز ین تخیلات بسیار ناشئے گشتہ وتا مدتہا این حالت داشت مع
ذلک حفظ خداوندی جلشانہ شامل حال او بودہ کہ در یقین سابق سر مو تذبذب
نرفت ودر اعتقاد مجمع علیہ فتوری راہ نیافت للہ سبحانہ الحمد والمنۃ علی ذلک
وعلی جمیع نعمایہ وآنچہ خلاف مجمع علیہ ظاہر میشد در حیز اعتبار نمی آورد بر محامل نیک

Marfat.com

صرف میکرد و مجملاً اینقدر رسید انست که بر تقدیر صحت این کشف این زیادتی
راجع به فضل جزئی خواهد بود هر چند این وسوسه معارض میشد که مدار فضل بر قرب
الٰهی ست جل سلطانه و این زیادتی دران قرب ست پس جزئی چون باشد
اما در جنب یقین سابق این وسوسه هباءً منثورا میگشت و هیچ اعتبار نداشت
بلکه بتوبه و استغفار و انابته التجا مے آورد و بتضرع و زاری دعا میکرد که ازین قسم
کشوف ظاهر نشود و خلاف معتقدات اهل سنت و جماعة سر موئی منکشف
نگردد روزے این خوف غلبه کرد که مبادا برین کشوف مواخذه نمایند و ازین
توهمات مسألت فرمایند و غلبهٔ این خوف بیقرار و بی آرام ساخت و التجا و تضرع
را بجناب قدس خداوندی جل سلطانه مضاعف گردانید و این حالت تا مدتی
کشید اتفاقاً درینوقت گذر بر مزار عزیزی افتاد و درین معامله آن عزیز را ممد و
معاون خود کرد و درین اثنا عنایت خداوندی جل شانه در رسید و حقیقت معامله
را کما ینبغی وانمود و روحانیت حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوات
والسلام که رحمت عالمیان ست درینوقت ارزانی فرمود و تسلی خاطر حزین نمود
و معلوم گشت که آنے قرب الٰهی موجب فضل کلی ست اما این قرب که ترا حاصل
شده است قرب ظلی ست از ظلال مرتبه اولوهیت که مخصوص باسمی ست که
رب تست پس موجب فضل کلی نباشد و صورت مثالی اینمقام را بر نهجے منکشف
گردانیدند که جائے ریب نماند و محل این بالکلیه زائل گشت و این درویش بعضے
از علوم که محل اشتباه دارند و گنجایش تاویل و توجیه در کتب و در رسائل خود نوشته
بود منتشر گشته خواست که منشاء اغلاط آن علوم را که بمحض فضل خداوندی جل شانه لائح
گشته است بنویسد و انتشار دهد که گناه مشتهر را اشتهار توبه در کار ست تا مردم
ازان علوم خلاف شریعت فهم نکنند و بتقلید نیفتند یا بتعصب و تکلف تضلیل نکنند

Marfat.com

که درین راه غیب الغیب این گلها بسیاری شگفد جمع را بهدایت می برد و
جمعے رہنمونی میفرماید از والد بزرگوار خود شنیده ام قدس سرّہ که میفرمودند
که اکثر از گروہای هفتاد و دو که بضلالت رفته اند در راه راست را گم کرده منشا
آن دخول در طریق صوفیه است که کار را بانجام نارسانیده غلطها کرده اند و بضلالت
رفته والسلام انتهی مکتوبة الشریف راقم این حروف گوید که حضرت ایشان در رقیمے
که بحضرت مخدوم زادهٔ کلان قدس سرّہ هم درین معنی نوشته اند که ذکر یافت
آنجا معاملهٔ عروج سالک را از هما رمبادئ تعینات بزرگان بمثالے واضح گردانیده
اند و آن اینست که رقم نموده اند ارباب معقول گفته اند که دخان مرکب از
اجزاے ارضی و اجزاے ناری ست وقتیکه دخان صعود نماید اجزاے ارضی بصاحبت
اجزاے ناری بالا خواهند رفت و بحصول قسر قاسر عروج خواهند نمود گفته اند اگر دخان
قوی باشد عروج او تا کرهٔ نار متحقق میشود درین صعود اجزاے ارضی بمقامات اجزاے
آبی و اجزاے هوائی که بالطبع تفوق دارند خواهند رسید و ازانجا عروج نموده بالا
خواهند رفت درین صورت نمیتوان گفت که رتبهٔ اجزاے ارضی بلند تر ست از
مرتبهٔ اجزاے آبی و اجزاے هوائی چه آن تفوق باعتبار قاسر بوده است نه باعتبار ذات
و بعد از وصول بکرهٔ نار چون آن اجزاے ارضی هبوط نمایند و بهرگز طبیعے
خود برسند هر آئینه مقام اینها فروتر از مقام آب و هوا خواهد بود پس در
ما نحن فیه عروج آن سالک از مقامات باعتبار قسر ست که آن قاسر افراط حرارت
محبت ست و قوة جذب عشق و باعتبار ذات مقام او تحت آن مقامات است
این جواب که گفته شد مناسب حال منتهی ست اما اگر در ابتدا این توهم پیدا شود
و خود را در مقامات اکابر یابد وجهش آنست که هر مقام را در ابتدا و توسط ظل و
مثال ست و مبتدی و متوسط چون بظلال آنها میرسند خیال میکنند که نهایت

Marfat.com

باکابر در مقامات پیدا کرده اند نه چنین ست بلکه اینجا اشتباه ظل شئے ست
بنفس شئے اللهم ارنا حقائق الاشیا کما هی وجنبنا عن الاشتغال بالملاهی بحرمة
سید الاولین والاخرین علیه وعلی آله وصحبته الصلواة والتسلیمات اتمها واکملها
شیخ مزمل رحمه الله تعالی وی نیز از قدمای اصحاب حضرت ایشان
ست قدس سره واز مقبولان آنحضرت در سفر وحضر اکثر بخدمات حضور عالی
اقدام می نمود وبانواع الطاف وعنایات ممتاز میگردید ودر حسن اخلاق ومکارم
اوصاف بے نظیر روزگار ودر انکسار وایثار منفرد وحال شیخ مشار الیه از
یمن تربیت آنحضرت اینست که حضرت ایشان در عرضه داشتے بحضرت
خواجه بزرگوار رقم نموده اند شیخ مزمل خود را گم می یابد وصفات را از اصل می بیند
ومطلق را در همه جا می یابد واشیا را در رنگ سراب بے اعتبار می داند بلکه
هیچ نمے یابد انتهی کلامه الشریف بعد ازین ماجرا نیز سالهاے فراوان شیخ در خدمت
آستان حضرت ایشان قدس سره الاقدس گذراند وبزواید وفوائد رسید
بتعلیم طریقت مجاز گشت در یکی از مکاتیب که حضرت ایشان بمخلص نوشته اند
مسطور است که صحبت این بزرگان اگر میسر شود مغتنم باید شمرد وخود را بایشان
باید سپرد وصحبت میان شیخ مزمل شما را مغتنم است وامثال این عزیز الوجود
اعز من کبریت الاحمر انتهی از خلص اصحاب ایشان شنودم که وقتے شیخ مذکور
ببعضے از جبال ومفاوز آنحدود بسیر رفته بود ناگاه جهت گرفتن جانورے
بلب غاری شد پایش بلغزید ودران غار افتاد چنانکه بیرون آمدن متعذر شد
وازین قضیه هیچ کس را اطلاعے نبود حضرت ایشان را که آن دم در سرهند
تشریف داشتند صورت آن معامله در نظر انور آمد بیاران فرمودند دیده
میشود که شیخ مزمل در جاے هولناک افتاده ودست وپای میزند که ازان

Marfat.com

برآید تا حقیقت حال چه باشد بعد از چند روز خبر این قضیه بسمع حضرت ایشان
و در ویشان گرویده و موجب مزید اعتقاد مخلصان گردید و گفتند که یکی از صحرائیان
که آنرا دیده بود و بمردم آن نواحی خبر کرد آنجماعه آمده و شیخ را بر سنها ازان
مغاک برآوردند شیخ مذکور در حدود دهزار و بست و شش بآخرة شتافت حضرت
ایشان از فوت او اظهار تألم نمودند و ویرا بفاتحه و دعا یاد و شاد فرمودند رحمة الله
تعالے شیخ طاهر بدخشی سلمه الله تعالی وی در اوائل از عسکریان
بود در وقتیکه سپاه متوجه فتح یکے از قلاع بود و در راه آن سفر شبے پیغمبر صلی الله
علیه وسلم را بخواب دید که حضرت صدیق اکبر و خلفاے و اصحاب دیگر رضی الله
عنهم در خدمت آنحضرت بوده اند آنسرور ویرا فرموده اند که بعد از انقضاے
این سفر تو از میان ایشان بیرون شو و فقر و تجرید اختیار کن و حضرت صدیق اکبر
بامر آن سرور صلے الله علیه وسلم ویرا خرقه پوشانیده اند چون از خواب
برآمد عازم جازم ترک شد بعد از مراجعت ازان سفر چون عسکر بجزیره از
خارستان و اشجارستان رسید وی از مرکب پیاده شده در آن درآمد
خادمش دانست که بحاجت انسانی رفته مدتے انتظار کشید چون اثرے
ندید بمنزل رفت و چند انکه آشنایان تجسس نمودند چیزے نیافتند وی
دران جزائر بدهقانے ملاقی شد لباسهاے خود بوی داد و پلاسے از وی بستد
و در پوشید و بصحبت در ویشان آن حدود رسید چون نزد متعلقان او حیات
و ممات او مجهول بود به نیت آنکه اهلیهٔ خود را مطلق العنان گرداند بخانه شد و بزودی
خود گفت که من این شیوه اختیار کرده ام تا رأے تو بر چیست آن شیره زن گفت
من نیز موافقت کردم و زنده در پوشید و عصا بگرفت و کمر و بست و باشوهر
رفیق الطریق شد و بخدمت یکے از مشائخ آن حدود رفت که از صاحبدلان بود

Marfat.com

رسید وے گفت نصیب تو از نقشبندیان معلوم میگردد بحدود دہلی و
لاہورش اشارت کرد چون ازین طریقۂ علیہ دران ایام صیت حضرت ما
مصرعہ خواجہ فانی زخود باقی بحق ؛ قدس اللہ تعالے سرہٗ آفتاب جہانتاب
بود و سامعہ افروز طلاب احرام طواف آستان ایشان بست پیش از رسیدن
او بچند روز آنحضرت بسرائے باقی رحلت فرمودہ بودند حیران میماند بزبان
محرمے ہائے توفیق ویرا بحضرت ایشان ما رضی اللہ عنہ کہ جانشین بزرگ
حضرت خواجہ بودند دلالت نمود در خدمت آنحضرت بشرف انابت و ذکر
مشرف شد و آن آستانۂ علیا را لازم گرفت تا بنصیب خود رسید شنیدم کہ
مدتہا در خلوات و جلوات ہمیشہ صورت مبارک حضرت سید کائنات صلے اللہ
علیہ وسلم مشاہد او می بود گویند از انجا کہ مولانا ترک و سادہ لوح ست بعضے احوالات
و مکاشفات خود را بآن شیوہ بعرض میرساند کہ ناچار حضرت ایشان متبسم میگشتند
و گاہ در استماع معارف بلند نوعے آرے و بلے بر زبان میراند و سر می جنباند کہ
حضرت ایشان بطیب میفرمودند بدان ماند کہ این اسرار بر مولانا طاہر وارد شدہ
و ما مترجم آنیم بالجملہ بعد از تجلے بزیور حالات و جذبات حضرت ایشان وی را
اجازت تعلیم طریقت دادہ بجونپور فرستادند لیکن وے بہ نیتی کہ او داند در
گفتگو و نشست و برخاست شیوۂ گرفتہ کہ جمعے او را از ملامتیہ میدانند و طلاب
را بوے ازین راہ رجوع کمتر است در ایامی کہ حضرت ایشان در اجمیر تشریف
داشتند و راقم در خدمت بود عریضۂ مولانا رسید کہ دران مرقوم بود طلابان
را باین فقیر رجوعی نیست حضرت ایشان فرمودند عجب مردے سادہ دل است
ملاک امر محافظۂ احوال و فکر کار و غم ایمان و مآل خود ست درین ضمن ہر کرا حق
سبحانہ برساند و بتعلیم و تربیت او مأمور گرداند حسب الأمر خالصاً لوجہ اللہ

Marfat.com

بدان باید پرداخت و نیز برائے انجذاب دلہائے طلاب وضعے کہ ملامت را آنجا
راہ نبود اختیار باید نمود و ایضاً حضرت ایشان در یکے از مکاتیب بوے
نیز نگاشتہ اند ب مقصود از اجازت بعض مخلصان آن بود کہ درین طور گرداب
ضلالت جمعے را براہ حق جل و علا رہنمونی نمایند و خود ہم باتفاق طالبان
مشغولے کنند و ترقیات نمایند این سررشتہ را نیک نگاہداشتہ سعے
کنند کہ بقایائے ہستئ خود را بر دہند و کوشش نمایند کہ مسترشدان
نیز باین دولت مشرف شوند نہ آنکہ این اجازت در توہم کمال و تکمیل اندازد و
از مقصود باز دارد و ما علے الرسول الا البلاغ انتہی و این مکتوب عزیز والا کہ بطریق
اجمال آئینۂ جمال احوال حضرت ایشان است قدس اللہ سرہ نیز از ان حضرت
بمولانا صدور یافتہ الحمد للہ رب العالمین والصلواۃ والسلام علے سید المرسلین
وآلہ الطاہرین آنچہ بر ما فقیران لازم ست دوام ذل ست و افتقار و انکسار
و تضرع و التجا و ادائے وظائف عبودیہ و محافظت حدود شرعیہ و متابعت
سنت سنیہ علے صاحبہا الصلوۃ والسلام والتحیۃ و تصحیح نیات در تحصیل خیرات
و تخلیص بواطن و تسلیم ظواہر و رویۃ عیوب و مشاہدۂ استیلای ذنوب و خوف
انتقام علام الغیوب و قلیل پنداشتن حسنات خود را اگرچہ بسیار باشد و کثیر
انگاشتن سیئات خود را اگرچہ اندک بود ترسان و لرزان بودن از شہرت و
قبول خلق قال علیہ الصلوۃ والسلام بحسب امر من الشر ان یشار الیہ بالاصابع
فی دین او دنیا الا من عصمہ اللہ و متہم داشتن افعال و نیات اگرچہ مثل فلق
صبح باشد و عدم اعتنا باحوال و مواجید خود اگرچہ صحیح و مطابق باشد اعتماد
نباید کرد و مستحسن نباید پنداشت مجرد تائید دین و تقویت ملت را و ترویج
شریعت و دعوت خلق را بحق جل و علا چہ این قسم تائید گاہ است کہ از کافر و

Marfat.com

فاجر هم آید قال علیه الصلوٰة والسلام ان الله لیؤید هذا الدین بالرجل الفاجر
مریدے که بطلب آید و ارادهٔ مشغولی نماید آنرا در رنگ ببر و شیر باید دانست
و باید ترسید که مبادا ازین راه خرابی و استدراج او نمایند و اگر فرضا در قدوم
مرید در خود فرحے و سرورے یابند آنرا کفر و شرک دانند و تدارک آن بندامت
و استغفار چندان نمایند که اثرے ازان سرور نماند بلکه بجاے آن فرح
حزن و خوف نشیند و نیک تاکید نمایند که طمعے در مال مرید و توقعے در منافع
دنیوی او پیدا نشود که مانع رشد مرید ست و باعث خرابی پیر چه آنجا همه دین
خالص میطلبند الا لله الدین الخالص شرک را دران حضرت بهیچ وجه گنجایش نیست
و بدانید که هر ظلمتے و کدورتے که بر دل طارے گردد ازالهٔ آن بتوبه و استغفار
و ندامت و التجا باسهل وجوه میسر ست مگر ظلمت و کدورتے که از راه محبت
دنیاے دنی بر دل طارے شود که منغص میگرداند و متنجس میسازد و در ازالهٔ
آن تعسر تمام ست و تعذر بر کمال صدق رسول الله صلی الله علیه وسلم
حب الدنیا رأس کل خطیئة نجانا الله سبحانه وایاکم عن محبة الدنیا وارباب ها
والاختلاط بهم والمصاحبة معهم فانها سم قاتل و مرض هالک و بلاء عظیم و دواء
عمیم اخوے ارشدے شیخ حمید باحسن وجوه متردد آن حدود اند استماع
سخنان نو و تازه را از ایشان غنیمت دانند الباقی عند التلاقی مولانا
یوسف سمرقندی سلمه الله تعالی وے نیز از اصحاب صاحب
نسبت حضرت خواجه باقی بالله بود و از فضائل بهرهٔ تمام داشت و کان
حسن الاخلاق و طارح التکلف بعد از انتقال حضرت خواجه ملتزم آستان حضرت
ایشان شد و در خدمت ایشان بسرهند رفت و چند گاه آنجا گذرانید
و از برکات انظار میمنت آثار آنحضرت نیز ترقیات نمود و درمیان سلوک

Marfat.com

اجلش در رسید قریب احتضار او حضرت ایشان ببالینش قدم رنجه نمودند
بتضرع و حسرت تمام بعرض رسانید که نفس آخرین رسیده نظرے و
و توجهی فرمایند که از مقصد اقصے چیزے یابد حضرت ایشان را بر نیازمندی
او دل بکشاد متوجه شدند بعد از مدتے سر برداشتند و فرمودند هان
مولانا یوسف بگوئید که چه شد سر بر قدم ایشان نهاد و گفت الحمد لله آنچه دل
طالب او بوده جلوه گر شد این بگفت و بعد از ان جان بجانان سپرد رحمه الله
سبحانه مولانا احمد برکے رحمه الله تعالی برک بلده ایست میان
کابل و قندهار آنجناب از علماء آن بلده بود تاجرے از دوستان و
هم شهریان او که بهندوستان آمده بود و بشرف آستان بوسی حضرت
ایشان رضی الله عنه رسیده بوطن بازگشته بود و جزوے از مکاتیب
بلند آنحضرت با خود برده مولانا از وے احوال اکابر هند پرسید وے
ثناے حضرت ایشان بر زبان آورد و گفت اوراقے چند نیز از مقولات
ایشان آورده ام مولانا بشوق تمام مطالعه آن نموده از حسن درایت و آثار
سعادت بعلو حال قائل آن اقوال پے برده بی هیچ اهمال متوجه بلده شریفه
سرهند شد چون رسید بنظرات عنایات رسید و در خدمت علیه باخلاص
و آداب و خدمات تمام بسر برده از یمن و برکت صدق ارادت و قبول
خدمت بلکه بمحض عنایت بدرجه کمال و اکمال در مدت یک هفته که در حضرت
علیه بسر برده سرافراز گشت و بتعلیم طریقت مجاز شد و بوطنش رخصت
دادند رجعت نموده حسب الأمر باین کار شگرف پرداخت و در هر چندگاه
بزبان قلم احوال خود و مسترشدان خود را بعرض میرساند و بجواب و خطاب
مستسعد میگشت چنانکه از مکاتیبے که نام زد او گردیده معلوم گردد در یکی

Marfat.com

از مکاتیب که حضرت ایشان بوے مرسل داشته اند چنین برنگاشته اند ب هو روزے
توجهی بحال شما نموده آمد دید که مردم آن نواحے بجانب شما می دوند والتجا بشما
می آرند معلوم شد که شما را مدار آن زمین ساخته اند و مردم آن حدود را بشما مربوط
داشته لله الحمد والمنة علے ذلک ظهور این معامله را از جملهٔ واقعات نه انگارند
که از مظان ریب و اشتباه باشد بلکه از محسوسات و مشاهدات شمرند و
ایضاً در مکتوب دیگر چنین بوے رقم فرموده اند از عدم اطلاع کما ینبغی باحوال
خود و احوال یاران خود در آزار نباشند و آنرا دلیل اصلے خود ندانند
احوال یاران در آئینه داری کمالات شما کافی ست احوال شماست که بطریق
انعکاس در یاران ظاهر گشته اما آنکه از حال آن یار خود نوشته اند که شش ماه
است او را ترقی واقع شده آنچه در غیبت و بی شعورے میدید از ارواح
طیبات حالا در افاقت می بیند مخدوما این دید را هیچ دلالت بر ترقی نیست در
شعور بیند یا در بے شعورے قدم اول درین راه آنست که غیر حق را سبحانه
هیچ نه بیند و از ماسوائے او سبحانه در مبداء اندیشه او هیچ نماند نه آنکه اشیا را
غیر او تعالے نه بیند و بعنوان ماسوائے نداند این خود کثرت بینے ست بلکه
غیر او را سبحانه نه بیند و نه داند این حالت معبر بفناست و منزل اول است
از منازل این راه و بدو نه خرط القتاد ؎ هیچ کس را تا نگردد این فنا
نیست ره در بارگاه کبریا ب و نیز حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس
در مکتوبے که به شیخ یوسف برکے برنگاشته اند بتقریب آن معرفت شهودے
که بمرایاے کثرت تعلق دارد لذت بخش و شهود تنزیهی که رو بجهل و نکرت
دارد از التذاذ بعید است و بی مدد شیخ مقتدا باین راه رفتن متعذر نوشته
اند که مولانا احمد برکی که عوام او را از علماء ظاهر میدانند و او نیز علم باحوال خود

Marfat.com

ویاران خود ندارد وسرش آنست که باطن او متوجه شهود تنزیهی است
که موطن جهل ست وایمان او در رنگ علما بغیب ست باطن او از بلند
فطرتے التفات بشهود کثرت آمیز نکرده است وظاهر او بتظاهرات صوفیه
مفتون ومغرور نگشته وجود شریف او دران نوائے مغتنم ست اینخالت را که
شما از حصول آن خبر داده اید مولانا دیری ست که بآن حال متحقق ست علم او لم
یعلم نزد فقیر مدار آن بقعه بروجود مولانا ست عجب ست که بر اهل کشف
آن نوائے چگونه مخفی مانده است در علم فقیر بزرگے مولانا در رنگ وجود و
آفتاب ظاهر وباهر ست انتهی کلامه الشریف خدمت مولانا در حدود ونهار
وبست وشش سفر آخرت گزید حضرت ایشان بفاتحه واد عیه کثیره روح
اورا شاد کردند ودیده شد که هرگاه مذکور مولانا شد مدحت او نمود وبالطاف
تمام اورا یاد کردند وبیاران مولانا نوشتند عزائے مغفرت مولانا احمد علیه
الرحمه مینماید وجود شریف مولانا در نیوقت مر مسلمانان را آیتے بود از آیات حق
جل وعلا ورحمتے بود از رحمتهاے او تعالے اللهم لا تحرمنا اجره ولا تفتنا بعده
مولانا محمد صالح کولابی رحمه الله تعالے وے از قدماے اصحاب
حضرت ایشان بود وصاحب انکسار وافتقار وغربت وخاموشی از وے
شنودم که گفت چون طلب اینمعنے در من پیدا شد اکثر مشائخ وقت را که قریب
بودند ملازمت کردم اما از هیچ یک گشتے دست نداد تا در یکے از جمعات در
اگره در جامع مسجد حضرت ایشان را قدس سره دیدم بمجرد دیدن دلم را با آنحضرت
انجذابی پدیدار گشت قدمبوس نموده بمنزل شریف رفته التماس تعلیم ذکر نمودم
باجابت رسید مدتها دران آستان بسر بردم اما از پستے استعداد مرا
فتحے نشد چنانکه دیگر خادمان ایشان را می شد ازینمعنے حیران وگریان می بودم

Marfat.com

تا ماه مبارک رمضان آمد حضرت ایشان معتکف شدند دران اعتکاف خدمت
طشت و آفتابه بمن بود شبی چون حضرت ایشان دست مبارک شستند
من غساله را گوشه برده بتمام درکشیدم آن آب شراب مستی افزای من شد که
نوشیدن همان بود و کشایشی در کار و حال خود دیدن همان و چون مولانا ازین
توجه و عنایت آنحضرت بدرجهٔ کمال رسید باجازت تعلیم طریقت ممتاز گردید
و جمعی از طلاب را بفیض رسانید راقم حروف بکرات تعریفات مولانا از زبان مبارک
حضرت ایشان شنوده روزی فرمودند که مولانا صالح از سیر صفات و تجلیات
صفاتیه بهرهٔ تمام گرفته و نیز ازین عریضهٔ مولانا که بآن حضرت نوشته هویدا میگردد
ب هو عرضه داشت کمترین خاکروبان آن مقدس درگاه محمد صالح بعرض
خادمان آن آستان میرساند غریب نواز اذره پرور را از صدقهٔ بندگان آن درگاه
احوال و اوضاع حسب المدعای مخلصان ست همیشه بتجلیات مشرف میگردد
و در هر تجلی فنای خاص حاصل میشود میداند که ورای این تجلی تجلی نخواهد بود و ازین
تجلیات بی نهایت مفهوم میشود که سیر در تفصیل اسما و صفات افتاده است
از راه تفصیل بمطلوب رسیدن بسی دشوار ست رجا از درگاه آن قبلهٔ
حقیقی آنست که چون ناقابل را از خاک مذلت برداشته اند و باحوالاتی
مشرف ساخته اند که در فهم و وهم این کمینه خطور نمیکرد الحال نیز بتوجه خاص الخاص
چنان سرافراز گردانند که بغایة الغایت برسد و از منقصت وارهد و از مراد
خود نامراد شود و غیر از مرضیات او تعالی قولاً و فعلاً و ناظراً هیچ چیز بوقوع
نیاید و این بی توجه و عنایت آن مراد مریدان صورت پذیر نیست امید که ازین
دریای رحمت بیکران سیراب گردانند اینهمه فضولیت این غریب را باخلاص
و محبت خود راسخ دارند که متضمن جمیع سعادات ست سایهٔ تربیت ایشان بر مفارق

Marfat.com

جمیع انام الی یوم القیام ممدود باد بالنبی وآله الامجاد انتهی مولانا وظایف یومی
ولیلی حضرت ایشان قدس الله سره باشارة وتائید حضرات مخدوم زادهای
کبار سلمهم الله تعالی جمع کرد وآنجا می نویسد که چون از حضرت ایشان بجمع وظائف
اجازة خواستم فرمودند که عملی که شایان اقتداست عمل آنسرورست صلی الله علیه
وسلم به کتب احادیث رجوع باید کرد واز آنجا اخذ نمود معروض داشته شد
که عمل حضرت ایشان نیز همان عمل سید انس وجان ست علیه الصلواة
والسلام فرمودند چنان کنند اما نیک نیک ملاحظه نمایند که هرچه موافق نسبت
باشد قولی وفعلی آنرا در عمل آرید وهرچه نه چنانست موقوف دارید مولانا
در سال هزار وسی وهشت ۱۰۳۸ قبیل این تحریر بآخرت شتافت رحمه الله مولانا
محمد صدیق کشمی سلمه الله تعالی وی از کشم بدخشان ست در عنفوان
جوانی بهندوستان آمده از انجا که بشعر آشنائی تمام داشت صحبت محب الفقرا
عبد الرحیم مشتهر بخانخانان اختیار نمود که خان مذکور مغفور را باین طایفه سری بود
کذلک درین اثنا مولانا بشرف صحبت حضرت ع خواجه خالی زخود باقی بحق
قدس الله سره الاقدس مشرف شد ودر خدمت آنحضرت انابت نمود وذکر
این سلسله برداشت گویند حضرت خواجه قدس سره را مکرر تعریف استعداد
وقابلیت مولانا بر زبان مبارک گذشته بود از وی شنودم که گفت صباح عیدی
باچند تن از درویشان بآستان حضرت رضی الله عنهم رفتیم ایشان از منزل
شریف شیشه گلاب برکف رسیدند درمیان حاضران مرا بالباس جدید
وجامه مناسب روز عید دیدند بر من گلاب افشان شدند دران افشاندن
جمعیت بخش خاطر پریشان شدند ؎ ز دامان تو هر راشح گلابی ٭ زند بر روی
بخت خفته آبی ٭ اما مولانا مذکور در زمان حضرت خواجه بنابر اقتضای جوانی و

شغف شعر خوانی و کامرانی بهمگی خود نیاز است خود را بآنحضرت سپرد و راهی به
نسبت خاصهٔ آن بزرگواران برد ملتزم مشرف صحبت و خدمت ایشان شد تا
رسید بجائی که حضرت ایشان در یکی از مکاتیب بمولانا صالح کولابی از حال او چنین
خبر داده اند مولانا محمد صدیق درین ایام بعنایت الله سبحانه بولایت خاصه مشرف
گشتند و از اسم جزئی باسم کلی ملحق شدند مع ذلک نظر بفوق دارند از انجا نیز نصیب
حاصل کرده شاید میل برجوع نمایند والله یختص برحمته من یشاء انتهی کلامه الشریف
مولانا در سال هزار و سی و دو با جمعی از متعلقان برخصت و همت حضرت ایشان
بزیارت حرمین محترمین زادهما الله تعالی شرفا مشرف شده سابقا بدهلی مراجعت
نمود چون وابستگان وی درین کثیر بود و زاد راه قلیل محنتهای فقر و فاقه بسیار دید
و بدولت الاجر علی قدر النصیب مشرف گردید مشار الیه است که دفترات شریفه مبدأ
معاد را که حضرت ایشان در بیاضه خاصه برنگاشته بودند از انجا برون آورده جمع کرد و
نیز در دفاتر مکتوبات بنام وی مکاتیب کثیر است ویرا بحضرت ایشان اخلاص
و عشق فراوان در ایامی که آنجناب بولایت حجاز بود روزی در خلوتی این فقیر از حضرت
ایشان شنید که فرمودند این لحظه متوجه احوال بعضی یاران غائب بودیم مولانا
محمد صدیق در نظر آمد که بمحبت و اخلاص تمام متوجه ماست در آوان این تحریر
در سیر بدخشان و ماوراء النهر است همه جا وقتش خوش باد وی بعلوم و معارف
حضرت ایشان رضی الله عنه آشنائی تمام دارد و شعر نیکو میگوید حکایت غریبه شیشه
گر ماچین را که تعبیر تمام ست از حق الیقین این طائفه بوزن مثنوی معنوی عارف
روم قدس سره در غایت متانت بنظم کشیده و مثنوی دیگر نیز دارد بوزن نظم
خسرو شیرین از انجاست این چند بیت که مناسب حال راقم حروف ست
ب به تنهائی چنین میل دلم چیست ٭ وزین تنها نشستن حاصلم چیست ٭ سگم

من در سگی معذور باشم ٭ بدین عذر از خلایق دور باشم ٭ غلط گفتم اگر سگ داند این راز ٭
که خود را کرده ام نسبت باو باز ٭ ز ننگ این سخن افغان بر آرد ٭ که بد عهدی ز ما خود را شمارد ٭
سگان خود صاحب خود را شناسند ٭ بسی از ناشناسائی هراسند ٭ نه خود را می شناسد نی خدا را ٭ چرا
بدنام سازد مثل ما را ٭ درین مدت که عمر من بسر شد ٭ نه از کفرم نه از دینم خبر شد ٭ ندانم بر چه ملت زیستم من ٭
نه سگ نا آدمی پس کیستم من ٭ و کلام حقائق آمیز که دلیل صحت حال و درجات
کمال آنجناب ست بسیار بظهور آمده است از آنجمله این عریضه که بخدمت حضرت
مخدوم زادگی خواجه محمد سعید سلمه الله و ابقاه نوشته اللهم صل و سلم علی سیدنا و
مولانا محمد و علی آل سیدنا محمد صلوة ادخلتنا بها فی حفظ عنایتک عرضداشت
کمترین پیر غلام فدوی محمد صدیق که همه تن تمنا و سراپا آرزوی آستان بوس
خادمان درگاه مراد بخش ست عرضه میدارد که اگر چند دیریست که از دست
رفته و از پا افتاده ولیکن بامداد شوق گاه گاه حرکة المذبوح نموده خود را فرا یاد
صاحبان دین و دنیا میدهد آری از عنایت بی غایت آن قبله آگاه دلان همیشه
به نعمتهای عظیم چشم امتیاز تمام دارد و فراخور استعداد از ریزه آن خوان
عظیم ایشان مرزوق ست هر چند از کار رفته است ولیکن بیخود بخود زمزمه دارد
چنانچه از انجا به تحریر میرسد ٭ خوشوقت آن دلی که بکاری رسیده است ٭
خوشروز شب روی که بیاری رسیده است ٭ از فرق تا قدم همه عطرم عجب
مدار ٭ دستم بچین زلف نگاری رسیده است ٭ خوش روزگار عیش هدایت که در
خزان ٭ رختش بتازه رنگ بهاری رسیده است ٭ و چند بیت در ایام ضعف
صعب که روی داده بود گفته شد آنرا نیز بخدمت عالی معروض میدارد ٭
طلوع شمس من از وجهه جهت عالیست ٭ توجه دلم از رتبه صفت عالیست ٭
مرا نظر بجمالی ست بی حجاب نقاب ٭ فضای آن نظر از دید منقصت عالیست ٭

چہ دست رد بگناہم زنی کہ نشناسی بہ حقیقت کنہ من ز مغفرت عالیست ؎
بعلم خویش چہ نازے بسوے من می نازی کہ شان جہل من از طور معرفت عالیست ؎
قبلہ ام سلامت از انچہ مقصدست چون نیک در می نگری دست الفاظ را
بدامان معانی رسائے نمی بیند دریغا آن سخنہای کہ داند گفت نتواند مولانا سے
مذکور باین حقیر حکایت کرد کہ درویشے زندہ پوشی کہ آثار ذوق وجد ان و آزادگی و
تفرید از وے ہویدا بود بمن ملاقی شد و پرسید کہ ارادت تو بکیست نام نامے
حضرت ایشان بردم گفت از ایشان ہیچ خارقی عظیمے دیدۂ بگو من آنچہ دیدہ بودم
بیان کردم گفت من از شیخ تو خارقی بس شگرف دیدہ ام بتو میگویم بشنو
چون اوصاف ایشان شنودہ بودم بقصد دریافت ایشان بسر ہند آمدم
از شب پاسی گذشتہ بود کہ بشہر در آمدم و گفتم درین وقت چہ مصدع خادمان
ایشان گردم بیکے از مساجد در آمدم ہمسایۂ مسجد از من اطلاع یافت و مرا
بسخانۂ خود برد و مہربانی نمود و در اثنائے پرس وجو ہا من از و احوال حضرت
شیخ تو پرسیدم معلوم شد کہ از منکران بودہ در طعن ایشان شروع کردم مرا
حیرت فرو گرفت مکدر گشتم بباطن شیخ تو متوجہ شدم ناگاہ دیدم کہ شیخ از در
در آمدند شمشیر برہنہ بر کف آن منکر طاعن را بآن شمشیر پارہ پارہ کردند و بیرون
رفتند من از مشاہدہ این معاملہ دہشتے کہ یافتہ بودم باضطراب برفقائے
ایشان بیرون بر آمدم و ایشان را ندیدم باز بآن خانہ نتوانستم رفت و
ندانستم کہ آن چہ بود علے السحر کہ ببلازمت ایشان مشرف شدم و ہمچنان
در رعشہ و خوف بودم ایشان مرا در آغوش کشیدند و تبسم نمودند و فرمودند
ما مضے باللیل لم یذکر فی النہار این قصہ را من تا امروز جز بتو بدیگری نگفتہ ام
ش شیخ عبد الحی سلمہ اللہ تعالے وی از حصار شادمان ست کہ از

Marfat.com

بلاد اصفانیان ست و خداوند مسکنت و خموشی واز فضیلت بهره ورسالها
ملتزم آستانهٔ علیای حضرت ایشان نوراللہ مضجعہ بود و نظرات عنایات آنحضرت
شامل حال او تا دید آنچه دید و بسا اسرار خاصه از زبان مبارک شنید بل از انوار
احوال که آن معارف ترجمان آن بوده او را بهر بار رسید و دفتر ثانی مکتوبات
عالیات را باشارت و تائید حضرت مخدوم زادهٔ معصوم نام معصوم کرد ارسلہ اللہ
تعالے فراهم آورد و در دفاتر مکتوبات مکاتیب متعدده بنام
اوست حضرت ایشان او را اجازت تعلیم طریقت داده به شهر چینه فرستاده
درکنار آن شهر خدمت شیخ نور مذکور بغربت و سکنت و با فاقه و افاضه
طالبان میگذراند و درمیان شهر شیخ عبدالحی بشیوهٔ پسندیده در تکمین و
صفا بسر می برد حضرت ایشان در مکتوبے بیکے از مخلصان نوشته اند که وجود
این دو عزیز یعنے مولانا مے مذکور و شیخ نور محمد دران یک شهر چون قران السعدین
است در مکتوبے بشیخ نور محمد از مقام و حال شیخ عبدالحی چنین خبر داده اند که شیخ
عبدالحی هم شهرے شماست و بجوار شما آمده است نسخه علوم و معارف غریبه
است و چیزها ے ضروریه این راه نزد او موضوع است ملاقات او یاران را افتاده
را مغتنم ست که نو آمده است و چیزهاے نو آورده است از فنا و بقا نزد او نسبت
و از جذبه و سلوک نزد او بیان بلکه از ماورای فنا و بقای متعارف و از گذشت
جذبه و سلوک مقرر نیز آگاه است بلکه توان گفت که او را در آنجا گذرگاه است
بیشتر ے از معارف غریبهٔ مکتوبات گوش زد او شده است و مهما امکن استفسار
نموده دریافته است و الله سبحانه الموفق مولانا یار محمد القدیم الطالقانی
رحمه الله تعالے وی را قدیم ازان خوانند که بعد از وے یار محمد دیگر
که جامع مکاتیب دفتر اول ست باستان حضرت ایشان رسید

Marfat.com

ثانی را جدید گفتند و صاحب ترجمہ را قدیم آنجناب برطبق لقب از قدمائے
اصحاب ایشان ست قائم اللیل صائم النہار ست نسبت وحضور این بزرگان
از جہت او پدیدار و کثیر السکوت والمراقبہ وحسن الوجہ ست روزے باین فقیر
گفت کہ من از حسن جبہہ و بزرگی لحیہ خود بسیار شاکرم کہ چون ببازارہا میگذرم
ہر کسیکہ از عوام مرا می بیند ناچار در رو دمیفرستد آنجناب بفقر و غربت تمام
متوجہ طواف بیت الحرام و روضہ نبی علیہ السلام شد بعد از مراجعت ازان
سفر کثیر البرکت در خلوتے برا قم گفت در محل بیانی در ہودجی کہ بر آن سرور
صلے اللہ علیہ وسلم آراستہ بودند آنحضرت را صلے اللہ علیہ وعلے آلہ الصلوٰۃ
والسلام زیارتی میکنند نظر کردم آن سرور را علیہ الصلوٰۃ والسلام بانور و آراستگی
ہر چہ تمام تر دیدم واز لذت وحلاوت آن از خود برفتم چون بخود آمدم رقصان و
پای کوبان شدم حاجیان در تعجب رفتند و بعضے عربان میگفتند ہذا العجم مجنون
و زبان حال من بمضمون این بیت تو ناطق بود ؎ گر این لیلے از خیمہ بیرون شود فاش
بسا کوہ و صحرا کہ مجنون شود ؎ حضرت ایشان رضی اللہ عنہ این مکتوب را بعد از
اجازت تعلیم طریقت بوی نوشتہ اند ہو مکتوب مرغوب اخوے اعزے مولانا
یار محمد قدیم وصول یافت موجب فرحت گشت حضرت حق سبحانہ وتعالیٰ
بذروۂ کمال وتکمیل رسانا د بحرمۃ النبی المختار وآلہ الامجاد علیہ وعلیہم الصلوات
والتسلیمات از مقولہ مولوی علیہ الرحمۃ پرسیدہ بودند کہ گفتہ آن نازنینے کہ
در کنار من بودہ ہمی بودہ ہست آیا این گفتن جائز ہست یا نہ بدانید کہ این قسم امر
درین راہ بسیار واقع میشود بزبان می آید این نوع معدن تجلی صوریست کہ
صاحب معاملہ آن صورت متجلے را حق می انگارد تعالے شانہ سبحانہ ہمانست
کہ شیخ اجل امام ربانی حضرت خواجہ یوسف ہمدانی فرمودہ اند تلک خیالات

Marfat.com

تربیت بہا اطفال الطریقہ دیگر چون نوعی از اجازت تعلیم طریقت بستہ کردہ شدہ
است درین باب بعضے فوائد نوشتہ میشود بگوش ہوش استماع نمودہ بعمل خواہند
در آوردہ بدانند کہ چون طالبے باراد ۃ پیش شما بیاید در تعلیم طریقت او تامل بسیار
باید کرد و مبادا درین امر استدراج شما خواستہ باشد و خرابی منظور باشد علی الخصوص
کہ در آمدن مرید فرحے و سرورے پیدا شود باید کہ درین باب راہ التجا و تضرع
اختیار نمودہ استخارہا متعدد نمایند تا آنکہ بیقین پیوندد کہ طریقہ را باید گفت
و استدراج و خرابی مراد نیست زیرا کہ در بندہای حق سبحانہ تصرف کردن و
وقت خود را از عقب ایشان غارت نمودن بے اذن او سبحانہ تجویز نیست
کریمہ لتخرج الناس من الظلمات الی النور باذن ربہم دلالت بدین معنی دارد و عزیزے
فوت کرد خطاب آمد کہ توئی کہ زرہ پوشیدہ بودے در زمین من بر بندہائے
من گفت بلے فرمود ہلا و تکلمت حلقتی الی و اقبلت بقلبک علی و اجازتی
کہ بشما و دیگران را کردہ شدہ است مشروط بشرائط ست و منوط ست بحصول
علم بمرضی او تعالے ہنوز آن وقت نیامدہ است کہ اجازۃ مطلق کردہ شود
تا ورود آنوقت شرائط را نیک مرعی دارند خبر شرط ست و بمیر ہم این معنی را
نوشتہ است از انجا نیز معلوم خواہند نمود با جملہ سعی نمایند کہ آن وقت برسد
و از تنگی شرائط وارہند والسلام مولانا قاسم علی رحمہ اللہ تعالیٰ او نیز
ازان اصحاب حضرت خواجہ قدس سرہٗ است کہ تربیت او حوالہ بحضرت ایشان
شدہ بود و در یکی از عرایض حضرت ایشان بآن خواجہ عالیشان از احوال او چنین
رقم فرمودہ اند حال مولانا قاسم علی بہتر است در غلبہ استغراق و استہلاک
است و از جمیع مقامات جذبہ بفوق قدم نہادہ و صفات را کہ اول از اصل میدہد
حالا با وجود آن صفات را از خود جدا مے بیند و خود را ازان نور در طرف

Marfat.com

دیگر مے یابد و نیز درین عریضہ نوشتہ اند کہ چنان مے نماید کہ مولانا قاسم علی را
از مقام تکمیل نصیبے ہست و ہمچنین بعض یاران اینجائی را نیز ازان مقام نصیبے
معلوم میشود واللہ سبحانہ اعلم بحقیقۃ الحال شیخ حسن برکی وی
از تلامذۂ مولانا احمد برکی بود بآستان حضرت ایشان رسیدہ بہ انابت
و ذکر و مراقبت مشرف شدہ از نظر عنایت و برکت صحبت آنحضرت بہرہا
یافت و بوطن ألوف شتافت در صحبت مولانا مے مذکور میگذراند
حضرت ایشان در مکتوبے بمولانا احمد رقم فرمودند کہ شیخ حسن از ارکان دولت
شماست و ممد و معاون معاملہ شما اگر فرضاً شما را میل سفرے شود نائب مناب
شما اوست التفات و توجہ در حق او مرعے دارند و کوشش بلیغ فرمایند کہ از
تحصیل علوم دینیۂ ضروریہ زود تر فارغ شود این سیر ہندوستان ہم در حق او مغتنم
بود و ہم در حق شما رزقنا اللہ و رزقکم الاستقامۃ انتہی بعد ازین مقولہ بمدتے
قلیلہ مولانا احمد سفر آخرت اختیار فرمود چون این بسمع شریف حضرت ایشان
رسید بیاران مولانا نوشتند کہ اطوار و اوضاع مرحومی را مرعے دارند و در
طریقۂ ذکر و حلقہ مشغولے باید کہ فتور نزود و یاران جمع شدہ بنشینند و یکدیگر فانی
باشند تا اثر صحبت ظاہر شود این فقیر قبل ازین بر سبیل اتفاق نوشتہ بود کہ
اگر مولانا سفرے اختیار کند باید کہ شیخ حسن را بجاے خود نصب کند قضارا
این سفر مراد بودہ است الحال ہم مکرر ملاحظہ می نمایم شیخ حسن را متعین این
امر یابم این معنے بر بعضے یاران گران نیاید کہ باختیار ما و ایشان نیست انقیاد
لازم ست طریق شیخ حسن بطریق مولانا مناسبت بیشتر دارد و در آخر مولانا
نسبتے کہ ازین جانب گرفتہ بودند شیخ حسن را دران نسبت شرکت است
و یاران دیگر ازین نسبت قلیل النصیب اند ہر چند کشف و شہود پیدا کنند انتہی

Marfat.com

بالجمله حسب الأمر سر حلقگی یاران مولانا احمد بشیخ حسن قرار گرفت و بافاده و
افاضه پرداخت و شیوهٔ حضرت ایشان و استاد خود را لازم گرفت
و بمراقبت و بمجاهدت و رفع بدعت همت گماشت تا ترقیات نمود و بمقامات
رفیعه رسید چنانکه از عرایض او که بآستان حضرت ایشان مے آمد علو حال او
معلوم میگردید در یکے از عرائض بعضے اصطلاحات صوفیه را ایراد نموده بر آنها
پیچیده بود و در آخر آن نوشته که معارفے که این بے بضاعت را تسلی میدهد
معارف شرعیه است گوئیا هر حکمے از احکام شرعیه دریچه ایست که موصول است
بشهر مقصود و نشانه است از آن شاه بی نشان و همین بیت نصب العین ست
که ؎ ما بشهر میرویم عزم تماشاگر است ٭ ما براو میرویم کز همه عالم ورست ٭ حضرت
ایشان را آن اعتراضات او سخت گران آمد و نوشتند ب که اعتراض شما از نافهمیدگی
است زنهار این قسم سخن نکنید و از غیرت خداوندی جل سلطانه بترسید مدعیان این وقت
ظاهرا شما را در شورش می آرند ملاحظه بزرگان ضروریست اگر بر محدثات و مخترعات
مدعیان سخن کنید گنجایش دارد اما آنچه مقرر قوم ست و لابد راه آنجا سخن گفتن
نامناسب ست و از معرفت آخر او که ذکر یافت خوش گشتند و رقم نمودند که
این معرفت شما بسیار اصل ست و بس عالی و امیدواری بخش مطالعهٔ این معرفت محظوظ
ساخت و ناملایمت اول مکتوب را زائل گردانید حق سبحانه از همین راه بمقصود
رساند انتهی در سفر اجمیر که بنده در خدمت حضرت ایشان بود نیز عریضهٔ شیخ حسن
رسید که مکاشفات بلند و احوال ارجمند قلمی نموده بود و از شوق و همت خود
در رفع بدع سخن رانده حضرت ایشان عریضهٔ او را بفقیر سپردند تا وقتیکه فرصتے
بیند حاضر سازد و هر یک را جوابی برنگارند اتفاقاً از ترددات و شوریده حالیها
آن عریضه را گم ساختم مع ذلک حضرت ایشان چند سطرے بوے نوشتند

Marfat.com

کہ آن مکتوب صد پنجم ست از جلد ثالث مولانا شیخ عبد الہادی بداوانی
وے نیز از اصحاب حضرت خواجہ قدس سرہٗ بودہ کہ حوالہ تربیت آنہا بحضرت ایشان
نمودہ بودند تا از برکات خدمت ایشان در نظرات عنایت ایشان بہرہا یافتہ واز
فضل بہرورست و از انکسار و افتقار نصیب دو عرایضے کہ حضرت ایشان بجناب
پیر بزرگوار خود نوشتہ اند واز ترقیات مستر شدان مذکور ساختہ آنجا مذکورست کہ مولانا
عبد الہادی حضور باستغراق در نقطۂ فوق پیدا کردہ است و نیز میگوید کہ مطلق منزہ
جل شانہ را از اشیا بصفت تنزیہ می بینم و افعال را ہم از و تعالے میدانم انتہی بعد
ازان کہ مدتہا در خدمت حضرت ایشان گذراند بترقیات و حصول کمالات رسید
و باجازت تعلیم طریقت ممتاز گردید شیخ یوسف برکی سابقاً ویرا بیکی از مشائخ
اتفاق صحبت افتادہ بود و مشرب توحید خیالی روے دادہ تا در وقائع ویرا
باین آستان دلالت فرمودند نخست بمصحوب یکی احوال خود را بعرض رسانید
حضرت ایشان بوے نوشتند کہ این قسم احوال در اوائل اقدام مبتدیان این راہ
را بسیار دست میدہد ہیچ در اعتبار نمی آرند بلکہ نفی آن مینمایند و وصول کو و نہایت
کدام و امثال آن بسیار بر نگاشتہ اند و ہمت بلند و احوال ارجمند ترغیب نمودند
وی بہ نیاز تمام و بعطش شوق و ولہ محبت ہر چہ حاصل کردہ بود ازان تہی شدہ
بخدمت عالیہ شتافت و چند گاہ گذراند و نسبتہای اصیل عالی دید اجازت
یافت و بجلندر کہ از قرائے آن حدود ست اقامت نمود و بعد از چند گاہ بآستان
میرسید و در ایام مہاجرت بزبان قلم عرض احوال مینمود و جوابہا می یافت کما یفہم
من المکتوبات الشریفہ یکبار بخدمت شریف رسیدہ بود دیدہ شد کہ ہنگام
وداع فریاد و گریہ ہای بے طاقتانہ کرد و حضرت ایشان در مکتوبی بر نگاشتہ اند کہ
شیخ یوسف بما نزدیک اند و تا مدتی اینجا بودند فوائد بسیار اخذ نمودند و بحقیقت

Marfat.com

آن اطلاع یافتند و بمیعاد باز آمدن بخانه رفتند مرد مستعد و صادق الاخلاص ست

سید محب الله مانکپوری از علوم دینی بهره ورست نخست بخدمت قدوة المشائخ شیخ محمد بن فضل الله برهانپوری قدس سره رسیده بود و خدمتها بجا آورده و مدتے آنجا بسر برده تا آنکه اجازة و خلافت ارشاد رسیده بود بعد ازان در برهان پور بخدمت مرشدی میر محمد نعمان رسیده بود از ایشان ذکر این طریقهٔ علیه گرفته بود چون دران مجلس همیشه ثنای حضرت ایشان قدس سره مذکور میشده و مکتوبات شریفهٔ آنحضرت درمیان بود وی را شوق خدمت و رؤیت آنحضرت قدس سره العزیز بآن عتبهٔ علیه برد و مدتها آنجا گذراند و بهرها یافت تا در مکتوبے که حضرت ایشان رضی الله عنه بجناب سیدی سلمه الله نوشته بودند مرقوم بود که سید محب الله بنسیان ماسوی و بعض درجات فنا رسید او را اجازت گونه داده به مانکپور فرستادیم بعد از چند گاه وے از اذیة اهل وطن بحضرت ایشان شکایت نمود یکبار حضرت ایشان بوے نوشتند

ب هو از تحمل ایذاے خلق چاره نبود از صبر بر جفاے اقارب گذر نه

قال الله تعالے آمرا لحبیبه علیه و علے آله الصلوة والسلام فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل ولا تستعجل بهم نمکے که در سکونت آنمقام ست همین ایذا و جفاست و شما در مقام فرارید ازان نمک آرے شکر پرورده تاب نمک ندارد چه توان کرد

هر که عاشق گشت اگرچه نازنین عالم ست ٭ نازکی کے راست آید بار می باید کشید ٭ انتهی چون وے درباره اجازة انتقال الحاح بسیار نمود حضرت ایشان بوے نوشتند که امشب بنظر در آمد گوئیا رخت شما را از مانکپور کشیده باله آباد برده اند هم آنجا ویرانه اختیار کنید و اوقات را بذکر الٰهی جل سلطانه معمور دارید و بهیچ کس کار نداشته باشید و جمیع مرادات را بتکرار این

Marfat.com

کلمهٔ طیبه از ساخت سینه برآرید تا مقصود و مطلوب جز یکے نباشد اگر دل از ذکر
گفتن مانده شود بزبان بگویند بشرط آنکه جهر درین طریق ممنوع ست باقی روش
و اوضاع طریق را معلوم کرده آمد تا توانید راه تقلید را از دست ندهید که تقلید شیخ
طریقت ثمرات دارد و در خلاف طریق او خطرها ست زیاده چه نویسد والسّلام
علے من اتبع الهدے والتزم متابعته المصطفے علیه و علے آله الصّلوٰة والتسلیمات
انهی سیّد مشار الیه وقتیکه در آستان حضرت ایشان بود روزے از حجرهٔ
خاص کاغذے یافت که در وی بخط شریف آنحضرت معرفتی مرقوم بود گویند
بران معرفت جز حضرت مخدوم زادهٔ بزرگ قدس سرّهٗ کسے مطلع نبود سید
التماس نمود که این معرفت بنام وے باشد بعزّ اجابت رسید آن اینست
بدان ارشدک الله تعالے مدتها که سیر در ظلال داشت وصول بظل عین حصول
می یافت حالا که وصول بأصل میسّر شده است حصول جز بظل ندارد کالمرآة الکائنة
فی ید الشخص الواصلة الیه لا نصیب لها من الشخص الّا الظلّ فافهم فان کلامنا اشارة بدانید
عبارت مناسب بیان طریق که بطریق رمز و اشاره تحریر یافته بود و مناسب اینمقام
دانسته درین مکتوب مندرج ساخت فهم نمایند ذکر جنان مأخوذ از پیر راه و آن
مداومت بران بازگشت بفضل رحمن وصل عریان باقی همه حسبان والسّلام علے
من اتبع الهدی حاجی خضر افغان از منظوران حضرت ایشان بود او را آن
حضرت قدس سرّهٗ بتعلیم طریقت مجاز نیز گردیده و خلق بسیار از وے بفیض رسیده
و صاحب اذواق و مواجید و ولوله و سرور صعقه و نعره بسیار داشت و اکثر
شب بگریه و زاری بسر بردے خداوند مسکنت و انکسار و صفا حضور و او قات کثیر
بتلاوت و اذکار و نوافل و اشغال معمور دریکی از قریهای تابعهٔ قریه بسر میبرد مسکونت
داشت و بعد از هر چند روز بتقبیل عتبهٔ علیه رسیده باز میرفت یکی از ثقات اصحاب

Marfat.com

حضرت ایشان از زبان مبارک آنحضرت نقل کرد که فرمودند رونے ابلیس را
دیدم وخبرها از و پرسیدم ناچار بحکم الٰہی راستی را وانمود درمیان پرسیدم
که در یاران ما کیست که در و تراتصرف کمتر ست گفت حاجی خضر آنجناب
بعد از حضرت ایشان بسالی انتقال نمود رحمۃ اللہ شیخ احمد دیبنی دین
موضعی ست از مضافات سہارنپور میان دو آب پیش ازتوجہ حضرت ایشان
قدس سرہٗ بسلوک این راہ مدتی در خدمت آنحضرت بسر بردہ تلمذ گذرانده بود
وخدمتہای بجا آورده بعد ازان بتقریبے بہ برہانپور افتاده آنجا در خدمت شیخ معظم
محمد بن فضل اللہ قدس سرہٗ العزیز تعلیم ذکر گرفته بود و مدت مدید در خدمت
آن عزیز بسر برده وخلافت ارشاد یافته بعد ازان که باگره رسید حضرت
ایشان در آنجا تشریف داشتند بملازمت آنحضرت مستعد گشت وذکر این
طریقه علیه از آنحضرت میگرفت و در خدمت ایشان بود تا آنکه حضرت سیدی
سندی را خلافت داده به برہانپور رخصت نموده تربیت شیخ را بحضرت
سیّد نمودند همراه کردند در صحبت سیّدی بحضور و نسبت حضرت خواجگان قدس اللہ
اسرارہم مشرف گشت ولذتے یافت ملتزم همین ذکر طریقت وصحبت شد بعد ازین
قضیه پرسیدند بذکرے که فرموده ایم اشتغال مینمائے گفت چند گاه بآن
مشتغل بودم اما اکنون از خدمت میر نعمان ذکر در طریقه خواجگان رحمہم اللہ
گرفته ام ولذتے دیگر یافته بهمین مشتغلم اگرچه از استماع این جواب فی الجمله آثار غیرت
از شیخ ظاهر شد لیکن چون شیخ فانی ومنصف وحقانی بود فرمودند مقصد فائده
وحضورست از هر جا رسد ملتزم آن باش مبارک ست بعد ازان باز بآستان
حضرت ایشان برسید الطاف وعنایت دید وازان حضرت اجازت یافته
دو طالب را ذکر طریقت گفت ومتاثر گشتند واحوال از آنها ظاهر شد

Marfat.com

واز حضرت ایشان رضی الله عنه در عریضه سؤال کرد که باوجود که من در خود حالے
نمی فهمم دو طالب را ذکر دادم از انها احوالها ظاهر شد چه باشد واز سر ذهول
باوجود دوام آگاهی نیز پرسید آنحضرت مکتوبے در کشف آن دو
مقوله بوے نوشتند که آن مکتوب شانزدهم ست از جلد ثالث دران مکتوب
احوال آن دو طالب را عکس احوال مولانا فرموده اند که در آئینه استعداد آنها
بظهور آمده چون آن دو تن صاحب علم بوده اند درک احوال نموده اند و مولانا را
نیز دلالت بعلم حصول احوال مستور کرده نوشته اند که مقصود حصول احوال ست
علم باحوال دولتے دیگر ست جمعے را این علم بدهند و جمعے را نه هر دو از ارباب ولایت
اند واز مقوله ثانیه بر نگاشته اند که آگاهی عبارت از حضور باطن ست بجناب
قدس خداوندے جل سلطانه شبه بعلم حضورے که دوام لازم اوست هیچ
شنیده اید که شخصے در وقتے از اوقات از نفس خود غافل گردد و ذهولے
نسبت بخود پیدا کند غفلت و ذهولے در علم حصولی متصور ست که مغایرة
درمیان است و در علم حضورے حضور در حضور ست الخ آنجناب مدتے
در آگره در گوشه فقر و نامرادی بافاضه طالبان بود و جذبه و بیخودی این اکابر
از دو مریدان وے هویدا یکے از اعاظم اغنیا که بوے اخلاصے درست کرده
بودند و ذکر این سلسله از وے گرفته وے را به بنگاله برده شیخ دران دیار قبول
عظیم یافت و طالبان بسیار بفیض رسیدند شیخ کریم الدین بابا
حسن ابدالی بابا حسن ابدال موضعے ست میان کابل و لاهور که از آنجا راهی
به کشمیر جدا گردد مشار الیه ازان حدود است از قدماے یاران حضرت ایشان
است و صاحب حالات علیه و جذبات قویه در اوائل حال بسیاحی در طلب
حق بر آمده چون در سهرند رسید و بدلالت معنوی بملازمت شریف

Marfat.com

پیوست بمجرد حصول دولت حضور حالش دگرگون گشت و مشمول عنایت
گردید چون به تعلیم ذکر و مراقبت ازان حضرت سرافراز شد و ازین نظر
کیمیا اثر باندک فرصت او را ترقیات رو نمود حضرت ایشان اجازت تعلیم
طریقش دادند و جمعے از ساکنان و خلق و بسیار از اهل آن دیار از و بتوبه و ذکر
این سلسلهٔ شریفه رسیدند و فیوض و برکات یافتند دران ایام که حضرت
انزوا و عزلت اختیار فرموده بودند کم کسے را که از یاران دران خلوتگاه بار بود
و بعنایتے که بحال شیخ داشتند فرموده بودند که شیخ با یاران خود می آمده باشد
و هیچکس مانع نشود و دران زمان که آنحضرت در لاهور تشریف داشتند
با جمعے از مسترشدان بعتبه بوسی رسیده بود چند روز گذرانده عنایات دیده
بوطن مرخص شد و شیخ اسحاق نام فاضلے از مقتدایان دیار سند که از مشار الیه
تلقین ذکر این سلسله بر داشته بود بعد اخذ طریقت بست و یک شب
متواتر حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله وسلم در خواب دیده که انواع لطفها
باو نموده اند و وے عریضه در کمال شوق و اخلاص و التماس خاص بحضرت
ایشان قدس سره نوشته بود و واقعه را نیز علیحده رقم نموده شد که آن
واقعه اینست میگوید بندهٔ بیمقدار امیدوار برحمت حضرت رزاق
فقیر اسحاق ولد موسے که چون تقلب حال بعنایت نظر عالیقدر مولوی
شیخ کریم الدین شد در همان حال در تصور باطنے حضرت هادی
الزمان قطب دوران مخدوم مخدومنا شیخ احمد سرهندی سلمه الله تعالی
حاضر گشتند سفید محاسن بلند بینے ذهب رنگ گویا در مراقبه نشسته
بودند چون بنده حاضر شد در عین مراقبه قلم برگرفتند و این چند
کلمه نوشته بدست بنده داده و توجه عالی بلیغ فرمودند و آن

Marfat.com

مکتوب اینست عن احمد السرهندی الی اسحاق السندی یا اسحاق انت
ولدی وخلیفتی فی جمیع الرموزات الحقیقی والدقیقی وانی مغفور وانت ومن توسل
بک ایضا مغفور واقرا لحبیبی مولانا کریم الدین منی السلام انتهی واین صحیفه
واقعه ومکتوب را مصحوب رحم علی نام درویشی که در سکر توحید وجود خیالی
بود فرستاده بود وسفارش نموده درویش را ازین مقام برآرند حضرت
ایشان آن درویش را ازان مقام گذرانده بمقام عالی رسانیدند این رقیمه را
بشیخ اسحاق مرسل داشته ب الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب
شریف که مصحوب رحم علی درویش مرسل داشته بودند رسید چون مبنی
از ذوق وشوق بوده مسرت بخشید در کاغذ علیحده واقعه که روی داده بود
نوشته بودند از مطالعه آن فرحت بر فرحت انجامید این قسم واقعات مبشرات
است سعی باید نمود که از قوت بفعل آید واز گوش بآغوش رسد امروز که تدارک
تقصیر ممکن ست فرصت را غنیمت شمرده به تسویف وتأخیر نباید انداخت
حضرت خواجه احرار قدس الله سره فرموده اند که جمعی از درویشان بودیم سخن
از ساعت مرجوه که در روز جمعه ودیعت نهاده اند درمیان آمد که اگر میسر شود
دران از حضرت حق سبحانه وتعالی چه باید طلبید هر کسی چیزی گفت چون نوبت
بمن رسید گفتم صحبت ارباب جمعیت باید طلبید که در ضمن آن جمیع سعادات
میسر ست بعضی از مکاتیب را یاران نقل گرفته مصحوب درویش رحمی
فرستاده اند حضرت حق سبحانه تعالی منقطع گرداناد شیخ کریم الدین
چندگاه است که آمده اند شاید از احوال خود بشما نویسند درویش رحم علی
نیز باصلاح آمده است توقع از دوستان دعاست ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا
انک علی کل شیء قدیر والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی

Marfat.com

مولانا عبد الواحد لاہوری کہ وے از ان جماعہ است کہ حضرت خواجہ فانی
ز خود و باقی بحق ویرا بخدمت حضرت ایشان ماضی اللہ عنہما فرستادہ اند
کثیر المراقبہ والعبادۃ ست روزے در حالت ذوقی کہ از عبادت یافتہ بود
ازین فقیر پرسید کہ در بہشت نماز ہست گفتم نہ کہ آن دار جزاے عمل است
نہ دار عمل وے آہے برکشید و بگریست و گفت آہ بے نماز و بندگی آنجا
بے نیاز چون تواں زیست وقتی بحضرت ایشان عریضہ می نوشت نظر
کردم نوشتہ بود کہ گاہ گاہ در نماز حین سجدہ حالتے روے میدہد کہ ہرگز خوش
نمی آید سر از سجدہ برداشتن از وی شنودم گفت بشہر فاخرہ بخارا صانہا اللہ و
جمیع بلاد المسلمین عن البلایا بر سبیل تجارت رفتہ بودم و در مسجد مغاک کہ از اکنہ
متبرکہ آن بلدۂ شریفہ است بنماز بیر فتم و بعد از اداے صلوٰۃ عشا بنوافل اشتغال
مینمودم یک شب خادم مسجد مرا گفت دروازۂ مسجد میدہم بخانۂ خود رفتہ
نوافل بگذار و اینچنین را بخشونت ادا نمود و ہمان شب خادم حضرت خواجہ
بزرگ رضی اللہ عنہ را بخواب دید کہ باو فرمودند کہ آن درویش سودا گر ہند
از دوستان ماست رعایت و عذر خواہی او بکن او معذرت فراوان نمود و عذر
خواہی بسیار خواست از وی شنودم گفت دران ایام کہ حضرت ایشان بہ لاہور
تشریف آوردہ بودند آنجا پیرے سبزی فروشی روزی بزیارت ایشان آمد
ایشان وے را احترام بسیار نمودند حیرانی بوے داد در خلوتی از ایشان سر
انہمہ تواضع را بآن پیر پرسیدہ شد فرمودند کہ وی از ابدال است مولانا
امان اللہ لاہوری وی از مریدان اجازت یافتۂ حضرت ایشان ست
و صاحب تجرید و تفرید تمام در ہزار سال وسی و یک ہمچنان پیادہ و آزادہ و
پلاس پوش زندہ بر دوش و رکوہ بر کف متوجہ سفر حجاز شد و با آنکہ جمعے از محبان

Marfat.com

حضرت ایشان و دوستان او که در راه بودند میخواستند او را بزاد و راحله طوعاً و
اعتقاداً معاون باشند و بآن التفات ننمود همچنان به آزادی و بیزاوی تمام
برفت الحال می شنود که بعد از شرف زیارت حرمین متوجه زیارت مزارات
شام و مصر شده حق سبحانه و را بدین شیوه مرضیه مستقیم دارد و من بیچاره دل آواره
را نیز از برکات این وارستگان بهره بخشاد با لخره صد پیوند و دل صد پاره

گردم بهر دیار و در جستجو زنم طبل سراغ یوسف خود کو بکو زنم نه مخفی نماند که غیر ازین
جماعه مذکوره نیز چندین تن از مخلصان حضرت ایشان بودند و هستند ذوق
و اصحاب فضل و آداب و نسبتی دانکسارند و بعضی از انها اجازت تعلیم طریقت
نیز یافته اند چون مولانا امان الله فقیه که از اعاظم خلفاست و شیخ محمد جتری که از مشایخ
مشهور این دیارست ترک شیخیت نموده بملازمت حضرت ایشان رسیده
و بهره ها برده و خلافت یافته و شیخ داود سایکی و شیخ سلیم بنوری و شیخ آدم بنوری
و شیخ محمد تهاری و شیخ حامد تهاری و صوفی قربان قدیم و مولانا صادق کابلی و مولانا
محمد هاشم خادم و مولانا غازی نوگجراتی و صوفی قربان جدید و سید باقر سارنگپوری
و مولانا فتح حسین و مولانا صفر احمد و مولانا بدر الدین سرمندی و مولانا حمید
احمدی و حاجی حسین و شیخ عبد الرحیم برکی چون تحریر احوال هریک موجب
تطویل بود بنامی اختصار نمود و بعضی از مخلصان مقبول منظور از انجمله اند که بظاهر
از اهل سیاه اند و بعضی از اجله اصحاب خانقاه و در مکتوبات مکاتیب بنام
آنها صدور یافته چون خواجه محمد اشرف کابلی و مولانا حاجی محمد فرکتی و مولانا
عبد الغفور سمرقندی و حافظ محمود گجراتی از مکاتیب شریفه حضرت ایشان
که در جواب عرائض آنان در دفاتر مکتوبات مثبت ست و فورا البطه بر
کمال اینها وقوف و ذوق و حال اینها معلوم گردد راقم اینحروف گوید

Marfat.com

دو سالک روزی نزد این فقیر آمدند و در خلوتے از احوالات خود بیان کردند
بغایت اصیل بود پرسیده شد که تعلیم ذکر از که برداشته اید و از زید طول
کدام سعادتمند ازین سلسله شریفه این تخم در مزرعه دل خود کاشته اید سلیم خان
نامی عسکرے راکه از مخلصان منظور حضرت ایشان بوده و از ان حضرت
بتعلیم طریقه چند تن مجاز گردیده نام بردند و جمعے دیگر از اصحاب مقبل صاحبدل
آنحضرت بفقر و انزوا و خمولی چنان بوده اند که اکثر خادمان آستان هم از
کار و بار ایشان آگاه نیند این فقیر از بعضے درویشان حضرت ایشان
شنوده بود که وقتی درویشے از بخارا ایشان را بواقعه عظیم دیده بملازمت
رسیده بهر ها یافته و بوطن شتافته جهت تصحیح آن نقل گستاخی کرده رود
در سفری آنحضرت را در خلوت یافته استفسار نمودم که چنین شنوده ام آیا ناقل
بلا تفاوت نقل کرده باشد فرمودند آرے چنین ست اما آن درویش از نواحی
بلخ بود نه از بخارا و تبسم نمودند و آن حکایت اینست که درویشی از نواحی بلخ
در واقعه دیده که تابوت شگرف حاضر آمده و جمعے کثیر از گذشتگان اکابر ما وراء النهر
چون خواجه عبد الخالق و خواجه بزرگ و خواجه احرار و امثالهم رحمهم الله تعالے حاضر
اند گویا انتظار کسے می برند ازی گوید من دران میان از بزرگی پرسیدم که میت
کیست و این اعزه انتظار که دارند گفت که این میت از اقطاب بود و این
اعزه انتظار قطب الاقطاب این وقت دارند تا بیاید و امامت نماز جنازه
نماید ناگاه عزیزے گندم گون بلند بالای دو موی به کذا و کذا در آمد همه تعظیم او
کردند او پیش رفته امام شد چون جنازه را بر داشتند ازی پرسیدم که نام
این عزیز چیست و در کدام شهر می باشد نام شریف حضرت ایشان گرفت
و گفت در سرهند می باشند صباح آن روز آن درویش هوشیار دیوانه وار

Marfat.com

متوجه هندوستان شد ببلازمت رسیده آنحضرت را بحلیه که در واقعه
دیده بود در بیداری چنان دید و روی نیاز باستان ایشان مالید و چندگاه
در خدمت بوده بهر جا گرفت چون ذوالعیال والاطفال بود زود بوطن مرخص
گردید ع هر کجا هست خدایا بسلامت دارش و ایضاً این حقیر میگوید
بدرویشی دیگر ملاقی شدم از یاران ایشان که آثار انکسار و شیوه حیرت بر و
غالب بود روزی دیدمش که بر برگ خشکی چشم دوخته فرو رفته بود پرسیدم
که اینهمه توجه بآن برگ چیست چون الحاح بسیار نمودم گفت درین برگ
میدیدم ناگاه در رویا عالمی بر من نمودار شد که بیان آن نتوانم کرد فقیر در تعجب رفته
از قضیه بدایت ارادتش بحضرت ایشان پرسیدم گفت در نواحی سواد دیجور
شب بعد از تهجد بروح حضرت زبدة المتاخرین خلیفه صدرالدین که از
اعلقا حضرت مخدومی محمد زاهد یمنی بودند قدس سرهما سالها طلاب سلسله شریفه
کبرویه را راهنما و پدر من مرا در طفولیت بخدمت ایشان مشرف ساخته بود
متوجه شدم و التماس نمودم که شما از جهان رفته اید مرا بعزیزی که درین زمانه بسیار
بزرگ باشد دلالت نمائید خوابم در ربود حضرت خلیفه را دیدم که آمده نام حضرت
ایشان برده فرمود که ترا بخدمت این عزیز میفرستم دیوانه وار بملازمت ایشان
رسیدم و دیدم انچه دیدم و نیز این فقیر راقم گوید در مسجد جامع برهانپور در
گوشه نشسته راه آیندگان مسجد میدیدم که ناگاه درویشی ژولیده موی
پیرهن چاکی شوریده که آثار صفا و الفت و انزوا و انکسار و فنا از وی هویدا بود
پدیدار گشت جذب ملاقات و هم آغوشی او مرا ناچار از مسجد باستقبال او کشید
بعد از معانقه و پرسش حال گفت از اقصای ولایت بنگاله براه نامسلوک و
جزائر غیر ذی زرع باینجا میرسم گفتم عزم کجا داری اگرچه رغبتش بستر حال مینمود

Marfat.com

ناچار گفت که متوجه سفر حجازم از سلسله و پیر طریقت او پرسیدم گفت عزیزی
از سلسلهٔ نقشبندیه از سرهند باگره تشریف آورده بودند چون از نام آن مرشد
الانام پرسیدم اسم سامی حضرت ایشان رضی الله عنه گرفت در آغوش کشیدم
واشک حسرت از مژگان بباریدم و بزاویهٔ خود برده گفتم بتفصیل نیز بگو مصرعه
کز تو بوی گلشن جان میرسد ؛ گفت بتقریبے از وطن خود بدار السلطنة آگره
آمده بودم درین میان یکے ذکر خبر حضرت ایشان کرد شبے بملازمت شریف
رسیدم والتماس تعلیم ذکر دل و نظر عنایت نمودم باجابت رسید تلقین نمودند
و نظر مرحمت فرمودند نسبتے و حالتے مرا در گرفت که دیوانه وار همان شب
برآمده و بجزائر و صحارے افتادم و خواب و خورد و آرام و سکون از من رفت
چه گویم که چه دیدم و بر من چه رفت و چه می بینم ؎ چنان در دهر بر من بگذرد
روز ؛ که در صحرا بر آهو بگذرد یوز ؛ چندین سال بدین منوال دران بوادے
بشکستگے و نامرادی بسر بردم اکنون هم از راه بیابان و کوهستان بقصد مذکور
میرسم و دیگر ازان پیر دستگیر و راه نمای هر غریب و فقیر سلمه الله خبری ندارم
که کجا تشریف دارند انشاء الله زیارت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم
نموده اگر زندگی باشد باز بخدمت آستان ایشان برسم این فقیر بقصد آنکه
بعضے ضروریات راه این عزیز را از دوستان التماس نمایم و باکابر قافله سفارش
او کنم گفتم جمعے از آشنایان ما متوجه این سفر سعادت اثر اند شما بآن جماعه رفیق
میشوید از کلام من دریافت که در اخفا و توکل و تبتل او خلل خواهم افگند بهانه
از نزد من بیرون رفت و بعد ازان نه وے را دیدم و نه از احوال او خبرے
شنیدم ع هر کجا هست خدایا بسلامت دارش ؛ و نیز این فقیر
سیدے تاجری را دید که بمصداق رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله بود

Marfat.com

وبعد از پرسش معلوم شد که بصحبت درویشان بسیار رسیده واز هریک بذکری ومراقبه مأمور گردیده وبآستان حضرت ایشان هم شتافته وازان حضرت نیز نظرے عنایتی یافته گفت وقت عشای بود که ایشان را ملازمت نمودم متوجه أدای فرض بودند مجملی پرسش حال ومطلب من نمودند وفرمودند ترا ذکری تعلیم داده خواهد شد من از راه دلتنگے گستاخی نموده معروض داشتم که صورت اذکار ومراقبات بسیار تعلیم گرفته ام معنی ونتیجه آن ازین دریوزه دارم فرمودند فرض عشا گذارده گفتم آرے دست مرا گرفته گفتند بنشین تا ما از نماز فارغ شویم چون بنشستم خود را بشیوه دیگر یافتم تا آنکه خود را نیافتم ورفتگی مرا چنان گرفت که از بانگ نماز صبح بخود آمدم روزش در اقدام مبارک افتادم و التماس آنکه ترک تجارت نموده ملتزم خدمت غلامان آستان باشم فرمودند فی الحال برین حالت که ترا عطا نمودند مشغول باش وچون تجارت موجب حصول لقمه حلال ست وسبب نفقه عیال آنرا گذار وبنگر تا بعد ازین درحق تو چه خواسته اند ورخصت فرمودند چه گویم که آن عنایت چه کرد که یک لحظه عنایت تو اے بنده نواز به بهتر ز هزار ساله تسبیح ونماز نیز سنیدی صاحبدلی از مقبولان حضرت ایشان باین خادم درویشان گفت ویکی از بلاد دکن بودم ناگاه از زبان یکی از آیندگان شنودم که گفت سلطان وقت حضرت ایشان را بخشم تمام طلبیده بشهادت رسانید ازین خبر سخت دلتنگ وبی آرام شدم ببازار آن بلده درآمدم تا باشد که آینده دیگرے در رسد و خبرے فرحت اثرے رساند دیدم که درکنار بازار بازارگانے چند که سیماے صلاح از ایشان هویدا بود فرود آمده اند نزد آن جماعه رفتم وسلام کردم ونشستم پیش از آنکه من بسخن آیم یکے از ایشان آثار کثرة اندوه ودلتنگی

Marfat.com

درین مشاہدہ نمودہ از سرآن سوال کرد باعث را درمیان نہادم آن
سائل آہ سخت از دل برکشیدہ و سر بگریبان فرو برد دیدم کہ متلون میشد
تا در چہرہ اش تغیر تمام راہ یافت بعد از مدتے سر برآورد و گفت خاطر
جمع دارکہ ایشان زندہ اند این قدر است کہ در حبس اند و زنجیر بر پاے
مبارک پیچیدہ چنانکہ مارے پیرامون گنج حلقہ زند و یک شبے
دیوانہ بازنجیر گفت پس من چہ کردم تا سزاوار تو ام پس گفت زنجیرش تو در
گنج خراب پس گنج پنہانی و من مار تو ام پس مرا ازین مراقبہ و اخبار او حیرت فرو
گرفت گفتم شما حضرت ایشان را دیدہ اید و میدانید گفت من نیز از
مریدان کمترین آن حضرتم برجستم و باو بشوق تام معانقہ نمودم و گفتم
من درین بلدہ خانہ دارم ملتمس آنکہ ساعتے بفقیر خانہ قدم رنجہ نمائید
تا لحظہ در خدمت تسلے خاطر محزون دہم قبول کرد و چون بیامد در خلوتی
از وی پرسیدم کہ شما چند گاہ در خدمت ایشان بودید و از ایشان چہ
نعمت یافتید و باعث ارادت چہ بود چون الحاح بسیار نمودم و مرا از
مخلصان حقیقے دانست باجمال بیان احوال خود را و باعث ارادت
را وا نمود و گفت من در قریۂ از قراے تابعۂ پنج آب ساکن بودم واز
آنجا کہ بحضرت غوث الثقلین شیخ الانس والجن رضی اللہ عنہ محبت
و اخلاص تمام داشتم بعد از صلوات خمس بروح ایشان دعا و فاتحہ
ختم می نمودم و در خلوات بہ نیاز تمام بحضرت آن مرشد الانام
مناجات و عرض حاجات می نمودم و بتہجد و تلاوت و اذکار و دیگر
نوافل نیز سے پرداختم تا شبے حضرت غوث الثقلین را قدس سرہٗ
میان خواب و بیداری دیدم در اقدام مبارک ایشان سر نہادم فرمودند

Marfat.com

که در ظاهر نیز پیر راه از ضروریات است عرض کردم که بهر که ایشان
از مشائخ دفعت بفرمایند بخدمت او برسم فرمودند در سرهند عزیزیست
جامع علوم ظاهر و احوال باطن و نام شریف حضرت ایشان بردند صباح آن
روز بصد درد و سوز متوجه آستان ایشان شدم و حقیقت واقعه را معروض
داشته التماس عنایات نمودم و تعلیم ذکر فرمودند و بجذبه و احوال
بنواختند دیدم آنچه دیدم و نیز گفت روزی بعد از نماز عصر بناگاه حضرت
ایشان از خانه برآمدند و دروازه بغیر از من کسے از درویشان حاضر نبود
مرا پیش طلبیده فرمودند اے فلان میروے نزدیک باغ حافظ رفته
زیر فلان درخت جمعے از فقیران لا اُبالے نشسته اند و بعضے کوکنار
مے مالند و بعضے بنگ می سایند درین میان مردے زنده پوشی چنین
وچنان که بران درخت تکیه زده نشسته و بظاهر با ایشان ست و بمعنی
بری از ایشان دعاے ما باو میرسانی و میگوئی فقیر خانها قریب است
میتوان ساعتی رسید رفتم و بهمان نشان که فرموده بودند جمعے را زیر آن
درخت یافتم آن عزیز که تکیه زده بود چون مرا بدید تبسم نمود و پیش از آنکه من
تبلیغ دعا نمایم نام حضرت ایشان برده گفت خادم ایشانی گفتم بلی گفت
خود نیامدند و ما را طلب نمودند خوب اینچنین باشد و بآن همنشینان گفت
ما درین شهر یارے داریم او را دیده خواهم آمد و در راه درآمده بتعجیل تمام
میرفت و من نیز در قفای او خود را در غایت تعجیل و خفت می یافتم تا
آنکه ساعتے بدروازه خانهٔ حضرت ایشان رسیدم رسیدن تا
همان و برآمدن ایشان از خانه همان و بآن درویش معانقهٔ سخت نمودند
و دست او را گرفته بر تختے که درمیان دروازهٔ بیرون و درون نهاده بودند

Marfat.com

نشانده باهم نشستند دو سه حرفی باهم گفته بیشتر بخاموشی گذرانیدند درین
میان آن مهمان آب طلبید فقیر دویده ظرفے را پر آب کرده آوردم چون
نزدیک آن عزیز رسیدم چه بینم که حضرت ایشانند گفتم ناگاه بعد از رفتن
من برائے آب مکان نشستن حضرت ایشان و آن بزرگ مهمان
متبدل گردیده چون بسوئے که عزیز دیگر نشسته بود رفتم که آب بدست
او بدهم دیدم حضرت ایشان اند و آن عزیز مهمان بر جای خود ست از
هیبت مشاهدهٔ این حال بر دیوار تکیه زده بیخود بماندم چون بخود آمدم نماز
شام آخر شده بود و حضرت ایشان و آن درویش برخاسته بعد ازان حضرت
ایشان بمن گفتند آنچه دیدی از بیگانگان مستور دار می اکنون چون ترا از
محرمان و عاشقان ایشان دیدم بسمع تو رسانیدم راوی گوید بعد از استماع
سرگذشت او با خود گفتم آنچه از قضیه حبس و قید حضرت ایشان خبر داده
اگر بصدق مقرون ست پس این درویش از صاحبدلان صادق القول
است بعد از چند روز موافق اخبار او اخبار متواتره در رسید و مردمان
درویش و به پیر بزرگوار خویش اعتقاد دیگر حاصل شد مخفی نماند
که از جماعه که نظرے قبول از حضرت ایشان یافته اند اینچنین احوال
و اقوال چرا غریب باشد که بعضے طالبان که از فرد و اصحاب ایشان
بوده اند و بامر آنحضرت متوجه طالبے شده اند که آنانرا آزادگیها
و رفتگیها روے داده از ایشان چه گوید و ازان حضرت چه
نوید مولانا عبد المومن لاهوری که فاضلے بوده و راقم نزد
مومی الیه در قے چند از مشکوة و در قے چند از مطول گذرانده
بود و در اکثر علوم خصوصًا در فقه و اصول آن مهارت تمام داشت

Marfat.com

روزی در مجلسے کہ جناب استادے واین فقیر بیجا نشستہ بودیم مردے
یکے ازمشائخ اعلام وقت را نام بردہ گفت کہ او فلان شخص را خلافت
دادہ است وبفلان بلدہ فرستادہ اما ہیچ از صحبت او اثرے
و حالتے واز نصیحت وتعلیم ذکر او متعلمان را جمعیتے حاصل نمیگردد مولانا
گفت منجیر تکمل تام المشاہدۃ والمعرفۃ باید تا ازمرید مجازش برکات
بظہور آید پس آب در چشم گردانید و بفقیر گفت حرفے میگویم
نہ برائے فخر خود بل برائے آنکہ ازین نقل باثر و برکت امر وانفاس حضرت
پیر دستگیر پے برده شود گفت من بعد از چند روزی کہ در خانقاہ
ایشان گذرانیدم رخصت لاہور خواستم وقت وداع فرمودند کہ
دو تن را تعلیم ذکر خواہی کرد از انجا کہ بر نقصان خود مطلع بودم بسیار
متعجب شدم امّا ادب را غدر در میان نیاوردم چون بہ لاہور رسیدم
روزی یکے از طلبہ علم آمدہ گفت شنودم کہ ایشان ترا فرمودہ اند کہ
دو تن را تعلیم طریقت بگو یکے از ان من باشم بشوریدم و گفتم ایشان
بندہ نوازی کردہ اند من مردے ام طالب العلم چنین و چنان چہ این
لایق این باشم چند انکہ بہ لینت وخشونت عذر میگفتم آن سائل از سر
وا نمی شد بل بیشتر الحاح می نمود تا روزے گفتم تا کے وقت را بمشاجرہ
او بگذرانم یکبار تعلیم ذکرش داده از سر وا کنم در گوشۂ مسجد او را برده نو
کہ از حضرت ایشان دیدہ بودم و شنیدہ با او گفتم و خود نیز مشغول
شدم مرا نسبتے و حالتے عجب فرو گرفت و آن متعلم را کیفیتے روی
داد کہ ہمچنان مست و بیخود بیرون رفت دیگر از وے نام و نشانے
نیافتم بالجملہ اگر یک یک از مستفیضان ایشان و مستفیضان

Marfat.com

اصحاب ایشان بتفصیل مرقوم گردد بتطویل انجامد اینقدر زیرکان سعادتمند را بسنداست ؎ بس کنم خود زیرکان را این بس ست ٭ بانگ دو کردم اگر در ده کس ست ٭ حق سبحانه برکات آنحضرت و فرزندان و اصحاب ایشان را تا قیامت جاری گرداناد و این نسبت شریفهٔ ایشان را بر همه طلاب الی یوم الحساب ساری داراد و این کمترین را درین جهان بمحبت و متابعت ایشان داشته دران جهان در زمرهٔ ایشان محشور گرداناد بحق اهل الرشاد بمدح هر یک ازین دو بزرگ قدس الله سرّهما سه رباعیه بسلک نظم کشیده جهت انتظام این نامه آن منظومه را مسکه الختام آن میگرداند ٭

رباعی

قطبی که ز رازش انفسی آفاقی ست ٭ نیم نظرش هزار دل را ساقی ست
باقی مدیحش به نه گویم این بس ٭ کان جمله چو نام خویش با حق باقی ست

ایضاً

باقی ز فنا و نیستی لعل مذاب ٭ کلکم ز حدیث سوز او سیخ کباب
فلینظر الی ابن ابی قحافه ٭ بشنو سرّ فنای او را دریاب

ایضاً

باقی که ازو مرده بصد جان برسد ٭ مفلس ز درش بگنج پنهان برسد
نقاش ازل بکاخ هند آوردش ٭ کاین خانه بزیب نقشبندان برسد

ایضاً

احمد که بود عیسی دلهای سقیم ٭ از ساقی باقی ستد این راه قدیم
زان ساقی او سال چهل رفت که بود ٭ برزخ بمیان احد و احمد میم

Marfat.com

ایضاً

آن قطب که هم عاشق و هم معشوق ست — بر جوهر اسرار نبی صندوق ست
آن سایه که از احمد مرسل بنهفت — ظاهر شده اینکه احمد فاروق ست

ایضاً

از و شد دل افسردهٔ رندان تازه — چون زابر چمن غنچهٔ خندان تازه
از خانهٔ بی رنگی احمد شده است — نقش دیرین نقشبندان تازه

الهی بحق بنی فاطمه
که بر قول ایمان کنی خاتمه

بر خامه بنازم که اشارات نوشت — ز آغاز و توسط و نهایات نوشت
بنوشت کتاب را و تاریخ کتاب — بر دل هو زبدة المقامات نوشت

خاکپای مشایخ و خواجگان نقشبندیه خصوصاً آخرهم در مملکت ترکیه سید عبدالحکیم بن مصطفی آرواسی قدس الله تعالی اسرارهم العلیه مسکین حسین حلمی بن سعید استنبولی می گوید که یک نسخه از کتاب زبدة المقامات در استنبول بناحیهٔ فاتح در کتابخانهٔ (مراد مُلّا) برقم ۱۳۱۷ موجود است این را در سال هجری ۱۱۳۰ فی زمن سلطان احمد ثالث مولانا محمد نوشته است

Marfat.com

بقیه صفحه ۱۵۴ :

ونیز از زبان سیدی ومرشدی شنیدم که فرمود در
دران ایام که این فقیر در بندگی حضرت در الاعظم
حضرت خواجه بوده وایشان وهمه یاران خودرا فرموده
بودند که درخدمت امام المحققین حضرت ایشان بروید
ودرخدمت مشغول باشید وهرقسم شغل که ایشان فرمایند
بهمان روش مشغول باشید ودرخدمت ایشان تعظیم ما
نکنید بلکه توجه خودرا بجانب ما نکنید دران اثنا باین فقیر
محمد نعمان فرموده میان شیخ احمد آفتابی اند که مثل ما هزاران
ستاره درضمن ایشان گم اند واز کمل أولیای متقدمین
خالی حال مثل ایشان گذشته باشند بعده باعتقاد
تمام بخدمت ایشان رسیدم چنانکه میر مذکور در بیاض
مخدمزادهٔ گرامی خواجه محمد معصوم بدست خط خود آنرا
قلمی نموده است

باقی صفحه ۱۵۴

Marfat.com

بقیه صفحه ۳۱۱ :

وآن اسرار بزرگ که در ستر آن جد وجهد تمام میفرمودند وهیچ یکی از اصحاب وغیرهم به استماع آن سربلند نکند این هردو مخدومزاده را بر آن مطلع ساختند بل به خصوص تحقق آن در حق ایشان خبر می دادند بعض از بشارات عالیه که آن حضرت در حق این هردو برادر فرموده اند ذکر مینمائیم

۱ - ب حضرت مخدومزاده خواجه محمد سعید سلمه الله تعالی در بعض از مکاتیب خود نوشته اند که حضرت ایشان ما رضی الله تعالی عنه قطب بوده اند وهر قطب را دو امام می باید دو شخص در ملازمت علیه حاضر بودند فرمودند که شما هردو امامید به یکی فرموده که این از روی تواضع بسیار بدیگری گذاشت وصاحب یمین شد

۲ - ب ونیز این مخدومزاده سلمه الله تعالی در بعض از مکاتیب خود برنگاشته اند قال الله تعالی لا یذوقون فیها الموت الا الموتة الاولی بخاطر فاتر می رسد که حکم آن دار از احکام این نشاء جدا ست درین تماشاگاه هیچ ترقی

Marfat.com

از حضیض مباعدت باوج قرب ممکن نیست تا فنا بر هستی
سالک وارد نشود و به موت ملتمس نگردد بخلاف آن
نزهتگاه عالیجاه که هیچ کمالی منافی کمال دیگر نیست و سعد
با معد جمع موت را در آن دار البقا چه گنجایش و فنا را
چه یارای تحققش آنست که چون درین عالم ظهور
ظلال است و معاملات آن شک نیست که ظل را
بعد از طلوع اصل آن که ترقی عبارت از آنست جز فنا
و انعدام چاره نیست و چون اصل نسبت با فوق خود
حکم ظل دارد بعد از سطوع اصل او آن اصل اول مستتر
می شود هکذا الی ان یأتیک الیقین و آخرت چون مقام
ظهور حقایق اصل است و اصل را با اصل دیگر هیچ تدافع
نیست فنای کمال اول چه در کار و اضمحلال اول نزد ورود
ثانی چه گنجایش کریمه ولدینا مزید مؤید این کار است که مشعر
بقاء اول است و کریمه ما ننسخ من آیة او ننسها نأت
بخیر منها او مثلها مناسب معاملات دنیوی است جمعی که
عنایت الهی جل و علا شامل حال شان شده است و
دنیای اینها را حکم آخرت ساخته و به خطاب لقد اتیناه اجره
فی الدنیا نواخته امیدوار مخلص از مضایق این دار غرور اند
و به خلعت سعادت الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم

Marfat.com

نعمتی ورضیت لکم الاسلام دیناً مستاز حضرت قطب
الاولیا قدس سره در باب دو شخص از اصحاب خود این
بشارت فرموده اند و این لفظ را مذکور ساخته اند
که دنیای شما را آخرت گردند ذلک فضل الله یؤتیه
من یشاء والله ذو الفضل العظیم

۳ - ب حضرت مخدوم زاده خواجه محمد معصوم سلمه الله
تعالی در بعض مرقومات خود نوشته اند که حضرت ایشان
رضی الله تعالی عنه دو شخص را از اصحاب خود بولایت
مشرف ساختند الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا
لنهتدی لولان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق

٤ - ب و نیز این مخدوم زاده سلمه الله تعالی برنگاشته
اند که حضرت ایشان رضی الله تعالی عنه دو شخص را از اصحاب
خود فرمودند که شما را از دائرهٔ غضب بیرون کردند
مترصد فوق باشید راقم حروف عفی عنه گوید که
مراد از دو شخص که درین هر چهار بشارت
واقع شده است همین هر دو مخدوم زادهٔ
عالیمقدار اند سلمهما الله سبحانه

باقی صفحه ۳۱۱

Marfat.com

بقیہ صفحہ ۳۱۲ :

وخلعت خلت کنایت است از معاملۂ عظیمہ درین سفر میمنت اثر باین مخدوم زادہ عنایت کردہ اند چنانچہ این مخدوم زادہ در مرقومات خود تصریح بآن نمودہ اند آنجا کہ نوشتہ اند

ب بکرم اللہ سبحانہ آن موعود کہ در مکتوب نوشتہ اند کہ خلعت خلت را بفلانی خواہم داد در حضرت اجمیر منجز فرمودند وعنایت کردہ

باقی صفحہ ۳۱۲

بقیہ صفحہ ۳۱۳ :

بتمامی غرق لجۂ انوار وبحار اسرار والد بزرگوار خویش گشتہ بمقامات عالیہ وکمالات باھرہ ودرجات متعالیہ ومناصب فاخرہ رسیدہ اند ومحرم خاص الخاص وموانس وممازح درخلوات وجلوات گشتہ خصایص وکمالات ایشان بی شمار است واستحضار معارف وحقایق کہ بزبان قلم ایشان آمدہ است دشوار اما بحکم مالا یدرک کلہ لا یترک کلہ کلمۂ عالیۂ ایشان

Marfat.com

کہ دران تحقیقات چشم و تدقیقات مجسم نمودہ آید
و بہ بعض مقامات حاصلہ خویش تصریح نمودہ در
ضمن چند برکت آوردہ خواہد شد انشاء اللہ
تعالی اما آن عریضہ این است

باقی صفحہ ۳۱۳

بقیہ صفحہ ۳۱۳ قسم ۱ :

بودن ثبوت نمی ستد بلکہ عدم مطلق و شر محض حقیقت

باقی صفحہ ۳۱۴

بقیہ صفحہ ۳۱۴ قسم ۳

اما آن معارف و بشارات کہ وعدۂ ذکر آنہا سبق
ذکر یافت این است کہ در ضمن ہفت برکت
منقول می گردد
۱ ۔ ب حضرت ایشان قدس اللہ سرہ تعالی میفرمودند
کہ فلانی تو در ضمن مائی و از اینکہ نسبت توضمنی است
دلتنگ مباش کہ حضرت صدیق اکبر رضی اللہ تعالی عنہ

Marfat.com

ضمن حضرت دین و دنیا صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم
بودند الحمد للہ علی ذلک حمداً کثیراً طیباً
۲ ب حضرت ایشان قدس سرہ خطاب بآن
مخدومزاده نموده فرمودند که تو دارۂ نفی حضرت
ابراهیم علیه السلام الحال در اثبات شریک منی و آن
را به بعض محرمان خود ظاهر فرمودند که بعد ازان معاملہ
خلت فی الطریق ماند و بود الحال با معاملہ حضرت
ایشان است الحق آنحضرت قریب ارتحال در باب
آنمخدومزاده فرمودند که دیگر هیچ مقامی از عروج و نزول تا
امروز وی تخلف نکرده و شریک و ردیف من بوده

باقی صفحه ۳۱۷

بقیه صفحه ۳۱۶ قسم ۱

و آنچه دلالت بر کمال مناسبت اصلی و رابطهٔ جبلی این
این مخدومزاده بجناب قدس دارد آنست که حضرت
ایشان تا مدتها در انکاح این مخدومزاده ماذون نمی
گشتند هرچند درین باب ملتجی می شدند و استخارها

Marfat.com

می نمودند تا آنکه روزی بجهت تبول بالای بامی بر آمدند
بعد از نشستن دیدند که چند دانه گندم آنجا افتاده
است از غایت رعایت ادب آنجا بول ننمودند و همچنان
برخاستند درین اثنا ملهم شدند که در نکاح فرزند تو
تو اذن دادیم و منکشف ساختند که منع ازین امر از
کمال غیرت الهی جل شانه که در حق این نوباوهٔ بوستان
کمال بوده

باقی صفحه ۳۱۶

بقیه صفحه ۳۱۶ قسم ۲

باسرار خاصه و معاملات مختصه و مقامات فخیمه و درجات
عظیمه و کمالات بلند و حالات ارجمند آن حضرت مبشر و متحقق
شد و آثار تکمیل و ارشاد در رنگ پدر عالیمقدار بر وجه
کمال از ایشان بظهور پیوست و نور هدایت ایشان
اطراف و اکناف عالم را در گرفت چنانچه این نوشته
آن مخدومزاده برین مدعا شاهد عدل است
ب بکرم خداوندی جل سلطانه و بطفیل رسول او
صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم و بیمن توجه حضرت پیر دستگیر

Marfat.com

قدسنا الله سبحانه بسره الاقدس معاملهٔ تسلیک و تکمیل
بنایت سهولت پذیرفته وراه وصول اقرب گشته وکار
دهور بایام و شهور مقرر شده هرچند بحسب
کمیت مسترشدان این معامله قلت دارد
چه این وقت کثرت آنرا بر نتابد لکن از روی کیفیت
افزون و بیش از بیش است یکی از مسترشدان
بواسطهٔ در هفت روز از ابتدای تعلیم طریقه فنای جلی
در خود نشان میداد و چیزها بیان می نمود که گویا بحوالی
فنای نفس رسیده بود وما ذلک علی الله بعزیز
و اکثر مجازان فقیر که از احوال مسترشدان خود بیانها
می کنند و قصص سرعت وصول که میگویند عقل عقیل در
تحیر می ماند ع : اگر پادشاه بر در پیر زن ÷ بیاید بتوای
خواجه سبلت مکن ÷ وچون احصای خصایص وکمالات
این مخدومزادهٔ عالیشان بنابر غایت مناسبت
ایشان بوالد بزرگوار خود متعذر است وعمدهٔ
بشارات از حضرت ایشان دربارهٔ این فرزند
ارجمند صدور یافته متعذر ونیز بعض از ان بشارات
بل اکثرش از جملهٔ اسرار لازم الاستتار است
لهذا اینجا تفصیل بعضی از انکه فی الجمله قابل اظهار اند

Marfat.com

برمز و اشاره اکتفا میرود و برخی ازان در ذکر احوال
مخدومزاده محمد سعید سلمه الله ربه سبق ذکر یافته

باقی صفحه ۳۱۶

بقیه صفحه ۳۱۷ قسم ۱

حضرت مخدومزاده در بعض مکاتیب خویش بعد از نقل
بشارت مسطوره نوشته اند لله سبحانه الحمد که موعد منجز
گشت و اثر بشارت بحصول پیوست

باقی صفحه ۳۱۷

بقیه ۳۱۷ قسم ۲

و نیز این مخدومزادهٔ عالیقدر در بیاض خاصه خود رقم
نموده اند حضرت ایشان قدس سره میفرمودند که بقیهٔ از
خلقت آن سرور دین و دنیا علیه و علی آله الصلوات والبرکات
العلی مانده بود و آنرا ویش گویا بیک فردی از دولتمندان
امت او عطا فرموده اند و تخمیر طینت او ازان نموده
و ازین راه آن فرد را از اصالت بهره ور ساخته اند ازان
بقیه بعد تخمیر طینت آن فرد نیز بقیهٔ قلیلی مانده بود
آن بقیه نصیبی یکی از منتسبان آن فرد آمده است

Marfat.com

وتخمیر طینت او ازان فرموده اند وباندازهٔ آن حظی
از اصالت نیز یافته انّ ربك واسع المغفرة
آنکارم که نصیبی که حضرت مهدی موعود را علیه الرضوان
از اصالت است از راه حضرت عیسی است علی نبینا و
علیه الصلوات والسلام ونیز حضرت ایشان خطاب
باین مخدومزادهٔ عالیمقدار نموده فرمودند که هرقدر که
نصیبی از اصالت داری موافق آن نشاء محبوبیت در
نهاد تو مودع است یعنی محبوبیت ذاتی وکمال
انفعال درحق وی نشان داده وما ذلك علی الله
بعزیز ایما باین است آنچه این مخدومزاده سلمه الله
تعالی در بعضی مرقومات خود برنگاشته اند
۱ ـ ب در نماز عصر بودم که بسط عظیم رو داد ومنزل
عالی وکیفیت بس شگرف که هرگز مثل آن ونداده
بلکه مخطور ومتصور هم نگشته شرف ورود یافت
واموری درمیان آمد که مصداق لا عین رأت ولا
اذن سمعت تواند بود زبان را یارای گفتن آن
نه وقلم را تاب نوشتن آن نه ع فریاد حافظ این
همه آخر بهرزه نیست ٭ هم قصهٔ غریب وحدیث عجیب هست ٭

Marfat.com

انعام کہ حصول آن وابستہ بہ نسبت اصالت و محبوبیت ذاتیہ
است مانا کہ آن مقام را خصوصیتی بہ کاتب بود کہ در آن
بارگاہ خود را مقرر دید نتایج کلمۂ طیبہ و سائر الفاظ ذکر
مثل تسبیح و تحمید و تکبیر را دران حرم قدس گنجایش
نیافت اگر گنجایش ہست قرآن را و نماز را ہر بعد قرآن
سوای تلاوت قرآن مجید و ادای نماز نسبت بآن مقام
تعلیل و بیطاری می یابد و می فہمد کہ ہیچ کسب و عمل را در حصول
این نسبت علیہ مدخل نیست موہبت صرف است سابقۂ
عنایت می باید دیگر ہیچ کہ ریاضات و مجاہدات در
مبادی قرب ولایت دخل دارد تا زمانی کہ سیر در اصول
و اصول اصول است اعمال صالحہ سودمند و نتایج بخش
است کہ بوسیلۂ آن سالک مستعد ترقیات میفرماید
و از تکرار کلمۂ نفی و اثبات از ظل بأصل راہ می کشاید
از اصل بأصل اصل عروج می نماید و آنچہ مذکور شد آنجا اصل
را در ربقۂ ظل در راہ باید گذاشت بہ ریاضات شاقہ بحوالۂ
آن بارگاہ معلی راہی نمی کشاید وصول بآن منوط بموہبت
محض است یا بمحبت صرف خصوصیت و عدم شرکت أحدی
کہ در بالا مذکور شد چونیک تأمل نمود دید کہ این رہگذر است
کہ ہر کسی کہ باین منزلت رسیدہ است مقامی از خود دارد کہ
دیگری را بالأصالہ دران شرکت نیست ہر چند واصلان آن مقام

Marfat.com

اقل قلیل اند ازان جمله است که حضرت ایشان در انجا ملاحظه
نموده بغایت عظمت و نهایت ابهت و علوشان در نظر در
آمدند چنانکه عقل و وهم در ادراک آن حیران و راسیمه
است و زبان قلم و قلم زبان در تبیان آن عاجز و
قاصر باید دانست که عالم را ظل حضرت حق جل سلطانه
دانستن یا مرآت او تعالی تصور نمودن و سوء فهم دین
و ضلالت منعکس ظل را باصل سپردن و ظل را خالی
بلکه معدوم فهمیدن بعد ازان آنرا بکمالات اصل متحقق
یافتن هم در قرب ولایت است که از ظل باصل پیوستن است
می فهمد بعد از انکه اصل را در ورای ظل در راه گذارد و
بجوالی آن حریم اقدس برسد ازین امور هیچ در کار بلکه
متصور نبود آنجا ظل دانستن نیست اوصاف را باصل
داده خود را فانی و مستهلک دیدن نه وبقا و تحقق
باصل پیدا کردن مشهود نمی گردد وصول آن موطن را
راه جداست ازین بآنمقام رسیدن دشوار است

۲ — سبب و نیز این مخدوم زاده نوشته اند روزی در
ایام حیات حضرت مخدوم زاده کلان خواجه محمد صادق علیه
الرحمه والرضوان حضرت ایشان فرمودند که در زمره بقین
که حق سبحانه و تعالی شانه ثلة من الاولین و قلیل من الآخرین

Marfat.com

فرسوده نظر میکردم خود را داخل آن جرگه دیدم ویکی را از
منتسبان خود نیز در آنجا با خود یافتم وشل آن در اسرار
متشابهات کنایات از معاملاتست درواستگر
شخصی را معامله حاصل بود وعلم بآن معامله نباشد
این معنی را در یک فردی از منتسبان خود مشاهده نموده
است بدیگران تا چه رسد خوش گفت ؎ سعادتهاست
اندر پرده غیب ÷ نگه کن تا کرا ریزند ویجیب ÷ گویا
اشارة بانکشاف وعلم آن معاملاتست که بعد
ازان بحصول پیوسته است آنچه آن مخدومزاده در بعضی حکایات
خویش نوشته اند اگر شمه از حقیقت معاملهٔ این کار
درمیان آرد نزدیک است که نزدیکان دوری جویند و
واصلان راه هجر پویند مستمع از هوش رود و متکلم را
تاب نماند بیت فریاد حافظ این همه آخر بهر زه نیست ÷
هم قصهٔ غریب وحدیث عجیب هست ÷ متشابهات
قرآنی رمزیست ازان ومقطعات فرقانی ایمائیست
بآن این دولت باصالت نصیب انبیای کرام است
علیهم الصلوات والتسلیمات وکل ورثه را باتباع این
این بزرگواران نیز نصیب هست بوراثت ولو علی سبیل
القلة والندرة فعلیک باتباع خاتم الرسل علیه وعلیهم
الصلوات والبرکات لتتناول من برکاتهم وتتذوق من

Marfat.com

اذواقهم وتنجوا من مهالك الطامة الكبرى بشفاعتهم
ب ونیز میتواند که ایما بمعاملات مسطوره بود
آنچه آنمخدومزاده به بعض مخلصان برنگاشته انداز
شمول عنایات که درباره این عاصی واقع است چه
نویسد ع داد اورا قابلیت شرط نیست ÷ قبل من
قبل بلا علة اگر بتفصیل آن پردازد یحتمل که قلم طاقت آن
نیارد و کاغذ بسوزد و متکلم و مستمع از هوش رود
بعد از آنکه گوید و که شنود خوش گفت ؎ سراپا
آتشی امشب قدح کو دیگری پر کن ÷ که خواهد سوخت
ساغر تا تو می در جام خواهی کرد ÷ وایضا لطافت و علو
آن زبانرا میگیرد ؎ یضیق صدری ولا ینطلق لسانی
ع سخن از لب تو گفتم بلبم سخن کرده شد ÷ پس باید که
مستمعان متکلم را معذور دارند و از راه جسته بذات
او راه جویند تا از ذات بیچون حقیقی حظی یابند هرچند
ذات متکلم را با ذات مستمعان هیچ نسبتی درمیان نه
چه ذات او نصیبی از بیچونی یافته و با ذات بیچون حقیقی
اتصالی و نسبتی خاص پیدا کرده بلکه دیگران را اصلا ذات
نیست بذات عارف چگونه پی برند ذات خالص عارف
خود وراء اوست بهر حال دست و پای باید زد و همواره

Marfat.com

باین ترانه باید مترنم بود ؎ مفلسانیم آمده در کوی تو
شیئاً لله از جمال روی تو

۴- بسا و نیز عریضهٔ که این مخدومزاده بر جادهٔ حضرت
ایشان نوشته اند مصرحست بوصول نسبت سابقین
بر ایشان را و اینست حضرت سلامت این فقرا از آن باز
که بعالم فرود آورد و نشانهٔ آن نسبت را که در وقت
عروج بآن مشرف ساخته بودند بمیانه می باید که از یمین
و یسار بیگانه است این نسبت مخصوص بسالکان
ایشانست اصحاب یمین در رنگ اصحاب یسار
ازین سخن چه دریابند و از ارباب ظلال در رنگ
عوام مؤمنان این معما چه فرا گیرند محبت ذاتیه که آنجا ایلام
محبوب ازدیاد محبت بخش است نسبت بانعام او
اینجا متحقق میگردد چون بذوق و وجدان خود رجوع
میکند بی تکلیف می نماید که حظی و حلاوتی بلکه ازدیاد
محبت که در وقت ایلام محبوب است در هنگام انعام
او این است توان گفت که تصور ایلام محبوب
فرحی و سروری می بخشد در نفس انعام آن فرح و
سرور ثابت نیست چه در محبت ذاتیه هر چند فرح و سرور
از شائبهٔ نفسانیه منزه و مبرا باشد اتمیت و الکلیت
پیدا کند و نیز این مخدومزادهٔ عالی درجه بر نگاشته اند

Marfat.com

ب روزی حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس
پیش از آنکه به سفر اجمیر روی آرند نواحی آن در
صوبهٔ پنجاب همواره خلیفهٔ عصر دیده بود و موسم
اعتدال حریفی در ایام تشریف دقایق اسرار فنا و
بقا و زوال عین و اثر بطرز خاص خود بیان میفرمودند
و سخن از وصول با کعبهٔ مقصود و بیان آن بر زبان مبارک
داشتند و زیاده از یک ماه شده بود که همین قسم
معارف در میان بود و روز بروز دقایق و غرایب آن
می کشودند و این فقیر غواصی بحار آن اسرار می نمود و
آن حضرت همواره در تبیین و تفتیش حال این
بی پر و بال می بودند و ترقب ترقی وی داشتند
و توجه بر آن می گماشتند با آنکه در آن وقت که
بیان دقایق مستوره می نمودند و غیر ازین فقیر
دیگری در خدمت شریف نبود بعد از استفسار
حاصل روزگار این دور از کار نوازشها در حق وی
فرمودند و بشارت حصول معاملات مزبوره
فرمودند حمداً لله سبحانه علی ذلک و علی جمیع نعمائه

باقی صفحه ۳۱۷

Marfat.com

بقیه صفحه ۳۱۸ :

حضرت مخدومزاده سلمه الله تعالی نیز بحصول این معاملهٔ شگرف
در مادهٔ خود تصریح نموده اند آنجاکه برنگاشته اند

۶- ب هو در آن هنگام که درویشی را بخلعت
قیومیت نواختند آن عالی حضرت در خلوتگاه ویرا
خطاب کرده فرمودند که علاقهٔ ارتباط من باین مجمعگاه
همین معاملهٔ قیومیت بوده که آنرا بعد از توجهات کثیره
بتو عطا کردیم و مکونات بشوق تمام بتو رو آوردند
الحال سبب ماندن خود درین جهان فانی نمی یابم و ادای
قرب و ارتحال خویش ازین جهان دلپذیرش فرمودند آن
درویش دلریش باوجود استماع بشارت مسطوره
جگر کباب و دیده پر آب گشته باکمال الم و اندوه در خود
فرو رفته نه زبانش را یارای گفتن مانده و نه سامعه را
تاب شنفتن چون آنحضرت این تلوین را در آن مسکین
مطالعه نمودند از روی نهایت بنده نوازی فرمودند که غم
مخور که سنت الله اینچنین جاری گشته است که یکی را
بخود میخوانند و دیگری را بجایش می نشانند و لکمال تلطف

Marfat.com

عبارت آن عزیز را که در کتاب نفحات می آرد در زبان
مبارک راندند که پیغمبر را صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم پای
در کشیدند ابوبکر رضی اللہ تعالی عنہ بجای او صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
نشست ابوبکر را پای در کشیدند عمر بجای او نشست
عمر را پای در کشیدند عثمان بجای او نشست عثمان را
پای در کشیدند علی بجای او نشست رضی اللہ تعالی عنہم
آن درویش چون در خود هیچ گونه قابلیت این معنی
نیافت و نیز الم مذکور در خاطرش مذکور بود به لا
یا نعم لب نتوانست کشود و اموری که استکشاف
آن ضروری بود درمیان نیاورد خوش گفت ؎
وحشی گذشت نکردی حکایتی ÷ ای خان و مان خراب
زبان بسته بود ÷ این بود که چون آنحضرت فرمودند
که اشیا بقیومیت تو راضی تر و خوش وقت تر
از قیومیت من نیز لم آرا نتوانست جرأت نمود که
پرسد چون اندوه آن دلریش را آنحضرت بیش
از پیش دیدند فرمودند در ارتحال من گونه مهلتی هست
اما ببینم که چه علاقه درمیان است متوجه گشته بعد از
لحه فرمودند که تا ایام وصال من قیام تو به من بود و قیام
افراد عالم بتو این مقوله گونه تسلی دهِ خاطر حزین آن

Marfat.com

مسکین گردید بعد ازین گفت وگو بیک سال و سه ماه
چند روز کم و بیش واقعهٔ حضرت ایشان روی داد
باید دانست که قیوم درین عالم خلیفهٔ حق است
جل و علا نائب مناب او همه بوی رو دارند و قبلهٔ توجه
جهانیان اوست دانند یا ندانند بلکه قیام عالمیان
بذات اوست چه افراد عالم چونکه مظاهر اسما و صفاتند
درمیان شان کاین نیست همگی اعراض و اوصاف اند
و اعراض و اوصاف را از ذات و جوهر چاره نیست
تا قیامشان بآن بود سنة الله جاری است که بعد از
قرون متطاوله عارفی را نصیبی از ذات ارزانی و برادانی
داشته عطا میفرمایند که بحکم نیابت و خلافت قیوم اشیا
میگردد و اشیا بوی قایم می باشند

۷ - ب و برنگاشته اند العارف الکامل المشرف
بالبقاء الذاتی یشاهد جماله فی مرایا العوالم و یری
نفسه کلاً و اجمالاً و العالم مظاهره و تفصیله
و یعاین الذاته ساریاً فی افراد العالم محیطاً به احاطة
الکل لاجزائه بل لبعض منه احاطة الذات بصفاته
فله الذات و ما سواه مظاهر الصفات و هذا النوع

Marfat.com

الاخیر بافراد من الکمل له حکم العنقا فی الغرابه لو وجد واحد بعد الوف من السنین لاغتنم

ع اگر پادشه بر در پیرزن بیاید ÷ تو ای خواجه سبلت مکن ÷ انتهی

باقی صفحه ۳۱۸

بقیه صفحه ۳۲۴ :

ونیز این مخدومزادهٔ والا قدر را مکاتیب دیگر است بغایت عالی وزیبا که دران بسا معارف غریبه و حقایق عجیبه برنگاشته اند و در بعض ازان شرح کلمات قدسی آیات والد بزرگوار خویش با مزید تدقیق نموده اند ما بایراد برخی ازان در ضمن هفت برکت اکتفا نماییم این هفت برکت مکتوب شصت وسیم در جلد اول و مکتوب بیستم در جلد اول و قسمی از مکتوب صد و پنجاه و ششم در جلد اول و مکتوب سی ام در جلد اول و آخر مکتوب صد و پنجاه و ششم در جلد اول و مکتوب پنجاه و دوم در جلد اول و مکتوب صد و سیزدهم در جلد اول است

باقی صفحه ۳۲۴

Marfat.com

فہرست مطالب کتاب زبدۃ المقامات

صفحہ	بیان	صفحہ	بیان	صفحہ	بیان
۱	دیباچہ	۲۵۲	بیان خوارق ایشان رضؓ	۳۷۶	بیان خلیفہ مولانا یار محمد قدیم رضؓ
۵	بیان حضرت خواجہ باقی باللہ رضؓ	۲۵۶	بیان وفات ایشان رضؓ	۳۷۹	بیان خلیفہ مولانا قاسم سلمی رضؓ
۱۴	بیان احوال حضرت خواجہ رضؓ	۳۰۰	بیان خواجہ محمد صادق فرزند ایشان رضؓ	۳۷۹	بیان خلیفہ شیخ حسن برکی رضؓ
۳۳	بیان کلمات و انفاس خواجہ رضؓ	۳۰۸	بیان خواجہ محمد سعید فرزند دوم رضؓ	۳۸۱	بیان خلیفہ مولانا عبد الہادی رضؓ
۶۱	بیان خواجہ عبد اللہ فرزند خواجہ رضؓ	۳۱۵	بیان خواجہ محمد معصوم فرزند سوم رضؓ	،،	بیان خلیفہ شیخ یوسف برکی رضؓ
۶۵	بیان محمد عبد اللہ فرزند دوم خواجہ رضؓ	۳۲۹	بیان خلیفہ میر محمد نعمان رضؓ	۳۸۲	بیان شیخ محب اللہ کبودی رضؓ
۷۰	بیان شیخ تاج الدین خلیفہ رضؓ	۳۴۰	بیان خلیفہ شیخ طاہر لاہوری رضؓ	۳۸۳	بیان خلیفہ حاجی خضر افغان رضؓ
۷۹	بیان خواجہ حسام الدین احمد خلیفہ رضؓ	۳۴۶	بیان خلیفہ شیخ بدیع الدین رضؓ	۳۸۵	بیان خلیفہ کریم الدین ابا حسن قلہ رضؓ
۸۶	بیان شیخ الہ داد خلیفہ رضؓ	۳۵۱	بیان خلیفہ شیخ نور محمد بنی رضؓ	۳۸۸	بیان خلیفہ مولانا عبد الواحد کابلی رضؓ
۸۸	بیان آباء و اجداد حضرت مجدد الف ثانی رضؓ	۳۵۴	بیان خلیفہ شیخ حمید بنگالی رضؓ	۳۸۹	بیان خلفاء دیگر رضؓ
،،	بیان شہاب الدین علا الملقب بفرخ شاہ فارو کابلی رضؓ	۳۶۳	بیان خلیفہ شیخ مزمل رضؓ	۳۹۸	بیان خلیفہ مولانا امان اللہ لاہوری رضؓ
۸۹	امام رفیع الدین رضؓ	۳۶۴	بیان خلیفہ شیخ طاہر بخشی رضؓ	۳۹۹	
۹۲	شیخ عبد الاحد والد حضرت ایشان رضؓ	۳۶۷	بیان خلیفہ مولانا یوسف سمرقندی رضؓ	۴۰۰	
۱۲۶	بیان ولادت حضرت ایشان رضؓ	۳۶۹	بیان خلیفہ مولانا احمد برکی رضؓ	۰	
۱۳۷	بیان وصول بخدمت حضرت خواجہ رضؓ	۳۷۰	بیان خلیفہ مولانا محمد صالح رضؓ	۰	۰
۱۶۰	عرائض حضرت ایشان بحضرت خواجہ رضؓ	۳۷۲	بیان خلیفہ مولانا محمد صدیق کشمیری رضؓ	۰	۰
۲۱۵	بیان معارف و اسرار ایشان رضؓ	۳۷۵	بیان خلیفہ شیخ عبد الحی رضؓ	۰	۰

Marfat.com

الكتب العربية المطبوعة فى مكتبة اشيق كتاب أوى

١ـ علماء المسلمين و وهّابيّون	:	صفحه	١٦٣	١٩٧٢
٢ـ المنحة الوهبية فى رد الوهابية	:	صفحه	١٦٠	١٩٧٣
٣ـ المنتخبات	:	صفحه	٢٤٠	١٩٧٣
٤ـ المتنبئ القاديانى	:	صفحه	٩٠	١٩٧٣
٥ـ مفتاح الفلاح	:	صفحه	٨٨	١٩٧٣
٦ـ خلاصة التّحقيق	:	صفحه	١١٢	١٩٧٤
٧ـ خلاصة الكلام (الجزء الثانى)	:	صفحه	١١٢	١٩١٤
٨ـ اثبات النبوة مع هدية المَهْدِيّين	:	صفحه	٤٥ و ١٠٦	١٩٧٤
٩ـ حجة الله على العالمين (الجلد الثانى)	:	صفحه	١١٢	١٩٧٤
١٠ـ المستند المعتمد	:	صفحه	١٦٠	١٩٧٥
١١ـ التوسل بالنبى وجهلة الوهّابيين	:	صفحه	٢٠٤	١٩٧٥
١٢ـ الصواعق الالهية مع فتنة الوهابية	:	صفحه	٦٤ و ١٣	١٩٧٥
١٣ـ البَصائر لمنكرى التوسل بأهل المقابر	:	صفحه	٢٦٤	١٩٧٥
١٤ـ نخبة اللآلى شرح قصيدة الأمالى	:	صفحه	١٩٢	١٩٧٥
١٥ـ القول الفصل شرح الفقه الاكبر	:	صفحه	٢٠٧	١٩٧٥
١٦ـ الدولة المكية بالمادة الغيبية	:	صفحه	١٥٢	١٩١٥
١٧ـ الدرر السنية في الرد على الوهابية . رسالة النصر فى ذكر وقت صلوة العصر. مجموعة على ثلاث رسالة	:	صفحه	١٠٢	١٩٧٦
١٨ـ انصاف. عقد الجيد. مقياس القياس	:	صفحه	٧٥	١٩٧٦
١٩ـ الفجر الصادق فى الرد على المنكرى التوسل والخوارق. ضياء الصدور	:	صفحه	٣٠	١٩٧٦
٢٠ـ ضلالات الوهابيين. مبحث التلقين اوراق البغدادية فى الحوادث النجدية	:	صفحه	٦٩	١٩٧٦
٢١ـ تطهير الفؤاد. شفاء السقام	:	صفحه	٢٣٢	١٩٧٦
٢٢ـ سيف الجبار	:	صفحه	٤١	١٩٧٦

Marfat.com

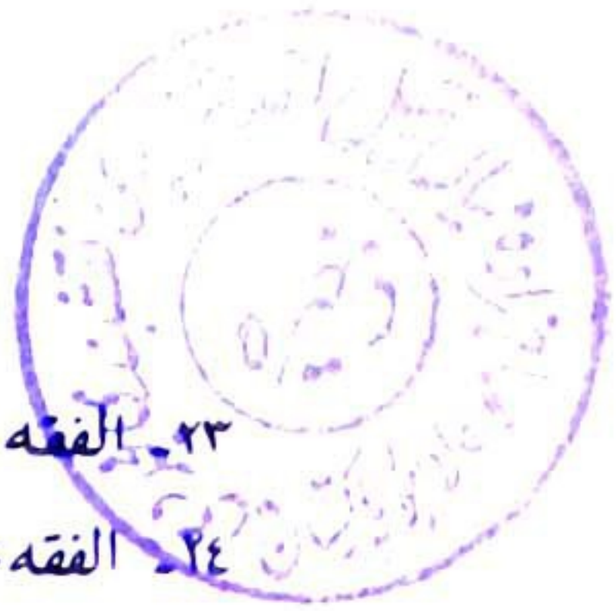

٢٣۔ الفقه علی المذاهب الاربعة (الجزء الاول)، صفحه : ٣٣٥ ، ١٩٧٥

٢٤۔ الفقه علی المذاهب الاربعة (الجزء الثانی)، صفحه : ٣١٢ ، ١٩٧٧

٢٥۔ الانوار المحمدية (الجلد الاول) : صفحه : ٤٠٠ ، ١٩٧٤

٢٦۔ تسهيل المنافع . الطب النبوی : صفحه : ٢٠٨ ، ١٩٧٦

٢٧۔ صرف عربی وعوامل : صفحه : ٩٦ ١٩٧٥

٢٨۔ كتاب الصلوة : صفحه : ٣٢ ١٩٧٥

٢٩۔ جزء عمّ من القرآن الكريم صفحه : ٢١ ١٩٧٥

٣٠۔ المنقذ من الضلال. لجام العوام عن علم الكلام : صفحه : ١١٢ ١٩٧٦

٣١۔ المسائل المنتخبة. التوسل بالموتی : صفحه : ١٠٢ ١٩٧٦

٣٢۔ غاية التحقيق (سندی) : صفحه : ٨٦ ١٩٧٧

٣٣۔ فتنة الوهابية : صفحه : ١٦ ، ١٩٧٥

٣٤۔ البهجة السنيّة ،السعادة الأبدية : صفحه : ١٥٢ ، ١٩٧٧

٣٥۔ تفسير سورة البقرة (لشيخ زاده) : صفحه : ٦٠٠ ، ١٩٧٧

٣٦۔ مختصر (التُحفَةُ الاِثنیٰ عَشَرِيَةِ) : صفحه : ٣٥٢ ١٩٧٦

٣٧ ـ الحدائق الوردية (الجزء الثانی) : صفحه : ١٦ ، ١٩٧٦

٣٨۔ مسلك مجدد الف ثانی صفحه : ٤٨ ١٩٧٦

٣٩۔ نور الايمان بزيارت آثار حبيب الرحمن صفحه : ٤٨ ١٩٧٧

٤٠۔ الوسيلة العظمی صفحه : ١٣٢ ١٩٧٧

٤١۔ الناهية عن طعن أمير المؤمنين مُعاوِيَة صفحه : ٤٦ ١٩٧٧

٤٢۔ طريق النجات (عربی واردو) صفحه : ٢٥٦ ١٩٧٦

٤٣۔ فتاوی علماء الهند علی منع الخطبة بغير العربية صفحه : ١٦ ١٩٧٦

٤٤۔ جامعُ كراماتِ الأَولياء (الجزءُ الاَوَّل)، نَشرُ المَحاسِنِ الغالِيَةِ فی فَضْلِ مَشايخ الصُّوفيةِ : صفحه : ٤٢٤ ، ١٩٧٧

٤٥۔ اَلحَبلُ المَتين فی اِتباعِ السَّلَفِ الصّالحين : صفحه : ٢٤ ، ١٩٧٧

٤٦۔ سبيل النجاة من بدعة أهلِ الزيغِ والضّلالة : صفحه : ٣٢ ، ١٩٧٧

٤٧۔ اَلنِعمَةُ الكُبریٰ علی العالَمْ فی مَولِدِ سيّدِ وَلَدِ آدَمْ، الرَدُّ علی مَن انكر قرائة مولد النبی : صفحه : ٩٦ ، ١٩٧٧

٤٨۔ اِرغَام المريد فی شرح توسُّلِ المُرِيد : صفحه : ١١٢ ، ١٩٧٧

Marfat.com

Marfat.com

(Berekât-ı Ahmediyye) kitâbı fârisidir. İçinde osmanlıca hiçbir yazı yokdur. Büyük islâm âlimi Imâm-ı Rabbânînin ve hocasının ve talebesinden bir kaçının hal tercemelerini bildirmekdedir.

IŞIK KİTÂBEVİ

Marfat.com

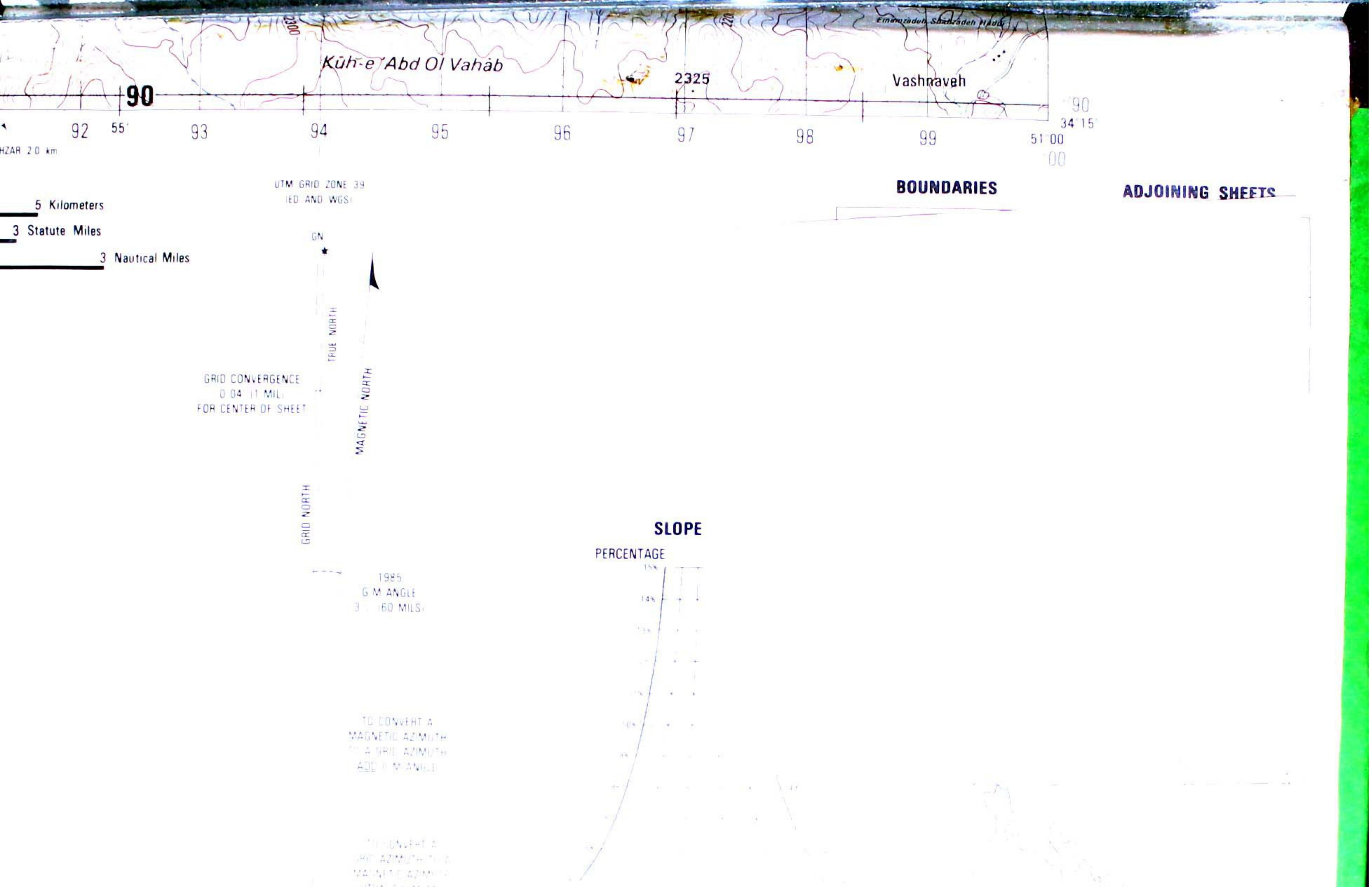
Kūh-e 'Abd Ol Vahāb
2325
Vashnaveh
90
92
55'
93
94
95
96
97
98
99
51°00'
34°15'
HZAR 2.0 km
UTM GRID ZONE 39
(ED AND WGS)
5 Kilometers
3 Statute Miles
3 Nautical Miles
GN
TRUE NORTH
MAGNETIC NORTH
GRID CONVERGENCE
0.04 (1 MIL)
FOR CENTER OF SHEET
GRID NORTH
1985
G.M. ANGLE
3 (60 MILS)
TO CONVERT A
MAGNETIC AZIMUTH
BOUNDARIES
ADJOINING SHEETS
SLOPE
PERCENTAGE
15%
14%

Marfat.com

Marfat.com

Marfat.com

ت ص
175

بَرَکاتِ اَحْمَدِیَّہ

نام دگر

زُبْدَةُ الْمَقَامَات

تألیف

محمد هاشم کشمی

وفات ۱۰۵٤

در مطبع نامی منشی نول کشور واقع کان پور مزین طبع شد
۱۳۰۷

قد اعتنی بطبعه طبعة جدیدة بالأوفست
حسین حلمی بن سعید استانبولی

یطلب من المکتبة ایشیق بشارع دار الشفقة بفاتح ۷۲
استانبول - ترکیه
۱۳۹۷ هجری ۱۹۷۷ میلادی

Marfat.com